



جلد ششم
معارف در قرآن مجید
۲

پند و اندرز



روش تازه‌ای در تفسیر موضوعی قرآن



آیه‌الله العظمیٰ مکارم شیرازی

با همکاری جمعی از فضلا و دانشمندان



مکارم شیرازی، ناصر، ۱۳۰۵ -

پیام قرآن: روش تازه‌ای در تفسیر موضوعی قرآن / ناصر مکارم شیرازی؛ با همکاری جمعی از فضلا - تهران: دارالکتب الاسلامیه - ۱۳۷۷.

ج ۱۰

- (دوره ۵ - 061 - 440 - 964 - SET: ISBN

ISBN: 964 - 440 - 056 - 9 (ج. ۶):

۴۰۰۰۰ ریال

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا. فهرست نویسی بر اساس جلد دوم، ۱۳۷۶. کتابنامه.

مندرجات: ج. ۱. معرفت و شناخت در قرآن مجید. -- ج. ۲. خداجویی و خداشناسی در قرآن مجید. -- ج. ۳. طرق معرفت الله در قرآن مجید. -- ج. ۴. صفات جمال و جلال در قرآن مجید. -- ج. ۵. معاد در قرآن مجید (۱). -- ج. ۶. معاد در قرآن مجید (۲). -- ج. ۷. نبوت خاصه در قرآن مجید (۱). -- ج. ۸. نبوت خاصه در قرآن مجید (۲). -- ج. ۹. امامت و ولایت در قرآن مجید. -- ج. ۱۰. حکومت اسلامی در قرآن مجید. ج ۶ (چاپ هفتم: ۱۳۸۶)
۱. قرآن -- تحقیق. ۲. خداشناسی. الف. عنوان.

۲۹۷/۱۵

پ۹/۴/۶۶۵/۴

ب. ی. ۱۳۰

۳۵۶۷-۰۷۷*

کتابخانه ملی ایران

نام کتاب: پیام قرآن (تفسیر نمونه موضوعی) جلد ششم
مؤلف: استاد ناصر مکارم شیرازی و همکاران

تیراژ: ۳۰۰۰ جلد

نوبت چاپ: هفتم

تاریخ انتشار: ۱۳۸۶ ه. ش.

صفحه و قطع: ۵۶۰ صفحه، وزیری

چاپ: چاپخانه سرور

ناشر: دارالکتب الاسلامیه - تهران - بازار سلطانی - ۹۹

تلفن: ۵۵۶۲۷۴۴۹ تلفکس: ۵۵۶۲۰۴۱۰

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

شابک: ۹ - ۰۵۶ - ۴۴۰ - ۹۶۴ - 9 - 056 - 440 - 964 - ISBN

شابک دوره ۱۰ جلدی: ۵ - ۰۶۱ - ۴۴۰ - ۹۶۴

ISBN - SET: 964 - 440 - 061 - 5 VOL.10



- پیشگفتار ۱۲
- تفسیر موضوعی چیست؟ و چه مشکلاتی را حل می کند؟ ۱۲
- «تفسیر ترتیبی» این مزایا را دارد: ۱۴
- منزلگاه های قیامت ۱۸
- اشراط السّاعه ۲۱
- «نشانه های رستاخیز» ۲۱
- تفسیر و جمع بندی ۲۳
- نشانه های قیامت نمایان شده! ۲۳
- قیامت نزدیک شد! ۲۵
- آن روز که دود غلیظی آسمان را فرا می گیرد ۲۷
- بخش دوّم ۳۱
- نشانه هایی که در پایان جهان واقع می شود ۳۱
- ۱- متلاشی شدن کوه ها ۳۱
- ۲- انفجار دریاها ۳۳
- ۳- زلزله های عظیم و ویرانگر! ۳۵
- ۴- تاریک شدن خورشید و ماه و ستارگان! ۳۷
- ۵- شکافتن کرات آسمانی! ۴۰
- «بخش سوّم» ۴۶
- نشانه های شروع قیامت ۴۶
- ۲- نفخ صور ۵۲
- فریاد مرگ و حیات ۵۲
- تفسیر و جمع بندی ۵۹

- نفخه مرگ و نفخه حیات!..... ۵۹
- توضیحات..... ۷۸
- ۱- «نفخ صور» یا فریاد مرگ و حیات چیست؟..... ۷۸
- ۲- تأثیر امواج صوتی بر انسان و سایر موجودات..... ۸۲
- ۳- پاسخ به چند سؤال درباره «نفخ صور»..... ۸۴
- ۴- فلسفه «نفخ صور»!..... ۸۸
- ۳- نامه عمل..... ۹۱
- تفسیر و جمع بندی..... ۹۹
- پرونده اعمال انسان ها..... ۹۹
- نامه هایی که سخن می گویند!..... ۱۰۴
- نامه هایی در علین و نامه هایی در سجین..... ۱۱۰
- فرشته های مراقب!..... ۱۱۲
- نویسندگان نامه عمل..... ۱۱۵
- نامه اعمال در دست راست یا چپ؟..... ۱۱۷
- نامه عمل ما در برابر چشم همگان!..... ۱۲۵
- توضیحات:..... ۱۲۷
- ۱- نامه اعمال در روایات اسلامی..... ۱۲۷
- ۲- ماهیت نامه عمل چیست؟..... ۱۳۰
- ۳- فلسفه نامه اعمال..... ۱۳۵
- ۴- اقسام نامه های عمل..... ۱۳۸
- ۵- ویژگی های نامه اعمال..... ۱۴۱
- ۴- تجسم اعمال..... ۱۴۴
- تفسیر و جمع بندی..... ۱۵۰
- آن روز هم اعمال خود را می بینند!..... ۱۵۰
- در آنجا اعمالتان تحویل داده می شود..... ۱۶۰
- جزای شما همان اعمال شماست!..... ۱۶۶

- توضیحات..... ۱۶۹
- تجسم اعمال در روایات اسلامی:..... ۱۶۹
- ۲- تجسم اعمال در منطق عقل..... ۱۷۴
- ۳- تجسم اخلاق و روحیات آدمی..... ۱۷۹
- محکمه عدل الهی..... ۱۸۲
- شهود و میزان و حساب..... ۱۸۲
- تفسیر و جمع بندی..... ۱۸۷
- همه در آن دادگاه بزرگ احضار می شوند!..... ۱۸۷
- گواهان محشر..... ۱۹۱
- ترازوی سنجش اعمال..... ۲۰۳
- محاسبه سریع اعمال..... ۲۰۷
- توضیحات..... ۲۱۴
- ۱- دورنمایی از آن دادگاه بزرگ..... ۲۱۴
- ۲- گواهان در قیامت..... ۲۱۶
- ۳- ترازوی عمل چیست؟..... ۲۲۰
- ۴- چه اعمالی در میزان سنگین است؟..... ۲۲۳
- ۵- از چه چیزها سؤال می شود؟..... ۲۲۶
- ۶- آسانی و سختی حساب محشر..... ۲۲۹
- صراط و مرصاد..... ۲۳۴
- تفسیر و جمع بندی..... ۲۳۶
- راه بهشت از دوزخ می گذرد..... ۲۳۶
- توضیحات..... ۲۴۴
- حقیقت صراط چیست؟..... ۲۴۴
- بهشت و بهشتیان..... ۲۴۹
- ۱- اسباب ورود به بهشت..... ۲۵۱
- از دیدگاه قرآن..... ۲۵۱

- ۱- ایمان و عمل صالح ۲۵۱
- ۲- تقوی ۲۵۳
- ۳- احسان و نیکوکاری ۲۵۶
- ۴- جهاد و شهادت ۲۵۸
- ۵- ترک هواپرستی ۲۶۱
- ۶- پیشگامان در ایمان ۲۶۳
- ۷- هجرت و جهاد ۲۶۵
- ۸- صبر و تحمل در برابر شدائد ۲۶۸
- ۹- ایمان و بقاء بر جاده مستقیم ۲۷۰
- ۱۰- اطاعت خدا و رسول (صلی الله علیه و آله و سلم) ۲۷۲
- ۱۱- اخلاص ۲۷۴
- ۱۲- صدق و راستی ۲۷۶
- ۱۳- خود سازی و تزکیه نفس ۲۷۸
- ۱۴- «انفاق» و «استغفار» ۲۸۰
- ۱۵- خوف از خدا ۲۸۲
- ۱۶- تولی و تبری ۲۸۴
- ۱۷- اهتمام به نماز ۲۸۵
- نتیجه ۲۸۷
- نعمت های جسمانی بهشت ۲۸۸
- اشاره ۲۸۸
- ۱- باغ های بهشتی ۲۹۰
- ۲- سایه های بهشتی ۲۹۴
- ۳- قصرهای بهشتی ۲۹۵
- غذاهای بهشتی ۳۰۶
- ۶- شراب های طهور ۳۱۰
- ۷- برترین شراب بهشتی! ۳۱۸

- ۳۲۲..... ۸- ظروف و جام ها.....
- ۳۲۵..... ۹- لباس ها و زینت ها.....
- ۳۳۱..... ۱۰- همسران بهشتی.....
- ۳۴۰..... ۱۱- خادمان و ساقیان!.....
- ۳۴۵..... ۱۲- پذیرائی کنندگان.....
- ۳۴۷..... ۱۳- پیش پذیرائی بهشتیان!.....
- ۳۴۹..... ۱۴- نعمت هائی که به تصور نمی گنجد!.....
- ۳۵۳..... ۳- لذات روحانی.....
- ۳۵۵..... ۱- احترام مخصوص.....
- ۳۵۸..... ۲- محیط صلح و صفا.....
- ۳۶۲..... ۳- امنیت و زوال خوف.....
- ۳۶۴..... ۴- دوستان موافق و رفیقان باوفا.....
- ۳۶۸..... ۵- برخوردهای مملو از محبت.....
- ۳۷۱..... ۶- نشاط فوق العاده درون.....
- ۳۷۴..... ۷- احساس خشنودی خدا!.....
- ۳۷۸..... ۸- نظر خدا به آنها و نظر آنها به خدا!.....
- ۳۸۳..... ۹- آنچه بخواهند به آنها می دهند.....
- ۳۸۶..... ۱۰- نعمت هائی که در تصور نمی گنجد!.....
- ۳۸۹..... ۱۱- ابدیت نعمت های بهشتی.....
- ۳۹۰..... ۴- درهای بهشت.....
- ۳۹۰..... اشاره:.....
- ۳۹۱..... تفسیر و جمع بندی.....
- ۳۹۱..... بهشت در انتظار است!.....
- ۳۹۳..... توضیحات.....
- ۳۹۳..... ۱- درهای بهشت در احادیث اسلامی.....
- ۳۹۷..... ۲- کتیبه سردرهای بهشت!.....

- ۴۰۱..... ۵- وسعت بهشت.....
- ۴۰۲..... تفسیر و جمع بندی.....
- ۴۰۲..... به وسعت آسمان و زمین.....
- ۴۰۸..... ۶- آیا بهشت آفریده شده؟.....
- ۴۱۱..... تفسیر و جمع بندی.....
- ۴۱۱..... آماده برای پرهیزگاران!.....
- ۴۱۹..... توضیحات.....
- ۴۱۹..... ۱- نظرات دانشمندان اسلامی درباره آفرینش بهشت و دوزخ.....
- ۴۲۰..... ۲- وجود فعلی بهشت و دوزخ در روایات اسلامی.....
- ۴۲۶..... ۳- پاسخ به دو ایراد.....
- ۴۲۸..... ۴- بهشت کجا است؟.....
- ۴۳۷..... ۷- مقامات بهشتی.....
- ۴۳۷..... اشاره:.....
- ۴۴۰..... تفسیر و جمع بندی.....
- ۴۴۰..... بهشت یا بهشت ها.....
- ۴۵۳..... ۸- چند سؤال درباره بهشت.....
- ۴۵۳..... ۱- آیا تکرار و یکنواختی ملالت بار نیست؟.....
- ۴۵۷..... ۲- مگر لذت در مقایسه با فقدان نیست؟.....
- ۴۶۱..... ۳- آیا در بهشت تکاملی هم وجود دارد؟.....
- ۴۶۵..... دوزخ و دوزخیان.....
- ۴۶۶..... ۱- دوزخ از آن کیست؟.....
- ۴۶۶..... ۱- کافران و منافقان.....
- ۴۶۸..... ۲- صدّ عن سبیل الله (ممانعت مردم از راه یافتن به حق).....
- ۴۶۹..... ۲- ترک اطاعت خدا و شق عصای مسلمین.....
- ۴۶۹..... ۴- استهزاء آیات الهی.....
- ۴۷۰..... ۵- به کار نگرفتن عقل و چشم و گوش.....

- ۶- پیروی از شیطان..... ۴۷۲
- ۷- طغیانگری و استکبار..... ۴۷۳
- ۸- ظلم و بیدادگری..... ۴۷۵
- ۹- تکیه کردن بر ظالمان..... ۴۷۶
- ۱۰- فراموش کردن آخرت..... ۴۷۸
- ۱۱- دنیا پرستی..... ۴۷۹
- ۱۲- زراندوزی..... ۴۸۰
- ۱۳- فرار از جهاد..... ۴۸۲
- ۱۴- ریختن خون بی گناهان..... ۴۸۳
- ۱۵- ترک نماز..... ۴۸۴
- ۱۶- منع زکات..... ۴۸۵
- ۱۷- خوردن مال یتیمان..... ۴۸۷
- ۱۸- رباخواری..... ۴۸۸
- ۱۹- کفران نعمت های الهی..... ۴۸۹
- ۲۰- کم فروشی..... ۴۹۱
- ۲۱- عیجوبی و غیبت..... ۴۹۳
- ۲۲- اسراف و تبذیر..... ۴۹۵
- ۲۳- جرم و گناه..... ۴۹۶
- ۲۴- تعدی از حدود الهی..... ۴۹۸
- نتیجه..... ۵۰۰
- ۲- ماهیت دُوزخ..... ۵۰۲
- تفسیر و جمع بندی..... ۵۰۵
- تعبیرات مختلف قرآن درباره دوزخ..... ۵۰۵
- اوصاف جهنم..... ۵۱۶
- توضیحات..... ۵۱۸
- فلسفه وجود دوزخ..... ۵۱۸

- ۳- درهای دوزخ و درکات آن ۵۲۴
- اشاره: ۵۲۴
- تفسیر و جمع بندی ۵۲۶
- منظور از درهای جهنم چیست؟ ۵۲۶
- ۴- عذاب های جسمانی دوزخیان ۵۳۴
- الف شدت عذاب در دوزخ. ۵۳۵
- تفسیر و جمع بندی ۵۳۶
- ۲- غذاها و نوشیدنی های مرگبار دوزخیان ۵۴۲
- تفسیر و جمع بندی ۵۴۶
- زقوم - حمیم - غسلین - ضریع - غساق - صدید ۵۴۶
- د - لباس دوزخیان ۵۶۰
- تفسیر و جمع بندی ۵۶۲
- سایر عذاب های جسمانی دوزخی ۵۶۵
- تفسیر و جمع بندی ۵۶۹
- بادهای کشنده و سایه های سوزان! ۵۶۹
- زندان های انفرادی دوزخ ۵۷۴
- توضیحات ۵۸۰
- چرا عذاب الهی این قدر شدید است؟ ۵۸۰
- ۵- عذاب های روحانی ۵۸۳
- تفسیر و جمع بندی ۵۸۶
- غم و اندوه جانکاه و حسرت بی پایان ۵۸۶
- تحقیق و سرزنش فراوان ۵۹۰
- ۶- جاودانگی کیفرها ۶۰۰
- تفسیر و جمع بندی ۶۰۳
- عذاب خلد یا (عذاب جاویدان) ۶۰۳
- ابدیت عذاب ها ۶۰۸

- نتیجه:..... ۶۱۳
- توضیحات:..... ۶۱۴
- ۱- چه کسانی در دوزخ مخلدند؟..... ۶۱۴
- ۴- قاتلان و جانیان:..... ۶۱۶
- ۵- رباخواران:..... ۶۱۸
- ۶- ظالمان و ستمکاران:..... ۶۱۹
- ۷- سبک اعمالان:..... ۶۲۱
- ۸- گنهکاران به طور عام:..... ۶۲۲
- نتیجه:..... ۶۲۴
- سؤال: آیا اصحاب کبائر در دوزخ مخلدند؟..... ۶۲۴
- توضیحات:..... ۶۳۱
- ۲- آیا امور عرضی می تواند دائم باشد؟..... ۶۳۲
- ۳- آیا دوزخیان با عذاب سازش پیدا نمی کنند؟!..... ۶۳۳
- ۴- آیا خلود نوعی است یا شخصی؟..... ۶۳۵
- ۵- آیا خلود با عدل الهی سازگار است؟!..... ۶۳۶
- «قرآن و مسئله مهم شفاعت»..... ۶۴۲
- تفسیر و جمع بندی..... ۶۴۶
- گروه های پنجگانه آیات شفاعت..... ۶۴۶
- نتیجه..... ۶۶۱
- توضیحات..... ۶۶۲
- ۱- مفهوم شفاعت..... ۶۶۲
- ۲- انواع شفاعت (شفاعت تکوینی و تشریحی)..... ۶۶۴
- ۳- فلسفه شفاعت..... ۶۶۶
- ۴- شفاعت در چه زمانی است؟..... ۶۷۲
- ۵- ایرادهای عمده ای که به مسئله شفاعت شده..... ۶۷۶
- الف: آیا شفاعت تشویق به گناه نیست؟!..... ۶۷۶

- ۶۷۷..... پاسخ:
- ۶۷۸..... ب- شفاعت برای کیست؟
- ۶۷۹..... ج:- آیا شفاعت با عدل الهی سازگار است؟
- ۶۸۰..... د: آیا شفاعت با خواست خدا متضاد نیست؟
- ۶۸۱..... ه- مجازات های قیامت اثر تکوینی اعمال است، چگونه با شفاعت قابل دفع است؟
- ۶۸۲..... و- آیا اعتقاد به شفاعت عامل عقب افتادگی نیست؟
- ۶۸۳..... ز- آیا «توحید» با «شفاعت» تضاد دارد؟!.....
- ۶۸۶..... نقاط انحرافی این استدلال.....
- ۶۹۴..... اعراف کجاست، و اعرافیان کیستند؟.....
- ۶۹۶..... تفسیر و جمع بندی.....
- ۶۹۶..... جایگاهی میان بهشت و دوزخ.....
- ۶۹۸..... این شناسایی برای چیست؟.....
- ۷۰۴..... توضیحات:.....
- ۷۰۴..... ۱- اعراف در لغت و تفسیر.....
- ۷۰۷..... ۲- اعراف از نظر منطق عقل.....
- ۷۰۷..... ۳- اعراف در روایات اسلامی.....
- ۷۱۱..... پایان بحث معاد.....

پیشگفتار

تفسیر موضوعی چیست؟ و چه مشکلاتی را حل می کند؟

پاسخ به این سؤال مهم اثر عمیقی در فهم صحیح تر و بهتر کتاب هائی چون کتاب حاضر دارد، و تا جواب این دو پرسش روشن نشود نمی توان به خوبی دریافت که این گونه کتاب ها چه هدفی را تعقیب می کند؟

در پاسخ سؤال اوّل یادآور می شویم که قرآن مجید کتابی است که در طول ۲۳ سال با توجه به نیازها و شرایط مختلف اجتماعی و حوادث گوناگون نازل شده، و همگام با پیشرفت جامعه اسلامی پیشروی کرده است.

آیات سوره هایی که در مکه نازل شده عمدتاً ناظر به تحکیم پایه های ایمان و اعتقاد نسبت به توحید و معاد، و مخصوصاً مبارزه شدید و پی گیر با شرك و بت پرستی است، در حالی که آیات سوره هایی که در مدینه نازل شده و طبعاً بعد از تشکیل حکومت اسلامی بوده ناظر به احکام اجتماعی و عبادی و سیاسی و تشکیل بیت المال و نظام قضایی اسلام و مسائل مربوط به جنگ و صلح و نبرد با منافقان و امثال آن می باشد که اسلام با آن درگیر بوده.

بدیهی است هیچیک از این مسائل به صورت يك رساله عملیه یا يك كتاب درسی و كلاسيك مطرح نگشته، بلکه طبق نیازها، و مناسبت ها، و ضرورت ها، آیات نازل گشته است، مثلا ملاحظه می کنیم که احکام مربوط به جهاد و دستورات جنگی و عهدنامه ها و اسیران و غرامت های جنگی و مانند آن به طور پراکنده در هر غزوه به مناسبت آن غزوه نازل گشته، درست مانند نسخه های يك طبیب ماهر که هر روز به تناسب حال بیمار می نویسد تا او را به سلامت کامل برساند.

حال اگر آیات قرآن را که در هر سوره از سوره ها نازل شده به ترتیب تفسیر کنیم نام آن «تفسیر ترتیبی» خواهد بود، و اگر آیات مربوط به يك «موضوع» را از تمام قرآن جمع آوری در کنار هم بچینیم، و آن را فصل بندی نموده تفسیر کنیم نامش «تفسیر موضوعی» است.

مثلا هرگاه تمام آیات مربوط به جهاد که در طی ده سال در سوره های مدنی نازل شده، یا آیات مربوط به اسماء و صفات خداوند که در طی ۲۳ سال در تمام قرآن نازل گردیده، در کنار هم قرار گیرد، و در رابطه با یکدیگر تفسیر شود تفسیر موضوعی نام خواهد داشت، در حالی که اگر هر آیه را در جای خود جداگانه مورد بحث و بررسی قرار دهیم همان تفسیر ترتیبی است.

هریک از این دو نوع تفسیر مزایا و آثاری دارد که ما را از یکدیگر بی نیاز نمی سازد و به مصداق «هر چیز به جای خویش نیکوست» هر دو نوع تفسیر

برای پژوهندگان قرآن ضروری است و لازم است. (البته در آغاز کار تفسیر ترتیبی سپس تفسیر موضوعی)!

«تفسیر ترتیبی» این مزایا را دارد:

جایگاه هر آیه را با زمان و مکان نزولش با آیات قبل و بعدش، با قرائن داخلی و خارجی آن روشن می‌سازد که بدون اینها فهم دقیق معنای آیه ممکن نیست.

به تعبیر دیگر تفسیر ترتیبی هر آیه ای را درست در جای خود می‌بیند، و رابطه آن را با حیات جامعه اسلامی و پیشرفت و تکامل آن در نظر می‌گیرد، و این رابطه مسائل زیادی را کشف می‌کند.

در حالی که در تفسیر موضوعی آیات از شکل حوادث عینی و جزئی در آمده شکل کلی به خود می‌گیرد و از جایگاه خود تا حدی دور می‌شود.

ولی در عوض تفسیر موضوعی می‌تواند از مسائل زیر پرده بردارد:

۱- ابعاد پراکنده يك موضوع را که در آیات مختلف آمده در کنار هم قرار می‌دهد و موضوعات را به صورت چند بعدی و جامع می‌نگرد و طبقاً حقایق تازه ای از آن کشف می‌کند.

۲- ابهاماتی که در بدو نظر در بعضی از آیات قرآن به چشم می خورد با توجه به اصل اساسی «القرآن یفسر بعضه بعضاً» (آیات قرآن یکدیگر را تفسیر می کنند) بر طرف می سازد.

۳- جهان بینی اسلام، و بطور کلی، نگرش آن را در هر مسأله و هر موضوع آشکار می سازد.

۴- بسیاری از اسرار نهفته قرآن را تنها با روش تفسیر موضوعی می توان آشکار ساخت و به ژرفای آیات آن تا آن جا که در حوصله استعداد انسان هاست دست یافت.

بنابراین هیچ مسلمان ژرف اندیش و آگاهی بی نیاز از این دو نوع تفسیر نیست.

گرچه از قدیمی ترین ایام حتی از عصر ائمه هدی (علیهم السلام) تفسیر موضوعی مورد توجه بوده، و دانشمندان اسلام در این زمینه کتاب ها نوشته اند که نمونه روشن آن کتاب های «آیات الاحکام» است، ولی باید اعتراف کرد که تفسیر موضوعی از رشد شایسته خود بی نصیب بوده، و هنوز مراحل طفولیت خود را طی می کند، و باید در پرتو زحمات دانشمندان به محل شایسته خود برسد.

کتاب حاضر «پیام قرآن» که با ابداع «یک روش کاملاً تازه» در تفسیر موضوعی قرآن، گام های جدیدی را در این موضوع برداشته و بحمدالله از

استقبال گسترده و حمایت روز افزون قشرهای وسیعی بهره مند بوده است باز در آغاز راه است، و نیاز به همکاری و همفکری بیشتر از سوی علمای اسلام و مفسران عالی مقام دارد تا بتواند به هدف نهایی برسد، و ما همیشه در انتظار نظرات تکمیلی اهل نظر و ارباب معرفت بوده و هستیم، و از خدای بزرگ توفیق و هدایت بیشتر را می طلبیم.

قم - حوزه علمیه

آیه الله مکارم شیرازی

با همکاری دانشمندان محترم و حجج اسلام آقایان:

محمد رضا آشتیانی

محمد جعفر امامی

عبدالرسول حسنی

محمد اسدی

حسین طوسی

سید شمس الدین روحانی

محمد محمدی

منزلگاه های قیامت

مسأله «معاد» مسأله بسیار گسترده ای است، چرا که از يك جهان بسیار گسترده سخن می گوید، و چون عالمی است ناآشنا و از جهات زیادی با جهان ما متفاوت است، طبعاً بحث های پیچیده ای دارد.

ولی به دو دلیل این بحث ها «جالب» و «جذاب» است:

نخست این که به خاطر تازگی هایش حس کنجکاوی هر انسانی را بر می انگیزد، و دیگر این که توجه به مسأله معاد و مخصوصاً جزئیات آن اثر روانی و تربیتی فوق العاده سازنده ای در روح و جان انسان، و طبعاً در تمام زندگی او دارد، و شاید به همین دلیل در قرآن مجید آن قدر نکات ظریف و جالب و شنیدنی درباره معاد دیده می شود که درباره هیچ مسأله ای وجود ندارد.

* * *

ما در آغاز در نظر داشتیم که تمام بحث های مربوط به «معاد از دیدگاه قرآن» را به صورت «يك مجموعه و در يك جلد» در اختیار خوانندگان عزیز «تفسیر پیام قرآن» بگذاریم، و به همین جهت تا آن جا که ممکن بود در فشردگی بحث ها (بی آن که خلل به طرح مسائل وارد شود) کوشیدیم، ولی به هنگام غوص در دریای بیکران آیات قرآن - با همین فکر قاصر خود - آن قدر گوهرهای ارزشمند یافتیم که دیدم امکان ندارد همه را یکجا جمع کنیم، زیرا کتابی می شد

متجاوز از يك هزار صفحه، و چاره ای جز تجدیدنظر در آن فکر، و تصمیم بر نشر این مجموعه در دو جلد نیاقتیم.

اتفاقاً بحث های جلد «اول» و «دوم» کاملاً از یکدیگر متمایز شد، در جلد قبل تمام سخن درباره «کلیات مسائل مربوط به معاد» بود، و در این جلد سخن از «جزئیات و ویژگی های معاد از دیدگاه قرآن» است.

یا به تعبیر دیگر اگر مسأله معاد را به يك ساختمان عظیم و بنای با شکوه تشبیه کنیم، در جلد اول سفت کاری و زیر بنای ساختمان تمام شده، و در جلد دوم (همین جلد) به ریزه کاری ها و بنا و تزیینات این ساختمان پرداخته می شود، و به همین دلیل نام «منازل الاخرة - یا - منزلگهای قیامت» برای آن بسیار مناسب است.

* * *

ذکر این نکته نیز ضرورت دارد که بحث های مربوط به معاد عموماً، و آنچه مربوط به جزئیات آن است خصوصاً، بسیار سؤال انگیز است، و «تا آن جا که در توان داشتیم» سعی کرده ایم که برای تمام این «سئوالات» پاسخی از خود «قرآن» یا «احادیث و دلائل منطقی عقلی» بیابیم، و همه جا برای نزدیک ساختن این مفاهیم مهم و پیچیده به اذهان تلاش و کوشش کنیم، ضمناً با استفاده از مثال های گویا و زنده مطالب را به اذهان نزدیک سازیم و در این

راستا تجربیاتی را که در بحث های تفسیری و اعتقادی داشتیم در این زمینه به کار گرفتیم، امید است با این تلاش توفیقی در این راه نصیب شده باشد، و البته قضاوت با شماست.

مسئلاً این کار زمینه ای خواهد شد برای تلاش هرچه بیشتر آیندگان، تا تلاش ها در این راه استمرار یابد، زیرا هیچ کس نمی تواند ادعا کند که آخرین سخن را در این بحث ها گفته است، و چیزی برای گفتن باقی نمانده است.

«خداوند» همه ما را از هر گونه لغزش چه در «علم» و چه در «عمل» چه در «نوشته ها» و چه در «گفته ها» به لطف و کرمش مصون و محفوظ دارد. و ما را در سایه لطف و عنایتش به سلامت از این منزلگها، به منزل اصلی یعنی کانون رحمتش «جنان عدن»، «جنة الخلد» برساند که طی این راه جز با عنایات و الطاف او برای هیچ کس امکان پذیر نیست.

آمین یا رب العالمین.

قم - حوزه علمیه - ناصر مکارم شیرازی

شعبان ۱۴۱۱

اسفندماه ۱۳۶۹

اشراط السّاعه

«نشانه های رستاخیز»

اشاره:

در حقیقت منزل اول از ظهور نشانه های رستاخیز آغاز می گردد، این حقیقت قابل توجه است که در قرآن مجید آیات فراوانی یافت می شود که نشانه های نزدیک شدن قیام قیامت را بازگو می کند، و به عنوان «اشراط السّاعه» معروف شده است، این عنوان چنانکه خواهیم دید از خود قرآن مجید گرفته شده است، «اشراط» جمع «شَرَط» (بر وزن هَدَف) به معنای «علامت»، و «ساعة» در این جا به معنای «قیامت» است.

این علامات حوادث مهم و تکان دهنده ای است که قبل از قیامت رخ می دهد و هر کدام هشدار است برای پایان جهان، یا سر آغازی برای قیام رستاخیز، باید توجه داشت که این حوادث همه یکنواخت نیست، بلکه تفاوت زیادی با هم دارد، و با يك نظر اجمالی می توان آنها را به سه گروه تقسیم کرد:

- ۱- حوادث مهمی که «قبل از پایان جهان» تحقق می یابد.
- ۲- حوادث هولناکی است که «در آستانه پایان جهان» رخ می دهد.
- ۳- حوادث تکان دهنده ای که در «آغاز رستاخیز» و بازگشت به حیات مجدد حاصل می شود، و هر يك از آنها قابل دقت است:

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و نخست به سراغ «بخش اول» می‌رویم،
و به آیات مربوط به آن گوش جان می‌سپاریم:

۱- (فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ

جاءَ أَشْرَاطُهَا)

(محمد - ۱۸)

۲- (فَأَقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ)

(قمر - ۱)

۳- (فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُبِينٍ)

(دخان - ۱۰)

ترجمه:

۱- آیا آنها جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان برپا

شود (آن گاه ایمان آورند) در حالی که هم اکنون نشانه‌های آن

آمده است.

۲- قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت.

۳- منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری پدید آورد.

تفسیر و جمع بندی

نشانه های قیامت نمایان شده!

در نخستین آیه از آیات مورد بحث، اشاره سربسته ای به مسأله «اشراف الساعه» شده است، بی آن که مصداق آن را بیان می کند، می فرماید: «آیا آنها (افراد بی ایمان و استهزا کننده) جز این انتظاری دارند که قیامت ناگهان برپا شود آن گاه ایمان بیاورند، در حالی که هم اکنون نشانه های آن آمده است!»!

(فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا)

اما در آن موقع که قیامت برپا شود دیگر توجه و ایمان آنها سودی نخواهد داشت (فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَتْهُمْ ذِكْرَاهُمْ)

همان گونه که قبلا اشاره شد، «اشراف» جمع شَرَطَ به معنای علامت است، بنابراین «اشراف الساعه» به معنای نشانه های قیامت می باشد، اما در این که منظور از تحقق این نشانه ها که آیه فوق اجمالا از آن خبر می دهد چیست؟ در میان مفسران گفتگوست.

غالب مفسران معتقدند که منظور از «اشراف» در این جا همان بعثت و قیام پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و نزول قرآن مجید آخرین کتاب آسمانی می باشد، شاهد بر این معنا را احادیثی از خود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) دانسته اند، مانند حدیث معروفی که از آن حضرت نقل شده که فرمود: «بُعِثْتُ أَنَا وَ السَّاعَةُ كَهَاتَيْنِ، وَ ضَمَّ السَّبَّابَةَ وَ الوُسْطَى ; بعثت من و قیامت

مانند این دوست، و اشاره به دو انگشت مبارکش کرد و انگشت «سَبَّابَه» را با انگشت «وَسْط» در کنار یکدیگر قرار داد.^(۱)

بعضی مسأله شق القمر را نیز جزء اَشْرَاطِ السَّاعَةِ شمرده اند اینها همه در صورتی است که منظور نشانه های نَزْدِيكِ شدن قیامت باشد نه نشانه امکان معاد، در حالی که بعضی معنای دوّم را برگزیده اند، و گفته اند اصل آفرینش انسان از خاك، و خلقت آسمان ها و زمین، همه نشانه های قدرت خدا بر اعاده حیات مردگان است، در این صورت تمام دلایل امکان معاد جزء نشانه های رستاخیز و اَشْرَاطِ السَّاعَةِ خواهد بود (دقت کنید).

ولی معنای اوّل صحیح تر به نظر می رسد، به خصوص این که در روایات اسلامی اموری به عنوان نشانه های نَزْدِيكِ شدن قیامت و اَشْرَاطِ السَّاعَةِ شمرده شده، مانند حدیثی که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده که فرمود: «مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ، وَ يَظْهَرَ الْجَهْلُ، وَ يُشْرَبَ الْخَمْرُ وَ يَفْشُو الرِّئَا؛ از نشانه های قیامت برچیده شدن علم، آشکار شدن جهل، و شرب خمر و کثرت زناست».^(۲)

حتی در بعضی از روایات قیام حضرت مهدی (ارواحنا فداه) برای مبارزه با ظلم و فساد جزء اَشْرَاطِ السَّاعَةِ شمرده شده است.

۱. این حدیث را بسیاری از مفسران شیعه و اهل سنت با مختصر تفاوتی نقل کرده اند مانند مجمع البیان و تفسیر قرطبی و فی ظلال و روح البیان و تفاسیر دیگر (ذیل آیه مورد بحث).
۲. تفسیر نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۳۷، حدیث ۴۱.

* * *

قیامت نزدیک شد!

در دوّمین آیه سخن از نزدیکی قیامت و شق القمر است، می فرماید: «قیامت نزدیک شد و ماه از هم شکافت»! (اِقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَ انْشَقَّ الْقَمَرُ)

این در حقیقت پاسخ به سؤالی است که مکرراً از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می کردند که «قیامت کی خواهد آمد»؟ در این جا می فرماید: «قیامت نزدیک است، و یکی از نشانه های آن شق القمر است» حادثه ای که هم دلیل بر قدرت خداوند بزرگ بر همه چیز (و ضمناً قدرت بر احیای موتی) بود، و هم از صدق دعوی پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آخرین سفیر الهی حکایت می کرد، و هم از نزدیکی رستاخیز زیرا همان گونه که در شرح آیه گذشته خواندیم که خود آن حضرت می فرمود: «بعثت من از نشانه های نزدیک شدن قیامت است».

ولی بعضی دیگر از مفسران گذشته و امروز، آیه را اشاره به حوادثی می دانند که در پایان این جهان و در آستانه قیامت واقع می شود و از جمله: خورشید تاریک، و ماه از هم شکافته خواهد شد، و اگر تعبیر آیه به «انشق» به صورت فعل ماضی آمده است به خاطر آن است که در لغت عرب بسیاری از مسائلی که در آینده قطعی است به صورت فعل ماضی آورده می شود.

ولی کمتر کسی از مفسران این تفسیر را پذیرفته است که آیه ناظر به حوادث پایان دنیا باشد زیرا به هر حال ظاهر آیه ماضی و مربوط به گذشته است، و دلیلی ندارد که آن را بدون قرینه روشن به صورت مستقبل معنا کنیم، و هم روایات فراوانی که به گفته فی «ظلال القرآن» در سر حد تواتر است گواهی می دهد که معجزه «شق القمر» در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به وقوع پیوست.^(۱)

و به نقل مرحوم علامه طباطبایی در «المیزان» اهل حدیث و علمای تفسیر متفقاً این معنا را پذیرفته اند که شق القمر در عصر پیامبر رخ داد» جز چند نفر از مفسران پیشین (و غیر معروف).^(۲)

ابو الفتوح رازی نیز می گوید: «قول کسانی که می گویند آیه فوق اشاره به حوادث آینده است، خلاف اجماع و اتفاق علماست»!^(۳)

درباره چگونگی شق القمر (شکافته شدن ماه) و شرح این اعجاز نبوی، و روایات مربوط به آن، و امکان آن از نظر علوم روز، بحث های فراوانی است که چون خارج از هدف ما یعنی شرح «اشراط الساعة» می باشد از آن صرف نظر کرده، و علاقه مندان آن را به مطالعه تفسیر نمونه، جلد ۲۳، صفحه ۱۲ تا ۱۹ ارجاع می دهیم.

۱. فی ظلال القرآن، جلد ۷، صفحه ۶۴۴.
 ۲. تفسیر المیزان، جلد ۱۹، صفحه ۶۱ و ۶۰.
 ۳. تفسیر ابو الفتوح رازی، جلد ۱۰، صفحه ۳۶۴.

* * *

آن روز که دود غلیظی آسمان را فرا می‌گیرد

در سوّمین آیه اشاره به یکی دیگر از نشانه های نزدیکی قیامت شده است و آن روزی است که دود غلیظی صفحه آسمان را می‌پوشاند و به صورت عذابی در می‌آید، می‌فرماید: «منتظر روزی باش که آسمان، دود آشکاری پدید می‌آورد، و همه مردم را فرا می‌گیرد، این عذاب دردناکی است».

(فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ - يَعْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ)

در تفسیر این آیه در میان مفسران گفتگو بسیار است و عمدتاً سه قول بیان شده:

بعضی آن را اشاره به عذاب روز قیامت می‌دانند که دود وحشتناک و شررباری بر سر مجرمان سایه می‌افکند، ولی این احتمال بسیار بعید به نظر می‌رسد، چرا که در ذیل این آیات می‌خوانیم: کافران در آن روز تقاضای برطرف شدن عذاب الهی را می‌کنند و اظهار ایمان می‌نمایند، و به آنها خطاب می‌شود که «ما کمی عذاب را برطرف می‌سازیم ولی شما باز به کار خود بر می‌گردید»!:

(إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابَ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ) (دخان ۱۵).

این معنا در قیامت متصور نیست، به خصوص این که در آیه بعد از آن مستقلاً اشاره به قیامت و مجازات های عظیم آن شده است، و نشانه می دهد آنچه قبل از آن ذکر شده مربوط به غیر قیامت بوده است (يَوْمَ نَبْطِشُ الْبَطِشَةَ الْكُبْرَى إِنَّا مُنتَقِمُونَ) (خان ۱۶).

قول دوم اینکه آیه اشاره به قحطی و خشکسالی و مانند آن است که دامان گروه عظیمی از کفار را در همان زمان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) گرفت، آنها خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آمدند و تقاضای برطرف شدن عذاب کردند، حضرت دعا فرمود و برطرف شدن ولی باز ایمان نیاوردند.

بنابر این تفسیر «دُخان» (دود) این جا به معنای مجازی است، چون در ادبیات عرب واژه «دخان» کنایه از شر و بلای فراگیر است، چنانکه فخر رازی در کلمات خود آورده است.^(۱)

یا از این جهت که هنگام خشکسالی گرد و غبار غلیظ صفحه آسمان را می پوشاند که از آن در این جا تعبیر به «دخان» شده است، زیرا باران نقش مؤثری در فرو نشاندن گرد و غبار و دود دارد^(۲) سال های قحطی را «سنة الغبراء» (سال پر گرد و خاک) یا «عام الرماد» (سال خاکستر) می گویند.

۱. تفسیر کبیر، جلد ۲۷، صفحه ۲۴۲.

۲. روح المعانی، جلد ۲۵، صفحه ۱۰۷ و روح البیان، جلد ۸، صفحه ۴۰۶.

اشکالی که به این تفسیر وارد می شود این است که به هر حال «دخان» در معنای حقیقتش یعنی دود به کار نرفته، و بدون وجود قرینه ای حمل بر معنای مجازی شده است.

تفسیر سوّم آن است که آیه اشاره به یکی از نشانه های نزدیک شدن قیامت می کند که آسمان را دود آشکار می پوشاند، و مردم دست به دامن لطف خدا می شوند و خداوند با لطف و کرمش کمی این عذاب را بر طرف می سازد، ولی باز منکران ایمان نمی آورند.

این تفسیر هم موافق ظاهر آیه، هم مطابق اخبار متعددی است که در منابع تفسیر شیعه و اهل سنت آمده است.

در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم که فرمود: «چهار چیز از نشانه های نزدیک شدن قیامت است: اوّل ظهور دجال، و دیگری نزول عیسی، و سوّم آتشی است که از قعر سرزمین عدن برمی خیزد و چهارم دخان (دود) است».

یکی از اصحاب سؤال می کند، دخان چیست؟ پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آیه فوق را تلاوت فرمود: (فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ) و سپس افزود. «يَمَلَأُ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ يَمُكْتُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا وَ لَيْلَةً أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيُصِيبُ مِنْهُ كَهَيْئَةِ الزَّكْمَةِ وَ أَمَّا الْكَافِرُ فَيَمْرَلُهُ السَّكْرَانُ يَخْرُجُ مِنْ مَخْرَجِهِ وَ أَذْنِيهِ وَ دُبُرِهِ ; دودی است که بین مشرق و مغرب را پر می کند، و

چهل شبانه روز باقی می ماند، اما مؤمن حالتی شبیه به زکام به او دست می دهد، و کافر همچون مستان خواهد بود، و دود از بینی و گوش ها و پشت او بیرون می آید»^(۱).

همین معنا با تفاوتی در منابع شیعه نیز آمده است، آن جا که امیرمؤمنان علی(علیه السلام) از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند که ده چیز قبل از قیامت به طور قطع واقع می شود: از جمله آنها قیام حضرت مهدی(علیه السلام) و نزول حضرت عیسی(علیه السلام) و ظهور دخان را می شمرد.^(۲)

بعضی روایات دیگر نیز در این زمینه وارد شده که این تفسیر را تأیید می کند.

بنابر این بهترین تفسیر برای آیه همان تفسیر سوم است.

این بود عمده ترین اشراط السّاعه، در بخش اوّل، که در قرآن مجید به آن اشاره شده.

* * *

۱. تفسیر درّ المنثور، جلد ۶، صفحه ۲۹.

۲. بحارالانوار، جلد ۵۲، صفحه ۲۰۹ - و در تفسیر قرطبی جلد ۹، صفحه ۵۹۵۰ و غیر آنها نیز احادیثی به همین مضمون دیده می شود.

بخش دوم

نشانه هایی که در پایان جهان واقع می شود

از بخش دیگری از آیات قرآن استفاده می شود که در پایان این جهان، انقلابی عظیم در کائنات و آسمان و زمین رخ می دهد، و به تعبیر دیگر مرگ جهان مرگ تدریجی نیست، بلکه ناگهانی و دفعی و توأم با حوادث تکان دهنده است.

این حوادث که قسمتی از نشانه های قیامت را تشکیل می دهد، عبارتند از:

۱ - متلاشی شدن کوه ها

این مطلب در آیات متعددی از قرآن مجید منعکس است و مراحل مختلفی برای آن ذکر شده که می توان آن را در هشت مرحله تنظیم و خلاصه کرد: «نخست» این کوه ها به لرزه در می آیند: (يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ) (مزمّل - ۱۴)

در مرحله دوم از جا کنده می شوند: (وَحُمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ) (حاقه - ۱۴).

در مرحله سوم به حرکت در می آیند (وَتَسِيرُ الْجِبَالُ سَيْرًا) (طور - ۱۰).

در مرحله چهارم در هم کوبیده می شوند (فُدُّ كَتَا دَكَةً وَاحِدَةً) (حاقه - ۱۴)

«زمین و کوه ها یکباره در هم کوبیده می شوند».

در مرحله پنجم به صورت توده ای از شن های متراکم در می آیند (وَ كَانَتْ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَهِيلاً) (مزمل - ۱۴).

در مرحله ششم به صورت گرد و غبار پراکنده می شوند (وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًّا فُكَانَتْ هَبَاءً مُنْبَثًّا) (واقعہ - ۵ و ۶).

در مرحله هفتم به شکل پشم های حلاجی که با تند باد حرکت کنند و تنها رنگی از آنها در آسمان دیده می شود در می آیند (وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ) (قارعه - ۵).

و سرانجام در هشتمین مرحله شبجی از آنها همچون شبح يك سراب در يك بیابان خشك باقی می ماند! (وَ سَيَّرَتِ الْجِبَالُ فُكَانَتْ سَرَابًا) (نبا ۲۰).

به این ترتیب کوه ها به کلی از میان می روند و اثری از آنها باقی نمی ماند و صفحه زمین صاف و هموار خواهد شد (فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا) (طه ۱۰۶).^(۱)

(۱۰۶).^(۱)

آیا این حوادث عجیب و هولناک که دامنگیر کوه ها می شود بر اثر انفجارات درونی، و متلاشی شدن نظام اتمی آنها، و آزاد شدن انرژی های نهفته درونی است؟ یا ضربه ای از خارج بر آنها وارد می شود، مانند برخورد سیاره های

۱. «قاع» به معنای زمین صاف و هموار و «صَفْصَفًا» به معنای زمینی است خالی از هرگونه گیاه، و یا زمین صاف و مسطح، و در این صورت هر دو به يك معنا و برای تأکید خواهد بود.

آسمانی با سرعت و جاذبه شدید به یکدیگر؟ یا علل دیگری که امروز برای ما ناشناخته است؟

هیچ کس به درستی نمی تواند پاسخی به این سؤالات بدهد، و علوم روز نیز از توضیح این مطلب عاجز است، همین اندازه می گوید که در کرات آسمانی در گذشته و حال انفجارات عظیمی روی داده و می دهد، حتی از تفسیر علل آن نیز عاجز است.

همین اندازه می دانیم که به شهادت قرآن این حوادث در پایان دنیا واقع می شود، هر چند علل آن برای ما ناشناخته است.

* * *

۲ - انفجار دریاها

دیگر از نشانه های پایان این جهان، و نزدیک شدن رستاخیز، انفجار دریاهاست، چنانکه در این زمینه می خوانیم: (وَ إِذَا الْبِحَارُ فُجِّرَتْ): «آن زمان که دریاها منفجر گردد» (انفطار - ۳) و در جای دیگر می فرماید: «در آن هنگام که دریاها برافروخته شود!» (وَ إِذَا الْبِحَارُ سُجِّرَتْ) (تکویر - ۶).

در آیه ۶ سوره طور ضمن سوگندهای متعدد و پی در پی می گوید: «سوگند به دریای برافروخته!» (وَالْبَحْرِ الْمَسْجُورِ)

بی شك آیه اول و دوم اشاره به «اشراط السّاعه» می کند، چون آیات بعد از آن به خوبی به این معنا گواهی می دهد، و در مورد آیه سوم این تفسیر ذکر شده که ناظر به نشانه های قیامت است.

در این آیات در يك مورد تعبیر «فُجِّرَتْ» از ماده «فَجَّرَ» به معنای شکافتن به کار رفته، که ممکن است اشاره به انفجار و برافروختگی دریاها باشد.

این مسأله امروز برای ما مسأله ساده ای است، چرا که آب از دو عنصر تشکیل یافته «اکسیژن» و «نئیدروژن» که هر دو شدیداً قابل احتراق است، اگر عواملی سبب تجزیه آب ها شوند، دریاها مبدل به کوره های عظیمی از آتش سوزان خواهند شد، و يك جرّقه كوچك كافی است که عالمی از آتش ایجاد کند.

این احتمال نیز داده شده که زلزله های شدید آستانه رستاخیز سبب شکافتن زمین ها و راه یافتن دریاها به یکدیگر می شوند و نتیجه آن به هم پیوستگی تمام دریاچه ها با دریاها روی زمین است، و یکی از تفسیرهای آیه همین است.

تفسیر سوّمی نیز وجود دارد که با متلاشی شدن کوه ها و ریخته شدن غبار آنها به دریاها، دریاها پر می شود و آب سراسر خشکی ها را فرا می گیرد.

همین تفسیرهای سه گانه در مورد عنوان دوم (سَجَرَت) که از ماده «تَسْجِير» می باشد نیز گفته شده، زیرا «تَسْجِير» در اصل به معنای برافروختن و به هیجان درآوردن آتش، و گاه به معنای پر شدن نیز آمده است، لذا تنور پر از آتش را «مُسَجَّر» می گویند.

مشتعل شدن دریاها یا به خاطر تجزیه آن به دو ماده قابل احتراق اکسیژن و نئیدروژن است، یا به علل دیگری که بر ما مخفی است، و پر شدن دریاها یا به سبب متلاشی شدن کوه ها و ریختن آن به دریاها است، یا فرود سنگ های آسمانی در آنها یا علل ناشناخته دیگر.

* * *

۳- زلزله های عظیم و ویرانگر!

دیگر از نشانه های پایان جهان و قرب قیامت، زلزله های بی سابقه و عظیمی است که تمام کره خاکی ما را به لرزه در آورده، همه چیز را در هم می ریزد و انسان ها را در لحظات کوتاهی مدفون می سازد قرآن می گوید: (یا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ): «ای مردم از پروردگارتان بترسید و پرهیزگاری پیشه کنید که زلزله رستاخیز مطلب مهمی است».

سپس می افزاید: «روزی که آن را می بینید (چنان گرفتار وحشت می شوید که) مادران شیرده کودکان شیرخوار خود را فراموش می کنند، هر زن بارداری جنین خود را بر زمین می نهد و مردم را مست می بینی، در حالی که مست نیستند، ولی عذاب خدا شدید است»! (يَوْمَ تَرَوُنَّهَا تُدْهَلُ كُلُّ مُرْضِعَةٍ عَمَّا

أَرْضَعَتْ وَ تَضَعُ كُلُّ ذَاتِ حَمْلٍ حَمْلَهَا وَ تَرَى النَّاسَ سُكَارَى وَ مَا هُمْ بِسُكَارَى
وَلَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ (حج ۱ و ۲).

البته همان گونه که در بخش سوم «اشراف الساعه» خواهیم گفت زلزله دیگری قبل از احیای مردگان صورت خواهد گرفت، که در بعضی دیگر از آیات قرآن به آن اشاره شده است، این احتمال نیز وجود دارد که آیه مورد بحث اشاره به آن باشد، به قرینه «لَكِنَّ عَذَابَ اللَّهِ شَدِيدٌ» ولی در این صورت باید مسأله زنان باردار و کودکان شیرخوار به معنای مجازی تفسیر شود، یعنی شدت وحشت ناشی از این زلزله آن قدر زیاد است که اگر زن بارداری باشد سقط جنین می کند، و این تفسیر خلاف ظاهر آیه است.

به هر حال همین معنا در آیه ۱۴ سوره مزمل نیز آمده است، (يَوْمَ تَرْجُفُ
الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ): «آن روز که زمین و کوه ها سخت به لرزه می افتند».^(۱)
نظیر آن معنا در سوره واقعه آیه ۴ نیز آمده است: (إِذَا رُجَّتِ الْأَرْضُ رَجًا
وَبُسَّتِ الْجِبَالُ بَسًا): «هنگامی که زمین به شدت به لرزه درآید و کوه ها در هم
کوبیده شود»!

* * *

۱. «تَرْجُفُ» از ماده «رَجَفَ» (بر وزن کشف) به معنای اضطراب و لرزه شدید است، و از آن جا که اخبار فتنه انگیز مایه اضطراب جامعه می شود به آن «اراجیف» می گویند.

۴ - تاريك شدن خورشيد و ماه و ستارگان!

یکی دیگر از نشانه های نزدیکی قیامت خاموشی چشمه خورشید و کدورت و تیرگی ستارگان است، چنانکه قرآن می گوید: «در آن هنگام که طومار خورشید در هم پیچیده شود و ستارگان تاريك گردد»! (إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ وَ إِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ)

«كُوِّرَتْ» از ماده «تکوير» در اصل به معنای پیچیدن و جمع و جور کردن چیزی است، مانند پیچیدن عمامه بر سر، این واژه به معنای تاريك شدن یا افکندن نیز آمده است، و ظاهراً این دو معنا در مورد خورشید لازم و ملزوم یکدیگر است، به این ترتیب که خورشید تدریجاً لاغر و جمع و جور می شود، و رو به تاريکی و بی فروغی می گذارد.

«انْكَدَرَتْ» از ماده «انکدار» به معنای تیرگی و تاريکی یا سقوط و پراکندگی است، و ظاهراً هر دو معنا در مورد ستارگان لازم و ملزوم یکدیگر است. آری طبق گواهی قرآن در پایان جهان، پر فروغ ترین مبدأ نور در منظومه شمسی ما که مایه روشنایی تمام سیارات است خاموش و جمع می شود، و ستارگان دیگر نیز به همین سرنوشت گرفتار می گردند.

فخر رازی در یکی از عبارات خود می گوید که بعضی «كُوِّرَتْ» را از ریشه «کور»! به معنای نابینا دانسته اند^(۱)

۱. تفسیر کبیر، جلد ۳۱، صفحه ۶۶.

دانشمندان امروز معتقدند انرژی خورشید که در فضا پخش می شود از احتراق هسته ای به دست می آید که سوخت آن نئیدروژن و خاکسترش هلیوم است.^(۱)

و نیز به همین دلیل در هر شبانه روز سیصد و پنجاه هزار میلیون تُن! از وزن این کره کاسته می شود، و همین امر سبب می گردد که تدریجاً لاغر و کم نور شود و این همان جمع شدن و کم نور شدن، یعنی دو مفهومی است که در ماده «تکویر» طبق گفته ارباب لغت وجود دارد، هر چند در شرایط فعلی به خاطر عظمت این کره کاسته شدن این مقدار تأثیر فوری در وضع آن ندارد.

البته اگر سرعت کاهش به مقیاس کنونی باشد ممکن است تحقق این موضوع میلیون ها یا میلیارد ها سال به طول انجامد، ولی هیچ کس از شرایط آینده کیهانی با خبر نیست، ممکن است شرایطی به وجود آید که این کاهش جرم و نور شتاب گیرد، و در مدتی کوتاه این مبدأ عظیم وجوشان نور و حرارت به کلی از فعالیت ساقط گردد.

همین معنا در مورد سایر کرات آسمانی نیز صادق است.

نظام موجود کواکب نیز در هم می ریزد، گویی تعادل جاذبه و دافعه که ارتباط با «جرم ها» و «سرعت حرکت» آنها دارد به هم می خورد، و شاید این همان چیزی است که در قرآن مجید در جایی دیگر به آن اشاره کرده،

۱. زندگی و مرگ ستارگان صفحه ۹۲.

می فرماید: (وَ إِذَا الْكَوَاكِبُ انْتَثَرَتْ): «آن زمان ستارگان پراکنده شوند و فرو ریزند» (انفطار - ۲).

البته این آیه تفسیر دیگری دارد که در بحث آینده به خواست خدا خواهد آمد. در سوره قیامت نیز می خوانیم: «در آن هنگام که چشم ها در شدت وحشت به گردش درمی آید، و ماه بی نور می گردد، و خورشید و ماه یکجا جمع می شود، و انسان می گوید راه فرار کجاست؟!»

(فَإِذَا بَرَقَ الْبَصَرُ - وَخَسَفَ الْقَمَرُ وَ جُمِعَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ - يَقُولُ الْإِنْسَانُ أَيْنَ الْمَعْرُ) (قیامت - ۷ تا ۱۰).

از این آیات به خوبی می توان استفاده کرد که تمام این حوادث به طور ناگهانی انجام می شود نه تدریجی و گرنه انسانی در آن زمان وجود نخواهد داشت که چنین سختی بگوید (دقت کنید).

جمع شدن خورشید و ماه ممکن است از این جهت باشد که با از بین رفتن تعادل «جاذبه» و «دافعه» کره ماه جذب به مرکز اصلی یعنی خورشید خواهد شد.

این سخن را با اشاره به آیه دیگری از قرآن در این رابطه پایان می دهیم، می فرماید: (فَإِذَا النُّجُومُ طُمِسَتْ): «هنگامی که ستارگان محو و تاریک شوند» (مرسلات - ۸).

این تعبیر نیز هماهنگ با آیات فوق و از لوازم آنهاست.

مجدداً یادآور می شویم که این مسائل هم اکنون در جهان هستی در جریان است، ولی به صورت تدریجی، اما در پایان دنیا شدت می گیرد و طيّ يك سلسله حوادث زنجیره ای تند و ناگهانی این نظام فرو می ریزد و به عمر این جهان، به فرمان خدا، پایان داده می شود.

* * *

۵ - شکافتن کرات آسمانی!

دیگر از نشانه های پایان جهان دگرگون شدن نظام کواکب و شکافتن کرات آسمانی است که در آیات فراوانی از قرآن مجید به آن اشاره شده و تعبیرات مختلفی درباره آن دیده می شود.

گاه تعبیر به «انشقاق» می کند: (إِذِ السَّمَاءُ انشَقَّتْ): «در آن هنگام که آسمان (کرات آسمانی) شکافته شود». (انشقاق - ۱).

نظیر همین معنا در آیه ۱۶ حاقه نیز آمده است: (وَأَنشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ): «و آسمان ها از هم شکافته می شوند و سست می گردند؛ فرو می ریزند».

در آیه ۲۵ سوره فرقان، همین معنا با مختصر تفاوتی منعکس است: (وَأَنشَقَّتِ السَّمَاءُ فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ): «به خاطر بیابور روزی را که آسمان با ابرها از هم شکافته می شود»!

منظور از «سما» در این آیات کرات آسمانی است که در پایان جهان بر اثر انفجارهای پی در پی از هم شکافته می شود، ولی در این که منظور از شکافته شدن با «ابرها» چیست؟ این احتمال وجود دارد که منظور همراه بودن متلاشی شدن آسمان ها با پیدایش ابرهای سنگینی است که از گرد و غبار آنها حاصل می شود (به اصطلاح باء در «الغمام» در این جا به معنای ملامت است، همان گونه که در تفسیر المیزان به عنوان يك احتمال آمده شده است).^(۱)

ولی مرحوم علامه طباطبایی بعید نمی داند که تعبیر فوق را بر معنای کنائی حمل شود و بگوییم: منظور کنار رفتن حجاب های جهل و نادانی و نمایان گشتن عالم غیب است (و طبعاً در این صورت «باء» به معنای «عن» خواهد بود) یعنی ابرها کنار می رود و غیب جهان ظاهر می شود.

ولی تا دلیلی بر این تفسیر کنایی نباشد، قبول آن مشکل است.

جالب این که در حدیثی از علی (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّهَا تَنْشَقُّ مِنْ

الْمَجْرَّةِ!؛ آسمان ها از قسمت کهکشان ها شکافته می شود». ^(۲)

این تعبیر جالب هماهنگ با آخرین اکتشافاتی است که دانشمندان در زمینه کهکشان دارند و می گویند منظومه شمسی و ستارگانی که مشاهده می کنیم جزئی از کهکشان بزرگ «راه شیری» است که با چشم غیر مسلح مشاهده

۱. المیزان، جلد ۱۵، صفحه ۲۰۲.

۲. تفسیر فخر رازی، جلد ۳۱، صفحه ۱۰۳.

می شود، و انشقاق خورشید و ماه و ستارگان همراه با شکافته شدن این کهکشان بزرگ است (دقت کنید).

و گاه تعبیر به «انفطار» شده است، می فرماید: (إِذَا السَّمَاءُ انْفَطَرَتْ) «در آن هنگام که آسمان شکافته شود» (انفطار - ۱).

نظیر همین معنا در آیه ۱۸ سوره مزمل نیز آمده است، می فرماید: (السَّمَاءُ مُنْفَطِرٌ بِهِ): «در آن روز آسمان از هم شکافته می شود».

همان گونه که قبلاً نیز گفته ایم «انفطار» از ماده «فطر» به معنای شکافتن است.

و گاه می فرماید: (وَ إِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ) «در آن هنگام که پرده از روی آسمان برگرفته شود» (تکویر - ۱۱).

این تعبیر ممکن است اشاره به کنار رفتن حجاب هایی باشد که در این دنیا مانع از دیدن ملکوت آسمان ها، فرشته ها و بهشت و دوزخ است. در آن روز پرده ها کنار می رود و انسان حقایق عالم هستی را می بیند. در این صورت ارتباطی با مسأله متلاشی شدن آسمان ها ندارد.

بعضی از مفسران مانند مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان» آن را به معنای کنده شدن آسمان ها (کرات آسمانی) از جایگاهشان تفسیر کرده اند که لازمه آن به هم ریختن نظام، و در نوردیدن طومار آنها است.^(۱)

۱. «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۴۴.

و گاه می فرماید (وَ إِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ): «در آن هنگام که آسمان شکافت پیدا کند» (مرسلات - ۹).

ماده «فطر» و «فرج» به يك معنا است، یا تفاوت مختصری دارد، و لذا به گشوده شدن مشکلات نیز «فرج» گفته می شود که نقطه مقابل «شدت» و بسته شدن کارهاست.

و گاه تعبیر به «فتح» فرموده، چنانکه در آیه ۱۹ نبأ می خوانیم (وَ فَتِحَتْ السَّمَاءُ فَكَاثَتْ أَبْوَاباً): «و آسمان گشوده می شود و به صورت درهای متعدد در می آید».

این تعبیر ممکن است اشاره به شکافته شدن آسمان ها باشد، چنانکه جمعی از مفسران گفته اند، و در این صورت هماهنگ با آیات فوق است، یعنی در کرات آسمانی شکاف های زیادی ظاهر می شود که گویی سرتاسر آسمان تبدیل به درها و روزنه هایی گردیده است!

ولی بعضی دیگر آن را بر معنای کنایی حمل کرده و گفته اند: منظور گشوده شدن درهای عالم غیب، و کنار رفتن حجاب ها، و ارتباط عالم فرشتگان با عالم انسان هاست.^(۱)

و گاه می فرماید: (يَوْمَ تَمُورُ السَّمَاءُ مَوْرًا): «در آن روز که آسمان شدید حرکت کند» (طور - ۹).

۱. تفسیر اوّل را طبرسی و فخررازی و بعضی دیگر انتخاب کرده اند و تفسیر دوّم را علامه طباطبایی در المیزان (ذیل آیه مورد بحث).

«مُور» (بر وزن قول) گاه به معنای حرکت شدید، گاه به معنای حرکت دورانی، و گاه به معنای رفت و آمد و اضطراب آمده، و لذا به گرد و غبار که باد به هر سو می برد «مُور» (بر وزن زور) گفته می شود.

به هر حال این تعبیر به معنای متزلزل شدن کرات آسمانی و به هم ریختن نظام آنها و طبعاً متلاشی شدن است.

و گاه می فرماید: (يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ): در آن روز که آسمان همچون فلز گداخته شود! (معارج - ۸).

مفسران «مُهْل» را به معنای ذرد خاصی که در روغن یا صمغ های درختی ته نشین می کند، و گاه به معنای طلا و نقره مذاب تفسیر کرده اند، و معنی اخیر برای تفسیر آیه فوق مناسب تر است، و به هر حال پیدایش چنین حالتی در کرات آسمانی نتیجه متلاشی شدن آنهاست.

و سرانجام در يك تعبیر تکان دهنده می فرماید: (يَوْمَ نُطَوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكَتُبِ كَمَا بَدَأْنَا أَوَّلَ خَلْقٍ نُعِيدُهُ): «در آن روز که آسمان را همچون طومار درهم می پیچیم و همان گونه که آفرینش را آغاز کردیم باز می گردانیم!» (انبیاء - ۱۰۴).

این تعبیر ابعاد دگرگونی آسمان ها و کواکب آسمانی را در پایان جهان به خوبی روشن می سازد، و نشان می دهد که تمام منظومه ها و ستارگان ثابت و سیار همگی مانند يك طومار بهم پیچیده می شوند، و همان گونه که در آغاز

آفرینش به صورت توده واحدی بودند در می آیند، بار دیگر خداوند طرحی نوین در عالم هستی می ریزد و قیامت در این عالم نو برپا می شود.

* * *

از مجموع آنچه در آیات گذشته آمد چنین نتیجه می گیریم که قیامت ادامه دنیا نیست، بلکه این جهان به کلی در هم کوبیده می شود، زیرا انفجارهای عظیم و زلزله های هولناک همه چیز را در هم می ریزد و در هم می پیچد، سپس طرح تازه ای ریخته می شود و جهان نوینی بر ویرانه های این جهان برپا می شود و رستاخیز انسان ها در آن عالم جدید است.

* * *

«بخش سوّم»

نشانه های شروع قیامت

در آغاز رستاخیز نیز حوادث عظیمی رخ می دهد، و همان گونه که پایان دنیا همراه با حوادث عظیم بود آغاز رستاخیز نیز با حوادث عظیم توأم است. این معنا در آیات مختلفی از قرآن مجید به چشم می خورد.

۱- در یکجا می فرماید: (يَوْمَ تُبَدَّلُ الْأَرْضُ غَيْرَ الْأَرْضِ وَالسَّمَاوَاتُ وَبَرَزُوا لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ): «و وعده الهی در آن روز تحقق می یابد که این زمین به زمین دیگر و آسمان ها (به آسمان های دیگر) مبدل می شود، و انسان ها در پیشگاه خداوند واحد قهار ظاهر می گردند» (ابراهیم - ۴۸).

این دگرگونی اشاره به مرحله سوّم است، زیرا در پایان آیه می گوید: «در آن روز هرکس و هرچه، دارد در برابر خداوند واحد قهار ظاهر می گردد». این نکته قابل توجه است که منظور از تبدیل زمین به زمین دیگر در این جا عوض شدن ذات آن نیست آن گونه که شاید بعضی تصور کرده اند، بلکه منظور تبدیل صفات آن است، مانند از میان رفتن کوه ها و صاف و مسطح شدن و توسعه فراوان یافتن، بی آنکه اصل ذات عوض شود.

دلیل این سخن، آیات متعددی است که می گوید: در قیامت انسان ها از قبرهایشان بر می خیزند، مخصوصاً آیه ۵۵ طه که می گوید: «ما شما را از این زمین آفریدیم، و به آن باز می گردانیم، و بار دیگر از آن خارج می سازیم» (مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَ فِيهَا نُعِيدُكُمْ وَ مِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى)

به هر حال مفسران برای این آیه تفسیرهای متعددی ذکر کرده اند که غالباً دلیلی جز بعضی از روایات مرسل، یا اقوال بعضی از مفسران پیشین ندارد: گاه گفته اند زمین مبدل به نقره، و آسمان مبدل به طلا می شود! و گاه گفته اند زمین مبدل به آتش، و آسمان ها مبدل به باغ های بهشت می گردد، و یا هر قطعه زمینی به تناسب مؤمنان و کفاری که بر آن هستند مبدل به نقره یا آتش می شود. ولی آنچه از این آیه اجمالاً استفاده می شود يك دگرگونی عظیم است هر چند جزئیات آن بر ما روشن نیست.

* * *

۲- در جای دیگر می فرماید: (إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زُلْزَالَهَا وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا): «هنگامی که زمین شدیداً به لرزه درآید و بارهای سنگین خود را خارج سازد» (زلزال - ۱ و ۲). در این که منظور از این زلزله، زلزله ای است که سرتاسر سطح زمین را به هنگام پایان جهان فرا می گیرد و سبب ویرانی عالم می گردد یا زلزله ای است که به هنگام رستاخیز روی می دهد؟ در میان مفسران گفتگو است (فخر رازی در تفسیرش هر دو قول را نقل کرده است).^(۱)

۱. تفسیر کبیر، جلد ۳۲، صفحه ۵۸.

ولی با توجه به آیه دوم این سوره که می گوید: زمین اثقال درونش را بیرون می ریزد معنای دوم مناسب تر است، زیرا «اثقال» جمع «ثقل» به معنای دفینه ها، و به احتمال قوی در این جا به معنای انسان ها است که در آن هنگام از قبرها بیرون می ریزند، همان گونه که در (آیه ۴ سوره انشقاق) نیز می فرماید: (وَأَلْقَتْ مَا فِيهَا وَ تَخَلَّتْ): «زمین آنچه را در درون دارد بیرون می افکند و خالی می شود».

به این ترتیب زلزله دوم زلزله ای است که قبل از احیای مردگان و شروع قیامت صورت می گیرد، زلزله ای است فراگیر بر خلاف سایر زلزله ها که همیشه منطقه کوچکی از زمین را شامل می شود، تعبیر به (إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ) به طور مطلق، و همچنین تعبیر به (زُلْزَالَهَا) نیز مؤید همین معناست.

شبهه این تعبیر بلکه به صورت روشن تر در آیه ۴۴ سوره ق آمده است، آن جا که می فرماید: (يَوْمَ تَشَقُّقُ الْأَرْضُ عَنْهُمْ سِرَاعًا ذَلِكَ حَشْرٌ عَلَيْنَا يَسِيرٌ)^(۱) سرعت (از قبرها) خارج می شوند، این جمع کردن برای ما آسان است».

روشن است شکافته شدن سرتاسر زمین و خارج شدن سریع انسان ها از قبرها حتماً آمیخته با زلزله های فراگیر می باشد که سراسر جهان را در بر می گیرد.

۱. «شَقَّقُ» در اصل «تَشَقَّقُ» بوده که یکی از دو «تاء» آن حذف شده است.

به هر حال این زلزله در آستانه احیای مردگان است نه در پایان جهان، به خصوص این که در پایان آیه بجای احیای مردگان عنوان «حشر» (جمع کردن افراد انسان ها پس از زنده شدن، یا جمع کردن اجزای بدن ها، و یا جمع کردن ارواح و جسد ها) ذکر شده است.

این زلزله برخلاف سایر زلزله ها، زلزله ای است سازنده نه ویرانگر و میراننده، زلزله ای است که به انسان ها اجازه می دهد به سرعت از قبرها خارج گردند و حیات نوین از سر گیرند.

نظیر همین معنا در سوره نازعات نیز آمده است، می فرماید: (يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ - تَتَّبِعُهَا الرَّادِفَةُ) «روزی که زلزله ها همه چیز را به لرزه در می آورد، و به دنبال يك زلزله، زلزله دیگری رخ می دهد!» (نازعات ۶ و ۷). و بسیاری از مفسران آیه اوّل را اشاره به نفخه اوّل صور (صیحه عظیمی که جهان با آن پایان می گیرد) و آیه دوّم را اشاره به نفخه دوم (صیحه دیگری که رستاخیز با آن شروع می شود) دانسته اند، در حالی که این معنا برخلاف ظاهر آیه است، زیرا «راجفه» از ماده «رجف» به گفته مقابیس اللغة در اصل به معنای اضطراب یا به گفته راغب به معنای اضطراب شدید است، و لذا به دریای موج «بَحْرٌ رَجَافٌ» می گویند، و «اراجیف» اخباری است که افکار عمومی جامعه را متزلزل و مضطرب می سازد.

درست است که صیحه های عظیم معمولاً توأم با لرزه هاست، ولی در این جا نیازی نیست که ما معنای حقیقی را که همان زلزله نخستین و زلزله دوم باشد رها کرده، به سراغ معنای مجازی یا لازم معنا برویم.

* * *

۳- دگرگونی سطح زمین یکی دیگر از نشانه های شروع رستاخیز است به گونه ای که زمین به صورت کاملاً مسطح در می آید، و انسان ها همگی به طور آشکار بر صفحه آن ظاهر می شوند، چنانکه قرآن می گوید: (يَوْمَ نُسَيِّرُ الْجِبَالَ وَ تَرَى الْأَرْضَ بَارِزَةً وَ حَشَرْنَا هُمْ فَلَم نُعَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا): «به خاطر بیاور روزی را که کوه ها را به حرکت در می آوریم، و زمین را آشکار و مسطح می بینی، و همه انسان ها را محشور می کنیم، واحدی را فرو گذار نخواهیم کرد» (کهف ۴۷).

حرکت کوه ها مقدمه ای است برای ویران شدن آنها، و به دنبال این ویرانی همان گونه که از آیه فوق و بعضی دیگر آیات قرآن استفاده می شود، زمین کاملاً مسطح و هموار می گردد، به طوری که همه انسان ها بر صفحه آن ظاهر و آشکارند.

به این آیات نیز توجه کنید: (وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الْجِبَالِ فَقُلْ يَنْسِفُهَا رَبِّي نَسْفًا - فَيَذَرُهَا قَاعًا صَفْصَفًا - لَا تَرَى فِيهَا عِوَجًا وَ لَا أَمْتًا - يَوْمَئِذٍ يَتَّبِعُونَ الدَّاعِيَ لَا عِوَجَ لَهُ...): «و از تو درباره کوه ها سؤال می کنند، بگو پروردگارش آنها را

(متلاشی می کند و) بر باد می دهد - سپس زمین را صاف و هموار و مسطح و بی آب و گیاه رها می سازد - به گونه ای که در آن هیچ پستی و بلندی نمی بینی - در آن روز همگی از دعوت کننده الهی که هیچ انحرافی در آن نیست پیروی می کنند.... (طه - ۱۰۵ تا ۱۰۸).

به نظر می رسد که در این آیات قسمتی از حوادث پایان جهان و سپس بخشی از حوادث آغاز قیامت بیان شده است.

* * *

این بود خلاصه بحث های مربوط به اَشْرَاطُ السَّاعَةِ و نشانه های قیامت که در سه بخش با استفاده از آیات قرآن مجید مطرح گردید، و گوشه ای از دگرگونی های عظیم پایان جهان و آغاز قیامت را روشن ساخت.

۲ - نفخ صور

فریاد مرگ و حیات

اشاره:

در آیات فراوانی از قرآن مجید اشاراتی به مسأله نفخ صور آمده است، از این آیات به خوبی استفاده می شود که دوبار در صور دمیده می شود: يك بار در پایان جهان که همه خلایق می میرند و این نفخه مرگ است، و بار دیگر در آستانه رستاخیز که همه مردگان زنده می شوند، و این نفخه حیات است.

در حقیقت توقف و از کار افتادن این جهان، و آغاز حرکت جهان دیگر تشبیه به توقف و حرکت لشکرها و قافله ها شده است که با صدای شیپور مخصوص یا صدای بلند دیگری همگی با هم از راه رفتن باز می ایستند و متوقف می شوند، و با صدای دیگری به پا می خیزند و حرکت می کنند.

در این که «صور» چیست؟ و منظور از «نفخ» کدام است؟ بحث های مشروحی داریم که بعداً به خواست خدا می شنوید آنچه در این جا توجه به آن لازم است این است که درباره این دو حادثه مهم «شش تعبیر مختلف» در قرآن مجید آمده است:

گاه تعبیر به «نفخ صور»

گاه تعبیر به «صیحة»

گاه تعبیر به «نقر فی الناقر»

گاه تعبیر به «صاخّة»

و گاه تعبیر به «قارعة»

و بالاخره گاهی از آن به «زجره» تعبیر شده است.

شرح این شش عنوان را در آیات آینده خواهید خواند.

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و به آیات زیر گوش جان فرا می دهیم:

۱- (وَ نَفَخَ فِي الصُّورِ فَصَقِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَ

مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ نَفَخَ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا

هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ)

(زمر ۶۸)

۲- (وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فِقْرَعٌ مَنْ فِي

السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ وَ كُلُّ اتَّوَهُ

(داخرین)

(نمل ۸۷)

۳- (وَ نَفَخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَى

رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ)

(یس ۵۱)

۴- (فَإِذَا نَفَخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ وَ حُمِلَتِ

الْأَرْضُ وَ الْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً)

(حاقه ۱۳ و ۱۴)

۵- فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَ

لَا يَتَسَاءَلُونَ)

(مؤمنون ۱۰۱)

۶- (وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا)

(كهف ۹۹)

۷- (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَ نَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ

يَوْمَئِذٍ زُرْقًا)

(طه ۱۰۲)

۸- (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَتَأْتُونَ أَفْوَاجًا)

(نبأ ۱۸)

۹- (قَوْلُهُ الْحَقُّ وَلَهُ الْمُلْكُ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ)

(انعام ۷۳)

۱۰- (وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمُ الْوَعِيدِ)

(ق ۲۰)

۱۱- (إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ

لَدَيْنَا مَحْضُرُونَ)

(يس ۵۳)

۱۲- (ما یَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَ هُمْ

يَخْصَمُونَ)

(یس ۴۹)

۱۳- (وَ مَا يَنْظُرُ هُوَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا

مِنْ فَوَاقٍ)

(ص ۱۵)

۱۴- (يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمٌ

الْخُرُوجِ)

(ق ۴۲)

۱۵- (فَإِذَا نُقِرَ فِي النَّاقُورِ - فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ يَوْمٌ

عَسِيرٌ)

(مدثر ۸ و ۹)

۱۶- (فَإِذَا جَاءَتِ الصَّاحَّةُ - يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ

أَخِيهِ)

(عبس ۳۳ و ۳۴)

۱۷- (الْقَارِعَةُ مَا الْقَارِعَةُ - وَ مَا أَدْرَاكَ مَا

الْقَارِعَةُ - يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوتِ)

(قارعه ۱ - ۴)

۱۸- (فَأَمَّا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ)

(صافات ۱۹)

ترجمه:

- ۱- و در صور دمیده می شود و تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند می میرند مگر کسانی که خدا بخواهد، سپس بار دیگر در صور دمیده می شود ناگهان همگی به پا می خیزند و در انتظار (حساب و جزا) هستند.
- ۲- به خاطر بیاورید روزی را که در صور دمیده می شود و تمام کسانی که در آسمان ها و زمین هستند در وحشت فرو می روند جز کسانی که خداوند به خواهد و همگی با خضوع در پیشگاه او حاضر می شوند.
- ۳- (بار دیگر) در صور دمیده می شود ناگهان آنها از قبرها شتابان به سوی (دادگاه) پروردگارشان می روند.
- ۴- به محض این که یکبار در صور دمیده شود، و زمین و کوه ها از جا برداشته شوند و یکباره در هم کوبیده و متلاشی گردند.

- ۵- هنگامی که در «صور» دمیده شود هیچ گونه نسبی میان آنها نخواهد بود و از یکدیگر تقاضای کمک نمی کنند (چون کاری از کسی ساخته نیست).
- ۶-.... و در صور دمیده می شود و ما همه را جمع می کنیم.
- ۷- همان روز که در صور دمیده می شود و مجرمان را با بدن های کبود در آن روز جمع می کنیم.
- ۸- روزی که «در صور» دمیده می شود و شما فوج فوج وارد محشر می شوید.
- ۹-... سخن او حق است و در آن روز که در صور دمید می شود حکومت مخصوص اوست.
- ۱۰- و در صور دمیده می شود، آن روز، روز تحقق وعده وحشتناک است.
- ۱۱- صیحه واحدی بیش نیست (فریاد عظیم بر می خیزد) ناگهانی همگی نزد ما حاضر می شوند.
- ۱۲- (اُمّا) جز این انتظار نمی کشند که يك صیحه عظیم (آسمانی) آنها را فرا گیرد در حالی که مشغول جدال (در امور دنیا) هستند!

۱۳- اینها (با این اعمالشان) انتظاری جز این نمی کشند
 که يك صیحه آسمانی فرود آید صیحه ای که در آن بازگشت
 نیست (و همگی را نابود سازد).

۱۴- روزی که همگان صیحه رستاخیز را به حق
 می شنود آن روز روز خروج است.

۱۵- هنگامی که در صور دمیده می شود آن روز - روز
 سختی است.

۱۶- هنگامی که آن صدای مهیب (صیحه رستاخیز) بیاید
 (کافران در اندوه عمیقی فرو می روند) در آن روز که انسان
 از برادر خود قرار می کند.

۱۷- آن حادثه کوبنده و چه حادثه کوبنده ای؟! و تو چه
 می دانی که حادثه کوبنده چیست؟ روزی که مردم مانند
 پروانه پراکنده، به هر سوی می روند.

۱۸- تنها يك صیحه عظیم واقع می شود ناگهان همه (از
 قبرها بر می خیزند و) نگاه می کنند.

تفسیر و جمع بندی

نفخه مرگ و نفخه حیات!

در هیجده آیه فوق - همان گونه که قبلاً اشاره شده با «شش عنوان مختلف» از «نفخ صور» تعبیر شده است که در آیات فوق به ترتیب ذکر شده، و اکنون که همه آنها را در کنار هم چیده ایم نظری به تفسیر آنها می افکنیم تا از این مقارنه، مفهوم واقعی نفخ صور روشن شود.

در نخستین آیه هم اشاره به نفخ صور اول شده است و هم نفخ صور دوم، و تنها آیه ای است که هر دو در آن جمع است، می فرماید: «در صور دمیده می شود و به دنبال آن تمامی کسانی که در آسمان ها و زمین هستند می میرند، مگر کسانی که خدا بخواهد» (وَأَنْفُخَ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ)

صاحب مقاییس اللغة ماده صَعِقَ (بر وزن صَعَب) را در اصل به معنای صدای شدید دانسته، و صاعقه را از همین معنا مشتق می داند، و از آن جا که «صاعقه» سبب مرگ و نابودی است این ماده به معنای «مرگ و میر» نیز آمده است، ولی در لسان العرب نخستین معنای آن را بیهوش شدن و از کار افتادن عقل بر اثر شنیدن صدای شدید ذکر کرده است، و معنای دیگر را مرگ و موت شمرده، و حتی یکی از معانی صاعقه را از قول بعضی «مرگ» ذکر کرده است.

به هر حال مفهوم آن در آیه فوق همان مرگ ناگهانی است که اهل آسمان ها و زمین را (بر اثر نفخ صور) فرا می گیرد، در این که منظور از (إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ) (مگر کسانی که خدا بخواهد) چیست؟ در میان مفسران گفتگوست، بعضی آن را اشاره به جمعی از فرشتگان بزرگ خدا (همچون جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل) دانسته اند، و بعضی اشاره به شهیدان راه خدا، و بعضی علاوه بر چهار فرشته فوق، حاملان عرش الهی را نیز مشمول آن دانسته اند. ولی به هر صورت مسلم است که آنها نیز سرانجام به حکم (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) (آل عمران - ۱۸۵) طعم مرگ را می چشند و تنها ذات پاک خداوند که (حَىٰ لَا يَمُوتُ) است می ماند (وَيَبْقَىٰ وَجْهَ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ) (رحمان - ۲۷).

در دنباله آیه اشاره به نفخه دوّم کرده، می فرماید: «سپس بار دیگر در صور دمیده می شود و ناگهان همگی به پا می خیزند و منتظر هستند» (تا به حساب آنها رسیدگی شود) (ثُمَّ نَفِّخَ فِيهِ أُخْرَىٰ فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ) «صور» در اصل به معنای «شیپور» است که معمولاً برای توقف یا حرکت لشکر و گاه کاروان ها از آن استفاده می کردند و در این آیه در مورد توقف عمومی حیات در عالم هستی، و حرکت مجدد آن به کار رفته است، و در این زمینه شرح مفصّلی داریم که به خواست خدا در بخش توضیحات می خوانید.

* * *

در دوّمین آیه تنها اشاره به نفخ صور دوّم شده است، و می گوید: «به خاطر
 بیاورید روزی را که در صور دمیده می شود، و تمام کسانی که در آسمان ها و
 زمینند در وحشت فرو می روند» (وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فُفْرَعَ مَنْ فِي
 السَّمَوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ)

بعضی مانند «علامه طباطبایی» در «المیزان» بعید نمی دانند که این آیه
 اشاره به هر دو نفخ باشد، ولی ذیل آیه که می گوید: «همگی با خضوع در
 پیشگاه خدا حاضر می شوند» (وَ كُلُّ أَتَوُّهُ دَاخِرِينَ) نشان می دهد که منظور
 «نفخ دوّم» است.

در این جا نیز به جمله استثنائیه (إِلَّا مَنْ شَاءَ) (مگر کسانی که خدا بخواهد)
 برخورد می کنیم که تفسیر آن را در ذیل آیه اوّل دانستیم.

* * *

سوّمین آیه ناظر به نفخه دوّم، نفخه رستاخیز است، می فرماید: «در صور دمیده می شود ناگهان آنها از قبرها شتابان به سوی (دادگاه) پروردگارشان حرکت می کنند» (وَ نُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ).^(۱) مفسّران تصریح کرده اند که این آیه ناظر به «نفخه دوّم» است، و ذیل آیه و آیات بعد از آن نیز گواه این معناست.

بعضی این سؤال را در این جا عنوان کرده اند که اگر انسان ها در آن روز از حساب الهی وحشت دارند پس چگونه به سرعت به سوی آن می روند؟ و در پاسخ گفته شده است که این حالتی است که بدون اختیار در آنها ایجاد می شود، و به این وسیله خداوند آنها را به دادگاه خویش فرا می خواند.

* * *

چهارمین آیه ناظر به «نفخه اولی» همان نفخه مرگ انسان ها و فنای جهان است، می فرماید: «هنگامی که يك بار در صور دمیده شود، و زمین و کوه ها از جا برداشته شوند و با يك ضربه در هم کوبیده و متلاشی گردند، در آن روز واقعه عظیم رخ می دهد»! (فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ وَ حَمِلَتِ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ فَدُكَّتَا دَكَّةً وَاحِدَةً - فَيَوْمَئِذٍ وَقَعَتِ الْوَاقِعَةُ)

۱. اجدات جمع جدث (بر وزن قفس) به معنای قبر است، و ينسلون از ماده نسل (بر وزن فصل) به معنای راه رفتن سریع است. راغب در مفردات معنای اصلی آن را جدا شدن می گیرد و اطلاق نسل بر فرزندان آدم را از همین نظر می داند.

تعبیر به «واحدة» در دو مورد از این آیات، بیانگر این است که این حوادث به طور ناگهانی و به صورت ضربتی تحقق می‌یابد، از سوی دیگر این تعبیرات همگی نشانه قدرت بی‌پایان خداست که با يك «نفخه صور» کائنات را دگرگون می‌سازد، درست همانند دمیدن در يك شیپور که يك قشون عظیم را به حرکت در می‌آورد یا از حرکت باز می‌دارد.

بی شك آیات فوق اشاره به نفخه اولی است، هرچند در لابه لای آیات آینده سخنی از حوادث محشر و نامه اعمال و اوصاف بهشت نیز آمده است.

این به خاطر آن است که حوادث مزبور در راستای پایان جهان و آغاز رستاخیز صورت می‌گیرد و فاصله زیادی میان آنها نیست، به همین دلیل در بسیاری از آیات قرآن می‌بینیم که حوادث پایان جهان و رستاخیز پشت سر یکدیگر قرار گرفته اند.

و این که بعضی از بزرگان مفسران این آیه را اشاره به «نفخه دوم» دانسته اند^(۱) می‌رسد، چرا که با آیه ای که بلافاصله بعد از آن واقع شده و خبر از متلاشی شدن زمین و کوه ها می‌دهد سازگار نیست، گویا آیاتی که (با فاصله) بعد از آن است ایشان را به سوی این معنا سوق داده، در حالی که دقت در آیات مختلف قرآن که در زمینه رستاخیز آمده نشان می‌دهد که حوادث این

۱. این تفسیر در جلد ۱۹ المیزان، صفحه ۳۹۷ آمده است.

دو نفخه گاهی همراه هم ذکر می شود، که باید به وسیله قرائن از هم شناخته شوند.

* * *

بنجمین آیه به روشنی اشاره به «نفخه دوّم» است چرا که سخن از بی اثر بودن رابطه های خویشاوندی به هنگام «نفخه صور» می دهد، می فرماید: «هنگامی که در صور دمیده می شود، هیچ گونه نسب در میان آنها نخواهد بود، و از یکدیگر سؤال و تقاضا نمی کنند» (فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ)

روشن است که سؤال کردن از یکدیگر خواه به معنای خبر گرفتن از حالات یکدیگر باشد یا به معنای تقاضای کمک، همگی در نفخه رستاخیز و حیات است و عجیب است که بعضی از مفسران نیز در این جا احتمال داده اند که منظور از آن نفخه اولی است!

به هر حال سؤال نکردن از یکدیگر به هر یک از دو معنای بالا باشد به خاطر آن است که آنها چنان مشغول به خویشتن و گرفتار کار خود هستند که به دیگری نمی پردازند!

در این جا این سؤال پیش می آید که چگونه آیه فوق با آیات دیگر قرآن که می گوید: آنها از هم سؤال می کنند و یا تقاضای کمک می نمایند سازگار است؟ مانند (فَقَبِلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ) (صافات ۵۰) و همچنین آیه ۲۱

ابراهیم که می گوید: (وَبَرِّزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعْفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا اِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ اَنْتُمْ مَعْنُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللّٰهِ مِنْ شَيْءٍ): «همه آنها در برابر خدا ظاهر می شوند در این هنگام ضعفا (دنباله روان نادان) به مستکبران می گویند ما پیروان شما بودیم آیا حاضرید سهمی از عذاب الهی ما را بپذیرید و از ما دفع کنید؟!»

پاسخ این سؤال با توجه به آیات دیگر قرآن روشن می شود که قیامت دارای «مراحل» و «مواقف» متعددی است، و هر مرحله ویژگی های خاص خود را دارد.

شاهد این سخن حدیثی است که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در پاسخ همین سؤال آمده است: «ثَلَاثَةٌ مَوَاطِنٌ تَدْهَلُ فِيهَا كُلُّ نَفْسٍ: حَيْنَ يُرْمَى اِلَى كُلِّ اِنْسَانٍ كِتَابُهُ، وَ عِنْدَ الْمَوَازِينِ، وَ عَلٰى جِسْرِ جَهَنَّمَ! ; در سه جاست که هر انسانی همه را جز خود فراموش می کند: هنگامی که نامه عمل او به دستش داده می شود، و هنگامی که در برابر ترازوی سنجش اعمال قرار می گیرد، و زمانی که روی پل جهنم می آید!»^(۱)

* * *

در ششمین و هفتمین آیه باز سخن از «نفخ دوّم» است، می فرماید: «در پایان جهان ما آنها را چنان رها می سازیم که درهم موج می زنند (وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ)

این یا به خاطر فزونی جمعیت انسان هاست، و یا به خاطر شدت وحشت و اضطراب آنان و یا حاکمیت هرج و مرج در پایان جهان.

بعضی نیز آن را اشاره به جمعیت یا جوج و مأجوج بعد از بناء سد ذو القرنین دانسته اند (به تناسب آیات قبل از آن) ولی این معنا به قرینه آیات بعد بعید به نظر می رسد (دقت کنید).^(۱)

به هر حال در پایان آیه می افزاید: «و در صور دمیده می شود و بعد ما همه آنها را جمع می کنیم» (وَنُفِخَ فِي الصُّورِ وَجَمَعْنَاهُمْ جَمْعًا)

و در آیه بعد می فرماید: «روز قیامت روزی است که در صور دمیده می شود و مجرمان را با بدن های کبود در آن روز گردآوری می کنیم!» (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ وَنَحْشُرُ الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ زُرْقًا)

«زُرُق» جمع «ازرق» در اصل به معنای آبی رنگ یا کبود است، و در این جا ممکن است اشاره به کبودی بدن مجرمان، و یا نابینایی چشم آنها، یا عطش شدیدی که بدن را فوق العاده تحت تأثیر قرار می دهد، بوده باشد (هر سه

۱. ماجرای یا جوج و مأجوج و سد ذو القرنین در جلد ۱۲ تفسیر نمونه صفحه ۵۰۱ (ذیل آیه ۹۸ کهف) آمده است.

تفسیر برای آن ذکر شده است) معنای اوّل مناسب تر به نظر می رسد، زیرا معنای اوّل معنای حقیقتی است و معنای دوّم و سوّم جنبه کنایی دارد.

* * *

در نهمین و دهمین آیه باز اشاراتی به نفخه دوّم یعنی نفخ حیات و رستاخیز دیده می شود.

در يك مورد می فرماید: «روز قیامت روزی است که در صور دمیده می شود و شما فوج فوج وارد (محشر) می شوید» (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فُتَاتُونَ أَفْوَاجاً)

و در مورد دیگر می فرماید: «در صور دمیده می شود و این همان روز وعده های وحشتناک است!» (وَ نُفَخَ فِي الصُّورِ ذَلِكَ يَوْمَ الْوَعِيدِ)

فوج فوج بودن مردم در آن روز یا به خاطر آن است که هر گروهی با رهبرش اعم از پیامبران و غیر آنها، وارد محشر می شوند، و یا هر دسته ای از مجرمان که گناه خاصی دارند با هم محشر می شوند، و یا این که هر امتی با پیامبرش وارد صحنه محشر می شوند.

و در هر حال این تعبیر منافاتی با آیه ۹۵ سوره مریم که می فرماید:

(وَكُلُّهُمْ آتِيهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَرْدًا): «هر يك از آنها به صورت تنها در قیامت به

پیشگاه او می آیند» ندارد، زیرا همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد قیامت موافق

و مراحتی دارد، ممکن است در آغاز فوج فوج وارد محشر شوند، سپس فرد فرد در دادگاه عدل الهی حضور یابند (دقت کنید)

«وَعِيد» به گفته راغب و جمعی از مفسران و اهل لغت به معنای وعده های شرّ است، در حالی که کلمه «وعد» هم در «خیر» به کار می رود و هم در «شرّ» و تکیه بر خصوص و عید در آیه فوق - با این که روز قیامت همه روز وعده های نیک و هم بد است به خاطر هشدار به مجرمان است.

* * *

در آیه یازدهم و دوازدهم که هر دو در سوره یس آمده است سخن از يَك «صیحه» فراگیر است که در پایان این جهان به عنوان «صیحه مرگ» یا آغاز قیامت به عنوان صیحه حیات در همه جا طنین انداز می شود.

در يَك مورد اشاره به «صیحه پایان» جهان کرده، می فرماید:

آنها پیوسته سؤال می کنند که این وعده الهی کی خواهد آمد؟ آنها گمان می کنند این امر برای خدا مشکل است، نه هرگز چنین نیست «آنها جز این انتظار ندارند که يَك صیحه آسمانی فرا رسد و ناگهان همه را فرا گیرد در حالی که مشغول جنگ و جدال (در امور دنیا) هستند!» (مَا يَنْظُرُونَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً تَأْخُذُهُمْ وَهُمْ يَخِصِّمُونَ)

و در مورد دیگر اشاره به «صیحه دوّم» کرده، می فرماید: آن نیز مطلب مشکلی نیست، بسیار سریع و آسان، «يَك صیحه بیش نیست، ناگهان همگی نزد

ما حاضر می شوند!»! (إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ)

«صیحه» به گفته راغب در «مفردات» در اصل به معنای شکافته شدن چوب یا لباس است که توأم با صدا باشد، سپس این واژه بر تمام صداهای بلند و فریاد اطلاق شده است، این واژه گاه به معنای طول قیامت نیز آمده است، چرا که مثلاً يك درخت بلند، گویی فریاد می زند و مردم را به سوی خود می خواند! ولی «مقاییس اللغه» معنای اصلی آن را «صدای بلند» ذکر نموده است و «تصحیح» را که به معنای شکافتن چوب است از «ماده اووی» می داند و می گوید در اصل «تصوح» بوده است (دقت کنید).

به هر حال مفسران «صیحه اول» را نفخ صور اول، و «صیحه دوم» را نفخ صور ثانی دانسته اند، در حالی که در آیه ۵۱ همین سوره که میان این دو آیه قرار دارد صریحاً اشاره به نفخ صور و برخاستن مردگان از قبرها شده است، مگر این که گفته شود این دو منافات با یکدیگر ندارند، چرا که دومی در حقیقت توضیحی برای اولی است، و مفهومش چنین است «نفخ صور دوم چیزی جز این نیست که فریاد عظیمی برمی خیزد و همگی نزد ما حاضر می شوند».

تمام این تعبیرات بیانگر این حقیقت است که پایان یافتن دنیا و آغاز آخرت و رستاخیز در پیشگاه خداوند قادر متعال بسیار آسان است، و اظهار تعجب

مخالفان از این موضوع بسیار بی مورد می باشد، تنها با يك صیحه عظیم همه می میرند، سپس می پوسند و خاك می شوند، و با يك صیحه عظیم دیگر همگی حیات خویش را از سر می گیرند، و یا سرعت در پیشگاه حق حاضر می شوند؟

* * *

در سیزدهمین و چهاردهمین آیه بار دیگر اشاره به دو صیحه مرگ و حیات شده در نخستین آیه می گوید: اینها (تکذیب کنندگان پیامبران) گویا انتظاری جز این ندارند که يك صیحه برخیزد، صیحه ای که در آن بازگشت نیست (و همه را نابود کند!) (وَ مَا يَنْظُرُ هُوَ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً مَا لَهَا مِنْ فَوَاقٍ)

در تفسیر این آیه میان مفسران گفتگوست، جمعی آن را اشاره به عذاب استیصال (همان عذاب دنیوی که ریشه کافران و ظالمان را بر می کند مانند عذاب قوم نوح و لوط و امثال آنها) دانسته اند، در حالی که جمعی می گوید: آیه اشاره به «نفخه صور» است، معنای اوّل با آیات قبیل از آن که سخن از مجازات قوم نوح و عاد و ثمود و امثال آنها می گوید مناسب تر است، ولی با توجه به این که این آیه تهدیدی برای کفار مکه است و طبق آیه ۳۳ انفال (وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَ أَنْتَ فِيهِمْ) «تا زمانی که تو در میان آنها هستی خداوند آنان را

مجازات نمی‌کند» عذاب استیصال درباره آنها تصور نمی‌شد، معنای دوّم مناسب‌تر به نظر می‌رسد (دقت کنید)

و بنابراین تفسیر آیا آیه اشاره به نفخه صور اوّل است یا دوّم؟ در میان مفسّران گفتگوست، ولی بدون شك لحن آیه با نفخه اوّل سازگارتر است، چرا که در پایان آن می‌فرماید: «هیچ بازگشتی در آن نیست» و این تعبیر معمولاً برای نفخه مرگ گفته می‌شود.

در حدیثی که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده نیز به همین آیه برای بیان نفخه اوّل استشهاد شده است.^(۱)

«فواق» در اصل - طبق گفته بسیاری از مفسّران و اهل لغت - به معنای فاصله ای است که در میان دو مرتبه دوشیدن شیر از پستان شتر واقع می‌شود که معنای بازگشت به طور ضمنی در آن افتاده است و این که بهبودی مریض و به هوش آمدن افراد بیهوش را «افاقه» می‌گویند چون بازگشت به سلامتی و هوشیاری در آن است. و به هر حال منظور این است که «صیحه فنای جهان» امکان بازگشت به کسی نمی‌دهد، و همه چیز در زمان کوتاهی پایان می‌گیرد، ورق بر می‌گردد و میان انسان‌ها و گذشته آنها سد غیر قابل نفوذی ایجاد می‌شود!

۱. تفسیر قرطبی، جلد ۸، صفحه ۵۶۰۱ و تفسیر فخر رازی، جلد ۲۶، صفحه ۱۸۳.

در آیه بعد اشاره به صیحه رستاخیز کرده، می فرماید: «در آن روز که صیحه را به حق می شنوند، آن روز خروج است» (يَوْمَ يَسْمَعُونَ الصَّيْحَةَ بِالْحَقِّ ذَلِكَ يَوْمُ الْخُرُوجِ)

مفسران این «صیحه» را همان «صیحه رستاخیز» می دانند، و ذیل آیه گواه روشنی بر آن است، و منظور از «حق» به گفته مرحوم طبرسی در مجمع البیان و فخر رازی در تفسیر کبیر و آلوسی در روح المعانی ممکن است همان بعث و رستاخیز باشد، ولی ظاهر این است که حق در این جا همان معنای اصلیش را دارد و به تعبیر «المیزان» به معنای قضای حتمی است و رستاخیز مصداق آن است و تعبیر به «یوم الخروج» روز خارج شدن از قبرهاست.

در این که چه کسی این صیحه را می شنود، ارواح قبل از ورود در اجساد، و یا این که هم زمان با صیحه، بدن ها زنده می شوند و روح به آنها باز می گردد، و انسان ها ادامه صیحه را می شنوند، درست مانند بانگی که بر شخص خواب می زنند و او را بیدار می کنند، در میان مفسران گفتگوست، هر چند که معنای دوّم مناسب تر به نظر می رسد.

در پانزدهمین آیه به تعبیر تازه ای برخورد می کنیم و آن تعبیر به «نفر» است.

می فرماید: «هنگامی که در ناقور، کوبیده شود - آن روز روز سختی است و بر کافران آسان نیست» (فَإِذَا نُفِرَ فِي النَّاقُورِ - فَذَلِكَ يَوْمَئِذٍ عَسِيرٌ - عَلَى الْكَافِرِينَ غَيْرُ يَسِيرٍ).

«نُفِرَ» به گفته ارباب لغت در اصل به معنای کوبیدن چیزی است.

«وَمِنقَارِ» به وسیله کوبیدن است و از آن جا که کوبیدن همراه با صداست گاه این واژه به معنای ایجاد صدا یا سبب آن که دمیدن در شیپور است آمده، و لذا گروهی آیه را مستقیماً به معنای «نفخ در صور» تفسیر کرده اند (نقر به معنای دمیدن و «ناقور» به معنای صور).^(۱)

این احتمال نیز وجود دارد که تعبیر به نقر به خاطر آن است که صدای شیپور رستاخیز آن قدر عظیم است که گویی گوش را سوراخ می کند و در مغز فرو می رود!

به هر حال این تعبیر اشاره به «نفخ دوّم» است، به گواهی آیاتی که بعد از آن قرار دارد، و از وضع سخت کافران در آن روز خبر می دهد و به گفته فخر رازی اگر منظور «نفخ اوّل» باشد (چنانکه بعضی از مفسران احتمال داده اند) آن روز، روز سختی بر کافران نخواهد بود، زیرا روز مردن و رهایی یافتن است، روز سخت، روز قیامت، مقارن صیحه حیات است.^(۲)

۱. به مجمع البیان، تفسیر روح المعانی و روح البیان و تفسیر فخر رازی و قرطبی ذیل آیه مورد بحث مراجعه شود.

۲. تفسیر فخر رازی، جلد ۳۰، صفحه ۱۹۷.

* * *

در شانزدهمین آیه باز تعبیر جدیدی دیده می شود، و آن تعبیر «صاخّة» است. می فرماید: «هنگامی که «صاخّه» یعنی صدای مهیب بیاید، در آن روز انسان از برادر خود فرار می کند... (فَإِذَا جَاءَتِ الصَّخَّةُ يَوْمَ يَفِرُّ الْمَرْءُ مِنْ أَخِيهِ...)

«صاخّة» از ماده «صَخَّ» به گفته راغب، صدای شدیدی است که از صاحب نطقی بر می خیزد، و به گفته «مقاییس اللّغة» صیحه ای است که گوش را کر می کند، بعضی از مفسران نیز آن را به معنای کوبیدن سر انسانی به سنگ، و بعضی به معنای استماع و گوش فرا دادن تفسیر کرده اند.^(۱)

به هر حال این تعبیر اشاره به «نفخ صور» است، آن هم نفخه دوّم، همان صیحه عظیمی که صیحه بیداری و حیات است، و همگان را زنده کرده به عرصه محشر می فرستد، در آن روز هر انسانی به قدری به خود مشغول می شود که حتی از برادر و پدر و مادر و دوستان، فرار می کند!

* * *

۱. به تفسیر مجمع البیان (جلد ۱۰، صفحه ۴۴۰) و تفسیر کبیر (جلد ۳۱، صفحه ۶۳) و روح المعانی (جلد ۳۰، صفحه ۴۸) و قرطبی (جلد ۱۰، صفحه ۷۰۱۵) مراجعه شود.

در هفدهمین آیه باز به تعبیر دیگری از مسأله نفخ صور مواجه می شویم، می فرماید: «قارعه» آن «حادثه کوبنده»، و چه حادثه کوبنده ای؟! - تو چه می دانی که حادثه کوبنده چیست؟ - روزی که مردم مانند پروانه ها - پراکنده به هر سو می روند، و کوه ها مانند پشم رنگین حلاجی شده (در فضا پراکنده) می گردد - هرکس در آن روز ترازوی اعمالش سنگین است، در يك زندگی رضایتبخش خواهد بود (الْقَارِعَةُ - مَا الْقَارِعَةُ - وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْقَارِعَةُ - يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ - وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ - فَأَمَّا مَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ - فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ)

«الْقَارِعَةُ» از ماده «قرع» (بر وزن فرع) در اصل به معنای کوبیدن با شدت است به گونه ای که صدای بلندی از آن برخیزد، و به همین جهت، چکش را «مقرعه» می گویند.

در این که منظور از «قارعه» در این آیات چیست؟ گروهی از مفسران گفته اند که این تعبیر یکی از نام های قیامت است، زیرا حوادثی که در آن رخ می دهد هم ظاهراً شدید و کوبنده است، و هم از نظر کوبیدن قلب، به خاطر شدت وحشت آن.

بعضی تصریح کرده اند که این تعبیر بر مجموعه حوادث قیامت که از نفخ صور اول شروع می شود و پایان آن خاتمه داوری خداوند درباره بندگان است اطلاق شده.^(۱)

فخررازی در تفسیر خود می گوید: «اجماع مفسران بر این است که این واژه از نام های قیامت است، و سپس در علت این نامگذاری اموری را بیان کرده، از جمله این که: این نامگذاری به خاطر نفخه اولی است که سبب نابودی همه ساکنان زمین و آسمان ها می شود، دوم این که به خاطر اصطکاک شدیدی است که به هنگام تخریب جهان به وجود می آید، سوم به خاطر کوبیدن دل ها با انواع وحشت و ترس است، و چهارم کوبیدن دشمنان خدا با عذاب و رسوایی است.»^(۲)

ولی آیاتی که به دنبال این آیات آمده نشان می دهد که این تعبیر بیشتر ناظر به نفخه اولی است که همه انسان ها را در وحشت فرو برده، سپس نابود می کند، و کوه ها را ویران می سازد، و در تعقیب این موضوع حوادث قیامت به عنوان يك تسلسل طبیعی ذکر شده است.

به هر حال تعبیر فوق یا اشاره به نفخه اول صور است و یا نفخه اول جزئی از آن می باشد، و اما این احتمال که اشاره به نفخه دوم بوده باشد با ترتیب طبیعی آیات نمی سازد، زیرا بسیار بعید است که آیه (يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ

۱. روح البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۹ و روح المعانی، جلد ۳۰، صفحه ۲۲۰.

۲. تفسیر فخررازی، جلد ۳۲، صفحه ۷۰.

كَالْفَرَّاشِ الْمَبْتُوثِ) اشاره به نفخه دوّم باشد و آیه بعد از آن (وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ) اشاره به نفخه اولی (دقت کنید).

* * *

و بالاخره در هیجدهمین و آخرین آیه باز تعبیر دیگری از آن حادثه به چشم می خورد، و آن تعبیر به «زَجْرَةٌ» (صیحه عظیم) است.

در پاسخ کسانی که پیوسته از حیات بعد از مرگ اظهار تعجب می کردند، می فرماید: (تعجب نکنید، این کار مشکلی نیست) «تتها يك صيحه عظيم واقع می شود، ناگهان همه (از قبرها بر می خیزند و) خیره خیره نگاه می کنند!»

(فَإِنَّمَا هِيَ زَجْرَةٌ وَاحِدَةٌ فَإِذَا هُمْ يَنْظُرُونَ)

«زَجْرَةٌ» در اصل به معنای راندن با صدای بلند است مانند راندن شتران.^(۱)

سپس به معنای طرد کردن، و گاه به معنای صدا به کار رفته است.

جمله (يَنْظُرُونَ) ممکن است به معنای خیره خیره نگاه کردن از روی شدت وحشت باشد، یا نگاه کردن به یکدیگر و یا انتظار کشیدن برای حکم نهایی خدا، ولی به هر حال ظاهر آیه به خوبی نشان می دهد اشاره به «نفخه حیات» است که انسان ها از قبرها بر می خیزند، و آماده حساب می شوند، غالب مفسران نیز به این نکته اشاره کرده اند.

۱. به مقایسه اللغه و مفردات راغب ماده زجر مراجعه شود.

* * *

از مجموع این آیات استفاده می‌شود که پایان و آغاز جهان دیگر به صورت ناگهانی و با يك صیحه عظیم رخ می‌دهد، گاه از آن تعبیر به «صیحه» و گاه «زجره» و «صاخه» که آن هم به معنای صیحه است، و گاه «نقر»، و در بسیاری از موارد تعبیر به «نفخ صور» شده است.

در ظاهر، این آیات، شرح و توضیحی برای چگونگی نفخ صور دیده نمی‌شود، و در واقع مانند حوادث دیگر مربوط به قیامت تنها شبی از آن برای ما ترسیم شده است، ولی در احادیث چنانکه خواهد آمد این مسأله کمی مشروح‌تر بیان شده، هرچند ابهام کلی آن بر طرف نگشته، و یا صحیح‌تر نمی‌توان ابهام آن را برطرف نمود، چون از اسرار جهان دیگر است و عقل ساکنان دنیا از درك شرح آن عاجز است.

* * *

توضیحات

۱ - «نفخ صور» یا فریاد مرگ و حیات چیست؟

می‌دانیم «نفخ» به معنای دمیدن و «صور» به گفته بسیاری از ارباب لغت به معنای شیبور یا شاخ است (شاخ حیوان را خالی می‌کردند و به صورت

شیپور در می آمد، از يك طرف آن را می دمیدند و از طرف دیگر صدای بلندی برمی خواست).

آیا این تعبیر کنایه ای است از فرمان پایان ناگهانی جهان و فرمان آغاز رستاخیز که از سوی خدا صادر می شود، و تشبیهی است به آنچه در میان انسان ها معمول بوده است که برای توقف یا حرکت لشکر و قافله به وسیله شیپور همه را آگاه می ساختند (البته آهنگ شیپور توقف با آهنگ شیپور حرکت متفاوت بود).

و هم اکنون نیز در بعضی سربازخانه ها معمول است که در آخر شب شیپور خاموش باش می زنند، و همه موظفند در آن ساعت استراحت کنند، و صبحگاهان شیپور بیدار باش که همه موظفند از خواب برخیزند و آماده شوند.^(۱) یا این که این تعبیر جنبه کنایه ای ندارد بلکه واقعاً در شیپور دمیده می شود، ولی واضح است آن، يك شیپور عادی نیست، صاعقه و صیحه عظیمی است که تمام آسمان و زمین را پر می کند و سبب مرگ ناگهانی همه موجودات زنده می شود، و یا همه را به حرکت و جنبش در می آورد و سبب حیات آنها می شود.

این احتمال مناسب تر، و با ظاهر آیات سازگارتر است.

۱. این احتمال در تفسیر ابوالفتح رازی، جلد ۹ صفحه ۴۲۱ آمده است.

در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیه السلام) می خوانیم: «إِنَّ الصُّورَ قَرْنٌ عَظِيمٌ لَهُ رَأْسٌ وَاحِدٌ وَ طَرَفَانِ، وَ بَيْنَ الطَّرَفِ الْأَسْفَلِ الَّذِي يَلِي الْأَرْضَ إِلَى الطَّرَفِ الْأَعْلَى الَّذِي يَلِي السَّمَاءَ مِثْلُ مَا بَيْنَ ثُخُومِ الْأَرْضَيْنِ السَّابِعَةِ إِلَى فَوْقِ السَّمَاءِ السَّابِعَةِ، فِيهِ أَثْقَابٌ بَعْدَ أَرْوَاحِ الْخَلَائِقِ، وَسِعَ فَمُهُ مَا بَيْنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ»؛

«صور» شاخ بزرگی است که يك سر، و دو طرف دارد، و فاصله میان طرف پایین که در سمت زمین است تا طرف بالا که در سمت آسمان است به اندازه فاصله اعماق زمین هفتم تا فراز هفتمین آسمان است، و در آن سوراخ هایی به تعداد ارواح خلاق است، و دهانه آن به وسعت ما بین آسمان و زمین می باشد».^(۱)

در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم: «الصُّورُ قَرْنٌ مِنْ نُورٍ فِيهِ أَثْقَابٌ عَلَى عَدَدِ أَرْوَاحِ الْعِبَادِ»؛ صور شاخی است از «نور» که در آن سوراخ هایی به تعداد ارواح بندگان است».^(۲)

اینها همه نشان می دهد که این تعبیر کنایه از مطلب مهمی است که در این قالب بیان شده است.

۱. لئالی الاخبار، جلد ۵، صفحه ۵۳ (چاپ جدید مکتبه العلامه).

۲. علم اليقين، صفحه ۸۹۲.

ولی در کلمات جمعی از مفسران دیده می‌شود که «صور» را جمع «صورة» گرفته‌اند و گفته‌اند منظور این است که در صورت‌ها و پیکرهای انسان‌ها دمیده می‌شود و آنها زنده می‌شوند.

این تفسیر علاوه‌به این که تنها تناسب با نفخه دوّم یعنی نفخه حیات دارد، نه نفخه اوّل، از سوی بعضی از ارباب لغت به شدّت رد شده است.

این منظور در لسان العرب از بعضی از علمای لغت نقل می‌کند که این خطایی فاحش، و نوعی تحریف کلام الله است، چرا که جمع «صور» در آیات دیگر قرآن به صورت «صُور» (بر وزن سخن) آمده است، نه «صُور» و اگر کسی جمله «و نُفِخَ فِي الصُّورِ» را «نُفِخَ فِي الصُّورِ» (با فتح واو) بخواند بر خدا افترا بسته و کتاب الله را تحریف کرده است.

از این گذشته این تفسیر با آنچه در روایات فوق آمد نیز سازگار نیست، و نیز با آیاتی که تعبیر به «صعقه» و «زجره» و «ناقور» و مانند آن کرده است نمی‌سازد.

بعید نیست ابداع‌کنندگان این تفسیر چون نتوانسته‌اند «نفخ در صور» به معنای دمیدن در شیپور را هضم‌کنند، ناچار به سراغ این تفسیر رفته‌اند در حالی که نه «صور» يك «شیپور» عادی است و نه «نفخ» شبیه نفخ‌های ما!

به هر حال از میان سه تفسیری که گفته شد، تفسیر دوّم مناسب تر و با ظاهر آیات هم آهنگ تر است، این تفسیر دور نمایی از نفخ صور به ما نشان می دهد هر چند که از توضیح کامل آن عاجز هستیم.

* * *

۲ - تأثیر امواج صوتی بر انسان و سایر موجودات

می دانیم «صوت» نوعی از امواج است که در هوا، آب یا جامدات به وجود می آید، و آنچه با گوش انسان از این امواج شنیده می شود صداهایی است که شدّت تواتر امواج آن از بیست مرتبه در ثانیه کمتر، و از بیست هزار بیشتر نباشد، ولی هستند کسانی که امواج شدیدتر از آن را هم می شنوند، و در میان حیوانات خُفاش ارتعاشاتی را می شنود که شدّت تواتر آنها بالغ بر ۱۴۵ هزار مرتبه در ثانیه است^(۱) و این که معروف است حیوانات قبل از انسان ها وقوع زلزله ها را درک می کنند شاید به خاطر همین باشد که آنها امواج صوتی ناشی از آن را که برای انسان قابل درک نیست احساس می کنند.

این را نیز می دانیم که امواج شدیدگاه همه چیز را در هم می کوبد، تأثیر بمبها و مواد منفجره روی بدن انسان ها و ساختمان ها از طریق همین امواج شدید است که از آن تعبیر به «موج انفجار» می کنند و می تواند در يك لحظه

۱. به کتاب صوت صفحه ۵۷ و نجوم برای همه صفحه ۹۰ مراجعه شود.

هرگونه مقاومتی را در هم بشکنند و گاه انسان یا ساختمان را به اجزای بسیار کوچکی همچون پودر تبدیل کند.

بنابراین جای تعجب نیست که صیحه رستاخیز و «بانگ صور» در مدتی کوتاه مایه مرگ انسان ها و در هم شکستن کوه ها شود.

جالب این که در نهج البلاغه از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است:

«وَيُنْفِخُ فِي الصُّورِ فَتَرْهَقُ كُلُّ مَهْجَةٍ وَتَبْكُمُ كُلُّ لَهْجَةٍ وَ تَذِلُّ الشُّمُّ الشَّوَامِخَ، وَ الصَّمُّ الرِّوَاسِخَ فَيَصِيرُ صَلْدَهَا سَرَابًا رَقْرَقًا، وَ مَعْهَدَهَا قَاعًا سَمْلَقًا ; و در صور دمیده می شود و به دنبال آن قلب ها از کار می افتد، زبان ها بند می آید و کوه های بلند و سنگ های محکم چنان به هم می خورد که متلاشی و نرم می شود، و جای آن چنان صاف و هموار می گردد که گویا هرگز کوهی وجود نداشته است»!^(۱)

البته اینها درباره «نفخه مرگ» است، و مسلماً «نفخه حیات» چیزی دیگری است، فریادی است بیدادگر، حیات انگیز نشاط آور، حرکت آفرین، که اطلاعات ما درباره آن مانند سایر امور مربوط به قیامت بسیار اندک است.

* * *

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۹۵.

۳ - پاسخ به چند سؤال درباره «نفخ صور»

۱ - آیا نفخ صور فقط دو مرتبه است؟ - از آیات قرآن، وجود دو نفخه (نفخه مرگ و نفخه حیات) به خوبی روشن است، و در آیات گذشته به وضوح دیده شد.

ولی از بعضی از روایات استفاده می شود که «نفخ صور» سه بار انجام می گیرد، و حتی به آیات قرآن در این روایات استدلال شده است.

در لآلی الاخبار از مرحوم دیلمی در ارشاد القلوب در حدیثی چنین نقل شده که اسرافیل سه نفخه دارد، «نفخه فزع» و «نفخه موت» و «نفخه بعث»... در پایان جهان اسرافیل به زمین می آید و نفخه اولی را در صور می دهد که همان نفخه وحشت و فزع است، همان گونه که خداوند فرموده (وَ نُفِّخُ فِي الصُّورِ فَفَزَعَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ)، در این هنگام زلزله عظیمی در سراسر زمین واقع می شود و مردم حیران و سرگردان مانند افراد مست به هر سو می روند، و بعد از آن «نفخه صعق» (نفخه مرگ) است همان گونه که قرآن می فرماید: (وَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَصَعَقَ مَنْ فِي السَّمَوَاتِ وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ) (و سپس «نفخه حیات» است همان گونه که خداوند فرموده: (ثُمَّ نُفِّخُ فِيهِ أُخْرَى فَإِذَا هُمْ قِيَامٌ يَنْظُرُونَ).^(۱)

۱. لئالی الاخبار جلد ۵، صفحه ۱۵۴ (با تلخیص) - شرح آیات سه گانه فوق در بحث های قبل گذشت.

بعضی نیز نفخه چهارمی بر آن افزوده اند و آن نفخه جمع و حضور است که ظاهراً از آیات ۵۳ سوره یس استفاده شده است: (إِنْ كَانَتْ إِلَّا صِيحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ)

ولی در حقیقت همان دو نفخه گسترش یافته و تبدیل به چهار نفخه شده است، چرا که مسأله وحشت عمومی فزع، مقدمه ای است برای مرگ جهانیان که به دنبال نفخه اولی یا صیحه نخستین رخ می دهد، همان گونه که جمع و حشر نیز ادامه همان نفخه حیات است.

این مطلب را با آیات ۶ و ۷ سوره نازعات می توان تأیید کرد که می فرماید:

(يَوْمَ تَرْجُفُ الرَّاجِفَةُ - تَتْبَعُهَا الرَّادِفَةُ): «روزی که زلزله کوبنده همه جا را بلرزاند و پس از آن زلزله ای واقع می شود که بندگان را همردیف و حاضر در محشر می سازد (دقت کنید).

۲- فرشته نفع صور - در احادیث آمده است که این فرشته، اسرافیل است.

بعضی معتقدند که اسرافیل در زبان سُریانی به معنای بنده خداوند متعال

است.^(۱)

۱. لغتنامه دهخدا جلد ۶ ماده اسرافیل.

در حدیث امام سجّاد علی بن الحسین (علیه السلام) نیز آمده است که «خداوند به اسرافیل امر می‌کند تا به دنیا فرود آید، و صور با اوست... و در آن می‌دمد».^(۱)

از بعضی از روایات استفاده می‌شود او مقرب‌ترین فرشته خداست.^(۲) و او نخستین فرشته‌ای بود که برای آدم سجده کرد.^(۳) و اصولاً بودن نفخه مرگ و حیات در دست او، نشانه عظمت مقام این فرشته است.

ولی از روایتی از امام علی بن الحسین (علیه السلام) استفاده می‌شود که نفخه مرگ از سوی اسرافیل است، و بعد از آن خود اسرافیل هم می‌میرد، و نفخه حیات از سوی خود پروردگار عالم انجام می‌گیرد.^(۴)

* * *

۳- فاصله میان نفخه‌ها - از آیات قرآن اجمالاً استفاده می‌شود که میان نفخه مرگ و حیات فاصله‌ای وجود دارد (تعبیر به «ثمّ» در آیه ۶۸ سوره زمر، گواه این معناست) اما فاصله آنها چه اندازه است، از آیات قرآن چیزی در این باره استفاده نمی‌شود.

۱. بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۳۲۴، حدیث ۲.
 ۲. سفینه البحار جلد اول صفحه ۶۱۶ (ماده سرف).
 ۳. لغتنامه دهخدا (ماده اسرافیل).
 ۴. نور الثقلین جلد ۴، صفحه ۵۰۲، حدیث ۱۱۶.

ولی در بعضی از روایات آمده است که این فاصله چهل سال است (إِنَّ مَا بَيْنَ النَّفْثَتَيْنِ أَرْبَعُونَ سَنَةً) ولی آیا این سال ها همچون سال های معمولی دنیاست یا همانند سال ها و ایام قیامت است که هر روز آن معادل پنجاه هزار سال است، درست بر ما روشن نیست!

در هر حال در این فاصله، دگرگونی های عظیم در عالم هستی واقع می شود، و عالم نوینی برای زندگی مجدد انسان ها شکل می گیرد، و در این فاصله موجود زنده در سرتاسر جهان جز ذات پاك حى قیوم وجود نخواهد داشت.

و این که در دو آیه ۶۸ زمر و ۸۷ نحل با ذکر جمله (إِلَّا مَنْ شَاءَ اللَّهُ) (جز کسانی را که خدا بخواهد) گروهی از مرگ در نفخه ممات استثنا شده اند، به معنای این نیست که آنها نمی میرند، بلکه مرگ آنها به زمانی بعد از آن موکول می شود، یعنی مرگ آنها تأخیر دارد.

شاهد این سخن جمله (كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ) می باشد که در سه آیه از قرآن مجید به آن اشاره شده است.^(۱)

باید توجه داشت که «نفس» مفهوم وسیعی دارد که همه موجودات زنده را شامل می شود.

۱. آل عمران ۱۸۵ - انبیاء - ۳۵ - عنکبوت - ۵۷.

در این که چه اشخاصی استثنا شده اند مفسران احتمالات زیادی داده اند: بعضی گفته اند: گروهی از فرشتگان مقرب مانند اسرافیل و جبرائیل و میکائیل و عزرائیل هستند، بعضی حاملان عرش را نیز اضافه کرده اند، بعضی گفته اند منظور ارواح شهادت (در بدن های مثالی) و بعضی خازنان بهشت و مالکان دوزخ را ذکر کرده اند.

از روایتی از امام علی بن الحسین (علیه السلام) استفاده می شود که در صیحه اول، همه جز «اسرافیل» که نفخ صور می کند می میرند، سپس او نیز به فرمان خداوند از جهان می رود.

* * *

۴ - فلسفه «نفخ صور»!

اگر حقیقت نفخ صور دقیقا برای ما روشن نباشد که نیست، فلسفه تربیتی آن چندان پوشیده نیست، و آنچه فعلا برای ما هم است آثار تربیتی این عقائد حقه است.

نفخه صور اولاً بیانگر این حقیقت است که مسأله مرگ و حیات عمومی موجودات عالم مسأله و پیچیده ای در پیشگاه خداوند نیست، با يك صیحه عظیم و مرموز و عالمگیر همه خلائق می میرند، و با يك بانگ عظیم مرموز دیگر

همه زنده می شوند، گویی خفتگانی بوده اند که با این فریاد بیدارگر، بیدار می گردند.

این پاسخی است به گفته کسانی که در امر معاد تردید می کردند، و آن را مسأله محال یا مشکلی می پنداشتند و پیوسته بر پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) خرده می گرفتند.

ثانیاً: هشداری است به همه انسان ها که زندگی را پایدار ندانند و گرفتار غرور و غفلت نشوند، و هر زمان احتمال دهند صیحه رستاخیز و نفخه مرگ برخیزد، و آنها در همان حال به سوی دیار عدم بشتابند و با تمام آرزوهای دور و دراز در کام مرگ فرو روند.

ثالثاً: چگونگی نفخه صور و پایان این جهان و آغاز جهان دیگر درس تربیتی عمیق دیگری به انسان ها می دهد که در هر لحظه و هر حال آماده استقبال از چنین حادثه عظیمی باشند، هرگز کار و وظیفه امروز خود را به فردا نیفکنند، چرا که هیچ تاریخ معینی برای این حادثه ناگهانی تعیین نشده، و تقریباً بدون مقدمه آغاز می شود.

در حدیثی از امام علی بن الحسین (علیه السلام) می خوانیم که بعد از شرح مبسوطی درباره نفخه صور، «راوی» می گوید: وقتی سخن امام (علیه السلام) به این جا رسید: «رَأَيْتُ عَلِيَّ بْنَ الْحُسَيْنِ يَبْكِي عِنْدَ ذَلِكَ بُكَاءً شَدِيداً»: امام (علیه

السلام) را در این حال دیدم که شدیداً گریه می کند» (و از مسأله پایان ناگهانی دنیا و فرا رسیدن قیامت و حضور در پیشگاه خداوند سخت نگران است).^(۱)

۱. تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیه ۶۸ زمر، جلد ۲ صفحه ۲۵۳ - بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۳۲۴ - حدیث ۲.

۳- نامه عمل

اشاره:

در آیات قرآن مجید بحث های گسترده ای درباره «نامه اعمال» (پرونده کارهای آدمی) دیده می شود که از آن با تعبیرات گوناگون و متنوعی یاد شده است.

در بسیاری از این آیات تعبیر به «کتاب» که مفهوم وسیعی دارد، هم نامه را شامل می شود و هم کتاب را، شده است.

و در بعضی دیگر تعبیر به «زُبر» آمده که آن هم جمع «زبور»، مفهومی نزدیک به کتاب دارد.

در بعضی نیز سخن از «طائر» به میان آمده که به معنای پرنده است، پرندگان که عرب فال نیک به آنها می زد و سرنوشت خود را به آنها مربوط می دانست، قرآن با این تعبیر خود می گوید: پرنده نیکبختی و بدبختی شما همین نامه اعمال شماست!

در بعضی تنها سخن از «نویسندگان نامه اعمال» است و از آنها تعبیر به «رقیب» و «عتید» یا «رسولان پروردگار» یا «کراما» یا «مطلقیان» شده است که هر کدام پیامی مخصوص به خود دارد (دقت کنید).

در این که نامه اعمال چیست؟ و آیا هرکس يك نامه عمل دارد یا بیشتر؟ و نویسندگان نامه اعمال کیانند؟ و چگونه رقم زده می شود؟ چگونه به دست

راست و چپ انسان داده می شود؟ بحث های فراوانی است که بعد از ذکر آیات مربوطه و تفسیر آن به سراغ آنها خواهیم رفت.

ولی نباید فراموش کرد که باز در این جا پیام های تربیتی این آیات و مسائل اخلاقی مربوط به آن در درجه اول اهمیت است.

با این اشاره به سوی قرآن باز می گردیم و به آیات این قسمت گوش جان فرا می دهیم:

۱- (إِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَنَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ

أَثَارَهُمْ وَكُلَّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ)

(یس - ۱۲)

۲- (وَوَضِعَ الْكِتَابَ فَتَرَى الْمُجْرِمِينَ مُسْتَفْقِينَ مِمَّا

فِيهِ وَ يَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ

صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا)

(کهف - ۴۹)

۳- (أَمْ يَحْسَبُونَ أَنَّا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ

وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُمُونَ)

(زخرف - ۸۰)

۴- (وَتَرَىٰ كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا... - هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)

(جاثیه - ۲۸ و ۲۹)

۵- (وَكَلَّآ اِنْسَانَ اَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِى عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقِيهِ مَنَّشُورًا - اِقْرءُ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا)

(اسراء - ۱۳ و ۱۴)

۶- (وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِى الزُّبُرِ - وَكُلُّ صَغِيرٍ وَكَبِيرٍ مُّسْتَطَرٌّ)

(قمر - ۵۲ - ۵۳)

۷- (وَكَلَّ شَيْءٍ اَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا)

(نبا - ۲۹)

۸- (كَلَّا اِنَّ كِتَابَ الْفُجَارِ لَفِى سِجِّينَ - وَ مَا اَدْرَاكَ مَا سِجِّينٌ - كِتَابٌ مَّرْقُومٌ... كَلَّا اِنَّ كِتَابَ الْاَبْرَارِ لَفِى عَلِيّينَ - وَ مَا اَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ - كِتَابٌ مَّرْقُومٌ - يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ)

(مطففين ۷ تا ۹ و ۱۸ تا ۲۱)

۹- (إِذْ يَتَلَقَى الْمُتَلَقِينَ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ

قَعِيدًا - مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ)

(ق - ۱۷ و ۱۸)

۱۰- (وَإِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ - كِرَامًا كَاتِبِينَ -

يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ)

(انفطار - ۱۰ تا ۱۲)

۱۱- (فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُمٌ

أَقْرَأُ كِتَابِيهِ... وَ أَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا

لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيهِ - وَكَمْ أَدْرَا مَا حِسَابِيهِ)

(حاقه - ۱۹ و ۲۵ و ۲۶)

۱۲- (فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ - فَسَوْفَ

يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا - وَ يَنْقَلِبُ إِلَى أَهْلِهِ مَسْرُورًا -

وَ أَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَ رَاءَ ظَهْرِهِ فَسَوْفَ يَدْعُوا

ثُبُورًا - وَ يَصْنَعُ سَعِيرًا)

(انشقاق - ۷ تا ۱۲)

۱۳- (فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ - وَ

أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ)

(واقعه - ۸ و ۹)

۱۴- (وَ اصْحَابُ الْيَمِينِ مَا اصْحَابُ الْيَمِينِ - فِي
سِدْرِ مَخْضُودٍ... وَ اصْحَابُ الشَّمَالِ مَا اصْحَابُ
الشَّمَالِ - فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ)

(واقعه - ۲۷ و ۲۸ و ۴۱ و ۴۲)

۱۵- (وَ اِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ... عَلِمْتَ نَفْسًا مَا
اَحْتَضَرَتْ)

(تکویر ۱۰ و ۱۴)

ترجمه:

۱- ما مردگان را زنده می‌کنیم، و آنچه را از پیش
فرستاده‌اند و تمام آثار آنها را می‌نویسیم، و همه چیز را در
«کتاب» احصا کرده‌ایم.

۲- و کتاب (کتابی که نامه اعمال همه انسان‌هاست) در
آنجا گذارده می‌شود، اما گنهکاران را می‌بینی که از آنچه در
آن است ترسان و متوحش‌اند، و می‌گویند وای بر ما! این چه
کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست مگر این که
آن را شماره کرده است؟!!

- ۳- آنها چنین می‌پندارند که ما اسرار پنهانی و سخنان در
گوشی آنها را نمی‌شنویم آری رسولان (فرشتگان) ما نزد آنها
هستند و می‌نویسند.
- ۴- در آن روز هر امتی را می‌بینی (که از شدت ترس و
وحشت) بر زانو نشسته، هر امتی به سوی کتابش خوانده
می‌شود - این کتاب ماست که به حق با شما سخن می‌گوید (و
اعمال شما را بازگو می‌کند) ما آنچه را انجام می‌دادید
می‌نویسیم.
- ۵- اعمال هر انسانی را به گردنش قرار داده ایم، و روز
قیامت کتابی برای او بیرون می‌آوریم که آن را در برابر خود
گشوده می‌بیند - (این همان نامه اعمال اوست به او
می‌گوئیم) کتابت را بخوان! کافی است که امروز خود
حسابگر خود باشی.
- ۶- و هر کاری را انجام دادند در نامه‌های اعمالشان ثبت
است، و هر کار کوچک و بزرگی نوشته می‌شود.
- ۷- و ما همه چیز را احصا و ثبت کرده ایم.
- ۸- چنان نیست (که آنها درباره قیامت خیال می‌کنند)
مسلماً نامه اعمال فاجران در سجین است! - تو چه میدانی

سجین چیست؟ نامه ای است رقم زده شده و سرنوشتی است
 حتمی - چنان نیست که آنها (درباره معاد) خیال می کنند بلکه
 نامه اعمال نیکان در علین است و تو چه می دانی علین
 چیست؟! نامه ای است رقم زده شده و سرنوشتی است قطعی
 که مقربان شاهد آنند.

۹- به خاطر بیاورید هنگامی که دو فرشته راست و چپ
 که ملازم انسان هستند اعمال او را دریافت می دارند - هیچ
 سخنی را انسان تلفظ نمی کند مگر این که نزد آن فرشته ای
 مراقب و آماده برای انجام مأموریت است.

۱۰- و بدون شك نگاهبانانی بر شما گمارده شده و الا مقام
 و نویسند (اعمال نیک و بد شما) آنها می دانند، شما چه
 می کنید.

۱۱- اما کسی که نامه اعمالش به دست اوست (از فرط
 خوشحالی و مباهات) فریاد می زند که (ای اهل محشر!) نامه
 اعمال مرا بگیرید و بخوانید. اما کسی که نامه اعمال او بدست
 پیش داده شده می گوید: ای کاش هرگز نامه اعمالم به من
 داده نمی شد. و نمی دانستم حساب من چیست!

۱۲- اما کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شده به زودی حساب آسانی برای او می شود - و خوشحال به اهل و خانواده اش باز می گردد و اما کسی که نامه اعمالش پشت سرش داده شده به زودی فریادش بلند می شود که ای وای بر من که هلاک شدم! و در شعله های سوزان آتش دوزخ می سوزد.

۱۳- نخست «اصحاب میمنه» هستند چه اصحاب میمنه ای؟ گروه دیگر اصحاب شومند چه اصحاب شومی؟
 ۱۴- و اصحاب یمین چه اصحاب یمینی آنها در سایه درختان سدر بی خار قرار دارند - و اصحاب شمال چه اصحاب شمال؟ (که نامه اعمالشان به نشانه جرمشان به دست چپ آنها داده می شود) آنها در میان بادهای کشنده و آب سوزان قرار دارند.

۱۵- و در آن هنگام که نامه های اعمال گشوده شود - آری در آن موقع هرکس می داند چه چیز را آماده کرده است!

تفسیر و جمع بندی

پرونده اعمال انسان ها

در نخستین آیه سخن از حیات بعد از مرگ و همچنین نامه اعمال است، نامه ای که با دست قدرت پروردگار نوشته می شود، و همه اعمال انسان ها یکجا در آن ثبت می گردد، و از آن به «امام مبین» تعبیر شده است، می فرماید: «ماییم که مردگان را زنده می کنیم و آنچه را از پیش فرستاده اند و تمامی آثارشان را می نویسیم و همه چیز را در کتاب مبین احصای کرده ایم» (اِنَّا نَحْنُ نُحْيِي الْمَوْتَىٰ وَ نَكْتُبُ مَا قَدَّمُوا وَ آثَارَهُمْ وَ كُلُّ شَيْءٍ اَحْصَيْنَاهُ فِي اِمَامٍ مُّبِينٍ)

در این که منظور از «آثار» چیست؟ بعضی گفته اند: (ما قَدَّمُوا) اشاره به اعمالی است که انسان انجام می دهد، و (آثَارَهُمْ) اشاره به سنت هایی است که از او به یادگار می ماند، یا آثار خیر و صدقات جاریه مانند بناها و اوقاف و کتاب های علمی تربیتی.

بعضی نیز گفته اند: منظور از «ما قَدَّمُوا» نیات است که قبل از عمل حاصل می شود، و «آثار» اشاره به اعمال است که بعد از آن صورت می پذیرد. بعضی گفته اند: «ما قَدَّمُوا» اشاره به اعمال خوب و بد، و «آثار» اشاره به قدم هایی است که انسان برای انجام این اعمال بر می دارد (قدم را از این نظر «اثر» گفته اند که روی زمین از خود اثر می گذارد، مخصوصاً در زمین های خاکی).

در حدیثی در شأن نزول این آیه می خوانیم: «گروهی از انصار (طایفه بنی سلمه) خانه هایشان از مسجد پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دور بود و شکایت خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کردند که حضور در جماعت برای آنها سخت و سنگین است، آیه نازل شد و به آنها نوید داد هر گامی را که بر می دارند ثبت می شود».^(۱)

و منظور از «امام مبین» به گفته بسیاری از مفسران، «لوح محفوظ» است که همه حقایق در آن ثبت است، بنابراین از تعبیر فوق استفاده می شود غیر از نامه عملی که هرکسی مخصوص به خود دارد، يك «نامه عمل کلی» وجود دارد که به منزله «دفتر کلی» نسبت به «دفتر اعمال» همه انسان هاست، و شرح این سخن در بحث «تعدد نامه های اعمال» به خواست خدا خواهد آمد.^(۲)

تعبیر به «مبین» اشاره به روشنگری لوح محفوظ و نامه اعمال نسبت به همه کارهاست، چرا که چیزی از اعمال نیک و بد را فروگذار نمی کند.

در روایات متعددی آمده است که منظور از «امام مبین» امام معصوم (علیه السلام) است که بیانگر همه حقایق به فرمان خدا و به تعلیم پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می باشد.

۱. مجمع البیان، جلد ۸، ص ۴۱۸ و تفسیر فخر رازی، جلد ۲۶، صفحه ۴۹، و تفسیر قرطبی، جلد ۸ صفحه ۵۶، ۵۴.

۲. درباره لوح محفوظ در جلد ۲۶ تفسیر نمونه ذیل آیه ۲۲ سوره بروج صفحه ۳۵۳ بحث شده است.

از جمله در حدیثی در تفسیر علی بن ابراهیم (علیه السلام) از امیرمؤمنان (علیه السلام) می خوانیم که فرمود:

«أَنَا وَاللَّهِ الْأَمَامُ الْمُبِينُ! أَبَيَّنَّ الْحَقَّ مِنَ الْبَاطِلِ وَوَرَّثْتُهُ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (صَلَّى

اللَّهِ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ); به خدا سوگند، منم، امام مبین که حق را از باطل آشکار می سازم، و آن را به ارث از رسول الله گرفته ام»!^(۱)

جمع میان این تفسیرها چنین است که امام مبین، مفهوم وسیعی دارد همان گونه که ظاهر آن اشاره به نامه اعمال است که همه کارهای انسان ها را تبیین می کند، باطن آن می تواند اشاره به امام معصوم (علیه السلام) باشد که با علم سرشار خود که از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به ارث برده حق را از باطل تبیین کند.

* * *

دوّمین آیه همین معنا را با صراحت بیشتری تعقیب کرده، می فرماید: «روز قیامت، کتاب (اعمال انسان ها در دادگاه عدل الهی) گذارده می شود، و گنهکاران را می بینی که از آنچه در آن است، سخت در وحشتند، و می گویند: ای وای بر ما این چه کتابی است که هیچ عمل کوچک و بزرگی نیست مگر آنکه

۱. تفسیر علی بن ابراهیم، جلد ۲، صفحه ۲۱۲.

آن را احصاء کرده است؟! (و وُضِعَ الْكِتَابُ فُتْرَى الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ
وَيَقُولُونَ يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا)

در این که آیا این کتاب نامه اعمال عمومی انسان هاست که در آیه قبل به آن اشاره شده بود، یا نامه اعمال عمومی هر امت، و یا نامه اعمال خصوصی هر انسان؟ (زیرا همان گونه که در بحث های آینده به خواست خدا خواهد آمد وجود این سه قسم نامه اعمال از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود) هر سه احتمال در تفسیر آیه ممکن است، هر چند ذکر کلمه «کتاب» به صورت مفرد می تواند اشاره به همان نامه عمومی تمام انسان ها باشد.

ضمناً از این آیه به خوبی استفاده می شود، چنان جزئیات اعمال انسان ها و کارهای نیک و بد، اعم از بزرگ و کوچک در این نامه عمل منعکس است که حتی صاحبان آن از دیدنش به وحشت می افتند، و سبب وحشت آنها از یکسو حضور در دادگاه عدل الهی به خاطر این اعمال است، و از سوی دیگر به خاطر این که بسیاری از این اعمال را فراموش کرده بودند، و یا اصولاً اهمیتی برای آن قائل نبودند، ولی اکنون همه را در مقابل خود می بینند، و از سوی سوم رسوائی بزرگ نزد خلاق!

توجه داشته باشید (لَا يُغَادِرُ) از ماده «غَدَر» به معنای ترك کردن است.
بنابر این مفهوم جمله این است که چیزی را فروگذر نمی کند، و این که پیمان شکنی را «غدر» می گویند به خاطر ترك وفای به آن است. * * *

در سوّمین آیه سخن از نوشتن و کتابت رسولان پروردگار است، می فرماید:

«آنها گمان می کنند ما اسرار نهایی و سخنان در گوشی آنها را نمی شنویم، آری می شنویم، و رسولان ما نزد آنان حاضرند، و همه را می نویسند» (آمُ یَحْسِبُونَ أَنَا لَا نَسْمَعُ سِرَّهُمْ وَنَجْوَاهُمْ بَلَىٰ وَرُسُلْنَا لَدَيْهِمْ يَكْتُبُونَ)

روشن است که تضادی میان این آیه و آیه نخست که می گفت: ما اعمال آنها را می نویسیم، وجود ندارد، زیرا کار رسولان و فرشتگان خدا در حقیقت کار خداست، چون به فرمان او انجام می گیرد.

این احتمال نیز وجود دارد که نامه اعمال عمومی انسان ها «امام مبین» با قدرت خدا مستقیماً نوشته می شود، و نامه خصوصی هر فرد که در این آیه مطرح است به دست فرشتگان خدا.

تعبیر به «رسل» جمع «رسول» که منظور از آن در این جا فرشتگان خداست، مفهومش این نیست که نزد هر يك از انسان ها چندین فرشته مأمور ثبت اعمال است، بلکه ممکن است نزد هر کدام يك یا دو فرشته حاضر باشد که نسبت به مجموع انسان ها صورت جمع به خود می گیرد.

«زمخشری» در «کشاف» می گوید: منظور از «سر» در آیه فوق حدیث نفس است که انسان در باطن با خود دارد، و یا با دیگری در يك مکان خالی

سخن می گوید، اما نجوی سخنی است که میان جمع به صورت در گوشی بگوید.^(۱)

* * *

نامه هایی که سخن می گویند!

در چهارمین آیه باز مسأله ثبت اعمال به خدا نسبت داده شده، و اضافه بر این نشان می دهد که نامه اعمال در آن روز به زبان می آید و سخن می گوید! آیه می فرماید:

«در آن روز هر امتی را می بینی که از شدت وحشت به زانو در آمده است، هر امتی به سوی کتاب و نامه اعمالش فرا خوانده می شود (و به آنها می گویند) امروز جزای آنچه را انجام می دادید به شما می دهند».

سپس می افزاید: «این نوشته ماست که به حق با شما سخن می گوید، (آری) آنچه را انجام می دادید ما می نوشتیم»!

(وَتَرَى كُلَّ أُمَّةٍ جَائِيَةً كُلُّ تُدْعَى إِلَى كِتَابِهَا الْيَوْمَ تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ -
هَذَا كِتَابُنَا يَنْطِقُ عَلَيْكُمْ بِالْحَقِّ إِنَّا كُنَّا نَسْتَنسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)

(جائیه ۲۸ و ۲۹)

۱. «تفسیر کشاف»، جلد ۴، صفحه ۲۶۵.

این آیه به روشنی سخن از نامه اعمال امت ها می گوید که یکی از اقسام سه گانه نامه اعمال است، و تعدد این نامه ها در حقیقت تأکیدی است بر ثبت و ضبط تمام اعمال آدمی، و فراموش نشدن کوچکترین اعمال او.

تعبیر به «تُدعی» نشان می دهد که از آنها دعوت می شود که نامه اعمال خود را بخوانند و در حقیقت خود حسابرس خویش باشند همان گونه که در آیه ۱۴ سوره اسراء با صراحت آمده است: (أَقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا): «نامه اعمالت را بخوان، کافی است که خود حسابگر خویش باشی!» «جائیه» از ماده «جُئُو» (بر وزن عُلُو) به معنای نشستن بر سر زانو است، این حالت در اهل محشر یا به خاطر آن است که از شدت وحشت همگی به زانو در می آیند و یا شبیه حالتی است که در قدیم الایام متهمان به هنگام حضور در دادگاه موقع اعلام رأی به خود می گرفتند، یعنی از حالت جلوس به حالت نیم خیز در می آمدند، حالتی که انسان به هنگام انتظار رویدادهای مهمی به خود می گیرد.

جالب این که باز در این جا نوشتن نامه اعمال به ذات پاک خداوند نسبت داده شده است تا معلوم شود نویسنده نامه اعمال کسی است که نه غفلت درباره اوتصور می شود و نه خطا، از همه چیز آگاه است، و نسبت به همه چیز احاطه دارد.

«سُنْتَسِيخُ» از ماده «نسخ» در اصل به گفته ارباب لغت به معنای زائل کردن چیزی به وسیله چیز دیگر است، و از آن جا که لازمه آن نفی چیزی و اثبات چیز دیگری است، گاه این واژه در معنای «نفی» به کار می رود، و گاه در معنای «اثبات» و گاه هر دو، و از آن جا که «نسخه برداری» یا «عکسبرداری» چیزی، اثبات مطلبی است توأم با صرف نظر کردن از مطلب قیل و اژه (نسخ) و «استنساخ» در مورد آن نیز به کار می رود.

در پنجمین آیه به تعبیر دیگری درباره «نامه اعمال» برخورد می کنیم، و آن تعبیر به «طائر» (پرنده) است، می فرماید: «طائر هر انسانی را بر گردنش قرار داده ایم، و روز قیامت کتابی برای او بیرون می آوریم که آن را در برابر خود گشوده می بیند»

سپس می افزاید: (به او می گوئیم «کتابت را بخوان کافی است که امروز خود حسابگر خویش باشی»!) (وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا - اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا)

«طائر» در اصل به معنای پرنده است، و در این جا به گفته بسیاری از مفسران به معنای عمل یا نامه اعمال است، و این به خاطر آن است که رسم عرب بر این بود که به وسیله پرندگان فال نیک و بد می زدند، بعضی از پرندگان را نشانه نیک بختی و سعادت می شمردند و اگر به هنگام خروج از منزل یا از شهر در برابرشان نمایان می گشت، دلیل بر پیروزی و موفقیت

می دانستند، و به عکس بعضی از پرندگان را شوم و دلیل بر شوربختی و شکست می پنداشتند، و به این ترتیب «طائر» در معنای نیک بختی و بدبختی استعمال می شد لذا بعضی از مفسران تصریح کرده اند که معادل کلمه طائر در فارسی، همان بخت است^(۱) را در مورد نامه اعمال به کار برده است، یعنی قرآن از يك مفهوم خرافی و پنداری، يك واقعیت عینی ساخته و مردم را به سوی او فرا خوانده است.

البته با توجه به جمله (وَ نُخْرِجْ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَشْهُورًا) (روز قیامت کتابی برای او بیرون می آوریم که آن را در برابر خود گشوده می بیند) می توان گفت که تفسیر «طائر» به «عمل» مناسب تر از «نامه اعمال» است، چرا که نامه عمل جداگانه ذکر شده است، از طرفی بودن اعمال در گردن انسان به معنای این است که هرگز از او جدا نمی شود، اگر خوب باشد مایه زینت و آبروی اوست و اگر بد باشد همچون غل زنجیر او را آزار می دهد.

دو نکته دیگر در این آیه نیز قابل توجه است: نخست گشوده بودن نامه اعمال در قیامت که همگان از آن آگاه می شوند، و مایه رسوایی صاحبش و یا عزت و آبروی او نزد خلائق است، دیگر این که نوشته های نامه عمل آن قدر روشن است که نیازی به حسابگر نیست، کافی است انسان خود حساب خویش را برسد!، همچون رنگ پریده و وارفته، و حالت پژمردگی و افسردگی بیمار که

۱. فخر رازی این سخن را در تفسیر خود جلد ۲۰، صفحه ۱۶۷ از ابو عبیده نقل کرده است.

نشانه حال زار اوست، و به عکس، طراوت و شادابی چهره او دلیل بر بهبودی حال او می باشد، و به این ترتیب خود او می تواند از حال خویش مطلع گردد، و نیاز به گواهی دیگری ندارد.

* * *

در ششمین آیه به تعبیر تازه ای در مورد اعمال برخورد می کنیم و آن واژه «زُبُر» جمع زبور به معنای کتاب است، می فرماید: «تمامی اعمالی را که آنها انجام می دادند در کتاب ها (نامه عمل آنها) ثبت است و هر کار کوچک و بزرگی نوشته می شود» (وَكُلُّ شَيْءٍ فَعَلُوهُ فِي الزُّبُرِ وَ كُلُّ صَغِيرٍ وَ كَبِيرٍ مُسْتَطَرٌّ)

گرچه این آیات اشاره به وضع اقوام پیشین است که اعمالی همانند کفار عصر پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) داشتند، ولی بدیهی است وقتی می گوید: اعمال آنها ثبت و ضبط شده، مفهومی این است که اعمال همه شما نیز چنین است.

«زُبُر» در اصل از زُبْرَة (بر وزن سفره) به معنای قطعه عظیم آهن، گرفته شده سپس این واژه بر خطوط درشت و عظیم که بر صفحات بزرگی نگاشته می شود اطلاق گردیده، و لذا راغب در مفردات می گوید: **كُلُّ كِتَابٍ غَلِيظٍ الْكِتَابَةِ يُقَالُ لَهُ زُبُورٌ:** «هر نامه ای که با خطوط درشت و زبر نوشته شده، به

آن زبور گفته می شود» و از این تعبیر استفاده می شود که «زبور» هر کتابی نیست، بلکه عظمت خطوط و استحکام آنها نیز در آن شرط است و انتخاب این تعبیر برای نامه اعمال، انتخابی است پر معنا، و بیانگر استحکام و صراحت نامه اعمال است.

تعبیر به «صغیر» و «کبیر» مخصوصاً با مقدم داشتن «صغیر» بر «کبیر» که نه تنها در این جا بلکه در چند مورد از قرآن مجید درباره نامه اعمال آمده، اشاره به این است که هیچ گونه استثنائی در ثبت اعمال درباره هیچ عمل و هیچ کس وجود ندارد.^(۱)

«مَسْطَرٌ» از ماده «سطر» که آن نیز به معنای نوشتن است تأکید دیگری است بر مسأله ثبت اعمال، البتّه نه تنها اعمال بلکه گفتارها و نیّت ها نیز در مفهوم هر دو آیه جمع است. (دقت کنید).

* * *

در هفتمین آیه بعد از آن که اعلام می دارد کافران هرگز امید حساب اعمال را در رستخیز ندارند (و به همین دلیل) آیات الهی را تکذیب می کنند می افزاید: (این در حالی است که) «ما همه چیز را قطعاً احصا کرده و می نویسیم» (وَ كُلِّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ كِتَابًا)

۱. به آیات ۱۲۱ سوره توبه و ۴۹ کهف مراجعه شود.

«أَحْصَيْنَاهُ» از ماده احصا در اصل از «حصی» به معنی «سنگریزه» گرفته شده، و از آن جا که در گذشته برای شمارش اشیا به جای استفاده از انگشتان از دانه های سنگ استفاده می کردند واژه «احصا» به معنای شمارش و نگه داشتن حساب چیزی آمده است، و لذا بعضی از مفسران گفته اند مفهوم آن در این جا با «کتاب و نوشتن» یکی است (و به همین دلیل «کتاباً» را مفعول مطلق برای «أَحْصَيْنَاهُ» گرفته اند، در حالی که «مفعول مطلق» باید از مصدر همان فعلی باشد که پیش از آن است، ولی چون معنای هر دو واژه یکی است می تواند یکی جانشین دیگری شود.^(۱))

* * *

نامه هابی در علیین و نامه هابی در سجین

هشتمین آیه که در دو مورد از سوره مطففین وارد شده اشاره به نامه اعمال نیکان و بدان می کند، و جزئیات بیشتری از آن را فاش می سازد، نخست درباره نامه اعمال «بدان» می فرماید: «چنین نیست که آنها (درباره قیامت) می پندارند، مسلماً نامه اعمال گنهکاران در «سجین» است - و تو چه می دانی که سجین چیست؟ - نامه ای است رقم زده شده و سرنوشتی است حتمی!» (کَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَارِ لَفِي سَجِّينٍ - وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَجِّينٌ - كِتَابٌ مَّرْقُومٌ)

۱. جمعی نیز احتمال داده اند «کتاباً» حال بوده باشد، ولی احتمال اول صحیح تر به نظر می رسد.

سپس در چند آیه بعد در همان سوره درباره نامه اعمال نیکان می فرماید: «چنین نیست که آن ها (درباره معاد می پندارند) نامه اعمال نیکان در «علیین» است - و تو چه می دانی علیین چیست؟ نامه ای است رقم زده شده و سرنوشتی است قطعی - که مقربان شاهد آندند» (كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عَلِيّينَ - وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيّونَ - كِتَابٌ مَّرْقُومٌ - يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ)

قابل توجه اینکه در این آیات سخن از «سجّین» و «علیین» است که نامه اعمال نیکان و بدان در آن نگهداری می شود، لذا باید دقیقاً معنی این دو واژه روشن شود.

«سجّین» صیغه مبالغه از ماده «سجن» به معنای «زندانی» است، و معنای مختلفی در این جا برای آن ذکر کرده اند مانند: دوزخ، یا محل خاصی از دوزخ که نامه بدکاران در آن جا بایگانی می شود، ولی از همه صحیح تر چنین به نظر می رسد که «سجّین» کتاب جامعی است که نامه اعمال همه انسان های بد به طور مجموعی در آن گردآوری می شود، و به تعبیر ساده مانند «دفتر کل» است که حساب همه طلبکاران و بدهکاران در آن جا جمع است، زیرا همان گونه که سابقاً نیز اشاره کردیم نامه های اعمال متعدد است.

و اما «علیین» جمع «علی» (بر وزن ملی) در اصل از «علو» به معنای «بلندی» گرفته شده است، و اشاره به مکان های بلند و مرتفع است، و لذا به اشخاصی که ساکن قسمت های مرتفع کوه ها هستند اطلاق می شود و در

این جا طبق گفته جمعی از مفسران به معنای برترین مکان بهشت یا برترین مکان آسمان است.

ولی با مقایسه به آنچه در بالا درباره سجین گفته شد به نظر می رسد که آن هم به معنای دیوان بزرگی است که نامه اعمال نیکان و پاکان در آن یکجا جمع است، و دیوان و دفتری است بسیار بلند مرتبه و والا مقام و در جوار قرب پروردگار.^(۱)

* * *

فرشته های مراقب!

در نهمین آیه سخنی از نامه اعمال ظاهراً نیست، ولی این حقیقت با تعبیر دیگری مطرح شده است، می فرماید: «به خاطر بیاورید هنگامی که دو فرشته راست و چپ که ملازم انسان هستند اعمال او را دریافت می دارند» (إِذْ يَتَلَفَّى الْمُتَلَفِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ)

روشن است که دریافت و تلقی آنها اشاره به ثبت کردن در نامه اعمال است. سپس برای تأکید بیشتر می فرماید: «هیچ سخنی را انسان تلقظ نمی کند مگر این که نزد آن مراقبی ماده برای انجام مأموریت است».

۱. باید توجه داشت که «علیین» طبق قاعده جمع مذکر عاقل است (در حالی که «سجین» مفرد می باشد) ولی این مانع از آن نخواهد بود که به مکان مرتفع و مقام بلند به خاطر ساکنان بلند مقام آنها اطلاق گردد.

(ما يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ)

«يَتَلَقَّى» از ماده «لقاء» به معنای دیدار است، ولی در این جا تلقی اعمال کنایه از دریافت و ثبت و ضبط آنهاست، و «متلقیان» به معنای دو فرشته ای است که مأمور دریافت و ثبت اعمال انسان ها هستند.

«قعيد» از ماده «قعود» به معنای نشستن است، و در این جا به معنای ملازم و مراقب می باشد، همان طور که در تعبیرات روز مره نیز می گوئیم فلان کس جلیس و همنشین فلان شخص است یعنی ملازم و مراقب اوست.^(۱)

«يَلْفِظُ» از ماده لَفْظُ» در اصل به معنای پرتاب کردن چیزی است، همان گونه که گفته می شود «لَفْظُ الرَّحَى الدَّقِيقُ» (آسیاب آرد را به بیرون پرتاب کرد).

این واژه در مورد چیزی که انسان از دهان به بیرون می اندازد اطلاق می شود، و این کنایه زیبایی است در مورد سخنانی که از دهان بیرون می آیند، گویی اشیایی هستند که به خارج پرتاب می شوند.

«رقيب» به گفته راغب در مفردات از ماده «رقيه» به معنای «گردن» است و به شخصی که محافظت و مراقبت از چیزی می کند «رقيب» گفته می شود یا به خاطر این که به اطراف گردن می کشد، تا از آنچه گرد او می گذرد با خبر

۱. با توجه به این که «متلقیان» تثنيه است باید «قعيد» نیز به صورت تثنيه (قعيدان) باشد، ولی آیه در حقیقت محذوفی دارد و در تقدیر چنین است: عن اليمين قعيد و عن الشمال قعيد که اولی به قرینه دوّمی حذف شده است.

گردد، و یا این که «رقبه» و گردن چیزی را که تحت محافظت اوست حفظ می کند.

«عَتِيدٌ» از ماده «عَتَاد» (بر وزن جهاد) به معنای مهیا ساختن و ذخیره کردن چیزی قبل از حاجت است، لذا به کسی که مهیای انجام کاری است «عَتِيدٌ» گفته می شود. ولی در «مقاییس اللغه» معنای اصلی آن را «زور» و «نزدیکی» شمرده است که نسبت به معنای سابق لازم و ملزوم محسوب می شود.

به هر حال آیا این دو وصف هر کدام مربوط به یکی از آن دو فرشته است که یکی مراقب است و دیگری آماده ثبت و ضبط و نوشتن، یا وصف هر دو است به این معنا که هر دو مراقب اعمال آدمی هستند، و هر دو همواره آماده نوشتن بعضی از مفسران معتقدند «رَقِيبٌ» نام فرشته راست (که مأمور نوشتن اعمال نیک است) و «عَتِيدٌ» نام فرشته چپ است (که مأمور نوشتن اعمال شر می باشد).

ولی از تعبیرات بعضی از مفسران بر می آید که هر دو وصف را برای هر دو فرشته شمرده اند، یعنی هر کدام از آنها مراقب است و در عین حال آماده نوشتن.

درباره این دو فرشته روایات متعددی نقل شده که بسیار پر معناست، از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم «هنگامی که انسان عمل نیکی انجام می دهد فرشته راست پاداشی ده مقابل می نویسد، و

هنگامی که عمل شری انجام می دهد و فرشته چپ می خواهد آن را ثبت کند فرشته راست می گوید: هفت ساعت به او مهلت ده، و اگر در این مدت توبه و استغفاری داشته باشد چیزی بر او نمی نویسد اما اگر توبه نکند فقط يك گناه برای او می نویسد»^(۱).

پیام های تربیتی این گونه روایات بسیار قوی و روشن است ضمناً این روایت و پاره ای از روایات دیگر نشان می دهد که کار این دو فرشته از هم جداست، شرح بیشتر در این زمینه به خواست خدا در بخش توضیحات خواهید خواند.

* * *

نویسندگان نامه عمل

در دهمین آیه سخن از «کاتبان» نامه عمل، و وسعت اطلاعات و آگاهی آنهاست، می فرماید: «به طور مسلم نگاهبانانی بر شما گمارده شده - والا مقام و نویسنده - از اعمال شما به خوبی مطلعند و می دانند چه می کنید» (وَ إِنَّ عَلَيْكُمْ لِحَافِظِينَ - كِرَامًا كَاتِبِينَ - يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ)

۱. مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۱۴۴، همین مضمون در روح المعانی، جلد ۲۶، صفحه ۱۶۴ و تفسیر مراغی جلد ۲۶، صفحه ۱۶۱ آمده است.

روشن است که منظور از «حافظین» در این جا فرشتگانی است که مأمور حفظ و نگهداری اعمال انسان ها هستند، نه حفظ کردن در مقابل حوادث گوناگون.

در واقع خداوند این فرشتگان را به چهار وصف توصیف کرده است که لازم و ملزوم یکدیگرند، اول محافظت و مراقبت نسبت به اعمال انسان هاست. سپس با توصیف آنها به «کرام» (جمع کریم) اشاره به بزرگواری آنها می کند، گرچه مأمور ثبت تمام اعمال انسانی هستند ولی این کار هرگز آمیخته با خشونت نیست، بلکه توأم با لطف و بزرگواری است!

بعضی گفته اند: بزرگواری آنها از این نظر است که اعمال نیک را بلافاصله با پاداشی ده برابر ثبت می کنند، و در ثبت اعمال بد چنانکه قبلا هم طبق روایتی اشاره شد چند ساعت به تأخیر می اندازند، شاید صاحب عمل توبه کند، گاه نیز گفته شده بزرگواری آنها به این است که اعمال نیک را به آسمان ها می برند و میان فرشتگان افشا می کنند، ولی اعمال بد را با الهام از ستار العیوب بودن خداوند کتمان می کنند!

بعلاوه بزرگواری آنها سبب می شود که انسان مراقبت بیشتری از اعمال خود کند چرا که هیچکس دوست ندارد کار زشتی نزد شخص بزرگواری انجام دهد.

توصیف سوّم «کاتبین» است که شرحی است بر چگونگی محافظت آنها نسبت به اعمال آدمی، صریحاً می گوید: آنها همه اعمال را می نویسند تا بدانید چیزی از آنها فوت نمی شود.

و از آن جا که حفظ و کتابت نیاز به آگاهی همه جانبه دارد، در چهارمین توصیف می فرماید: «آنها می دانند شما چه می کنید» این تعبیر هم سخنان را شامل می شود و هم اعمال اعضای تن و هم اعمال قلبی.

ذکر واژه «حافظین» به صورت جمع یا به خاطر این است که دو فرشته در روز و دو فرشته در شب مراقب اعمال انسان ها هستند (همان گونه که در بعضی از روایات آمده)^(۱) همه انسان ها هستند و فرشتگانی که مراقب همه مردم هستند، جمع می باشند.

* * *

نامه اعمال در دست راست یا چپ؟

یازدهمین آیه اشاره به مطلب تازه ای می کند و آن وضع نامه اعمال در دست انسان ها در قیامت است که بدکاران نامه اعمالشان به دست چپ، و

۱. وسائل الشیعه، جلد ۳، صفحه ۱۵۴ و ۱۵۵ باب ۲۸ از ابواب مواقیت - در این باب روایات متعددی است که می گوید: هرگاه کسی نماز صبح را در آغاز طلوع فجر انجام دهد ملائکه شب و روز که در حال تغییر مأموریتند هر دو آن را ثبت می کنند، در تفسیر آیه ۷۸ سوره اسراء (ان قرآن الفجر كان مشهوداً) نیز روایات متعددی از طرق شیعه و اهل سنت نقل شده است (به تفسیر نمونه ذیل همان آیه مراجعه کنید).

نیکوکاران به دست راستشان سپرده می شود، و این خود یکی از نشانه های روشن برای مشخص ساختن وضع خوبان و بدان در دادگاه محشر است، می فرماید:

«اما کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شده (با يك دنیا افتخار) فریاد می زند که ای اهل محشر! نامه اعمال مرا بگیرید و بخوانید! من می دانستم قیامتی در کار است و به حساب اعمالم می رسند!» (فَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَاؤُمُ اقْرَؤْا كِتَابِيَهٗ - اِنِّى ظَنَنْتُ اَنِّى مَلَقْتُ حِسَابِيَهٗ)

و به عکس «کسی که نامه اعمالش به دست چپش داده شده فریاد می زند: ای کاش هرگز نامه اعمالم به من داده نمی شد! - ای کاش هرگز نمی دانستم حساب من چیست؟ و ای کاش مرگم فرا می رسید!» (وَ اَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهٖ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنى لَمْ اُوتَ كِتَابِيَهٗ - وَ لَمْ اَدْر مَا حِسَابِيَهٗ - يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَهٗ)

آیا دست راست و چپ اشاره به همان عضو مخصوص بدن است؟ یا کنایه از خیر و شر؟ چرا که دست راست را کنایه از خیر می دانند و چپ را کنایه از انحراف و شر.

این معنا به صورت احتمال در تفسیر فی ظلال القرآن آمده است، ولی نیاز یا ضرورتی به این تأویل نیست، بکله به راستی نیکوکاران نامه عمل را در دست راست دارند و بدکاران در دست چپ و این نشانه ای است برای شناسایی آنها در آن روز.

کلمه هَاوُمٌ» به گفته بسیاری از مفسران و ارباب لغت مرکب از «هَاء» که اسم فعل و به معنای خُذْ (بگیر) است و «مِیم» که ضمیر جمع مذکر مخاطب است، و این واژه مانند فعل امر صرف می شود گفته می شود هَاءٌ، هَاءِ، هَائِمَا، هَاوُمٌ هَائِنٌ (برای مفرد مذکر مفرد مؤنث تثنیه جمع مذکر و جمع مؤنث) و گاه همزه تبدیل به کاف می شود، و گفته می شود هَاكٌ، هَاكِ هَائِمَا، هَائِمٌ، هَائِنٌ. ضمناً «هَاء» در آخر «كِتَابِيَه وَ حِسَابِيَه» به اصطلاح ها «سَكَّت» است و ضمیر نیست و به این ترتیب فقط برای استراحت در کلام است و مفهوم خاصی ندارد.

در حدیثی از عبدالله پسر «حنظله» معروف به «غسیل الملائکه» که از شهادی احد می باشد آمده است که می گوید روز قیامت خداوند بنده خویش را نگه می دارد و سیئاتش را در پشت نامه اعمالش ظاهر می سازد و به او می گوید تو این عمل را انجام دادی؟ می گوید: آری ای پروردگار! سپس به او می فرماید: من تو را به خاطر آن رسوا نکردم (لذا دستور دادم پشت نامه اعمال تو بنویسند تا کسی آن را نبیند!) و من آن سیئات را برای تو (به خاطر حسناتت) بخشیدم (اینجاست که مؤمن (با نهایت شادی و سرور) فریاد می زند (هَاوُمٌ اَفْرُوًا كِتَابِيَه): (بگیرید و نامه اعمال مرا بخوانید ای اهل محشر!)^(۱)

۱. تفسیر ذر المنثور، جلد ۶، صفحه ۲۶۱ و تفسیر فی ظلال القرآن، جلد ۸، صفحه ۲۵۶ (گرچه این حدیث از خود عبدالله بن حنظله نقل شده ولی قاعدتاً آن را بالواسطه از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیده است).

* * *

همین معنا (بدون نامه اعمال نیک در دست راست و بدان در دست چپ) در دوازدهمین آیه مورد بحث با مقداری تفاوت آمده است، می فرماید: «اما کسی که نامه عملش به دست راستش داده شده به زودی و به آسانی به حسابش رسیدگی می شود، و خوشحال به سوی خانواده اش باز می گردد، و اما کسی که نامه عملش را به پشت سرش داده اند به زودی فریادش بلند می شود که ای وای بر من که هلاک شدم! و در شعله های سوزان آتش دوزخ وارد می شود!»! (فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فُسُوْفَ يُحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا وَ يَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا وَ أَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ وَرَاءَ ظَهْرِهِ فُسُوْفَ يَدْعُو ثُبُورًا وَ يَصَلِّي سَعِيرًا)

در آیات قبل سخن از بودن نامه اعمال بدکاران به دست چپ آنها بود، و در این آیات از پشت سر است، این به خاطر آن است که مجرمان هنگامی که نامه اعمالشان را به دست چپشان می دهند از شدت شرمساری دست خود را پشت سر می گیرند تا مردم این سند جرم و رسوائی را کمتر ببینند! و یا به خاطر آن است که دست چپ آنها به پشت سرشان بسته شده و همان گونه که آنها «کتاب خدا» را در دنیا پشت سر انداختند، در آنجا نامه اعمالشان پشت سرشان قرار

می‌گیرد! و یا به خاطر آن است که صورت آنها به پشت سر باز می‌گردد و آنها برای دیدن نامه اعمالشان آن را به دست چپ در طرف پشت سر می‌گیرند. هر يك از این معانی سه گانه باشد با آیات قبل که می‌گوید نامه اعمال بد کاران در دست چپ آنها است منافاتی ندارد.

در اینکه منظور از اهل (خانواده) در اینجا چه کسانی هستند؟ بعضی گفته‌اند: زنان و فرزندان و بستگان نزدیک اهل ایمان و اهل نجات است که پیش از آنها وارد بهشت شده‌اند، و بعضی دیگر آن را اشاره به همسران بهشتی می‌دانند، بعضی دیگر نیز آن را به معنای سایر مؤمنان پیشگام در بهشت دانسته‌اند، زیرا مؤمنان همگی اهل یکدیگرند و در حقیقت جزء يك خانواده‌اند. ولی تفسیر اول مناسب‌تر است بخصوص اینکه همین تعبیر (اهل) در آیه ۱۳ همین سوره به معنای خانواده و زن و فرزندان و بستگان نزدیک آمده است، و اتحاد سیاق ایجاب می‌کند که هر دو به يك معنا باشد.

* * *

در سیزدهمین آیه همین تقسیم دو گانه (تقسیم مردم به صاحبان نامه عمل در دست راست و دست چپ) به صورت دیگری آمده است، می‌فرماید: «اصحاب میمنه چه اصحاب میمنه‌ای» (و چه سرنوشت پرافتخار و مسرت بخشی؟) (فَاصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ) سپس می‌افزاید: «و اصحاب مشئمه چه

اصحاب مشئمه ای؟ (با چه سرنوشت شوم و دردناکی) (وَ أَصْحَابُ الْمَشْئِمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْئِمَةِ)

«میمنه» از ماده «یمن» به معنای سعادت و خوشبختی است، بعضی نیز آن را از ماده «یمین» به معنای دست راست تفسیر کرده اند، و می گویند اینها همان کسانی هستند که نامه اعمالشان به دست راستشان داده می شود (درست است که ماده «یمن» و «یمین» از يك ریشه است، ولی یکی به معنای برکت و سعادت و دیگری به معنی دست راست است که آن را مظهر برکت می دانستند).

راغب در مفردات معتقد است که ریشه اصلی همان مفهوم دست راست را دارد و از آنجا که خیر و برکت را با کارهایی که به وسیله دست راست انجام می گرفت می دانستند این واژه به معنای خیر و برکت نیز آمده است.

نقطه مقابل آن «مشئمه» از ماده شوم است، و به گفته مقابیس اللغه معنای اصلی آن همان دست چپ است، ولی از آنجا که دست چپ و کارهایی که با آن انجام می شود را اشاره ای به تیره بختی و نامیمونی می دانستند کلمه شوم در این معنا به کار رفته است و به این ترتیب «اصحاب المیمنه» و «اصحاب المشئمه» در اصل به همان معنای صاحبان دست راست و دست چپ است، که نامه اعمالشان به دست راست یا چپ آنها داده می شود، و تفسیر آن به گروه

«خوشبخت و سعادتمند» و گروه «بدبخت و تیره روز» معنای دوّم محسوب می شود.

فخررازی در تفسیر خود «اصحاب المیمنه» را به اصحاب جنّت و بهشت تفسیر کرده می گوید: این یا به خاطر آن است که نامه اعمالشان به دست راستشان است یا از جهت این است که از دست راست آنها در عرصه محشر نوری ساطع می شود همان گونه که قرآن می گوید: (يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ) (حدید - ۱۲) و یا به خاطر آن است که دست راست دلیل بر خیر و نیکی است و عرب مرغانی را که از طرف راست آنها حرکت می کردند به فال نیک، و آنهایی را که از طرف چپ پرواز می کردند به فال بد می گرفتند.^(۱)

جمله (مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ) که به صورت «استفهامیه» آمده اشاره به مقام بسیار بلند گروه اوّل و مقام بسیار پایین گروه دوّم است، گویی علو مقام و کثر برکات گروه اوّل به قدری است که از دسترس فکر انسان بیرون است و این تعبیر کنایه لطیفی از همین معنا می باشد، به عکس تعبیر دوّم که کنایه از شدت انحطاط می باشد.

البته در این آیات سخنی از نامه عمل به میان نیامده ولی با توجه به سایر آیات قرآن که این دو واژه را در مورد نامه های اعمال به کار برده تفسیر فوق مناسب به نظر می رسد.

۱. تفسیر کبیر فخررازی، جلد ۲۹، صفحه ۱۴۲.

* * *

در چهارمین آیه که ادامه آیات فوق در همین سوره واقعه است می فرماید:
 «و اصحاب یمین (صاحبان دست راست) چه اصحاب یمینی؟ آنها در سایه های
 (فرح بخش) درختان سدر بی خار قرار دارند» (وَ أَصْحَابُ الْيَمِينِ مَا أَصْحَابُ
 الْيَمِينِ - فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ)

سپس در چند آیه بعد می افزاید: «و اصحاب شمال (صاحبان دست چپ) چه
 اصحاب شمالی؟ - آنها در میان بادهای کشنده و آب های سوزان هستند» (وَ
 أَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ)

در تفسیر این آیات، بسیاری از مفسران همان معانی ذکر شده در تفسیر آیات
 قبل را برگزیده اند، گاه گفته اند منظور کسانی هستند که نامه اعمالشان به دست
 راست یا به دست چپ آنها داده می شود، و گاه آنها را صاحبان یمین و برکت و
 خوشبختی یا صاحبان تیره روزی و بدبختی، و گاه به معنای کسانی که از سمت
 راست به سوی بهشت یا از سمت چپ به سوی جهنم می روند و یا نور آنها در
 سمت راستشان به حرکت در می آید دانسته اند.^(۱)

* * *

۱. تفسیر تبیان (جلد ۹، صفحه ۴۹۳) و تفسیر مجمع البیان و تفسیر فخر رازی و تفسیر فی
 ظلال القرآن (ذیل آیات مورد بحث).

نامه عمل ما در برابر چشم همگان!

در پانزدهمین و آخرین آیه به تعبیر تازه ای در زمینه نامه اعمال برخورد می کنیم که بسیار گویاست می فرماید: «در آن هنگام که نامه های اعمال گشوده شود... در آن موقع هرکس می داند چه چیزی را آماده کرده است»؟! (وَ إِذَا الصُّحُفُ نُشِرَتْ... عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ)

«نُشِرَتْ» از ماده «نشر» به معنای گستردن و باز کردن است این تعبیر در مورد نامه عمل یا به خاطر آن است که به هنگام مرگ پیچیده می شود و در قیامت به هنگام حساب گشوده خواهد شد، مانند پرونده هایی که با ختم بازپرسی بسته می شود، و سپس در دادگاه باز می شود و یا به خاطر آن است که همه آنها نزد خداوند جمع است و در قیامت در میان صاحبانش منتشر و تقسیم می شود. هر يك از مفسران یکی از این معانی را برگزیده و بعضی دو احتمال را با هم ذکر کرده اند اما تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

به هر حال نامه های اعمال چنان گسترده خواهد شد که نه تنها صاحبان آنها از آن آگاهی می یابند و اعمال فراموش شده را به خاطر می آورند، بلکه اهل محشر نیز از آن مطلع و آگاه می شوند، و این خود یکی از اسباب شادی و آرامش نیکو کاران و ناراحتی و عذاب بدکاران است.

آیه ۱۳ سوره اسراء که می گوید: (وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا) (روز قیامت برای او نامه ای بیرون می آوریم که آن را گسترده می یابد) نیز گواه این معناست.

* * *

از مجموع آنچه در آیات فوق آمد به خوبی استفاده می شود که علاوه بر آگاهی و احاطه علمی خداوند نسبت به اعمال انسان ها، و گواهی اعضاء بدن، و سایر شهود، روز قیامت، اعمال او در نامه ای ثبت است.

این کار به وسیله رسولان و فرشتگان الهی انجام می گیرد.

روز قیامت که نامه های اعمال بدکاران در دست چپ و نیکوکاران در دست راست آنهاست به سخن درمی آید و همه گفتنی ها را می گوید.

نامه گشوده می شود و اهل محشر از نیک و بد آن آگاه می گردند.

صاحبان اعمال نیک با شادی و افتخار همه را به مطالعه اعمالشان دعوت می کنند و بدکاران از شدت ترس و وحشت و رسوایی فریادشان بلند می شود.

در این تعبیرات «نکات تربیتی زیادی» نهفته است که در بخش توضیحات خواهد آمد.

* * *

توضیحات:

۱ - نامه اعمال در روایات اسلامی

موضوع «نامه عمل» یا «صحیفه اعمال» بازتاب گسترده ای در روایات اسلامی دارد که قسمتی از این روایات بعنوان تفسیر آیات گذشته آمده است و قسمتی نیز مستقل از آنهاست که به عنوان نمونه به چند حدیث آموزنده که هر کدام نکته مهمی را در بر دارد اشاره می کنیم:

۱- در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ دُفِعَ إِلَى الْإِنْسَانِ كِتَابُهُ، ثُمَّ قِيلَ لَهُ إقرأ قلنت: فَيَعْرِفُ مَا فِيهِ؟ فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ يُدَكِّرُهُ فَمَا مِنْ لَحْظَةٍ وَلَا كَلِمَةٍ وَلَا نَقْلٍ قَدَمٍ، وَلَا شَيْءٍ فَعَلَهُ إِلَّا ذَكَرَهُ كَأَنَّهُ فَعَلَهُ تِلْكَ السَّاعَةَ! فذلِكَ قَالُوا يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا؟! «هنگامی که قیامت برپا شود نامه عمل انسان را به دست او می دهند، سپس به او گفته می شود بخوان! - راوی می گوید: من عرض کردم آیا آنچه را در آن است می شناسد - فرمود: خداوند به او یادآوری می کند، هیچ چشم بر هم زدن، سخن گفتن، و برداشتن گام و نه چیز دیگری که او انجام داده وجود ندارد مگر اینکه آنها را به خاطر می آورد، گویی در همان ساعات انجام داده است و لذا می گویند ای وای بر ما! این چه کتابی است که هیچ کار بزرگ و کوچکی نیست مگر آنکه آن را شمارش و ثبت نموده است؟!»

۲- در یکی از خطبه های نهج البلاغه می خوانیم که امام امیر المؤمنین (علیه السلام) فرمود: وَاسْتَغْفِرُهُ مِمَّا أَحَاطَ بِهِ عِلْمُهُ، وَ أَحْصَاهُ كِتَابُهُ،

عِلْمٌ غَيْرُ قَاصِرٍ، وَ كِتَابٌ غَيْرُ مُعَادِرٍ: «من از خدا مغفرت می طلبم از آنچه علمش به آن احاطه دارد، و کتابش (نامه اعمال بندگان) آن را احصا کرده، علمی که قصوری در آن نیست، و کتاب و نامه ای که چیزی را فرو گذار نکرده است»^(۱).

۳- در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) چنین آمده است: (وَأَيُّسَتْ تَشْهَدُ الْجَوَارِحُ عَلَى مُؤْمِنٍ، إِنَّمَا تَشْهَدُ عَلَى مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ كَلِمَةُ الْعَذَابِ، فَأَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيُؤْتَى كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ: «اعضای مؤمن بر ضد او شهادت نمی دهند، این شهادت مخصوص کسانی است که مستحق عذابند، اما مؤمن نامه اعمالش را به دست راست او می دهند»^(۲)).

۴- در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «خداوند متعال هنگامی که می خواهد به حساب مؤمن رسیدگی کند نامه عملش را به دست او می دهد، و او را حسابرس خود می سازد و می فرماید: بنده من! آیا فلان کار و فلان کار را انجام داده ای؟ عرض می کند: پروردگارا! آری، من انجام داده ام، می فرماید: من تو را بخشیدم و آن گناهت را (به خاطر حسنات فراوانی که انجام دادی) مبدل به حسنات کردم (در این هنگام او عاری از هر گناه در میان مردم ظاهر می شود) مردم می گویند: سبحان الله! آیا این بنده حتی يك گناه نداشته؟ و این همان است که خداوند در قرآن فرموده: (فَأَمَّا

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۱۴.

۲. بحار الانوار، جلد ۷، صفحه ۳۱۸، حدیث ۱۴.

مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا وَيَنْقَلِبُ إِلَىٰ أَهْلِهِ مَسْرُورًا):
 «اما آنها که نامه اعمالشان به دست راستشان سپرده شده، حساب آسانی خواهد
 داشت، سپس خوشحال به سوی خانواده خود (در بهشت) می روند».^(۱)

۵- در سنن «ترمذی» از رسول خدا(صلی الله علیه وآله وسلم) چنین نقل
 شده است که فرمود: يُعْرَضُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَ عَرَضَاتٍ: فَأَمَّا عَرَضَتَانِ
 فُجْدَالٌ وَمَعَادِيرٌ، وَأَمَّا الْعَرَضَةُ الثَّلَاثَةُ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَطْيِيرُ الصُّحُفِ فِي الْأَيْدِي فَآخِذٌ
 بِيَمِينِهِ، وَآخِذٌ بِيَمِينِهِ، وَآخِذٌ بِشِمَالِهِ: «مردم در روز قیامت سه بار (به پیشگاه
 خداوند یا دادگاه او) عرضه می شوند: اما در دو عرضه اول و دوم جدال و
 عذر خواهی هاست (گاه کوشش می کنند گناهان خود را متوجه دیگری سازند،
 و گاه در مقام بیان عذر می آیند) و اما در عرضه سوم نامه های اعمال پرواز
 می کند، و در دست ها قرار می گیرد، گروهی به دست راست و گروهی به
 دست چپ».^(۲)

از این تعبیر ضمناً معنای «تطایر کتب» که در عبارات مختلفی آمده است
 معلوم می شود، و آن اینکه نامه های اعمال از محل اصلی (نزد عرش خدایا
 علیین و سجین و... که مرکز جمع آوری آنهاست) حرکت می کنند، و در دست
 صاحبانشان قرار می گیرند، این تعبیر به خوبی نشان می دهد که نامه اعمال

۱. بحارالانوار، جلد ۷، صفحه ۳۲۴، حدیث ۱۷.
 ۲. سنن ترمذی، جلد ۴، صفحه ۶۱۷، حدیث ۲۴۲۵.

صفحه روح انسانی نیست، بلکه آثاری است که در بیرون وجود او ثبت شده است (دقت کنید).

۲ - ماهیت نامه عمل چیست؟

بی شك نامه اعمال در قیامت چیزی مانند ورق های کاغذ و دفتر و کتاب معمولی نیست، بلکه نقوشی است گویا، غیر قابل انکار، که هیچکس را یاری نمی آن نمی باشد، شاهد این سخن اینکه اگر به شکل دفتر و اوراق معمولی باشد هزاران برگ لازم است که اعمال يك عمر را در آن بنویسند و چنین کتابی برای همه به آسانی قابل مطالعه نیست، و نمی تواند مایه رسوایی بدکاران و افتخار نیکوکاران گردد، در جایی از آیات و روایات به خوبی استفاده می شود که اعمال آدمی در آن چنان ثبت است که با يك گناه می توان بر آن واقف شد! از این گذشته خطوط و نقوش معمولی چنان نیست که قابل انکار نباشد، در حالی که از آیات و روایات به خوبی بر می آید که خطوط این کتاب قابل انکار نیست، سندی است زنده و روشن برای هرکس، و حتی برای صاحبان آن. در اینجا چند تفسیر مختلف برای نامه عمل وجود دارد که باید دقیقاً مورد بررسی قرار گیرد:

۱- بعضی در تفسیر آن گفته اند: **هِيَ بَعِيْنَهَا نَفْسُهُ الَّتِي رَسَخَتْ فِيْهَا اَثَارُ اَعْمَالِهِ بِحَيْثُ اِنْتَقَشَتْ بِهَا:** «آن عیناً همان روح آدمی است که آثار اعمالش در آن راسخ شده به گونه ای که با آن نقش گرفته!»^(۱)

مطابق این تفسیر که در کلمات مرحوم فیض کاشانی آمده «نامه اعمال» کنایه از روح آدمی است که آثار اعمالش در آن نقش می بندد.

روشن است این معنا کنایی با ظواهر آیات قرآن سازگار نیست، چرا که قرآن می گوید نامه اعمال نیکان به دست راستشان و بدان به دست چپشان یا پشت سرشان داده می شود، و این تعبیر با تفسیر مزبور نمی سازد، مگر اینکه تعبیر به «یمین» و «شمال» و سایر تعبیرات آیات و روایات را در این زمینه نیز بر معنای کنایی حمل کنیم و این خلاف ظاهرها، بدون دلیل جائز نیست. بعلاوه چنانکه قبلاً گفتیم این تفسیر با مسأله «تطایر کتب» هرگز سازگار نمی باشد.

۲- مرحوم علامه طباطبایی در المیزان تعبیر دیگری دارد و با استفاده از آیه ۳۰ سوره آل عمران (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُّحْضَرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ): «روزی که هر انسانی اعمال نیک و بد خود را حاضر می بیند...» می گوید: «نامه اعمال حقایق اعمال انسانی را در بر دارد، و مانند خطوط و نقوش معمولی در کتاب های دنیا نیست، آن نفس اعمال انسانی است

۱. تفسیر صافی ذیل آیه ۱۳ سوره اسراء (صفحه ۳۱۲) (چاپ سنگی).

که خداوند آدمی را آشکارا بر آن آگاه می‌کند، و هیچ دلیلی بهتر از مشاهده نیست، این کتاب در دنیا از درک انسان پنهان است، و حجاب غفلت روی آن را پوشانده، روز قیامت خداوند آن را می‌گشاید، و پرده‌های غفلت را کنار می‌زند، و انسان را از آن با خبر می‌سازد.^(۱)

این معنا نیز با آنچه درباره فرشتگان نویسنده نامه اعمال و سایر ویژگی‌ها که در آیات و روایات آمده هماهنگ نیست چرا که منظور از حقایق اعمال، ظاهراً همان آثاری است که در درون جان انسان باقی می‌گذارد و همان ایرادی که بر کلام مرحوم فیض کاشانی بود بر آن نیز وارد می‌شود.

نویسنده «روح المعانی» همین تفسیر را با شرح مبسوطی ذکر کرده، سپس اعتراف می‌کند که با ظواهر آیات قرآن سازگار نیست.^(۲)

ممکن است گفته شود اعمال انسان همان گونه که در درون جان او اثر می‌گذارد در عالم بیرون، در فضا و هوای اطراف، در زمینی که بر آن زندگی می‌کند و در همه چیز اثر دارد، گویی بر آنها نقش می‌بندد، نقوش طبیعی و غیر قابل انکار، نقوشی که به وسیله قوا و نیروهای عالم هستی و فرشتگان در دل این موجودات ثبت می‌شود، و در قیامت پرده از آن برداشته می‌شود، و آشکار می‌گردد، این آثار از تمام محیط بیرون جمع آوری می‌شود، و فشرده

۱. تفسیر المیزان ذیل آیه ۱۳، اسراء جلد ۱۳، صفحه ۵۸ (با تلخیص).

۲. روح المعانی، جلد ۱۵، صفحه ۳۲.

می‌گردد، و به دست هرکس داده می‌شود و با يك نگاه در آن حال هرکس معلوم است.

مسلمان این آثار در دنیا برای ما محسوس و قابل درك نیست، اما بی شك آنها وجود دارند، و روزی که در آن دید تازه ای پیدا می‌کنیم همه اینها را می‌بینیم، و می‌خوانیم و تصدیق می‌کنیم.

دانشمندان امروز با مطالعه فسیل‌ها و سنگواره‌هایی که از جانداران میلیون‌ها سال قبل باقیمانده نه تنها شك آنها را ترسیم می‌کنند، بلکه از بسیاری از حقایق زندگی آنها آگاه می‌شوند.

مسلمان «فسیل و سنگواره» خود حیوان نیست، بلکه آثاری است که از خود در لابلای قشرهای زمین باقی‌گذارده‌اند.

در واقع سنگ‌های زمین نامه اعمال و اشکال آن حیوانات است، اما با خطوطی نگاشته شده که برای هیچ کس قابل انکار نیست.

نمی‌گوییم نامه عمل در قیامت این‌گونه است چرا که بارها گفته ایم ما از قیامت و مسائل مربوط به معاد تنها شبیحی می‌بینیم، ولی از پاره‌ای جهات، «اثر طبیعی بودن» می‌تواند همانند آن باشد.

قابل توجه اینکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می‌خوانیم که در تفسیر آیه ۱۴ سوره اسراء فرمود: **يَذْكُرُ الْعَبْدُ جَمِيعَ مَا عَمِلَ وَ مَا كُتِبَ عَلَيْهِ، حَتَّى كَأَنَّهُ فَعَلَهُ تِلْكَ السَّاعَةَ، فَلِذَلِكَ قَالُوا يَا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً**

وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا: «انسان با قرائت نامه اعمال خود تمام آنچه را انجام داده است به خاطر می آورد گویی همه را در همان ساعت انجام داده، لذا می گویند: ای وای بر ما این چه کتابی است که هیچ عمل بزرگ و کوچکی نیست مرگ اینکه آن را احصاء کرده است»^(۱).

۳- بعضی نیز احتمال داده اند که نامه اعمال «ضمیر باطن» یا وجدان مخفی انسان است، در روانشناسی امروز به ثبوت رسیده که اعمال انسانی در وجدان یا شعور ناآگاه او اثر می گذارد.

این تعبیر بی شباهت به تعبیر فیض کاشانی و دیگر مفسرانی که قبلاً گفته شد نیست، و در واقع تعبیر نوینی است از همان معنای قدیمی. تا اینجا چهار تفسیر برای نامه عمل ذکر شد که از همه مناسب تر تفسیر سوّم است.

به هر حال یا باید بگوییم چون مسأله نامه اعمال در قرآن مجید در آیات مختلف و در روایات فراوانی وارد شده است ما باید به آن ایمان داشته باشیم هر چند مفهوم و محتوای آن را تفصیلاً ندانیم، همان گونه که در مسائل دیگری از امور مربوط به آخرت با چنین وضعی روبه رو هستیم، یا اینکه نام اعمال همان مجموعه آثاری است که عمل ما در بیرون وجود ما می گذارد و در قیامت به فرمان الهی جمع آوری شده و در اختیار ما قرار می گیرد، به تعبیر

۱. نور الثقلین، جلد ۳، صفحه ۲۶۷، حدیث ۱۱۵.

دیگر مجموعه آثار تکوینی است که می توان آن را از جهاتی تشبیه به فیلم ها و نوارهای ضبط صوت یا فسیل های حیوانات کرد، نمی گوئیم عیناً چنین است، بلکه می گوئیم از جهاتی شبیه به آن است (دقت کنید).

* * *

۳ - فلسفه نامه اعمال

بدون شك بیان گسترده و شرح نامه اعمال در آیات قرآنی و روایات مخصوصاً با توجه به اینکه تمام جزئیات اعمال و سخنان و نیات در آن ثبت می شود در درجه اول به منظور آثار تربیتی آن است و کراراً گفته ایم قرآن شرح تمام معارف واقعی را وسیله ای برای تهذیب نفوس، و تکامل ارواح، و تقویت مبانی اخلاق و تقوی، قرار داده، و به انسان ها هشدار می دهد که مراقب گفتار و رفتار خویش باشند که همه چیز ثبت می شود و یکجا در قیامت بی کم و کاست ارائه داده خواهد شد.

درست است که احاطه علمی پروردگار ما فوق همه اینهاست و کسی که ایمان کامل به احاطه علمی خداوند و حضور وجودی او در همه جا و هر زمان دارد، نیازی به نامه اعمال ندارد، ولی در غالب مردم، توجه به این حقیقت می تواند منشأ آثار فراوانی باشد.

کسی که می داند دائماً نوار ضبط صوتی همراه اوست و يك دستگاه كاملاً مجهز فیلمبرداری می کند، و سرانجام تمام این فیلم ها، و آن نوارها، به صورت پرونده زنده و گویا و غیر قابل انکاری در يك دادگاه عدل بزرگ مطرح می شود، به طور یقین چنین انسانی كاملاً مراقب اعمال و رفتار و گفتار خویش خواهد بود، و تقوای نیرومندی بر درون و برون وجود او حاکم می شود.

ایمان به مسأله نامه عمل که هر صغیر و کبیر در آن مستطر است و فرشتگانی که شب و روز با انسانند و مأمور ثبت و ضبط این اعمالند، و ایمان به این حقیقت که در صحنه محشر نامه اعمال در برابر دیده همگان گشوده می شود و تمام گناهان مستور در آن نمایان می گردد و مایه رسوایی در میان دوست و دشمن است عامل باز دارنده عجیبی از گناهان است.

به عکس نامه اعمال نیکوکاران سبب آبرو و اعتبار و افتخار آنها می گردد، حتی از آنچه در مثال نوار و فیلم گفته شد برتر و بالاتر و موثرتر است و این انگیزه مهمی بر اعمال نیک خواهد بود، منتها گاه ایمان ها ضعیف است، و گاه حجاب غفلت مایه دوری انسان از این حقایق مهم می گردد، و گرنه ایمان به این اصل قرآنی برای تربیت هر انسانی کافی است.

و لذا در ضمن بعضی از دعاها (که مسلماً همه آنها نیز درس هایی برای تربیت انسان ها هستند) روی این معنا تکیه شده است، چنانکه در دعای معروف

کمیل می خوانیم: وَكُلُّ سَيِّئَةٍ أَمَرْتِ بِإثْبَاتِهَا الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ، الَّذِينَ وَكَلْتَهُمْ بِحِفْظِ مَا يَكُونُ مِنِّي، وَجَعَلْتَهُمْ شُهُوداً عَلَىٰ مَعَ جَوَارِحِي، وَكُنْتَ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَىٰ مِنْ وَرَائِهِمْ، وَ الشَّاهِدَ لِمَا خَفِيَ عَنْهُمْ: «خداوندا! تمام گناهانی را که به نویسندگان بزرگوار (از فرشتگان) دستور داده ای آنها را ثبت کنند بر من ببخش، همان فرشتگانی که مأمورشان ساخته ای آنچه از من سر می زند ضبط کنند، و آنها را علاوه بر اعضای تنم شهود بر من قرار دادی، و در ماورای آنها خودت مراقب من بوده ای، و گواه منی بر آنچه از آنها پنهان مانده است.

این بحث را با حدیث پر معنایی از امام صادق (علیه السلام) پایان می دهیم: در احتجاج طبرسی آمده است «مردی از امام صادق (علیه السلام) پرسید علت وجود ملائکه مأمور ثبت اعمال نیک و بد چیست؟ با اینکه می دانیم خداوند «عالم السرّ و الخفیات و ما هو اخفی» است و هر چیزی را که مخفی تر از آن وجود ندارد می داند؟!»

امام (علیه السلام) در پاسخ فرمود: **إِسْتَعْبَدَهُمْ بِذَلِكَ وَجَعَلَهُمْ شُهُوداً عَلَىٰ خَلْقِهِ لِيَكُونَ الْعِبَادُ بِمُلَازِمَتِهِمْ إِيَّاهُمْ أَشَدَّ عَلَىٰ طَاعَةِ اللَّهِ مُوَاطَّئَةً، وَ عَنِ مَعْصِيَتِهِ أَشَدَّ انْقِبَاضاً، وَكَمْ مِنْ عَبْدٍ يَهُمُّ بِمَعْصِيَةِ فَذَكَرَ مَكَانَهُمَا فَارْعَوَىٰ وَ كَفَّ، فَيَقُولُ رَبِّي يُرَانِي، وَ حَقَّقْتِي عَلَىٰ بِذَلِكَ تَشْهَداً!:**

«خداوند این فرشتگان را مأمور عبادت خود ساخته، و آنها را شهود بر بندگانش قرار داده، تا بندگان به خاطر ملازمت آنان بیشتر مواظب اطاعت الهی

باشند، و از معصیت او بیشتر اجتناب کنند، و چه بسیار بندگانی که تصمیم بر گناه می گیرند سپس به یاد این دو فرشته می افتند و خودداری می کنند و می گویند: پروردگار ما، ما را می بیند و فرشتگان حافظ اعمال نیز گواهی می دهند».

* * *

۴ - اقسام نامه های عمل

همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد از آیات قرآن مجید به خوبی استفاده می شود که برای هر انسانی سه نوع کتاب یا نامه عمل وجود دارد: نخست: کتابی است که برای هر انسانی جداگانه موجود است و تمام جزئیات اعمال او در آن منعکس است و همان است که گاه به دست راست و گاه به دست چپ داده می شود، این معنا در تعدادی از آیات مورد بحث منعکس می باشد از جمله: آیه ۱۳ سوره اسراء (وَ كُلُّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَ نُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ كِتَابًا يَلْقَاهُ مَنشُورًا إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا)

تعبیر «كُلُّ إِنْسَانٍ» (هر انسانی) و همچنین «كِتَابَكَ» (نامه اعمال خودت) اشارات روشنی به این نامه اعمال اختصاصی است، جمله (هَآؤُمْ أَقْرَأُوا كِتَابِيَهٗ)، و جمله (يَا لَيْتَنِي لَمْ أَوتَ كِتَابِيَهٗ) (در سوره حاقه آیات ۱۹ و ۲۵ که

می گوید: (بیایید ناه اعمال مرا بخوانید) یا می گوید: (ای کاش نامه اعمال من به دست من سپرده نمی شد) اشارات دیگری در همین زمینه است.

دوم: نامه اعمال امت هاست که مجموعه اعمال *يَكُ* امّت در آن جمع است، چنانکه در آیه ۲۸ سوره جاثیه می خوانیم: *(كُلُّ أُمَّةٍ تُدْعَىٰ إِلَىٰ كِتَابِهَا)* «هر امتی به سوی نامه اعمالش فرا خوانده می شود».

تعبیر به «کتاب» به صورت مفرد نه جمع، آن هم برای *يَكُ* امّت شاهد مقصود ماست.

سوم: کتاب واحدی است که اعمال همه امت ها و تمام اولین و آخرین در آن ثبت است، و در حقیقت به منزله دفتر کل همگانی و مرکزی محسوب می شود، در آیه ۴۹ سوره کهف به این نامه عمل اشاره شده، می فرماید: *(وَوُضِعَ الْكِتَابُ فِتْرَىٰ الْمُجْرِمِينَ مُشْفِقِينَ مِمَّا فِيهِ)* «کتاب در آنجا گذارده می شود، و می بینی که همه گناهکاران از آنچه در آن است ترسانند»!

و از این روشن تر آیه ۱۲ سوره یس است که بعد از ذکر احیاء مردگان و بیان نوشتن اعمال و آثار آنها از سوی خداوند، می افزاید: *(وَ كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ)* (ما همه چیز را در «کتاب آشکارا» احصاء کردیم) زیرا ذکر «کتاب» به صورت نکره که به معنای مفرد است آن هم برای ثبت همه چیز دلیل بر جمع اعمال تمام خلایق بلکه همه اشیاء در *يَكُ* کتاب است.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر «المیزان» نیز اشاره به این سه نوع نامه اعمال فرموده، هرچند آیاتی که مورد استشهاد ایشان است با آنچه در بالا آوردیم در بعضی قسمت ها متفاوت است.^(۱)

ناگفته نماند که از آیات سوره مطفین (آیه ۷ و ۸) ممکن است استفاده شود که «أُبرارٌ» و «فُجَّارٌ» «نیکان» و «بدان» نیز هر یک کتابی مخصوص به خود دارند (إِنَّ كِتَابَ الْفُجَّارِ لَفِي سَجِينٍ... إِنَّ كِتَابَ الْأَبْرَارِ لَفِي عِلِّيِّينَ)، و این نوع چهارمی از نامه های اعمال محسوب می شود.

به هر حال واضح است که منافاتی در میان این کتاب ها نیست، و هیچ مانعی ندارد که يك «عمل» را برای محکم کاری و تأکید در کتاب ها و دفترهای متعدد ثبت کنند، مردم در زندگی دنیای خود نیز گاه چنین کارهایی را انجام می دهند.

و در هر صورت اینها همه تأکیدی است برای این حقیقت که انسان کاملاً بیدار و هشیار باشد، و بداند اعمال او نه در يك جا که در چندین جا ثبت و ضبط می شود و امکان ندارد کاری از او سرزند و روز قیامت حساب نشود، و تازه در ماورای همه اینها علم و آگاهی پروردگار است.

* * *

۱. تفسیر المیزان جلد ۳، صفحه ۳۴۸.

۵ - ویژگی های نامه اعمال

از مجموع آیات و روایات گذاشته مشخصات زیر برای نامه اعمال به دست می آید:

۱- نامه اعمال کارنامه تمامی عمر انسان است، و هیچ چیز را فرو گذار نمی کند.

۲- نامه اعمال چنان گویا و زنده است که جایی برای کمترین انکار یا شك و تردید باقی نمی گذارد، و هرکس می تواند با مشاهده آن قضاوت کند، حتی خود مجرمان درباره خودشان!

۳- نویسندگان نامه اعمال دو فرشته اند که به خاطر تعبیرات قرآن «رقیب» و «عتید» نام گرفته اند، و چنانکه گفتیم از بعضی روایات استفاده می شود که فرشتگان روز و شب از هم جدا هستند، و هر کدام جای خود را به دیگری می دهند، در بعضی از آیات قرآن نیز اشاره سربسته ای به این معنا دیده می شود.

۴- از بعضی از روایات برمی آید که علاوه بر آنها فرشتگان دیگری نیز مأموریت ثبت بعضی از اعمال خاص هستند، مثلا در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم: إِذَا كَانَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ كَانَ عَلَى كُلِّ بَابٍ مِنْ أَبْوَابِ الْمَسْجِدِ مَلَائِكَةٌ يَكْتُبُونَ الْأَوَّلَ فَلِأَوَّلٍ، فَإِذَا جَلَسَ الْأَمَامُ طَوَّأَ الصُّحُفَ وَ جَاؤُا يَسْتَمِعُونَ الذِّكْرَ: «هنگامی که روز جمعه می شود بر هر دری از درهای مسجد فرشتگانی می نشینند که نام اشخاص را یکی بعد از

دیگری به ترتیب می نویسند، و هنگامی که امام (بر منبر) می نشیند (قبل از شروع خطبه ها) آنها نوشته های خود را جمع کرده و برای استماع ذکر خدا می آیند»!^(۱)

۵- از بعضی از روایات استفاده می شود که «حسنات» را فوراً می نویسند اما «سیئات» را با يك مهلت خواهند نوشت (شاید از کار خود نادم شود و توبه کند).

این بحث را با چند جمله پر معنا از دعا‌های معروف امام سجّاد علی بن الحسین (علیه السلام) در «صحیفه سجّادیه» پایان می دهیم، و همه، در این جمله ها با حضرتش همصدا می شویم:

امام به پیشگاه خدا چنین عرضه می دارد: **اللَّهُمَّ يَسِّرْ عَلَيَّ الْكِرَامَ الْكَاتِبِينَ**
مُؤْتِنَنَا، وَ أَمَلًا لَنَا مِنْ حَسَنَاتِنَا صَحَائِقُنَا، وَ لَا تُخْزِنَا عِنْدَهُمْ بِسُوءِ أَعْمَالِنَا^(۲)...
فَصَلِّ عَلَيَّ مُحَمَّدَ وَ آلِهِ، وَ اجْعَلْ خِتَامَ مَا تُحْصِي عَلَيْنَا كِتَابَهُ أَعْمَالِنَا تَوْبَةً
مَقْبُولَةً^(۳):

«پروردگارا! کار ما را بر فرشتگان بزرگواری که اعمالمان را می نویسند آسان گردان، و نامه های اعمال ما را از حسنات ما پر نما، و ما را نزد آنها به

۱. صحیح مسلم جلد ۲، صفحه ۵۸۷، حدیث ۸۵۰ - شاید مفهوم ذیل حدیث این باشد کسانی که برای شرکت در نماز جمعه از موقع مزبور تأخیر می کنند نام آنها در آن طومار ثبت نخواهد شد!

۲. صحیفه سجّادیه به دعای ششم.

۳. همان مدرک دعای یازدهم.

خاطر اعمال بدمان رسوا مگردان... خداوندا! بر محمد و آلش درود بفرست، و
آخرین مطلبی را که نویسندگان نامه اعمال ما می نویسند توبه قبول شده ای
قرار ده!»!

* * *

۴ - تجسّم اعمال

اشاره

آنها که با آیات قرآن آشنا هستند به خوبی می دانند که در قرآن آیات فراوانی داریم که ظاهر آن حاکی از «تجسم» یا «تجسد» اعمال در قیامت است یعنی در آن روز عمل هرکس، اعم از نیک و بد، در برابر او حاضر می گردد، و مایه نشاط و سرور، یا شکنجه و عذاب، و سبب افتخار و آبرو و یا رسوایی و شرمساری می گردد.

آیا ممکن است اعمال آدمی باقی بماند، در حالی که عبادت از مجموعه حرکاتی است که بعد از انجام محو و نابود می گردد؟ و از این گذشته آیا ممکن است «عمل» که جزء عوارض وجود انسان است تبدیل به ماده و جسم گردد، و به صورت مستقلی ظاهر شود؟

از آنجا که بسیاری از مفسران پاسخی برای این دو سؤال نداشتند چاره ای جز این نمی دیدند که در تفسیر این گونه آیات قرآنی قائل به حذب و تقدیر باشند، و بگویند منظور از «حضور عمل» یا «مشاهده اعمال» حضور و مشاهده جزای عمل و ثواب و عقاب آن است.

ولی ما امروز فکر می کنیم که هیچ يك از دو ایراد فوق بدون پاسخ نیست، بنابراین دلیلی نمی بینیم که ظواهر این آیاتی را که دلالت بر مجسم شدن اعمال آدمی دارد انکار کنیم.

و اتفاقاً محتوای این آیات با توجه به معنای حقیقی آنها (نه معانی مجازی) بسیار جالب، پر معنا، نافذ و مؤثر و حل کننده بسیاری از مشکلات و سوالات مربوط به عالم قیامت و عقاب آن است و از نظر تربیتی نیز فوق العاده مفید و مؤثر است.

با این اشاره که شرح آن به خواست خدا بعداً خواهد آمد به سراغ قرآن می رویم و به آیات زیر گوش جان فرا می دهیم:

۱- (يَوْمَئِذٍ يَصْنَعُ النَّاسُ أَشْتَاتًا لِيُرَوَّا أَعْمَالَهُمْ -

فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ - وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ)

(زلزال ۶ و ۷ و ۸)

۲- (وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا وَلَا يَظُنُّ رَبُّكَ

أَحَدًا).

(کهف ۴۹)

۳- (يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحَضَّرًا

وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا).

(آل عمران ۳۰)

۴- (وَبَدَأَ لَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا كَسَبُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ).

(زمر ۴۸)^(۱)

۵- (سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

(آل عمران ۱۸۰)

۶- (وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ - وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِقَتْ - عِلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ).

(تکویر ۱۲ تا ۱۴)

۷- (وَ لِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِمَّا عَمِلُوا وَ لِيُوقِيَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ).

(احقاف ۱۹)

۸- (وَ وَفَّيْتُ كُلَّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ).

(زمر ۷۰)

۹- (وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤَفَّ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ).

(بقره ۲۷۲)^(۲)

۱. شبیه همین معنا در زمر آیه ۵۱ نیز آمده است.

۲. آیات دیگری نیز به همین مضمون داریم مانند: نحل ۱۱۱، آل عمران ۲۵، هود ۱۱۱.

۱۰- (ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ).

(بقره ۲۸۱، آل عمران ۱۶۱)

۱۱- (يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا

جِبَاهُهُمْ وَجُنُوبُهُمْ وَظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لَا تَنْفُسِكُمْ

فَدُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ).

(توبه ۳۵)^(۱)

۱۲- (إِنَّمَا تُجْرَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

(طور ۱۶، تحریم ۷)^(۲)

ترجمه:

۱- در آن روز مردم به صورت گروه های مختلف از

قبرها خارج می شوند تا اعمالشان به آنها نشان داده شود - پس

هرکس به اندازه سنگینی ذره ای کار خیر انجام داده آن را

می بیند، و هرکس به اندازه ذره ای کار بد کرده آن را

می بیند.

۲- و همه اعمال خود را حاضر می بینند و پروردگارت

به احدی ظلم نمی کند.

۱. آیه ۲۴ زمر نیز همین معنا را می رساند.

۲. آیات دیگری نیز به همین مضمون داریم مانند: اعراف ۱۴۷ و ۱۸۰، سبأ ۳۳.

- ۳- روزی که هرکس آنچه را از کار نیک انجام داده حاضر می‌بیند، و دوست دارد میان او و آنچه از اعمال بد انجام داده فاصله زمانی زیادی باشد.
- ۴- در آن روز اعمال بدی را که انجام داده اند برای آنها ظاهر می‌شود، و آنچه را استهزاء می‌کردند بر آنها واقع می‌گردد.
- ۵- ... به زودی در روز قیامت آنچه را درباره آن بخل ورزیدند همانند طوقی به گردن آنها می‌افکنند!
- ۶- در آن هنگام که دوزخ شعلهور گردد و در آن هنگام که بهشت نزدیک شود، آری در آن موقع هرکس می‌داند چه چیزی را آماده کرده است؟!!
- ۷- و برای هر کدام از آنان درجاتی است بر طبق اعمالی که انجام داده اند، تا خداوند کارهای آنها را بی‌کم و کاست به آنها تحویل دهد، و به آنها هیچ ستمی نخواهد شد!
- ۸- و به هرکس آنچه انجام داده است بی‌کم و کاست داده می‌شود، و خدا نسبت به آنچه انجام می‌دادند از همه آگاه‌تر است.

۹-... و آنچه را از اموال انفاق می‌کنید برای خودتان است (ولی) جز برای رضای خدا انفاق نکنید، و آنچه از اموال انفاق می‌کنید به شما داده می‌شود و به شما ستم نخواهد شد.

۱۰- و سپس به هرکس آنچه را انجام داده باز پس داده می‌شود.

۱۱- در آن روز که آن طلا و نقره را در آتش جهنم گذاخته کرده و با آن پیشانی و پهلوها و پشت هایشان را داغ می‌کنند (و به آنها می‌گویند) که این همان چیزی است که برای خود گنجینه ساختید! پس بجشید چیزی را که برای خود اندوختید!

۱۲-... تنها به اعمالتان جزا داده می‌شوید.

* * *

تفسیر و جمع بندی

آن روز هم اعمال خود را می بینند!

در نخستین آیه که در آخر سوره زلزال آمده است سه بار به مسأله تجسم اعمال اشاره شده، می فرماید: «در آن روز مردم به صورت گروه های مختلف از قبرها خارج می شوند تا اعمالشان به آنها نشان داده شود»!

يَوْمَئِذٍ يَصُدُّرُ النَّاسُ اَشْتَاتًا لِيُرَوْا اَعْمَالَهُمْ).

سپس اضافه می کند: «پس هرکس به اندازه سنگینی ذره ای کار خیر بجا آورده آنرا می بیند».

(فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ).

و باز در تعقیب آن می افزاید: «و هرکس به اندازه سنگینی ذره ای کار بد کرده آن را می بیند».

(وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ).

«اَشْتَاتًا» جمع «شت» (بر وزن شط) به معنای متفرق و پراکنده است^(۱) آن روز ممکن است به واسطه این باشد که هر امتی با امامشان وارد محشر می شوند، یا صفوف بدکاران و نیکو کاران، عالمان و متعلمان، شهیدان و غیر شهیدان، هر کدام جداگانه است.

۱. تاج العروس فی شرح القاموس ماده «شت» بعضی نیز آن را جمع «شتیت» و بعضی جمع «شتات» دانسته اند.

«مِثْقَالُ» به معنای سنگینی و «ذَرَّةٌ» به معنای اجزاء بسیار کوچک است، لذا گاه به ذرات گرد و غبار و گاه به مورچه های کوچک تفسیر شده است. ظاهر این آیات به خوبی نشان می دهد که نفس اعمال نیک و بد در برابر صاحبان آنها در محشر ظاهر می شود، هرچند بسیاری از مفسران بر اثر عدم پذیرش تجسم اعمال به دلالی که در آغاز به آن اشاره شد در اینجا واژه «جزاء» در تقدیر گرفته اند، منظور حضور و مشاهده جزای اعمال است و گاه گفته اند که «رؤیت» در اینجا به معنای علم و معرفت است که همان مشاهده با چشم عقل است، و گاه گفته شده منظور مشاهده نامه اعمال است، و مسلم است که این سه تفسیر هر سه بر خلاف ظاهر آیه می باشد، زیرا تقدیر گرفتن «جزاء» یا «صحائف» اعمال مخالف ظاهر آیه است، و رؤیت به معنای مشاهده با چشم است، و رؤیت به معنای علم و معرفت معمولاً دو مفعول می گیرد، در حالی که در اینجا يك مفعول بیشتر ندارد (دقت کنید).

شایان توجه اینکه «ابن عباس» با اینکه از قدیم ترین مفسران اسلام است مسأله تجسم اعمال را در اینجا پذیرفته، و در روایتی که از او نقل شده می گوید:

(لَيْسَ مِنْ مُؤْمِنٍ وَلَا كَافِرٍ عَمَلٌ خَيْرًا أَوْ شَرًّا إِلَّا أَرَاهُ اللَّهُ إِيَّاهُ، أَمَّا الْمُؤْمِنُ فَيُعْفِرُ لَهُ سَيِّئَاتِهِ، وَ يُثَبِّتُ بِحَسَنَاتِهِ وَ أَمَّا الْكَافِرُ فَيُرَدُّ حَسَنَاتُهُ تَحْسِيرًا لَهُ):

«هیچ مؤمن و کافری نیست که عمل نیک یا بدی انجام داده مگر اینکه خدا عملش را به او نشان می دهد، اما مؤمن سیئاتش را می بخشد و حسناتش را ثواب می دهد، و اما کافر حسناتش را رد می کند تا گرفتار حسرت شود».^(۱)

در احادیث معصومین (علیهم السلام) که ناظر به تفسیر آیات فوق است نیز تعبیراتی آمده که گواه بر تجسم اعمال است، مثلاً در حدیثی از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود:

فَمَنْ كَانَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ عَمِلَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا مِثْقَالَ ذَرَّةٍ مِنْ خَيْرٍ وَجَدَهُ، وَ مَنْ كَانَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ عَمِلَ فِي هَذِهِ الدُّنْيَا مِثْقَالَ ذَرَّةٍ، مِنْ شَرٍّ وَجَدَهُ:

«هرکس از مؤمنان در این دنیا به اندازه سنگینی ذره ای کار نیک انجام دهد آن را می یابد، و هر کدام از مؤمنین در این دنیا به اندازه سنگینی ذره ای کار شر انجام داده باشد آن را می یابد».^(۲)

* * *

در دومین آیه به تعبیر دیگری در این زمینه برخورد می کنیم، بعد از آنکه اشاره به نامه اعمال می کند، می فرماید: «آنها همه اعمال خود را حاضر می بینند».

(وَوَجَدُوا مَا عَمِلُوا حَاضِرًا).

۱. تفسیر «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۴.

۲. تفسیر «نور الثقلین»، جلد ۵، صفحه ۶۵۰.

بنابراین هرچه می‌کشند از عمل خویش می‌کشند «و پروردگار تو به هیچ کس ستم نمی‌کند».

(وَلَا يَظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا).

باز در اینجا جمعی از مفسران که مسأله تجسم عمل برای آنها غیر مقبول بوده گاه آیه را به معنای حضور نوشته‌های اعمال در نامه عمل تفسیر کرده‌اند، و گاه به معنای حضور جزای اعمال ولی بعضی، احتمال حضور نفس عمل را نیز داده‌اند.^(۱)

به گفته مرحوم علامه طباطبایی در المیزان ذیل آیه نیز می‌تواند تأییدی بر این مطلب باشد، چرا که حضور خود عمل برای اثبات نفی ظلم از پروردگار بهتر و واضح‌تر است (دقت کنید).

در سومین آیه همان تعبیر با صراحت و عمومیت بیشتری مطرح شده، زیرا در آیه قبل سخن از کافران و مجرمان بود، ولی در اینجا می‌فرماید: «روزی که هرکس آنچه را از کار نیک انجام داده حاضر می‌بیند، و دوست می‌دارد میان او و آنچه از اعمال بد انجام داده فاصله زمانی زیادی باشد».

(يَوْمَ تَجِدُ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ مِنْ خَيْرٍ مُحَضَّرًا وَمَا عَمِلَتْ مِنْ سُوءٍ تَوَدُّ لَوْ أَنَّ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ أَمَدًا بَعِيدًا).

۱. «روح المعانی»، جلد ۱۵، صفحه ۲۶۷ «روح البیان»، جلد ۵، صفحه ۲۵۴.

در تفسیر این آیه دو معنا ذکر شده: نخست اینکه هرکس هر کار خوب و بدی انجام داده در آن روز حاضر می‌بیند، دوم اینکه هرکس هر کار خوبی کرده باشد حاضر می‌بیند، و دوست دارد میان او و کار بدش فاصله زیادی باشد (این تفاوت مربوط به آن است که در کجای آیه وقف کنیم بعد از محضراً یا بعد از سوء).^(۱)

ولی نتیجه در هر دو یکی است، چرا که از معنای دوّم نیز استفاده می‌شود که اعمال سوء او نزد وی حاضر است هرچند آرزو می‌کند با آن فاصله زیادی داشته باشد.

این احتمال نیز از سوی بعضی از مفسران داده شده است که مجرمان دوست می‌دارند بین آنها و بین آن روز فاصله زیادی باشد.^(۲)

قابل توجه این که معمولاً انسان آرزو می‌کند میان او و اموری که مورد تنقّر اوست فاصله مکانی زیادی باشد در حالی که «امد بعید» که در آیه آمده به معنای فاصله زمانی دور است، ممکن است این تعبیر به خاطر آن باشد که در فاصله‌های مکانی احتمال حضور و تصادم بیشتر است اما در فاصله زمانی، احتمال برخورد به هیچ وجه ممکن نیست، مثلاً کسی که در سال‌های جنگ‌های جهانی در منطقه دور دستی از صحنه جنگ بوده باز کم و بیش

۱. در صورت اوّل و او و ما عملت من سوء استینافیه است و در صورت دوّم و او عاطفه خواهد بود. و جمله «تود» جمله حالیه است.

۲. این احتمال در تفسیر «روح البیان» جلد ۲، صفحه ۲۱ و در تفسیر «فی ظلال» جلد اوّل صفحه ۵۶۹ آده است.

احساس نگرانی می کرده، اما آنها که فاصله زمانی زیادی با این جنگ ها دارند طبیعی است که هیچگونه احساس نگرانی نکنند.

باید توجه داشت که «آمد» همیشه برای زمان می آید، و به گفته راغب در مفردات معنای آن با «ابد» نزدیک است، با این تفاوت که «ابد» زمانی است که هیچ حدّ محدودی ندارد، ولی «آمد» دارای حدّ مجهولی است در آیه قبل سخن از حضور اعمال بود، و در این آیه سخن از احضار اعمال است، یعنی مطلبی افزون تر در برابر دارد، طبق این آیه خداوند به قدرت مطلقه اش تمام اعمال نیک و بد را احضار می فرماید، چه صاحبان اعمال بخواهند و چه نخواهند، و لذا بعضی از مفسران گفته اند این تعبیر از تعبیر آیه پیشین هول انگیزتر است.

* * *

در چهارمین آیه باز با تعبیر تازه ای در این زمینه روبه رو می شویم
می فرماید:

«در آن روز اعمال بدی را که انجام داده اند برای آنان آشکار می شود».

(وَبَدَّالَهُمْ سَنَاتُ مَا كَسَبُوا).

و عذاب و کیفر الهی «و آنچه را مسخره می کردند (از مسائل مربوط به قیامت و عذاب و کیفر الهی) بر آنها واقع می شود».

(وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ).

«بَدَا» از ماده «بَدَو» به معنای آشکار شدن کامل است و «بادیه» را از این جهت «بادیه» گفته اند که سرزمینی است آشکار بر خلاف شهرها با آن خانه ها و کوچه های پر پیچ و خم که معمولا در گذشته در درون دیوارهای بلندی بنام «سور بلد» پنهان بودند.

«سَنَاتٌ مَا كَسَبُوا» به معنای اعمال سوء است، ولی بعضی آن را به معنای کیفرهای این اعمال تفسیر کرده اند، یا اینکه واژه جزا را در تقدیر گرفته اند، ولی ظاهر آیه این است که اعمال سوء آنها در آن روز به وضوح آشکار می شود، زیرا «سیئات» جمع «سیئه» به معنای «عمل بد» است نه به معنای «بدی عمل» (دقت کنید).

این تعبیر ممکن است اشاره به آن باشد که بسیاری از اعمال سوء در این عالم چهره واقعی خود را مخفی می دارد، مانند اعمال ریایی که برای غیر خدا انجام شده است، ولی در آن روز که روز بروز و ظهور است چهره واقعی تمام اعمال آشکار می گردد، چنانکه در حدیثی از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: **هِيَ الْأَعْمَالُ حَسَبُوهَا حَسَنَاتٌ فَوْجَدُوهَا فِي كَفَّةِ السَّيِّئَاتِ!** «این همان اعمالی است که آن را حسنه می پنداشتند در آن روز آن را در ترازوی عمل در کفه سیئات می بینند!» (تعبیر این حدیث به نوبه خود شاهد دیگری بر مسأله تجسّم عمل است).^(۱)

۱. تفسیر روح البیان، جلد ۸، صفحه ۱۲۱.

* * *

در پنجمین آیه باز با تعبیر جدید درباره این موضوع مواجه می شویم، بعد از آنکه از بخیلان مذمت می کند و می گوید این کار به نفع آنها نیست بلکه به زیان آنهاست، می افزاید: «به زودی در قیامت آنچه را درباره آن بخل ورزیدند به صورت طوقی (سنگین) به گردن آنها می افکنند»!

(سَيُطَوَّقُونَ مَا بَخِلُوا بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

از این تعبیر استفاده می شود اموالی که حقوق واجب آنها پرداخته نشده و کسی از آن استفاده ننموده در قیامت همچون طوقی به گردن بخیلان خواهد افتاد، همان گونه که در دنیا نیز سنگینی آن بر دوش آنها است بی آنکه بهره ای از آن بگیرند!

در تفسیر عیاشی از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که در توضیح معنای این

آیه فرمود!

(مَا مِنْ عَبْدٍ مَنَعَ زَكَاةَ مَالِهِ إِلَّا جَعَلَ اللَّهُ ذَلِكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ تُعْبَانًا مِنْ نَارٍ مُطَوَّقًا

فِي عُنُقِهِ!)

«هیچ بنده ای نیست که از پرداختن زکات خودداری کند مگر اینکه خداوند آن را روز قیامت مبدل به اژدهایی آتشین می‌کند که طوق گردن او می‌شود».^(۱)

در اینکه منظور از بخل نمودن در «آنچه خداوند از فضلش به آنها داده است» چیست؟ بعضی از مفسران آنرا ناظر به مسأله بخل در مورد علم و دانش دانسته اند، به قرینه شأن نزولی که از ابن عباس نقل کرده اند که آیه درباره کتمان یهود نسبت به نشانه های پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل شده است.^(۲)

این در حالی است که در روایات متعدد آیه به عنوان مانع الزکاة تفسیر شده است، و بعید نیست که آیه مفهوم وسیع و گسترده ای داشته باشد و همه مواهب الهی را از آنچه گفته شد و غیر آن را شامل شود.

باز در اینجا می‌بینیم که جمعی از مفسران ظاهر آیه را نپذیرفته و آن را به جزای اعمال تفسیر کرده اند، و یا گفته اند منظور این است که آنها را در قیامت «مکلف» می‌کنند تا مثل آن اموال را بیاورند در حالی که قادر نیستند (یعنی آنچه بر گردن آنهاست تکلیف است نه خود (اموال)).

۱. تفسیر عیاشی، جلد ۱، صفحه ۲۰۷، حدیث ۱۵۸.

۲. روایت ابن عباس در بسیاری از تفاسیر از جمله تفسیر قرطبی و تفسیر روح المعانی و تفسیر المنار ذیل آیه مورد بحث آمده است.

ولی این تفسیرها علاوه بر اینکه دلیلی ندارد، و مخالف ظاهر آیه است، با روایات متعددی که از پیشوایان دین در تفسیر آیه نقل شده سازگار نیست.

* * *

در ششمین آیه باز دیگر با تعبیر «حضور و احضار عمل» روبه رو می شویم، می فرماید: «در آن زمان که دوزخ شعلهور گردد و بهشت نزدیک شود هرکسی می داند چه چیزی را حاضر ساخته است»؟!.

(وَ إِذَا الْجَحِيمُ سُعِّرَتْ - وَ إِذَا الْجَنَّةُ أُزْلِفَتْ - عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أَحْضَرَتْ).

مرحوم طبرسی در مجمع البیان می گوید: ما أَحْضَرَتْ به معنای ما وَجَدَتْ حاضراً مِنْ عَمَلِهَا می باشد (یعنی آنچه را از اعمال خود حاضر می یابد).

و عجب اینکه به دنبال آن می گوید: احضار اعمال يك معنای مجازی دارد چون عمل چیزی نیست که باقی بماند زیرا بعد از انجام نابود می شود، پس منظور این است که حساب هیچکدام فرو گذار نمی شود! و بعضی گفته اند منظور حاضر یافتن نامه های اعمال است.^(۱)

بعضی نیز آن را به معنای یافتن عقاب اعمال تفسیر کرده اند.

در حالی که همان گونه که در توضیحات خواهد آمد عمل هرگز فانی نمی شود.

۱. مجمع البیان، جلد ۱، صفحه ۴۴۴.

و پیوسته باقی می ماند و هیچ مانعی ندارد که در آن روز به صورت مناسبی مجسم گردد.

احضار عمل خواه به معنای «حاضر ساختن» باشد یا «حاضر یافتن» (چون به هر دو معنا تفسیر شده) گواهی بر مقصود ما در این بحث است.

* * *

در آنجا اعمالتان تحویل داده می شود

در هفتمین آیه و آیات هشتم و نهم و دهم تعبیر دیگری در زمینه تجسم اعمال به چشم می خورد، زیرا در این آیات آمده است که اعمال انسان در قیامت اعم از نیک و بد به طور کامل به او تحویل داده می شود، و انسان همه آنها را دریافت می کند (دقت کنید).

ظاهر تمام این آیات دریافت خود عمل است نه جزای عمل یا نامه عمل. در آیه هفتم می فرماید: برای هر کدام از آنها (افراد جن و انس) درجاتی است بر طبق اعمالی که انجام داده اند، و هدف آن است که اعمال آنها را بی کم و کاست به آنها تحویل دهد، و بر آنها هیچ ستمی نخواهد شد.

(وَلِكُلِّ دَرَجَاتٍ مِّمَّا عَمِلُوا وَلِيُؤْفِقَهُمْ أَعْمَالَهُمْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ).

و در آیه هشتم بعد از اشاره به دادگاه قیامت و نامه اعمال و شهود و گواهان و عدم ظلم و ستم بر هیچ کس می فرماید: «و به هرکس آنچه انجام داده است تحویل داده می شود و خدا نسبت بی آنچه انجام می دادند از همه آگاه تر است».

(و وَفِيَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَا يَفْعَلُونَ)

گویی این آیه به منزله تعلیلی است برای داوری به حق و عدم ظلم و ستم بر هیچ کس، که در آیه قبل از آن آمده است، یعنی چگونه ممکن است ظلم و ستمی بر کسی برود در حالی که اعمالشان را به آنها می دهند؟ آن هم از سوی کسی که از همه کس نسبت به اعمال آنها آگاه تر است!

همین معنا در نهمین آیه نیز آمده می فرماید: «آنچه از خوبی ها (در راه خدا) انفاق می کنید بی کم و کاست به شما داده می شود و ستمی بر شما نخواهد شد».

(وَ مَا تُنْفِقُوا مِنْ خَيْرٍ يُؤْتِ الْيَوْمَ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ لَا تُظْلَمُونَ).

و بالاخره در دهمین آیه نیز همین معنا در عبارتی کاملاً گسترده و فراگیر آمده است می فرماید: «در آن روز که به سوی خدا بازگشت می کنید و به هرکس آنچه را انجام داده باز پس داده می شود و به آنها ستمی نخواهد شد».

(ثُمَّ تُؤْتَى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَ هُمْ لَا يُظْلَمُونَ).

(وَقِيَّتْ وَ تَوْفَى وَ يُوَفَّى) همه از ماده «وفا» است که به معنای رسیدن به کمال است، و (تَوْفِيَّةً) به معنای پرداختن چیزی به طور کامل می باشد و (تَوْفَى) به معنای گرفتن چیزی به طور کامل است.

باید توجه داشت که قرآن در بعضی از موارد می گوید: «صابران پاداش خود را بی حساب می گیرند».

(إِنَّمَا يَوْفَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ) (زمر ۱۰)

ولی در آیات فوق و بعضی دیگر از آیات قرآن می گوید: خود اعمال را دریافت می دارند، و چنانکه خواهیم گفت این دو با یکدیگر منافات ندارد، چرا که از مجموع آیات قرآن استفاده می شود و در آن روز هم پاداش و کیفر به اعمال تعلق می گیرد، و هم نفس اعمال آدمی نزد او خواهد آمد، این درست به آن می ماند که اگر انسان از مقررات رانندگی تخلف کند احیاناً هم گرفتار خسارت تصادف ها می شود، و هم مشمول جریمه!

و اینکه بسیاری از مفسران تمام این آیات را کنایه از پرداخت جزای اعمال گرفته اند سخنی است که دلیل روشنی ندارد، بلکه چنانکه دیدیم بسیاری دیگر از آیات قرآن و احادیث فراوانی که بعداً اشاره خواهد شد همه گواه بر تجسم اعمال انسان در آن روز است، و لذا ما این آیات را بر همان معنی ظاهرش رها می سازیم و بر اساس آن بحث تجسم اعمال را بنا می نهیم همان گونه که جمعی از محققان اهل تفسیر و حدیث چنین کرده اند.

* * *

در یازدهمین آیه بعد از اشاره به اموالی که مردم به صورت گنجینه در می آورند و در راه خدا انفاق نمی کنند و عذاب دردناکی که دامان آنها را می گیرد می فرماید: «این عذاب دردناک روزی است که آن سکه ها را در آتش جهنم گرم و سوزان کرده با آن صورت ها و پهلوها و پشت هایشان را داغ می کنند (و به آنها می گویند) این همان چیزی است که برای خود گنجینه می ساختید! پس بجشید آنچه را برای خود گنج کردید!»!

(يَوْمَ يُحْمَىٰ عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فُتُكْوَىٰ بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنَزْتُمْ لِأَنفُسِكُمْ فَذُقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ).

این آیه به روشنی می گوید: در هم و دینارهایی که به صورت گنج در آمدند و در راه خدا هرگز مصرف نشدند در صحنه قیامت ظاهر می شوند، و در آتش دوزخ گداخته خواهند شد و بر پیشانی و پشت و پهلو زرانوزان می گذارند، و به آنها می گویند اینها همان گنجینه های شماست! (دقت کنید).

در اینکه چرا این اعضاء سه گانه را داغ می نهند؟ بعضی گفته اند به خاطر اینکه قسمت عمده بدن را شامل می شود.^(۱)

۱. مجمع البیان، جلد ۵، صفحه ۲۶.

و بعضی گفته اند به خاطر این است که نخست در برابر مستمندان چهره در هم می کشیدند سپس پهلوی تهی می کردند و بعد پشت می نمودند، لذا بر این اعضاء سه گانه که وسیله بی اعتنائی به محرومان بوده در آن روز داغ می نهند.

و گاه گفته شده زراندوزان هنگامی که به مقصود خود نائل می شوند نخست آثار فرح در صورتشان نمایان می شود، و بعد به خوردن از بهره این اموال مشغول می شوند به گونه ای که پهلوهایشان بالا می آید، و از آن لباس های فاخر تهیه می کنند و بر پشت می افکنند، به همین دلیل این سه عضو محل مجازات آنهاست.^(۱)

درست است که این آیه صریحاً تجسم اعمال را بیان نمی کند، بلکه فقط حضور آن اموال را در آن صحنه نشان می دهد، ولی همین تعبیر می تواند اشاره ای به مسأله تجسم اعمال باشد، با اینکه ظاهراً این سکه ها و این اموال محو و نابود می گردد ولی در آنجا حکم معاد، بازگشت می نماید و اعمال آنها به صورت داغ نهادن بر چهره و پشت و پهلو تجسم می یابند!

۱. فخر رازی مجموعاً شش وجه در تفسیر خود جلد ۱۶، صفحه ۴۸ آورده است و در تفسیر «روح المعانی» و «روح البیان» و «قرطبی» ذیل آیه مورد بحث نیز اشاراتی به این وجوه دیده می شود.

در اینکه منظور از کنز (گنج) در اینجا چیست؟ گفتگو بسیار است ولی بدون شك «کنز» مفهوم گسترده ای دارد که هرگونه مال پر قیمتی را که جمع آوری کنند و در جایی ذخیره و پنهان نمایند شامل می شود.

با این حال آیا مفهوم آیه این است که هرکس ثروتی اضافه بر نیازمندی های زندگی جمع آوری کرده و کناری بنهد، حرام است، و مشمول این مجازات الهی خواهد شد؟ و یا اینکه آیه مربوط به کسانی است که حقوق واجب شرعی مانند زکات و غیر آن را نمی پردازند اما کسی که حقوق واجب را ادا کند کار حرامی مرتکب نشده و مشمول این مجازات نخواهد بود.

معروف در میان فقهاء و مفسران و محدثان معنای دوّم است، و احادیث متعددی در این زمینه در منابع اسلامی (اعم از منابع شیعه و اهل سنت) وارد شده است» چنان که در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم:

(أَيُّ مَالٍ أَدَيْتَ زَكَاتَهُ فَلَيْسَ بَكَنْزٍ):

«هر مالی که زکات آن اداء شود کنز نیست».^(۱)

این احتمال نیز وجود دارد که هرگاه جامعه اسلامی بر اثر سرمایه های راکد گرفتار مضیقه و مشقت شود بر سرمایه داران واجب است که آن را از

۱. تفسیر المنار، جلد ۱۰، صفحه ۴۰۶ - در صحیح بخاری نیز بابی تحت عنوان «ما ادی زکاته فلیس بکنز» (آنچه زکاتش پرداخته شده کنز نیست) جلد ۱، جزء ۳، صفحه ۱۳۲ همچنین تفسیر نور الثقلین جلد ۲، صفحه ۲۱۳.

طریق انفاق یا سرمایه‌گذاری برای تولید کار و تأمین نیازمندی‌ها، مصرف کنند، و چنان‌که در چنین شرایطی اموال خود را از جریان خارج ساخته و کنز نمایند مشمول آیه فوق خواهند شد، و شاید حدیثی که از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده که فرمود:

(ما زادَ علی اربعةِ آلافِ فهوَ کثرٌ اذی زکاتهُ اولم یؤدها و ما دوتها فهی نفقة فبشرهم بعذاب الیم)

«آنچه بیش از چهار هزار (درهم) باشد «کنز» محسوب می‌شود، خواه زکاتش را داده باشد یا نه، و بیش از آن هزینه زندگی (سالانه) است، پس این گونه افراد را به عذاب دردناک بشارت ده.»^(۱)

* * *

جزای شما همان اعمال شماست!

در آخرین و دوازدهمین آیه تعبیر دیگری در این زمینه دیده می‌شود که خلاصه مفهومش این است: جزای شما در قیامت اعمال شماست و این تعبیر در چندین آیه از قرآن مجید دیده می‌شود، گاه می‌فرماید: «تنها اعمالی را که انجام می‌دادید جزای شماست!» (إِنَّمَا تُجْرَوْنَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ)

عین این تعبیر در آیه ۱۶ طور و آیه ۷ تحریم نیز آمده است.

۱. تفسیر «نورالتقلین» جلد ۲، صفحه ۲۱۳، حدیث ۱۳۲.

و در آیه ۵۴ می فرماید: (وَلَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

«جزا داده نمی شوید مگر به اعمالتان».

و در آیه ۹۰ نمل می فرماید: (هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ):

«آیا جزای شما جز اعمال شما خواهد بود؟! و در ۵۲ یونس می خوانیم

(هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا بِمَا كُنْتُمْ تَكْسِبُونَ).

«آیا جزایی جز آنچه انجام می دادید به شما داده می شود؟!».

و تعبیرات دیگری از همین قبیل با مختصری تفاوت بنابر این ظاهر این آیات این است که جزای انسان همان اعمال اوست، آری اعمال اوست که به سوی او باز می گردد، و او را آزار می دهد، یا غرق فرح و شادی و سرور می کند، و این دلیل روشنی است بر مسأله تجسم اعمال و بازگشت اعمال انسان به سوی او و نیز تأکید مجددی است بر مسأله عدالت خداوند، چرا که آنچه انسان می کشد از اعمال خود می کشد!.

در اینجا باز می بینیم بعضی کلمه «باء» را در تقدیر گرفته اند (باء سببیت) و گفته اند در تقدیر (بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) است یعنی جزا شما به سبب اعمالی است که انجام می دادید^(۱) ظاهر است، و بدو دلیل جائز نیست، و در آیات فوق نیازی به تقدیر نمی بینیم، چه مانعی دارد خود اعمال انسان در آن حاضر گردد و بخش عمده ای از جزای او را تشکیل دهد؟.

۱. بعضی نیز «علی» در تقدیر گرفته اند و گفته در تقدیر (عَلَى مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) است.

مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان ذیل آیه ۷ سوره تحریم می گوید:

(أَيُّ أَنْ الْعَذَابَ الَّذِي تُعَذَّبُونَ بِهِ هُوَ عَمَلُكُمْ السَّيِّءِ الَّذِي عَمِلْتُمُوهُ وَقَدْ بَرَّرَ

لَكُمْ الْيَوْمَ حَقِيقَتَهُ):

«یعنی عذابی که شما گرفتار آن می شوید همان عمل سوء شماست که انجام

دادید و امروز حقیقت آن ظاهر و آشکار شده».^(۱)

* * *

از مجموع آیاتی که در بالا تفسیر آن را دانستیم به خوبی روشن می شود که اگر ظواهر این آیات را دستکاری نکنیم، تأویل و توجیهی برای آن در نظر نگیریم، و تقدیر جمله یا کلمه ای برای آن قائل نشویم، و به تعبیر روشن تر ظواهر آیات را آنچنان که هست صاف و درست تفسیر کنیم از آنها استفاده می شود در قیامت و در دادگاه عدل الهی، یا مراحل دیگر آن روز، اعمال ما مجسم می گردد و به صورت های مناسبی در برابر ما ظاهر می شود. اعمال بد به صورت موجوداتی زشت و زنده مودی و ناراحت کننده، و اعمال خوب به صورت موجوداتی زیبا و جالب و دلپذیر و روح بخش در آن صحنه ظاهر می گردند، و همراه صاحبانش خواهند بود.

* * *

۱. تفسیر المیزان، جلد ۱۹، صفحه ۳۸۸.

توضیحات

تجسم اعمال در روایات اسلامی:

در روایات اسلامی اعم از احادیثی که از طرف شیعه یا اهل سنت رسیده است مسأله «تجسم» بازتاب گسترده ای دارد، به گونه ای که مرحوم شیخ بهائی در یکی از سخنانش می گوید: (تَجَسُّمُ الْأَعْمَالِ فِي النَّشْأَةِ الْأَخْرَوِيَّةِ قَدْ وَرَدَ فِي أَحَادِيثٍ مُتَكَثِّرَةٍ مِنْ طُرُقِ الْمُخَالَفِ وَالْمُؤَالِفِ)

«تجسم اعمال در جهان دیگر در احادیث زیادی از طرق موافقین و مخالفین نقل شده است»^(۱) در اینجا از میان آنها به احادیثی زیر قناعت می کنیم:

۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم «قیس بن عاصم» (صحابی مشهور) می گوید با جماعتی از «بنی تمیم» خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) رسیدم... عرض کردم ای پیامبر خدا ما را موعظه کن، موعظه ای که از آن بهره مند شویم، زیرا ما جمعیتی هستیم که از بیابان ها عبور می کنیم (و دور از شهر زندگی داریم) پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: (إِنَّ قَيْسُ! إِنَّ مَعَ الْعِزِّ ذُلًّا وَإِنَّ مَعَ الْحَيَاةِ مَوْتًا وَإِنَّ مَعَ الدُّنْيَا آخِرَةً، فَإِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ حَسِيْبًا وَإِنَّ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابًا، وَإِنَّهُ لَا بُدَّ لَكَ يَا قَيْسُ مِنْ قَرِينٍ يُدْفِنُ مَعَكَ وَهُوَ حَيٌّ، وَتُدْفِنُ مَعَهُ وَأَنْتَ مَيِّتٌ، فَإِنْ كَانَ كَرِيْمًا أَكْرَمَكَ، وَ

۱. «بحار الأنوار»، جلد ۷، صفحه ۲۲۸.

إِنْ كَانَ لَيْمِيًّا أَسْلَمَكَ، ثُمَّ لَا يُحْشَرُ إِلَّا مَعَكَ، وَلَا تُحْشَرُ إِلَّا مَعَهُ، وَلَا تُسْئَلُ إِلَّا عَنْهُ، فَلَا تَجْعَلُهُ إِلَّا صَالِحًا، فَإِنَّهُ إِنْ صَلَحَ آتَسْتَ بِهِ وَإِنْ فَسَدَ لَا تَسْتَوْحِشُ إِلَّا مِنْهُ، وَهُوَ فِعْلُكَ!:

«ای قیس با عزت، ذلت است، و با حیات مرگ، و با دنیا آخرت، و هر چیزی حسابگری دارد، و هر اجلی کتابی، ای قیس! تو همنیشنی خواهی داشت که با تو دفن می شود در حالی که او زنده است، و تو با او دفن می شوی در حالی که تو مرده ای، اگر او گرامی باشد تو را گرامی می دارد، و اگر پست باشد تو را تسلیم (بدبختی) می کند.

او فقط با تو محشور می شود، تو نیز فقط با او، و تنها از او سؤال می شوی، پس آن را صالح قرار ده، چرا که اگر صالح باشد موجب آرامش تو است، و اگر فاسد باشد مایه وحشت تو است، و او عمل تو است!.

جالب اینکه در ذیل این روایت آمده است که «قیس بن عاصم» عرضه داشت: یا رسول الله! دوست دارم این کلام در قالب اشعاری ریخته شود تا به آن در برابر کسانی که نزد ما هستند مفتخر باشم، و آن را ذخیره کنم، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) دستور داد «حسان بن ثابت» را حاضر کنند، ولی مردی بنام «صلصال بن صلصال» در خدمت حضرت (صلی الله علیه و آله وسلم) حاضر بود، عرض کرد ای رسول خدا! ابیاتی به نظرم رسیده گمان می کنم

موافق مقصود قیس باشد، فرمود بخوان! او اشعاری خواند که بعضی از آن چنین است:

تَجَنَّبُ خَلِيطًا مِنْ مَقَالِكَ إِنَّمَا *** قَرِينُ الْفَتَى فِي الْقَبْرِ مَا كَانَ يَفْعَلُ

وَلَنْ يَصْحَبَ الْإِنْسَانَ مِنْ قَبْلِ مَوْتِهِ *** وَ مِنْ بَعْدِهِ إِلَّا الدَّيْ كَانَ يَعْمَلُ! از

سخنان پراکنده بپرهیز که همنشین انسان در قبر اعمال اوست.

و هیچ چیز قبل از مرگ و بعد از مرگ با انسان مصاحبت نمی کند مگر

عمل او.^(۱)

۲- در حدیث دیگری از ابو بصیر از امام باقر (علیه السلام) یا امام صادق (علیه السلام) آمده است: «هنگامی که بنده مؤمن می میرد همراه او در قبر شش صورت وارد می شود که يك صورت از همه زیباتر است... صورتی در طرف راست، صورتی در طرف چپ، صورتی در پیش رو، و دیگری در پشت سر، و دیگری در پائین پا، و آن صورتی که از همه زیباتر است بالای سر او قرار می گیرد، و هرگاه عذابی از سمت راست آید صورت سمت راست مانع می شود، و همچنین از پنج جهت دیگر.

۱. همان مدرک صفحه ۲۲۸ و ۲۲۹ ولی از روایت مرحوم صدوق در کتاب «خصال» استفاده می شود که این اشعار را خود «قیس بن عاصم» بالبداهه بیان کرده و بیت اول مطابق نقل صدوق چنین است:

تُخَيِّرُ خَلِيطًا مِنْ فِعَالِكَ إِنَّمَا *** قَرِينُ الْفَتَى فِي الْقَبْرِ مَا كَانَ يَفْعَلُ

«دوستی برای خود از اعمال خود انتخاب کن که قرین انسان در قبر عمل اوست» (خصال جلد ۱ باب الثلاثة حدیث ۹۳).

صورتی که از همه زیباتر است خطاب به بقیه کرده می گوید: شما کیستید؟ خدا جزای خیرتان دهد، صورت طرف راست می گوید: من نمازم، و آن که دست چپ است می گوید من زکاتم، و آن که پیش رو است می گوید: روزه ام و آنکه پشت سر است می گوید: حج و عمره ام و آنکه پایین پاست می گوید من نیکی هایی هستم که نسبت به برادرانت کردی سپس آنها به آن صورت زیبا می گویند: تو کیستی که از همه زیباتری... می گوید:

أَنَا الْوَلَايَةُ لِأَلِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله وسلم): «من ولایت آل محمدم!»^(۱)

۳- در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم که فرمود:

«جبرئیل به من گفت:

يَا مُحَمَّدُ! عَشْرُ مَا سَنَتَ فَإِنَّكَ مَيِّتٌ... وَأَعْمَلُ مَا سَنَتَ فَإِنَّكَ مُلَاقِيهِ:

«ای محمد! هر چه می خواهی عمر کن ولی سرانجام بدرود حیات خواهی گفت، و هر عملی می خواهی انجام بده که سرانجام آن را ملاقات خواهی کرد.»^(۲)

۴- باز در حدیث دیگری از همان حضرت می خوانیم:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ صُورَ لَهُ عَمَلُهُ فِي صُورَةٍ حَسَنَةٍ فَيَقُولُ لَهُ مَا أَنْتَ؟ فَوَ اللَّهُ إِنِّي لَأَرَاكَ إِمْرَأً صِدْقًا، فَيَقُولُ لَهُ أَنَا عَمَلُكَ فَيَكُونُ لَهُ نُورًا وَ قَانِدًا إِلَى الْجَنَّةِ... «هنگامی که مؤمن از قبرش (در قیامت) خارج می شود عمل او

۱. کتاب محاسن طبق نقل علامه مجلسی، جلد ۶، صفحه ۲۳۴، حدیث ۵۰.

۲. کنز العمال، جلد ۱۰، صفحه ۵۴۶.

در صورت زیبایی در برابر او ظاهر می شود و می گوید: تو کیستی که به خدا سوگند من تو را شخصی صادقی می بینم؟ او در جوابش می گوید: من عمل توام، و او برای مؤمن نور و روشنایی و راهنما به سوی بهشت است»^(۱).

۵- و بالاخره در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود:
إِذَا وَضِعَ الْمَيِّتُ فِي قَبْرِهِ مُنَّ لَهُ شَخْصٌ وَقَالَ لَهُ يَا هَذَا كُنَّا ثَلَاثَةً، كَانَ رِزْقَكَ فَاَنْقَطَعَ بِانْقِطَاعِ أَجَلِكَ، وَكَانَ أَهْلُكَ فَخَلَّفُوكَ وَانْصَرَفُوا عَنْكَ وَ كُنْتُ عَمَلِكَ فَبَقِيْتُ مَعَكَ، أَمَا إِنِّي كُنْتُ أَهْوَنُ الثَّلَاثَةِ عَلَيْكَ!:

«هنگامی که میت در قبر گذارده می شود، شخصی در برابر او نمایان می گردد و به او می گوید: ای انسان! ما سه چیز بودیم: یکی رزق تو بود که با پایان عمرت قطع شد، و دیگری خانواده ات بودند که تو را گذاشتند و رفتند، و من عمل توام که با تو مانده ام ولی من از هر سه برای تو کم ارزش تر بودم»^(۲).

احادیث در این زمینه بسیار است از جمله احادیث معراج که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) از کنار بهشت و دوزخ می گذرد، و هر گروهی از بدکاران را به عذاب و کیفری شبیه اعمال خود گرفتار دید و نیز امال نیکو کاران را مشاهده کرد که سبب پیدایش مرافق تازه ای در بهشت می شود.

۱. «کنز العمال»، جلد ۱۴، صفحه ۳۶۶.

۲. فروغ کافی، جلد ۳ (کتاب الجنائز)، صفحه ۲۴۰، حدیث ۱۴.

اخباری که درباره غیبت وارد شده و تجسم آن را به صورت پاره گوشت گندیده ای که غیبت آن را تناول می کند بیان می داد شاهد دیگری بر این مدّعاست.

از مجموع روایات و آیات گذشته به خوبی می توان نتیجه گرفت که اعمال آدمی در صورت های مناسبی در عالم برزخ و قیامت، مجسم می گردد، حتی تعبیر (الدّینَ یأکلونَ اموالَ الیتامی ظلماً إنّما یأکلونَ فی بُطونِهِمْ ناراً):

«کسانی که اموال یتیمان را از روی ظلم و ستم می خوردند، فقط در شکم خود آتش داخل می کنند» (نساء - ۱۰) نشان می دهد که باطن عمل در عالم دنیا نیز از نوعی تجسم برخوردار است به طوری که مال یتیم در باطن به شکل آتش سوزان است، هر چند کسانی که چشم واقع بین ندارند آن را نمی بینند.

دلیلی ندارد که همه این آیات و روایات را بر معنای مجازی و کنایه حمل کنیم، و همه را تأویل و توجیه نماییم، با اینکه عمل به ظواهر آنها بی مانع است و مشکلی ایجاد نمی کند، چنانکه شرح آن خواهد آمد.

* * *

۲ - تجسم اعمال در منطق عقل

عمده اشکالی که در مسأله تجسم اعمال برای گروهی پیدا شده همان است که از بعضی از کلمات مرحوم طبرسی در مجمع البیان استفاده می شود، و آن این

است که عمل از جنس «عرض» است نه «جوهر» (خواص ماده است و نه خود ماده) و دیگر اینکه عمل بعد از وجودش محو و نابود می شود، و لذا آثاری از سخنان و گفته ها و اعمال گذشته ما دیده نمی شود، مگر اعمالی که تغییری در بعضی از مواد موجود گذارده، مثلا سنگ و چوب و آجری را به شکل خانه ای در آورده که آن هم تجسم عمل نیست، بلکه دگرگونی های ناشی از عمل است (دقت کنید).

ولی با توجه به دو نکته پاسخ این دو ایراد روشن می شود، و هم چگونگی تجسم اعمال.

نخست اینکه امروز ثابت شده هیچ چیز در جهان از میان نمی رود حتی اعمال ما که به صورت انرژی های مختلفی ظاهر می گردد، اگر ما سخن می گوئیم صدای ما به صورت امواج خاص صوتی در فضای اطراف پخش می شود، و به مولکول های موج هوا و دیوارهای اطراف و بدن ما اصابت کرده و تبدیل به انرژی دیگری می شوند، آن انرژی نیز ممکن است چندین بار تغییر شکل دهد، ولی به هر حال نابود نمی گردد، حرکات دست و پای ما نیز نوعی انرژی است، این انرژی میکائیکی هرگز نابود نمی شود، ممکن است تبدیل به انرژی حرارتی یا انرژی دیگر گردد، خلاصه اینکه نه تنها مواد این جهان که انرژی های آن نیز ثابت و پایدارند، هر چند تغییر شکل می دهند.

دیگر اینکه این نکته نیز با مطالعات دانشمندان و آزمایش های آنها به ثبوت قطعی رسیده است که میان «ماده» و «انرژی» رابطه نزدیکی است، یعنی ماده و نیرو دو مظهر از يك حقیقتند، و «ماده» همان نیروی متراکم و فشرده است، و «نیرو» همان ماده گسترده، و لذا در شرائط معینی می توانند تبدیل به یکدیگر شوند.

انرژی اتمی چیزی جز تبدیل «ماده» به «انرژی» نیست یا به تعبیر دیگر شکافتن دانه های اتم و آزاد کردن انرژی آن.

هم اکنون ثابت شده که انرژی حرارتی خورشید چیزی جز انرژی اتمی که از انفجار اتم های خورشید سرچشمه می گیرد نیست و به همین دلیل هر شبانه روز مقدار زیادی از وزن خورشید کم می شود هر چند این مقدار در برابر وزن و حجم خورشید ناچیز است.

بدون شك همان گونه که ماده قابل تبدیل به انرژی است، انرژی نیز قابل تبدیل به ماده است، یعنی اگر نیروها و انرژی های پخش شده را بار دیگر متراکم، و حالت جسمیت و جرم به خود بگیرد، به صورت جسمی نمایان می شود.

بنابر این هیچ مانعی ندارد که اعمال و گفتار ما که انرژی های مختلفی هستند و هرگز محو و نابود نمی شوند، بار دیگر به فرمان پروردگار جمع آوری شده و به صورت جسمی درآیند، و مسلم است که هر عمل جسمی

خواهد شد متناسب با ویژگی هایش، نیروهایی که راه اصلاح و خدمت و درستی و تقوی به کار گرفته شده به صورت زیبایی متناسب آن در می آید، و نیروهایی که در راه جور و ستم و زشتی و فساد به کار رفته به صورت زشت و ناپسند و تفرآمیز مجسم می گردد!.

بنابراین مسأله تجسم اعمال را می توان یکی از معجزات علمی قرآن محسوب داشت و در آن روز که مسأله بقاء انرژی ها، و تبدیل ماده به انرژی و بالعکس، مطلقاً در میان دانشمندان مطرح نبود، با صراحت در آیات و روایات عنوان گردید.

بنابراین نه مشکلی از ناحیه «عرض» بودن اعمال وجود دارد، و نه مشکلی از ناحیه نابودی آنها، زیرا همان گونه که گفتیم اعمال نابود نمی شود، و عرض و جوهر در حقیقت جلوه های يك حقیقتند، این مطلب با توجه به حرکت جوهری آشکارتر می شود! زیرا قائلین به حرکت جوهری از حرکاتی که در عرض واقع می شود برای حرکت در جوهر استدلال می کنند و معتقدند اینها از هم جدا نیستند (دقت کنید).

این نکته را نیز مناسب است برای تکمیل مطلب، یادآور، شویم:

دانشمند معروف فرانسوی «لاوازیه» اصل «بقاء ماده» را با تلاش پیگیر خود کشف کرد، و اثبات نمود که مواد جهان هرگز از میان نمی رود، بلکه دائماً تغییر صورت می دهد.

ولی چیزی نگذشت که «پیر کوری و همسرش» برای نخستین بار رابطه میان انرژی و ماده را از مطالعه روی اجسام رادیو اکتیو (اجسامی که اتم های ناپایدار دارند و تدریجاً قسمت هایی از آنها تبدیل به انرژی می شود) کشف کردند و قانون بقاء ماده تبدیل به «قانون بقاء ماده - انرژی» شد، و به این ترتیب اصل بقاء ماده متزلزل گردید، و اصل بقاء مجموعه ماده - انرژی جهان جانشین آن گشت، و کم کم مسأله تبدیل ماده به انرژی از طریق شکستن اتم به وسیله دانشمندان جنبه عملی به خود گرفت، و معلوم شد که این دو (ماده و انرژی) رابطه نزدیک با هم دارند و قابل تبدیل به یکدیگرند، و به عبارت دیگر دو شکل از يك حقیقتند.

این کشف بزرگی علمی تحول شگرفی در مطالعه دانشمندان و مسائل عملی ایجاد کرده، و وحدت عالم هستی را بیش از پیش به اثبات رساند.

این اصل در مسأله معاد و بحث تجسم اعمال انسان و دفع اشکالاتی که پیشینیان در این مسأله داشته اند به ما کمک فراوان می کند و موانعی را که بر راه اثبات تجسم، فکر می کردند بر می دارد.

* * *

۳ - تجسم اخلاق و روحيات آدمی

علاوه بر مسأله تجسم اعمال از روایات اسلامی استفاده می شود که خلق و خوی های آدمی نیز در آن روز در چهره و اندام انسان ظاهر می گردد، و به همین دلیل افراد به صورت های مختلفی وارد عرصه محشر می شوند، صورت هایی که مناسب خلق و خوی آنهاست، آنها که قلبی مملو از نور ایمان داشتند چهره هایی سفید و نورانی دارند، و به عکس آنها که قلبی تاریک از ظلمت کفر داشتند چهره هایشان سیاه و تاریک است، چنانکه قرآن می گوید:

(يَوْمَ تَبْيَضُّ وُجُوهُ وَ تَسْوَدُّ فَأَمَّا الَّذِينَ اسْوَدَّتْ وُجُوهُهُمْ أَكْفَرْتُمْ بَعْدَ إِيمَانِكُمْ فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ تَكْفُرُونَ - وَ أَمَّا الَّذِينَ ابْيَضَّتْ وُجُوهُهُمْ فَفِي رَحْمَةِ اللَّهِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ):

«روزی که صورت هایی سفید و صورت هایی سیاه می شوند، اما آنها که صورتهایشان سیاه است (به آنها گفته می شود) آیا بعد از ایمان کافر شدید؟ پس بچشید عذاب را به خاطر کفرتان؟ و اما آنها که چهره هایشان سفید است در رحمت خداوند خواهند بود و جاودانه در آن می مانند» (آل عمران ۱۰۶ و ۱۰۷).

و در جای دیگر درباره سرنوشت گنهکاران در قیامت می فرماید:

(كَأَنَّمَا أُعْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا):

«آنچنان صورتهایشان تاریک است که گویی پاره های شب ظلمانی

صورتهشان را پوشانده»! (یونس ۲۷).

آری آن روز روز ظهور و بروز است، و خلق و خوی های درون و ملکات نفسانی ظاهر و آشکار می گردد تمام جسم انسان را به رنگ خود در می آورد.

هر خیالی کو کند در دل وطن * روز محشر صورتی خواهد شدن!**

سیرتی کان در وجودت غالب است * هم بر آن تصویر حشرت واجب**

است

در آیه ۱۸ سوره نبأ آمده است: (يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ فَمَأْتُونُ أَقْوَابًا):

«روزی که در صور دمیده می شود و شما به صورت فوج وارد محشر

می شوید».

بعضی از مفسران بزرگ در تفسیر این آیه حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله

علیه وآله وسلم) نقل کرده اند که خلاصه اش چنین است:

جمعی یاران پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در منزل ابو ایوب انصاری

در محضر آن حضرت بودند «معاذبن جبل» از تفسیر آیه فوق سؤال کرد،

پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: ای معاذ!

از مطلب عظیمی سؤال کردی! سپس اشك از دیدگان مبارکش جاری گشت،

بعد فرمود: ده گره از امت من جداگانه در قیامت محشر می شوند و با سایر

مسلمانان متفاوتند، بعضی به صورت حیوانات، و بعضی نابینا، و بعضی کر و

لال، و بعضی چنان متعفن و بد بو هستند که از مردار نیز گندیده ترند! سخن

چین ها به صورت بوزینه ها، حرام خوارها به صورت خوك ها، حاکمان ظالم

نابینا، خود پسندان، کر و لال، و شهو پرستان گندیده تر از مردار محشور
خواهند شد.^(۱)

گشته گرگان يك به يك خواهی تو *** می درانند از غضب اعضای تو!
این سخن های چو مار و کژدمت *** مار و کژدم می شود گیرد دمت!
زانیان را گنده اندام نهان *** خمر خواران را بود گنده دهان
گند مخفی کان به دل ها می رسید *** گشت اندر حشر محسوس و پدید!

* * *

۱. مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۲۳ - این حدیث را بسیاری مفسران دیگر مانند ابوالفتح رازی و قرطبی و روح البیان و تفسیر صافی ذیل آیه مورد بحث ذکر کرده اند.

محکمه عدل الهی

شهود و میزان و حساب

اشاره:

مهمترین منزلگاه قیامت مرحله رسیدگی به حساب خلائق در دادگاه عدل الهی با حضور شاهدان مختلف و سنجش اعمال در ترازوی مخصوص سنجش است.

دادگاهی که پشت خلائق را می لرزاند، و همه را غرق وحشت و اضطراب می کند، دادگاهی که قاضی و داورش خداست و فرشتگان مقرب شهود آن هستند.

و بالاخره دادگاهی که کوچکترین و بزرگان اعمال انسان همه در آن پرونده دارد و حتی نیات افراد نیز به حساب کشیده می شود.

آیات معاد در این زمینه بسیار است، گاه اشاره به اصل دادگاه رستاخیز که حاکم و داورش خداست می کند، گاه اشاره به شهود و گواهان. این دادگاه، گاه به مسأله میزان سنجش و گاه چگونگی محاسبه بندگان در آن روز.

آیات مربوط به این قسمت علاوه بر اینکه نکات ظریف و دقیقی در تمام این زمینه ها مطرح می کند دارای پیام های مهم تربیتی است که دل های و جان ها را با نور تقوی و هدایت روشن می سازد انسان را متوجه مسئولیت هایش می کند و در مسیر سعادت و تکامل پیش می برد.

با این اشاره به قرآن مجید باز می‌گردیم و به آیات زیر که برگزیده ای از هر گروه از آیات مربوط به این بخش است گوش جان فرا می‌دهیم.

۱- (وَإِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ) (یس)

(۳۲).

۲- (اللَّهُ يَحْكُمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ)

(حج ۶۹)

۳- (فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدُ بِالذِّينِ أَلَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ

الْحَاكِمِينَ) (تین ۷ و ۸).

۴- (فَالْيُنَا مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ)

(یونس ۴۶).

۵- (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جَنَابِكَ

عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا) (نساء ۴۱).

۶- (وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَ شَهِيدٌ) (ق)

(۲۱).

۷- (يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَ أَيْدِيهِمْ وَ أَرْجُلُهُمْ

بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ) (نور ۲۴).

۸- (وَ قَالُوا لِيَجْزِيَهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقْنَا

اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ) (فصلت ۲۱).

۹- یَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا بَانَ رَبُّكَ أَوْحَىٰ لَهَا

(زلزال ۴ و ۵).

۱۰- وَ تَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا

تُظَلِّمُ نَفْسٌ سُوءًا وَ إِن كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا

بِهَا وَ كَفَىٰ بِنَا حَاسِبِينَ (انبیاء ۴۷).

۱۱- (وَ الْوَزْنَ يُؤَمِّنُ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ

فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ - وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ

الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ)

۱۲- (هَذَا مَا تُوَعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ) (ص ۵۳)

۱۳- (إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ) (آل عمران ۱۹۹ -

مائدہ ۴ - ابراہیم ۵۱ - غافر ۱۷).

۱۴- (أَلَا لَهُ الْحُكْمُ وَ هُوَ أَسْرَعُ الْحَاسِبِينَ) (انعام

۶۲).

۱۵- (إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ)

(غاشیة ۲۵ و ۲۶).

۱۶- (إِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا)

(اسراء ۱۴).

ترجمه

- ۱- و همه آنها روز قیامت نزد ما حاضر می شوند!
- ۲- خداوند میان شما در آنچه اختلاف داشتید در قیامت داوری می کند.
- ۳- پس چه چیز سبب می شود (ای انسان) که بعد از این همه (دلایل) روز جزاء را تکذیب کنی؟! آیا خداوند بهترین حکم کنندگان نیست!
- ۴- در هر حال بازگشتشان به سوی ماست سپس خداوند گواه است بر آنچه آنها انجام می دادند.
- ۵- حال آنها چگونه خواهد بود در آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می طلبیم و تو را گواه این امت قرار خواهیم داد.
- ۶- هر انسانی وارد محشر می گردد در حالی که همراه او، سوق دهنده و شاهدی است.
- ۷- در آن روز که زبان ها و دست ها و پاهایشان بر ضد آنها به اعمالی که مرتکب می شدند گواهی می دهند.

۸- آنها به پوست های تن خود می گویند: چرا بر
ضد ما گواهی دادید؟ جواب می دهند همان خدایی که
هر موجودی را به نطق در آورده ما را گویا ساخته
است.

۹- در آن روز زمین تمام خبرهای خود را بازگو
می کند، چرا که پروردگارت به او وحی کرده است.
۱۰- ما ترازوهای عدل را در روز قیامت نصب
می کنیم. لذا به هیچ کس کمترین ستمی نمی شود، و
اگر به مقدار سنگینی يك دانه خردل (كار نيك و بد
باشد) ما آن را حاضر می کنیم و کافی است که ما
حساب کننده باشیم.

۱۱- و وزن کردن (اعمال و سنجش ارزش های
آنها) در آن روز حق است، کسانی که میزان های
(عمل) آنها سنگین است رستگارانند - و کسانی که
میزان های (عمل) آنها سبک است افرادی هستند که
سرمایه وجودی خود را به خاطر ظلم و ستم که به
آیات ما می کردند از دست دادند.

- ۱۲- این چیزی است که برای روز حساب به شما
و وعده داده می شود (و وعده ای تخلف ناپذیر).
- ۱۳- خداوند سریع الحساب می باشد (و به
سرعت حساب تمام اعمال نیک آنها را رسیدگی کرده،
به آنان پاداش می دهد).
- ۱۴-... بدانید داوری مخصوص اوست، و او
سریع ترین حسابگران است!
- ۱۵- مسلماً بازگشت آنها به سوی ماست - و
مسلماً حساب آنها نیز با ما است.
- ۱۶- (این همان نامه اعمال اوست - به او
می گوئیم) کتابت را بخوان! کافی است که امروز
خود حسابگر خویش باشی!

تفسیر و جمع بندی

همه در آن دادگاه بزرگ احضار می شوند!

در نخستین آیه سخن از حضور همه اقوام در پیشگاه خداوند در آن دادگاه عدل
است، بعد از آن که اشاره به اقوام قرون پیشین می کند که چگونه به خاطر
گناهانشان هلاک و نابود شدند می فرماید: «همه آنها به طور مسلم نزد ما

احضار می شوند (تا به حساب آنها رسیدگی شود) « (وَ اِنْ كُلُّ لَمَّا جَمِيعٌ لَدَيْنَا مُحْضَرُونَ) ^(۱).

درست است که در این دنیا و در همه حال تمام انسان ها و همه اشیاء در محضر خدا هستند، زیرا او همه جا حاضر است و از ما به ما نزدیک تر می باشد، ولی این مسأله در قیامت شکل تازه ای به خود می گیرد، زیرا از یکسو پرده های غفلت و حجاب جهل و نادانی کنار می رود، دیده ها تیز بین می شود، دل ها بینا می گردد، و از سوی دیگر آثار خدا از هر زمان آشکارتر می شود، و دادگاه عدلش بر پا می گردد، اینجاست که حضور همگان در محضر او چهر تازه ای پیدا می کند و همگان به خوبی آن را احساس می نمایند.

در دومین آیه سخن از داوری خداوند است، و حکومت و قضاوت او در میان انسان ها، و پایان دادن به تمام اختلافاتی که در این دنیا داشتند: اختلاف در مسائل عقیدتی، در برنامه های عملی و در تمام امور دیگر، می فرماید: «خداوند میان شما روز قیامت در آنچه اختلاف داشتید داوری می کند».

(اللّٰهُ يَحْكُمُ بَيْنَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ).

۱. جمعی از مفسران ترکیب آیه فوق را چنین می دانند که «ان» نافی است و «لَمَّا» به معنای «الا» است و «جمع» به معنای «مجموع» خبر «کل» می باشد، تنوین «كُلُّ» نیز بدل از مضاف الیه محذوف است و در اصل «كُلُّهُمْ» بوده و «مُحْضَرُونَ» با خبر بعد از خبر است یا صفت برای «جمع» بنابراین معنای جمله چنین است: (وَ مَا كُلُّهُمْ اِلَّا مُجْمَعُونَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مُحْضَرُونَ لَدَيْنَا) احتمالات دیگری نیز در ترکیب آیه داده شده است که ضعیف به نظر می رسد.

مسلم است انواع حجاب ها که در این دنیا فکر و قلب انسان ها را احاطه کرده (حجاب حب ذات و خود خواهی، حجاب منافع شخصی و گروهی، حجاب تعصب و لجاج، حجاب گناهان و اصولاً حجاب عالم ماده که در دنیا بسیار پر رنگ است) اجازه نمی دهد که اختلافات اقوام و گروه ها و ملت ها برطرف گردد، ولی در آنجا که همه این حجاب ها دیده می شود و حاکمیت و داوری مخصوص خداوند است تمام این اختلافات پایان می گیرد و چنانکه خواهیم دید مدعیان پرگو و خود خواه چنان نرم می شوند و بر سر عقل می آیند که خود داور و حسابگر خویش می شوند!

در سومین آیه همین معنا در لباس دیگری ظاهر شده است پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) روی سخن را به انسان ناسپاس که خداوند او را در «احسن تقویم» آفریده، سپس بر اثر سوء اعمالش به «اسفل السافلین» کشیده شده و معاد رستاخیز را به باد استهزا و سخریه گرفته است کرده می گوید: «چه چیز سبب می شود که بعد این همه دلایل و نشانه ها، روز جزا را انکار کنی؟» (فَمَا يُكَذِّبُكَ بَعْدَ بِالذِّينِ).^(۱)

۱. غالب مفسران گفته اند روی سخن در این آیه به انسان هایی است که در آیات پیش اشاره به صفات آنها شده، ولی بعضی احتمال داده اند مخاطب پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) است (تفسیر مجمع البیان، فخر رازی، قرطبی و فی ظلال القرآن ذیل آیه مورد بحث) در صورت اول «يُكَذِّبُكَ» به معنای (يَجْعَلُكَ كاذِباً) تفسیر شده، و در صورتی که مخاطب پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) باشد «يُكَذِّبُ» به همان معنای ظاهر آن است یعنی «ما ينسبك الي الكذب» و در هر صورت منظور این است که بعد از این همه آیات و دلایل روشن برای رستاخیز نه جای کذب است، و نه جای تکذیب مدعی رستاخیز.

«آیا خداوند بهترین داوران نیست»

(الَيْسَ اللَّهُ بِأَحْكَمَ الْحَاكِمِينَ).

آری او بهترین داوران است، چرا که از یکسو عالم او به همه چیز احاطه دارد، و هیچ چیز از او پنهان نیست، و نخستین شرط داوری صحیح آگاهی است، و از سوی دیگر او نیازی به هیچ کس و هیچ چیز ندارد تا به خاطر آن بر خلاف حق داوری کند، این انسان ها محتاج هستند که تحت تأثیر منافع شخصی و گروهی و گاه عواطف و احساسات بی دلیل، حکمی بر خلاف حق می دهند، بنابراین او احکم الحاکمین و بهترین داوران است.

قابل توجه اینکه در بسیاری از تفاسیر، این روایت از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده است که وقتی این آیات را به پایان می رساند می فرماید:

(بَلَىٰ وَ أَنَا عَلَىٰ ذَٰلِكَ مِنَ الشَّاهِدِينَ).

«آری من گواهی می دهم که روز جزا حق است، و خداوند احکم الحاکمین است» این حدیث دلیل بر تفسیری است که در بالا ذکر شد (دقت کنید).

* * *

گواهان محشر

در چهارمین آیه سخن از «گواهان روز قیامت» است، اشاره به ذات پاك خداوند که نخستین گواهان است کرده، می فرماید: «بازگشت همه آنه به سوی ماست، سپس خداوند گواه است بر آنچه آنها انجام می دهند».

(فَالْيَوْمَ مَرْجِعُهُمْ ثُمَّ اللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا يَفْعَلُونَ).^(۱)

دادگاهی که حاکمش خدا و شاهد و گواهِش نیز در درجه اول ذات پاك اوست آیا ممکن است چیزی در آن مورد غفلت قرار گیرد، و در حساب نیاید؟ مسلماً از چنین دادگاهی باید در اضطراب و وحشت بود نه به خاطر احتمال داوری به غیر حق بلکه به خاطر اعمالمان!

بعضی از مفسران شهادت و گواهی را در اینجا به معنای جزا و مجازات تفسیر کرده اند، در حالی که ضرورتی بر چنین تفسیر خلاف ظاهری نیست، زیرا مانعی ندارند که ذات پاك خداوند نیز در آن روز گواهی بر اعمال بندگان دهد، و گواهی خود را از طریق الهام به فرشتگان مأمور حساب بیان دارد. بعضی نیز گفته اند گواهی خداوند همان است که اعضای پیکر انسان را به نطق در می آورد تا آنچه را انجام دادند بازگو کند.

* * *

۱. در تفسیر المیزان آمده است که «ثم» در آیه فوق برای تراخی در بیان است، نه تراخی در زمان در حالی که تراخی زمانی نیز در مورد آیه تصور می شود، زیرا خداوند نخست مردم را محشور می کند و بعد از آن گواهی بر اعمالشان می دهد زیرا منظور گواهی به هنگام حساب است.

در پنجمین آیه باز هم سخن از گواهان محشر است، ولی در اینجا سخن از گواهی پیامبران نسبت به امت های خود، و پیغمبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت به سایر پیامبران است، می فرماید: «حال آنها چگونه خواهد بود در آن روز که برای هر امتی گواهی بر اعمالشان می طلبیم و تو را گواه آنها می آوریم»؟!

(فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَجِئْنَاكَ عَلَىٰ هَؤُلَاءِ شَهِيدًا).

البته در آیه فوق این نکته با صراحت ذکر نشده که گواهی هر امتی پیامبر آنهاست، ولی قرائن نشان می دهد که مطلب همین است زیرا پیامبر هر امت شایسته ترین کسی است که گواهی بر امت خویش دهد.

و نیز در آیه تصریح نشده که منظور از «هؤلاء» (اینها) دقیقاً کیانند؟ و لذا مفسران دو احتمال ذکر کرده اند: بعضی گفته اند اشاره به امت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است که آن حضرت در قیامت شاهد و گواه بر آن خواهد بود، صالحان امت را معرفی می کند و مجرمان و تکذیب کنندگان را نیز معرفی خواهد کرد.^(۱)

۱. این احتمال در تفسیر کشاف، جلد ۱، صفحه ۵۱۲ و تفسیر مجمع البیان، جلد ۳، صفحه ۴۹، آمده است.

ولی بسیاری از مفسران گفته اند «هؤلاء» اشاره به جماعت انبیاء است که در جمله قبل به آنها اشاره شده، و به این ترتیب پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) گواه گواهان و شاهد شاهدان است.

در اینکه شهادت انبیاء (علیه السلام) بر امت ها یا شهادت رسول الله (صلی الله علیه و آله وسلم) بر انبیاء (علیهم السلام) چگونه خواهد بود با اینکه معنای «شهود» آگاهی توأم با حضور است، و هر يك از انبیاء، و همچنین شخص پیغمبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) در يك محدوده خاص زمانی امت خود بوده اند، ممکن است از این جهت باشد که روح آنها در عالم برزخ نیز ناظر احوال امت هاست، و این منافات با آیه ۱۱۷ مائده که از زبان حضرت مسیح می گوید:

(وَ كُنْتُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا مَا دُمْتُ فِيهِمْ فَلَمَّا تَوَفَّيْتَنِي كُنْتُ أَنْتَ الرَّقِيبَ عَلَيْهِمْ):

«من تا آن زمان در میان آنها (نصاری) بودم شاهد اعمال آنها بودم، ولی هنگام که مرا باز گرفتی تو مراقب آنان بودی!» ندارد، زیرا به نظر می رسد که شهادت در این آیه به معنای حضور توأم با مراقبت و جلوگیری از انحراف است، نه فقط مسأله گواهی و حضور (دقت کنید).

در مورد پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) نیز ممکن است حضور و روح مقدّسش در طول تاریخ بشریت سبب این آگاهی و حضور بوده باشد،

همان گونه که در روایات آمده است که اولین مخلوق خدا نور پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) بود.^(۱)

احتمال دیگری در معنای «شهادت» در اینجا وجود دارد و آن مقیاس سنجش بودن است، زیرا يك فرد نمونه می تواند عملاً گواهی بر خوبی خوبان (کسانی که با او شباهت دارند) و بدی بدان (کسانی که از او دورند) بوده باشد، و در این صورت مفهوم آیه منحصر به شهود قیامت نخواهد بود.

قابل توجه اینکه در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم: «روزی آن حضرت (صلی الله علیه وآله وسلم) به «ابن مسعود» فرمود: قرآن برای من بخوان! عرض کرد: ای رسول خدا! تو قرآن را به ما آموختی؟ فرمود: دوست دارم آن را از دیگری بشنوم، ابن مسعود سوره نساء را گشود، هنگامی که به آیه فوق (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ...) رسید، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) گریه کرد.^(۲)

و در نقل دیگری در ادامه همین روایت آمده است چنان گریه کرد که گونه هایش تر شد سپس فرمود: يَا رَبِّ هَذَا عَلَيَّ مَنْ أَنَا بَيْنَ ظَهْرَانِيهِمْ، فَكَيْفَ مَنْ لَمْ أَرَهُمْ:

۱. بحارالانوار، جلد ۱۵، صفحه ۴.
 ۲. تفسیر کبیر، جلد ۱۰، صفحه ۱۰۵.

«خداوندا این نسبت به کسانی است که من در میان آنها هستم، پس چگونه خواهد بود نسبت به کسانی که من آنها را ندیده ام؟!»^(۱)

گریه شدید پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) ظاهراً برای مواقع وحشتناک محشر و سنگینی مسئولیتی است که بر دوش او گذارده شده، مسئولیت گواهی بر حاضران، و از آن مهمتر بر غائبان که به تأیید الهی قادر بر آن خواهد شد.

* * *

در ششمین آیه سخن از «شهادت فرشتگان» در آن دادگاه بزرگ است می فرماید هر انسانی وارد محشر می گردد در حالی که همراه او سوق دهنده و شاهدی است.

(وَجَاءَتْ كُلُّ نَفْسٍ مَعَهَا سَائِقٌ وَشَهِيدٌ).

«سائق» او را به سوی دادگاه عدل الهی می راند و سوق می دهد و «شاهد» بر اعمال او گواهی می دهد.

گرچه در آیه تصریح نشده که این «سوق دهنده» و «شاهد از فرشتگان است یا غیر آنها؟ و اگر فرشته است کدام يك از فرشتگان الهی است؟ ولی قرائن نشان می دهد که آنها حتماً از فرشتگانند، چرا که مناسب ترین افراد برای این مأموریت بزرگ آنها می باشند، و مناسب این است که همان دو فرشته مأمور

۱. تفسیر قرطبی، جلد ۳، صفحه ۱۷۶۷ - این حدیث را دیگران با تفاوت هایی نقل کرده اند.

ثبت «حسنات» و «سینات» باشند که از همه فرشتگان از اعمال آدمی آگاهترند، ولی بعضی «سائق» را به معنای «فرشته مرگ» که او را به مردن سوق داده، و شاهد را به معنای عمل انسان، یا اعضاء تن یا نامه اعمال او می دانند، و بعضی نیز سائق را «شیطان» و شاهد را فرشته دانسته اند، ولی هیچیک از این تفسیرها جز آنچه گفتیم مناسب ظاهر آیه نیست.

به هر حال فرشته اول در حقیقت مانع فرار اوست، و فرشته دوم مانع انکار او نه راهی برای گریز وجود دارد، و نه طریقی برای انکار اعمال. حال این اشخاص درست شبیه حال مجرمانی است که در این دنیا آنها را به سوی داده گاه می برند، مأموری از پشت سر برای سوق آنها به دادگاه، و مأموری از پیش رو با پرونده ای درباره اعمال آنان!

در نهج البلاغه آمده است که امیرمؤمنان علی (علیه السلام) بعد از ذکر این آیه فرمود:

(سائقٌ یسوقها الی محشرها و شاهدٌ یشهد علیها بعملها!:

«راننده ای او را به سوی محشر می راند، و شاهدی بر اعمال او گواهی

می دهد».^(۱)

* * *

۱. نهج البلاغه، خطبه ۸۵.

در هفتمین آیه سخن از «گواهی اعضای بدن» انسان در آن دادگاه بزرگ است، می فرماید: «آن روز که زبان ها و دست ها و پاهایشان بر ضد آنها نسبت به اعمالی که مرتکب شدند گواهی می دهد».

(يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ)

«آری در آن روز خداوند جزای واقعی آنها را بی کم و کاست می دهد».

(يَوْمَئِذٍ يُؤْفِكُهُمُ اللَّهُ دِينَهُمُ الْحَقَّ).

* * *

آیه بعد (آیه هشتم) نیز شبیه آن است با این تفاوت که سخن از «گواهی پوست های بدن» می گوید، می فرماید: هنگامی که دشمنان خدا در کنار دوزخ می آیند گوش ها و چشم ها و پوست های تنشان به اعمال آنها گواهی می دهد در این هنگام «آنها به پوست های تن خود می گویند: چرا بر ضد ما گواهی دادید؟!»

(وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لِمَ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا).

«آنها در پاسخ می گویند: همان خدایی که هر موجودی را به نطق درآورده

ما را ناطق ساخته است!»

(قَالُوا انطقتنا الله الذي انطق كل شيء).

ظاهر آیات فوق این است که خداوند به اعضای تن و حتی به پوست بدن توانایی و شعور می دهد تا به سخن در آیند و هر عضوی هر کاری را انجام داده بازگو کند. گوش آنچه را شنیده، و چشم آنچه را دیده، پوست آنچه را لمس کرده، زبان آنچه را گفته، دست آنچه را انجام داده، و پا راهی را که رفته است (این شش عضو هر کدام اعتراف به اعمالی که انجام داده اند می کنند).

اینکه از بعضی از مفسران استفاده می شود که بعضی از این اعضاء مانند زمان گواهی بر تمام اعمال آدمی می دهد نه فقط بر اعمال خودش، تناسبی با ظاهر آیات ندارد، و از اینجا روشن می شود که اگر بعضی از اعضاء در این آیات نیامده (مانند قلب و مغز و لب ها و دندان ها و امثال آن، نسبت به نیت ها و غذاها و گفتارها) به معنای این نیست که گواهی مخصوص به این شش عضو است، بلکه ظاهراً هر عضوی اعمال خود را بازگو می کند، و چه شاهد صادقی بهتر از آنها.

روشن است که این شهادت، شهادت اعضاء است، هر چند به قدرت خدا داد انجام یافته، نه مستقیماً شهادت خداوند، آن گونه که در تفسیر فخر رازی از بعضی به عنوان يك تفسیر نقل شده است.^(۱)

جالب اینکه طبق این آیات گنهکاران در آن روز فقط پوست های تن خود را مورد سؤال قرار می دهند که چرا شما بر ضد ما گواهی دادید؟! یا «چگونه

۱. تفسیر فخر رازی، جلد ۲۳، صفحه ۱۹۴.

شما بر ضد ما گواهی دادید؟» (در يك صورت از علت است، و در صورت دوم سؤال از کیفیت!) و اما از پنج عضو دیگر چنین سؤالی نمی کنند، شاید این به خاطر آن است که شهادت پوست ها از همه عجیب تر و کاملاً غیر منتظره می باشد، بعلاوه سؤال از پوست های تن درباره تمام کارهایی است که به نحوی با بدن لمس شده است، و اختصاص به عضو معینی ندارد، نه آن گونه که بعضی از مفسران گفته اند که تنها اشاره به «فرج» است!

آخرین سخن در این بحث این است که از بعضی از آیات قرآن استفاده می شود که نخست سایر اعضای بدن غیر از زبان گواهی می دهند و هنگامی که مسائل آفتابی شد زبان نیز اعتراف به حقیقت می کند، چنانکه در آیه ۶۵ سوره یس می خوانیم:

(الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَ تُكَلِّمُنَا أَيْدِيهِمْ وَ تَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ):

«امروز بر دهان آنها مهر می نهیم، و دست های آنها با ما سخن می گوید، و پاهایشان به اعمالی که انجام دادند گواهی می دهد».

در نهمین آیه سخن از «گواهی و شهادت زمین» نسبت به اعمال انسان است، می فرماید: «در آن روز (روز رستاخیز) زمین تمام خبرهای خود را بازگو می کند».

(يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا).

«چرا که پروردگارت به او وحی کرده است» (بَانَ رَبِّكَ أَوْحَىٰ لَهَا).

و به این ترتیب یکی از مهمترین گواهان در آن روز همین زمینی است که اعمال خود را بر آن انجام می دهیم، چنانکه در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آمده است که سؤال فرمود: می دانید منظور از «اخبار» چیست؟ اصحاب عرض کردند: خدا و رسولش آگاه تر است.

فرمود: **أَخْبَارُهَا أَنْ تَشْهَدَ عَلَىٰ كُلِّ عَبْدٍ وَ أَمَةٌ بِمَا عَمِلُوا عَلَىٰ ظَهْرِهَا تَقُولُ عَمَلٌ كَذَا وَ كَذَا، يَوْمَ كَذَا، فَهَذَا أَخْبَارُهَا!:**

«منظور از خبر دادن زمین این است که اعمال هر يك از بندگان خدا را اعم از مرد وزن که روی زمین انجام داده اند خبر می دهد می گوید فلان شخص، در فلان روز، فلان کار را انجام داد، این است خبر دادن زمین».^(۱)

و نیز از ابوسعید خدری نقل شده که می گفت: هنگامی که در بیابان هستی صدایت را به آذان بلند کن، چرا که از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم می فرمود: **لَا يَسْمَعُهُ إِنْسٌ وَ لَا جِنٌّ وَ لَا حَجَرٌ (وَ لَا شَجَرٌ) إِلَّا يَشْهَدُ لَهُ:** «هیچ جن و انسانی و قطعه سنگی (و درختی) آن را نمی شنود مگر اینکه برای او (در قیامت) گواهی می دهند».^(۲)

۱. تفسیر «مجمع البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۵۲۶ همین معنا در تفسیر «قرطبی» و تفسیر «روح المعانی» و «فخر رازی» ذیل آیه مورد بحث آمده است.

۲. مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۵۲۶ - آنچه در میان پُرانتز در بالا نقل شد مطابق روایتی که در روح البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۹۳ آمده است.

ولی بعضی از مفسران احتمالات دیگری در تفسیر آیه داده اند، از جمله اینکه: زمین از قیام رستاخیز خبر می دهد در آن هنگام که در انسان با مشاهده زلزله رستاخیز می گوید: زمین را چه می شود (که این گونه می لرزد) (و قَالَ الْإِنْسَانَ مَالَهَا).

این احتمال نیز داده شده است که زمین خیر از انسان هایی که از درون خود بیرون می افکند می دهد، و می گوید: «این بدن فلان شخص و فلان شخص است»^(۱).

ولی تفسیر اول علاوه بر اینکه با مجموع آیات سوره سازگارتر است با احادیث متعددی که از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده هماهنگی دارد.

در احادیث متعددی نیز از حضرت علی (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: «زمین روز قیامت گواهی بر نماز و حتی تقسیم بیت المال می دهد، از جمله فرمود:

(صَلُّوا الْمَسَاجِدَ فِي بَقَاعٍ مُخْتَلِفَةٍ فَإِنَّ كُلَّ بُقْعَةٍ تَشْهَدُ لِلْمُصَلِّيِ عَلَيْهَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ).

«در مساجد، در قسمت های مختلف نماز بخوانید، زیرا هر قطعه زمینی در قیامت برای کسی که روی آن نماز خوانده گواهی می دهد»^(۲).

۱. تفسیر قرطبی ذیل آیه مورد بحث.

۲. لئالی الاخبار، جلد ۵، صفحه ۷۹ (چاپ جدید).

در اینکه زمین چگونه خبر می دهد، بعضی ظاهر آیه را پذیرفته اند که در آن روز به فرمان خدا دارای درك و شعور و قدرت بیان خواهد شد، و حوادثی را که بر او گذشته است بازگو می کند، این مطلب جای تعجب نیست چرا که روز قیامت روز حیات واقعی است (وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ) (عنكبوت ۶۴) حتی زمین ممکن است دارای نوعی حیات و شعور شود!

بعضی نیز گفته اند: منظور این است که خداوند امواج صدا را به قدرت خود در آن می آفریند و در واقع گوینده سخن خداست (این معنا شبیه به نوارهای ضبط صوت در عصر ماست که فردا با شعوری صدا را در آن ضبط می کند).

این احتمال نیز داده شده است که منظور از تکلم و سخن گفتن زمین، ظاهر شدن آثار اعمالی است که انسان بر صفحه زمین انجام داده، زیرا هر عملی که او انجام می دهد در پیرامون خود آثاری بجا می گذارد. ولی از همه مناسب تر تفسیر اول است.

از مجموع آیات گذشته این معنا به دست آمد که در قیامت علاوه بر گواهی پروردگار نسبت به اعمال انسان ها پیامبران و فرشتگان و اعضاء بدن و زمین نیز گواهی می دهند.

* * *

ترازوی سنجش اعمال

دهمین آیه ناظر به مسأله «میزان» و ترازوی سنجش اعمال است، می فرماید «ما ترازوهای عدل را در روز قیامت نصب می کنیم، لذا به هیچ کس کمترین ظلمی نمی شود» (وَ نَضَعُ الْمَوَازِينَ الْقِسْطَ لِيَوْمِ الْقِيَامَةِ فَلَا تُظْلَمُ نَفْسٌ شَيْئاً). همه چیز با این ترازوی سنجش وزن می شود، بزرگ باشد یا کوچک «حتی اگر به اندازه سنگینی يك دانه خردل باشد آن را (برای حساب) می آوریم (و به میزان می نهیم) و کافی است که ما حساب کننده باشیم» (وَ إِنْ كَانَ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ أَتَيْنَا بِهَا وَ كَفَىٰ بِهَا حَاسِبِينَ).

دانه خردل دانه بسیار کوچک و کم وزنی است که در کوچکی و حقارت ضرب المثل است، اشاره به اینکه کوچکترین اعمال نیز در آن روز مورد سنجش قرار می گیرد.

«موازين» جمع «میزان» به معنای وسیله سنجش وزن است، این تعبیر نشان می دهد که در آن روز نه فقط يك ترازو که ترازوهای متعددی برای سنجش اعمال گذاشته می شود.

بعضی گفته اند ممکن است برای هر انسانی ترازویی باشد، یا برای اهر امتی ترازویی، و یا برای هر عملی يك ترازو، مثلاً نمازها را با يك ترازو بسنجند، و روزه ها و حج و جهاد را هر کدام با ترازویی مخصوص به خود.

بعضی گفته اند ترازو در حقیقت يك بیش نیست، به خاطر روایاتی که بعداً به آن اشاره خواهد شد، و صیغه جمع در اینجا برای بیان عظمت است، ترازویی است بسیار عظیم که کار هزاران ترازو را انجام می دهد!^(۱) ولی چنانکه خواهیم گفت هیچ دلیلی بر این تفسیر که مخالف ظاهر آیه است نداریم بلکه دلیل بر تعدّد میزان ها داریم.

مهم این است که در اینجا منظور از «میزان» روشن می شود که آیا به معنای همین ترازوهای معمولی که دارای دو کفه است، هر چند بسیار بزرگ و عظیم باشد؟!

و در این صورت وزن کردن اعمال با آنها در حالی که عمل وزنی ندارد لابد به خاطر آن است که نامه اعمال را در آن می نهد و می سنجند، و یا به خاطر تجسم عمل و دارای وزن شدن.

خلاصه اینکه آنها که ترازوهای آن جهان را همچون ترازوهای این دنیا پنداشته اند مجبور شده اند که برای اعمال انسان ها در آنجا نوعی سنگینی و وزن قائل شوند، تا قابل توزین با آن ترازوها باشد.

ولی قرائن نشان می دهد که منظور از «میزان» وسیله سنجش به معنای عام آن است، زیرا می دانیم هر چیزی وسیله سنجش مناسب خود دارد، وسیله

۱. روح المعانی، جلد ۱۷، صفحه ۵۰ و ۵۱.

سنجش حرارت را «میزان الحراره» یا دما سنجش می گویند، و وسیله هوا را «میزان الهواء» یا «هوا سنج».

بنابراین منظور از میزان های سنجش اعمال کسانی هستند که اعمال نیکان و بدان را با اعمال آنها می سنجند، چنانکه مرحوم علامه مجلسی از شیخ مفید نقل می کند که در روایت آمده: **إِنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْأَنْمَةَ مِنْ دُرِّيَّتِهِ (عليه السلام) هُمُ الْمَوَازِينُ** «امیر مؤمنان و امامان از فرزندان او (علیه السلام) میزان های عدل قیامتند».^(۱)

در «اصول کافی و معانی الاخبار» نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که شخصی از معنای آیه فوق سؤال کرد، فرمود: **هُمُ الْأَنْبِيَاءُ وَ الْأَوْصِيَاءُ (عليه السلام)** میزان های سنجش همان «پیامبران و جانشینان آنها هستند»!^(۲)

در یکی از زیارات مطلقه امیر مؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: **السَّلَامُ عَلَى مِيزَانِ الْأَعْمَالِ: «سلام بر میزان سنجش اعمال»!**^(۳)

در واقع این شخصیت های بزرگ و نمونه، مقیاس های سنجش اعمالند، و اعمال هرکس به آن اندازه ای که به آنها شباهت دارد «وزین» است، و آنچه به آنها شباهت ندارد بی وزن یا کم وزن است، حتی در این جهان نیز اولیاء الله نیز

۱. بحار الانوار، جلد ۷، صفحه ۲۵۲.

۲. تفسیر برهان، جلد ۳، صفحه ۶۱ - و اصول کافی، جلد ۱، صفحه ۴۱۹ نظیر این حدیث در تفاسیر دیگر آمده است.

۳. مرحوم محدث قمی در «مفاتیح الجنان» این زیارت را به عنوان زیارت اول از زیارت مطلقه آورده است.

مقیاس سنجشند ولی در جهان دیگر این مسأله به مرحله ظهور و بروز می‌رسد.

و از اینجا روشن می‌شود که چرا «موازن» جمع بسته شده است زیرا این بزرگواران متعدّدند.

البته روایات و مطالب دیگری در زمینه «میزان عمل» داریم که در بخش توضیحات خواهد آمد.

* * *

یازدهمین آیه نیز توضیح و تکمیلی بر همین بحث میزان اعمال و سنجش نیک و بد در آن روز است، می‌فرماید: «وزن کردن (اعمال) در آن روز حق است، کسانی که میزان های (عمل) آنها سنگین است آنها رستگارند، و کسانی که میزان های (عمل) آنها سبک است کسانی هستند که سرمایه وجود خود را به خاطر ظمی که نسبت به آیات ما می‌کردند از دست داده اند!» (وَ الْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ - وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ بِمَا كَانُوا بِآيَاتِنَا يَظْلِمُونَ).

قابل توجه اینکه در اینجا برای هر انسانی چند میزان ذکر شده، این تعبیر تفسیری را تقویت می‌کند که می‌گوید: هر عمل میزانی دارد.

این احتمال نیز داده شده که روح و جسم و گفتار و کردار و نیّات انسان - هر کدام برای خود میزان سنجشی در آن روز دارد.

اینها همه در صورتی است که «موازین» را جمع «میزان» بدانیم در حالی که بعضی موازین را جمع «موزون» دانسته اند (یعنی چیزی که وزن می شود که همان اعمال انسان باشد) در این صورت مسلماً هر انسانی دارای «موازین» است، یعنی اعمال گوناگونی دارد که در آن روز وزن می شود، ولی این معنا بعید به نظر می رسد، چرا که غالب ارباب لغت و مفسران موازین را جمع میزان ذکر کرده اند و در روایات گذشته نیز «موازین» به معنای وسائل سنجش وزن» آمده بود.

بنابر این سنگینی ترازوها به خاطر سنگینی اعمالی است که در آن می نهند. در زمینه میزان عدل قیامت بحث های دیگری است که در بخش توضیحات به خواست خدا خواهد آمد.

* * *

محاسبه سریع اعمال

در دوازدهمین و سیزدهمین و چهاردهمین آیات مورد بحث، سخن از روز حساب، و سرعت محاسبه اعمال از سوی خداوند در آن روز است، در آیه

نخست بعد از اشاره به باغ های جاودانی بهشت و نعمت های گوناگون آن، می فرماید:

«این چیزی است که برای روز حساب به شما وعده داده می شود» (هَذَا مَا تُوعَدُونَ لِيَوْمِ الْحِسَابِ).

یعنی مسأله «حساب» و رسیدگی به اعمال در آن روز به قدری روشن است که آن روز «روز حساب» نامیده شده است.^(۱)

در آیه بعد سخن از سرعت حساب به میان آمده، می فرماید: «خداوند سریع الحساب است» (إِنَّ اللَّهَ سَرِيعُ الْحِسَابِ).

این مطلب که خداوند با سرعت حساب بندگان را رسیدگی می کند در آیات متعددی از قرآن مجید دیده می شود^(۲) در آن روز به سرعت پاداش خود را دریافت می دارند، و از سوی دیگر تهدیدی است برای بدکاران مجازاتشان هرگز به تأخیر نمی افتد، به سرعت حسابشان را می رسند و حقشان را در دستشان می گذارند!...

درباره سرعت حساب الهی در آن روز تعبیراتی در بعضی از روایات دیده می شود که بسیار تکان دهنده است:

۱. «لام» در «لیوم الحساب» برای اختصاص است و اینکه بعضی احتمال داده اند در اینجا لام علت است، مناسب به نظر نمی رسد.
 ۲. علاوه بر آیه فوق در ۴ مائده، ۵۱ ابراهیم، ۱۷ غافر عین همین تعبیر دیده می شود.

در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است إِنَّهُ سُبْحَانَهُ يُحَاسِبُ جَمِيعَ عِبَادِهِ عَلَى مِقْدَارِ حَلْبِ شَاةٍ: «خداوند حساب تمام بندگان را در زمان کوتاهی به اندازه زمان دوشیدن يك گوسنجد رسیدگی می کند».^(۱)

این تشبیه در حقیقت برای نشان دادن کوتاهی زمان حساب است، لذا در روایت دیگری آمده: إِنَّ اللَّهَ يُحَاسِبُ الْخَلَائِقَ كُلَّهُمْ فِي مِقْدَارِ لَمَحِ الْبَصَرِ: «خداوند حساب همه بندگان را تنها در يك چشم بر هم زدن رسیدگی می کند»!^(۲)

دلیل این سرعت روشن است، زیرا حساب منوط به علم و آگاهی کامل، قدرت فوق العاده و رعایت عدالت از هر نظر است، و چون خداوند همه این صفات را در حد اکمل داراست می تواند در يك چشم بر هم زدن حساب همگان را برسد.

اصولا وضع اعمال انسان ها و آثاری که از خود در روح و جسم ما به یادگار می گذارد چنان است که خود به خود حساب همه کارها را حفظ می کند، و از این نظر می توان آنها را به اتومبیل ها، هواپیماها و کشتی ها تشبیه کرد که با داشتن دستگاه های کیلومتر سنج همیشه حساب تمام مسیرهایی را که در گذشته عمر خود داشته اند حفظ می کند، و با يك نگاه می توان فهمید آنها در تمام عصر خود چقدر راه پیموده اند، منتها دیده ای می خواهد که این مسافت

۱. مجمع البیان، جلد ۳، صفحه ۳۱۳.

۲. همان مدرک، جلد ۱ و ۲، صفحه ۲۹۸.

سنگ ها را در وجود انسان، در چشم و گوش و دست و پا و روح و جان او ببیند
و بخواند!

این تعبیرات همه دارای پیام های تربیتی مهمی است که با اندکی دقت روشن
می شود.

* * *

پانزدهمین آیه مورد بحث، سخن از حسابگری اعمال بندگان یعنی خداوند به
میان آورده و با صراحت می فرماید: «مسلماً بازگشت همه آنها به سوی ماست،
و سپس به طور قطع حساب همه آنها با ما خواهد بود، (إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ ثُمَّ إِنَّ
عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ).

در حالی که در شانزدهمین آیه که آخرین آیه مورد بحث است می فرماید:
«روز قیامت به هر انسانی خطاب می شود نامه اعمال را بخوان کافی است
خودت امروز حسابگر خویش باشی!»! (اقْرَأْ كِتَابَكَ كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ
حَسِيبًا).

البته در این دو تعبیر تضادی نیست، حساب کننده اصلی خداست، ولی به
انسان نیز گفته می شود تو می توانی حسابگر خویش باشی، و نتیجه همه این
محاسبه ها یکی است، چرا که مدارك حساب آن قدر روشن، و پاداش ها معین و

قوانین الهی در آن روز صریح و آشکار است که جائی برای استنباط‌های نظری که مایه اختلاف احکام قضات می‌شود وجود ندارد.

قابل توجه اینکه در جمله‌های «إِنَّ إِلَيْنَا إِيَابَهُمْ» «ثُمَّ إِنَّ عَلَيْنَا حِسَابَهُمْ» «إِلَيْنَا» و «عَلَيْنَا» که خبر است مقدم شده و مفید حصر است، یعنی بازگشت آنها تنها به سوی ماست، و حساب آنها فقط بر ما خواهد بود، و به این ترتیب هر احتمال و توهم دیگری را نفی می‌کند.

به هر حال این تهدیدی است نسبت به کفار و مجرمانی که از آیات حق روی گردانند، که در آیه‌های پیشین این آیه به آنها اشاره شده است و ضمناً می‌تواند بشارتی باشد برای «اولیاء الله» که می‌دانند حسابشان با خدا، و بازگشتشان به سوی آن محبوب دل‌هاست، و اگر در کنار اعمال صالح لغزشی داشته‌اند با لطف و کرمش، قابل حلّ است.

این نکته نیز قابل ملاحظه است که در بعضی از روایات و زیارتنامه‌ها آمده است که «بازگشت خلق» و «حساب آنها» با علی (علیه السلام) یا ائمه معصومین (علیهم السلام) است، و همین موضوع سبب خرده‌گیری بعضی از مفسران اهل سنت مانند «آلوسی» در «روح البیان» شده، که این سخن با آنچه در آیات فوق آمد ناسازگار می‌باشد. در حالی که همه می‌دانیم حضرت علی (علیه السلام) و ائمه معصومین (علیه السلام) همگی مجری فرمان خدا هستند، بنابراین حسابرسی آنها حسابرسی خداست، درست همچون اعمالی که

فرشتگان در عالم «تکوین» و «تشریح» انجام می دهند که همگی کارهای خدا محسوب می شود چون به امر و فرمان او است، و در عین حال به فرشتگان نیز نسبت داده شده.

در واقع اشتباه معروفی را که این برادران همه جا کرده اند در اینجا نیز تکرار شده، و آن اشتباه «ما بالعرض» و «ما بالذات» است به تعبیر روشن تر هیچ کس نمی گوید حسابرسی و بازگشت خلایق به طور استقلال با علی (علیه السلام) و سایر امامان معصوم (علیه السلام) است، بلکه همه می گویند این کار ذاتاً از آن خداست، ولی بالواسطه از آن آنها می باشد (همان گونه که در مسأله شفاعت و علم غیب و مانند اینها نیز گفته ایم که همه این امور بالذات از آن خداست: و بالعرض برای انبیاء و اولیاء یا فرشتگان است).

عجب اینکه او (آلوسی) در پایان کلامش توجه مختصری به این نکته کرده ولی باز مسیر بحث را عوض می کند و می گوید اگر منظور این است چه خصوصیتی علی (علیه السلام) از میان انبیاء و مرسلین و ملائکه مقربین دارد؟! (۱)

پاسخ این سؤال نیز معلوم است، علی (علیه السلام) فرد شاخص و اعلی آنهاست و از آنجا که در میان امت اسلامی مجهول القدر بود، خدا می خواهد از این طریق مقام والای او را به همه اهل عالم نشان دهد.

۱. تفسیر روح المعانی، جلد ۳۰، صفحه ۱۱۸ و ۱۱۹.

شاهد سخن اینکه: در بسیاری از کتب اهل سنت، روایاتی دیده می شود که نشان می دهد پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره علی (علیه السلام) فرمود: «تو قسمت کننده بهشت و دوزخی» از جمله:

۱- «ابن مغازلی» در کتاب «مناقب امیر المؤمنین» (علیه السلام) از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند که به علی (علیه السلام) فرمود: **إِنَّكَ قَسِيمُ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ**: «تو تقسیم کننده بهشت و دوزخی»: ^(۱)

۲- همین معنا از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در مناقب خوارزمی نیز آمده است. ^(۲)

۳- «ابن حجر» در «الصواعق المحرقة» از دار قطنی نقل می کند که علی (علیه السلام) در شورای شش نفری عمر ضمن يك سخن طولانی فرمود: آیا در میان شما جز من کسی هست که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) درباره او گفته باشد: **يا علي أنت قسيم الجنة والنار!** همه گفتند نه. ^(۳)

۴- «حافظ سلیمان قندوزی حنفی» در کتاب خود «ینابیع المودة» يك باب تحت همین عنوان (في بيان كون علي (عليه السلام) قسيم الجنة و النار) مطرح کرده و روایات متعددی ذیل آورده است. ^(۴)

۱. احقاق الحق، جلد ۴، صفحه ۲۵۹.

۲. مناقب، صفحه ۲۳۴.

۳. الصواعق، صفحه ۱۲۴ (طبع قاهره).

۴. ینابیع المودة، صفحه ۸۳ (طبع دار الکتب العراقیة).

۵- حتی «ابن اثیر» در کتاب «نهایه» در ماده «قسم» این حدیث را آورده است.

۶- در شعری که به امام شافعی منسوب است همین معنا با صراحت دیده می شود:

عَلَى حُبِّهِ جَنَّةٌ قَسِيمٌ النَّارِ وَالْجَنَّةِ *** وَصِيُّ الْمُصْطَفَى حَقًّا إِمَامُ الْإِنْسِ وَالْجَنَّةِ^(۱) و احادیث فراوان دیگر، با این حال با چه جرأتی آلوسی در روح المعانی این سخن را دروغ و تهمتی در مورد علی (علیه السلام) می پندارد؟! چرا باید اجازه دهیم که تعصب ها مانع تحقیقات علمی گردد؟

* * *

توضیحات

۱ - دورنمایی از آن دادگاه بزرگ

با اینکه مسلماً درك حقایق مربوط به قیامت «به طور تفصیل» برای ما زندانیان عالم دنیا امکان پذیر نیست، چرا که جهانی است فوق این جهان و برتر و بالاتر از آن که حتی تصور مفاهیم حاکم بر آن جهان برای ما بسیار مشکل است، همان گونه که برای طفل دبستانی تصور علوم گسترده دانشگاهی امکان پذیر نیست.

۱. ینابیع الموده، صفحه ۸۶.

ولی با این حال يك ترسیم اجمالی از آیات فوق و روایاتی که در این زمینه وارد شده است از آن دادگاه می توان ارائه داد.

جهانی است که همه حقایق پنهانی در آن آشکار می گردد، موجودات بیجان جان می گیرند و همه جا و همه چیز يك پارچه حیات و زندگی خواهد بود. از دست و پا و چشم و گوش گرفته، تا پوست تن، و سایر اعضای پیکر، همه به نطق در می آیند، و اعمالی را که انجام داده اند بازگو می کنند.

از سوی دیگر تمام اعمال آدمی در برابر او مجسم شده، و در آنجا حضور می یابد نامه های اعمال که با خطوط غیر قابل انکاری ترسیم شده از یکسو، شاهدانی از فرشتگان و انبیا و اولیاء از سوی دیگر، و برتر از همه اینها گواهی ذات پاك خداوند بر اعمال انسان هاست.

صحنه ای است تکان دهنده و بسیار وحشتناك که حتی اعمالی به اندازه يك خردل و يك ذره مورد محاسبه قرار می گیرد، و نیت ها در پرونده های اعمال کاملاً نمایان است!

در يك لحظه به حساب همه می رسند، و حق و عدالت بر تمام آن دادگاه بزرگ سایه افکنده، و كوچك و بزرگ حتی انبیای مرسلین در آن دادگاه حاضر می شوند.

تمامی اختلافات برچیده شده، و همه جرّ و بحث ها پایان می گیرد، نسبت به تمام مظلومان عالم از ظالمان احقاق حق می شود، و آنچه را که بسیاری از مردم هرگز باور نمی کردند آشکار را با چشم خود می بینند!

ایمان و اعتقاد به این حقایق می تواند نیرومندترین امواج تربیتی را در درون جان و دل انسان به حرکت درآورد، خود کامگی ها را افسار کند، شهوات را مهار زند، بی تقوایی ها را پایان دهد، و از این انسان خاکی فرشته ای پاک و پاکیزه بسازد!:

در حقیقت هدف قرآن مجید نیز از شرح این حقایق در این کتاب انسان ساز یعنی قرآن مجید همین بوده است.

* * *

۲ - گواهان در قیامت

همان گونه که در آیات فوق خواندیم شاهدان آن دادگاه بسیارند.

در درجه اول ذات پاک خداست.

سپس انبیاء مرسلین.

و بعد فرشته های مقربین.

و بعد از آن اعضاء و جوارح انسان.

سپس زمینی است که انسان بر آن می زیسته.

بعلاوه در روایات اسلامی به جز این پنج گواه به گواهان دیگری نیز اشاره شده است.

ششم اوصیا و امامان معصوم، چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در ذیل آیه ۴۱ سوره نساء (فَكَيْفَ إِذَا جِئْنَا مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ بِشَهِيدٍ وَ جِئْنَا بِكَ عَلَى هَؤُلَاءِ شَهِيداً) فرمود: نَزَلَتْ فِي أُمَّةٍ مُحَمَّدٌ (صلی الله علیه وآله وسلم) خَاصَّةً! فِي كُلِّ قَرْنٍ مِنْهُمْ إِمَامٌ مِمَّنَا شَاهِدٌ عَلَيْهِمْ، وَ مُحَمَّدٌ (صلی الله علیه وآله وسلم) شَاهِدٌ عَلَيْنَا! «این آیه درباره امت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و آل او و هر قرن از این امت امامی از ما خواهد بود که گواه بر آنهاست و محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) گواه بر ماست».^(۱)

ذکر امت محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) بالخصوص ممکن است از جهت تأکید باشد، یعنی مخصوصاً این امت در هر قرن گواهی از امامان معصوم دارند، بنابراین منافاتی باگواه بودن پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) نسبت به انبیای پیشین ندارد.

هفتمین گواه محشر، طبق بعضی از روایات، «زمان» است، همان گونه که در روایتی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: مَا مِنْ يَوْمٍ يَمُرُّ عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا قَالَ لَهُ ذَلِكَ الْيَوْمُ يَا بَنَ آدَمَ أَنَا يَوْمٌ جَدِيدٌ، وَ أَنَا عَلَيْكَ شَهِيدٌ فَقُلْ فِي خَيْرًا، وَ اعْمَلْ فِي خَيْرًا، أَشْهَدُ لَكَ بِهِ فِي الْقِيَامَةِ، فَإِنَّكَ لَنْ تَرَانِي بَعْدَهُ أَبَدًا!:

۱. اصول کافی، ج ۱، صفحه ۱۹۰.

«هیچ روزی بر فرزند آدم (انسان ها) نمی گذرد، مگر اینکه آن روز به او می گوید: ای فرزند آدم! من روز تازه ای هستم، و گواه بر توام، در من سخن نیکو بگو و عمل نیک انجام ده، تا در قیامت برای تو گواهی دهم، چرا که بعد از این هرگز مرا نخواهی دید».^(۱)

راستی این همه شاهد و گواه برای چیست؟ زمین و زمان و فرشتگان و پیامبران و اعضاء پیکر انسان، و از همه بالاتر خدا؟ مگر تنها گواهی پروردگار کافی نیست؟

آری کافی است چرا که او «احسن الناظرین» و «احکم الحاکمین» است و «عالم السرّ و الخفیّات» است، ولی چون هدف تربیت انسان بوده، و هر قدر شهود و گواهان و مراقبین اعمال انسان بیشتر باشند تأثیر تربیتی قوی تری در او دارند، تا این حد عدد گواهان را بالا می برد، گواهانی که از هر سو انسان را احاطه کرده و بر اعمال او کاملاً واقفند.

بدون شك کسی که تنها به یکی از این گواهان توجه داشته باشد مراقب اعمال خویش است تا چه رسد به اینکه مؤمن به وجود تمام این گواهان گردد.

وآنگهی این گواهان جنبه قرار دادی و مأموریت اداری ندارند، تا سؤال شود چرا اینهمه گواه برای يك عمل منصوب شده اند؟ اینها يك سلسله واقعیت های عینی و خارجی است، زیرا اعمال ما هرچه باشد در اعضاء پیکر ما اثر

۱. بحار الانوار، جلد ۶۸ - ۱۸۱، حدیث ۳۵ (طبع بیروت).

می گذارد، و پوست تن ما همچون نواری است که آثار يك عمل ما را در خود ضبط می کند، همچنین محیط ما و زمینی که بر آن هستیم و زمانی که در آن زندگی می کنیم همه آثار ما را در خود حفظ می کنند.

حضور فرشتگان یا شهود ارواح پاك انبیاء و اوصیاء نیز يك واقعیت است که از قدرت و عظمت روحی آنها سرچشمه می گیرد، حضور خداوند متعال نیز در همه جا و در هر زمان و مکان واقعیتی است غیر قابل انکار.

امروز دانشمندانی را می شناسیم که با مطالعه طبقات و قشرهای زمین و فسیل های حیوانات نهفته در آنها، و آثاری که از انسان ها پیشین باقیمانده، به چگونگی زندگی آنها واقف می شوند، و رساله ها و کتاب ها در این زمینه می نویسند.

اگر بشر بتواند با علم محدودش اینچنین از حوادث گذشته و انسان ها و حیوانات پیشین - به خاطر آثار باز مانده از آنان سخن بگوید و گواهی و شهادت دهد، در حالی که دنیا مخفیگاه است و آخرت دار الظهور و یوم البروز است. قیامت چگونه خواهد بود؟

اینجاست که وقتی انسان در این موضوعات دقیقاً فکر می کند و به عمق آن می اندیشد، به راستی تکان می خورد و گاهی فریادش بلند می شود که ای وای از این همه غفلت من که با این همه شاهد و گواه اینچنین عمل کرده ام!

* * *

۳- ترازوی عمل چیست؟

مرحوم «شیخ مفید» می گوید: «معنای میزان آن گونه که گروهی از اخباریین جامد فکر می کنند که ترازوهای اعمال همچون ترازوهای دو کفه ای این جهان هستند، نیست، بلکه همان گونه که در خبر وارد شده امیرمؤمنان و امامان از ذریه او (علیهم السلام) ترازوهای سنجش در قیامتند، آنها هستند که موازنه میان اعمال و پاداش و کیفر آنها بر قرار می سازند».^(۱)

ولی بعضی از مفسران این سخن را نپذیرفته و معتقدند ترازویی همچون ترازوهای سنجش این جهان در آن روز برپا می شود و اعمال انسان دارای وزن خواهند بود و یا نامه اعمال را که دارای وزن است با آنها می سنجند.

بعضی نیز مانند مرحوم علامه مجلسی (رضوان الله علیه) می گویند: «ما به میزان به طور اجمال ایمان داریم اما درباره جزئیات و چگونگی آنها از پیش خود چیزی نمی گوئیم».

قابل توجه اینکه در خبری آمده است که داود (علیه السلام) از خداوند تقاضا کرد که میزان را به او ارائه دهد، خداوند میزان را به او نشان داد، هر کدام از کفه های آن به اندازه فاصله مشرق تا مغرب بود!

۱. «بحارالانوار»، جلد ۷، صفحه ۲۵۲ (با کمی تلخیص).

هنگامی که داود این منظره را مشاهده کرد مدهوش شد، هنگامی که به هوش آمد عرض کرد خدای من چه کسی می تواند کفه آن را از حسنات پر کند؟ خطاب آمد ای داود! من هنگامی که از بنده ام راضی باشم آن را با يك دانه خرما (که در راه خدا انفاق کند) پر می کنم! (رُويَ أَنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامَ سَأَلَ رَبَّهُ أَنْ يُرِيَهُ الْمِيزَانَ فَأَرَاهُ، كُلُّ كَفَّةٍ كَمَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ، فُغْشِيَ عَلَيْهِ، ثُمَّ أَفَاقَ فَقَالَ: إِلَهِي! مَنْ الَّذِي يَقْدِرُ أَنْ يَمْلَأَ كَفَّتَهُ حَسَنَاتٍ؟ فَقَالَ يَا دَاوُدُ إِنِّي إِذَا رَضِيتُ عَنْ عَبْدِي مَلَأْتُهَا بِتَمْرَةٍ.)^(۱)

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است که وقتی از معنای میزان از حضرتش سؤال کردند فرمود: **الْمِيزَانُ الْعَدْلُ**: «ترازوی سنجش همان عدالت است».^(۲)

در اینجا این سؤال مطرح می شود که جمع میان این احادیث چگونه است؟ در بعضی از آنها «میزان» به معنای وجود مقدس امامان معصوم (علیهم السلام) و در حدیث اخیر به معنای عدل، و در حدیث داود چیزی که کفه های آن تمام زمین و آسمان را پر کرده است تفسیر شده، و این سه در ظاهر با هم متضادند.

۱. تفسیر روح البیان، جلد ۵، صفحه ۴۸۶ ذیل آیه ۴۷ انبیاء - همین مضمون با مختصر تفاوتی در تفسیر فخر رازی ذیل آیه فوق، و در تفسیر روح المعانی ذیل همین آیه آمده است.
۲. تفسیر نور الثقلین، جلد ۲، صفحه ۵.

ولی با توجه به يك نکته این تضاد صوری بر طرف می شود و آن اینکه حقیقت میزان همان عدل الهی است، و پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و امامان معصوم (علیهم السلام) نمونه و مظهر عدل او هستند، و از سوی دیگر می دانیم قانون عدل سراسر زمین و آسمان را زیر بال و پر گرفته (بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَوَاتُ وَالْأَرْضُ)^(۱).

و از اینجا روشن می شود که چرا داود از مشاهده عظمت میزان مدهوش شد، زیرا عظمت مقام عدل و مقامات محمد و آل محمد (علیه السلام) به قدری بود که اعمال خود را در مقابل آن ناچیز یافت، و جالب اینکه این ترازوی با آن عظمت با يك دانه خرما که روح اخلاص در آن باشد و موجب خشنودی حق شود پر می گردد.

بعضی از محققان معتقدند که پیشوایان معصوم و اولیاء خدا به منزله يك کفه ترازو هستند، و خود انسان ها با اعمال و عقائد و نیاتشان به منزله کفه دیگرند که در قیامت این دو با هم موازنه و سنجیده می شود، و این سخن را می توان از تعبیرات قرآن که می گوید: «مَنْ حَقَّتْ مَوَازِينُهُ...» (کسانی که میزان های آنها سبک است) یا «فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ...» (کسانی که میزان آنها سنگین است) یا تعبیری که در سوره کهف آیه ۱۰۵ آمده که درباره گروهی از کافران می گوید: «فَلَا نُقِيمُ لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزْنًا» (روز قیامت برای آنها وزنی برپا

۱. مرحوم فیض کاشانی این حدیث را از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در تفسیر صافی در ذیل آیه ۷ سوره الرحمن نقل می کند.

نمی‌کنیم)، استفاده کرد، چرا که سبک بودن میزان به خاطر نداشتن اعتقادات حق و اعمال صالح از سوی گروهی، و سنگین بودن آن به خاطر داشتن این سرمایه‌های وزین از سوی گروه دیگر است، و به هر حال انسان‌ها از یکسو و اولیاء الله از سوی دیگر، با هم موازنه می‌شوند، و به هر اندازه ما شباهت و نزدیکی به عقائد و اوصاف و اعمال آنها داشته باشیم میزان عمل ما سنگین‌تر است (دقت کنید).

* * *

۴ - چه اعمالی در میزان سنگین است؟

در روایات اسلامی تعبیرات مختلفی درباره اعمالی که در میزان عدل الهی در قیامت سنگین و مایه نجات و رو سفیدی است دیده می‌شود که در حقیقت بیانگر نظام ارزشی اسلام در مسائل مختلف است:

۱- از جمله در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌خوانیم:
مَا مِنْ شَيْءٍ يُوَضَعُ فِي الْمِيزَانِ أَثْقَلُ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ، وَ إِنَّ صَاحِبَ حُسْنِ الْخُلُقِ لَيَبْلُغُ بِهِ دَرَجَةَ صَاحِبِ الصَّوْمِ وَ الصَّلَاةِ: «چیزی در میزان عمل سنگین‌تر از حسن خلق نیست، و صاحب حسن خلق به خاطر آن به درجه صاحب نماز و روزه می‌رسد».^(۱)

۱. سنن ترمذی، جلد ۴، صفحه ۳۶۳، حدیث ۲۰۰۳.

۲- در حدیث دیگری از آن حضرت آمده است که در باب شهادت به یگانگی خدا و نبوت پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم): **خَفَّ مِيزَانُ تَرْفَعَانِ مِنْهُ، وَ ثَقُلَ مِيزَانُ تُوَضَعَانِ فِيهِ:** «میزانی که این دو از آن برداشته شوند سبک است، و میزانی که این دو در آن گذاشته شوند سنگین است»!^(۱)

در حدیث دیگری از امام باقر یا امام صادق (علیهما السلام) آمده است: **مَا فِي الْمِيزَانِ شَيْءٌ أَثْقَلُ مِنَ الصَّلَاةِ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ إِنَّ الرَّجُلَ لَتُوَضَعَ أَعْمَالُهُ فِي الْمِيزَانِ فَتَمِيلُ بِهِ، فَيُخْرَجُ الصَّلَاةُ عَلَيْهِ فَيَضَعُهَا فِي مِيزَانِهِ فَيُرَجَّحُ [به]!** «چیزی در ترازوی عمل سنگین تر از صلوات بر محمد و آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) نیست، و کسانی هستند که تمام اعمالشان را در میزان می گذارند، میزان آن را سبک نشان می دهد، در اینجا صلوات بر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را بیرون می آورد و بر آن می افزاید میزانش سنگین می شود».^(۲)

۴- در بعضی از روایات نیز آمده است که انکاری همچون **الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سُبْحَانَ اللَّهِ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ وَ هَمَجْنِينَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ** میزان عمل را در قیامت پر می کند.^(۳)

۱. نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۶۵۹ (حدیث ۸).

۲. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۹۴ باب الصلاة علی النبی، حدیث ۱۵ در بحار الانوار همین معنا در جلد ۹۱، صفحه ۵۶ (حدیث ۳۱) از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده.

۳. همان مدرک، صفحه ۵۴۷، حدیث ۵.

از این تعبیرات به خوبی استفاده می شود که گاه اعمال ظاهراً کوچکی به قدری در پیشگاه خدا ارزش دارد که ترازوی عمل را سنگین می کند و آن را پر می سازد، و این به خاطر اهمیتی است که این امور از نظر اسلام دارد: «حقیقت توحید» «حقیقت حمد» «حقیقت تسبیح» و همچنین «ارتباط و پیوند معنوی با محمد و آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم)» و «حسن خلق» همه از این امور است.

در بعضی از احادیث گذشته خواندیم که گاه يك دانه خرما که از روی اخلاص کامل در راه خدا انفاق شده است تمام کفه ترازوهای عدل الهی را که به پهنه آسمان و زمین است پر می کند!

۵- از پاره ای از روایات نیز استفاده می شود که در آن روز انسان ها را نیز در میزان سنجش می نهند، و وزن می کنند، از جمله مرحوم طبرسی در مجمع البیان ذیل آیه ۱۰۵ کهف می گوید: در روایت صحیح داریم که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود: **إِنَّهُ لِيَأْتِي الرَّجُلُ الْعَظِيمُ السَّمِينُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ لَا يَزُنُ جَنَاحَ بَعُوضَةٍ**: «در روز قیامت مردان فربه بزرگ جثه ای در دادگاه خدا حاضر می شوند که وزنشان حتی به اندازه بال مگسی نیست»!^(۱)

چرا که اعمال و افکار و شخصیتشان در این جهان علی رغم حسن ظاهرشان همه تو خالی و پوک بوده است.

۱. مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۴۹۷.

* * *

۵- از چه چیزها سؤال می شود؟

باز در اینجا روایات زیادی داریم که درباره نخستین اموری که مورد سؤال و حساب قرار می گیرد بحث می کند که هر کدام تعبیر پرمعنایی مخصوص به خود دارد، و مطالعه آنها در تربیت انسان و نشان دادن ارزش های اسلامی بسیار مؤثر است از جمله:

۱- در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آمده است: «لَا تَزُولُ قَدَمَا عَبْدٍ يَوْمَ الْقِيَامَةِ حَتَّى يُسْئَلَ عَنْ عُمُرِهِ فِيمَا أَقْنَاهُ، وَ شَبَابِهِ فِيمَا أَبْلَاهُ وَ عَنْ مَالِهِ مِنْ أَيْنَ اكْتَسَبَهُ وَ فِيمَا أَنْفَقَهُ، وَ عَنْ حُبِّنَا أَهْلِ الْبَيْتِ»: در قیامت هیچکس از بندگان قدم از قدم بر نمی دارد تا از چهار چیز بازپرسی شود از عمرش که در چه راهی آن را صرف کرده و از جوانیش که در چه راهی آن را از دست داده؟ و از مالش که از کجا آورده و در چه راهی مصرف کرده؟ و از محبت ما اهل بیت^(۱)!

۲- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است که روز قیامت برای هر بنده ای از بندگان خدا برای هر روزی از ایام عمرش بیست و چهار خزانه گشوده می شود به تعداد ساعات شب و روز، خزانه ای را مملو از

۱. خصال صدوق (مطابق نقل بحار الانوار، جلد ۷، صفحه ۲۵۸، حدیث ۱).

نور و سرور می بیند و به هنگام مشاهده آن چنان خوشحالی و انبساطی به او دست می دهد که اگر بر تمام اهل دوزخ تقسیم کنند درد آتش را فراموش می کنند، و این همان ساعاتی است که پروردگارش را اطاعت کرده.

سپس دیگری را برای او می گشایند آن را تاریک و می یابد، و چنان ترسی و وحشتی به او دست می دهد که اگر تقسیم بر اهل بهشت بشود لذت نعمت های آن را فراموش می کنند، و آن ساعاتی است که در آن معصیت خدا کرده!

سپس خزینه دیگری را برای او می گشایند آن را خالی می بیند نه در آن اسباب سرور است و نه ناراحتی، و این ساعاتی است که در آن خوابیده یا مشغول اعمال مباح دنیا بوده، چنان حالت تأسف و احساس غبن به او دست می دهد که قابل توصیف نیست زیرا می توانست آن را از حسنات پر کند و نکرد، و این است که خداوند می فرماید: (ذَلِكَ يَوْمِ التَّغَابُنِ)^(۱).

۳- باز در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله) آمده است که: **أَنَا أَوَّلُ قَادِمٍ عَلَى اللَّهِ يَوْمَ يَمُّ يَفْقِدُ عَلِيَّ كِتَابُ اللَّهِ ثُمَّ يَفْقِدُ عَلِيَّ أَهْلَ بَيْتِي، ثُمَّ يَفْقِدُ عَلِيَّ أُمَّتِي، فَيَقْفُونَ، فَيَسْأَلُهُمْ، مَا فَعَلْتُمْ فِي كِتَابِي وَ أَهْلِيَّتِ نَبِيِّكُمْ: «من نخست کسی هستم که به پیشگاه خدا حاضر می شوم سپس کتاب الله (قرآن) بر من وارد می شود، پس اهل بیتم وارد می گردند، بعد امتم بر من وارد می شوند، آنها**

۱. بحارالانوار، جلد ۷، صفحه ۲۶۳ (حدیث ۱۵).

می ایستند و خداوند از آنها می پرسد با کتاب من و اهلبیت پیامبرتان چه کردید.^(۱)

۴- در حدیثی از امام باقر (علیه السلام) آمده است: **أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلَاةَ فَإِنْ قُبِلَتْ قُبِلَ مَا سِوَاهَا: «نخستین چیزی که بندگان باید حساب آنرا پس دهند نماز است که اگر قبول شود بقیه مقبول خواهد شد».**^(۲)

۵- در حدیث دیگری آمده است: **إِنَّ أَوَّلَ مَا يُسْئَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَنْ جُلُوسَائِهِ: «نخستین چیزی که بنده در قیامت از آن سؤال می شود درباره همنشینان اوست».**^(۳)

ممکن است در میان احادیث مربوط به نخستین چیزی که انسان از آن سؤال می شود تضادی احساس شود که اگر این یکی اول است آن یکی چگونه اول می تواند باشد، ولی ظاهراً منظور این است که يك گروه از کارهاست که در مرحله اول از آنها سؤال می شود و تمام آنچه در این احادیث آمده جزو همان گروه است.

ضمناً این احادیث اهمیّت موضوعات مزبور را از دیدگاه اسلام روشن می سازد یعنی «مسأله توحید ایمان به نبوت، محبت اهلبیت، نماز، همنشین،...».

۱. همان مدرک، حدیث ۲۲.
 ۲. همان مدرک، صفحه ۲۶۷، حدیث ۳۳.
 ۳. درالمنثور، جلد ۵، صفحه ۲۷۳.

این احتمال نیز وجود دارد که در قیامت موافقی است که در هر موقف اولین چیزی که از سؤال می شود یکی از این امور است.

۶- در حدیثی نیز امیر مؤمنان علی (علیه السلام) آمده است که فرمود: **اِتَّقُوا اللَّهَ فِي عِبَادِهِ وَ بِلَادِهِ فَإِنَّكُمْ مَسْئُولُونَ حَتَّىٰ عَنِ الْبِقَاعِ وَ الْبِهَانِمِ**: «از خدا بترسید و پرهیزکاری را مورد بندگان خدا و شهرها و آبادیش پیشه کنید، چرا که شما در پیشگاه خدا حتی از اراضی و حیوانات سؤال می شوید».^(۱)

این حدیث نشان می دهد که انسان حتی در برابر ویرانگی در محیط زیست و کشتن بی دلیل حیوانات مسئولیت دارد و در آن روز باز خواست می شود.

* * *

۶- آسانی و سختی حساب محشر

از مجموع روایات و حتی از اشاراتی که در بعضی از آیات قرآن آمده، به خوبی استفاده می شود که حساب روز قیامت، فوق العاده دقیق است: در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که به مردی فرمود: «چرا با برادر مسلمانان این چنین رفتار می کنی؟» عرض کرد: «فدایت شوم، حقی بر او داشتم و تا آخر از او گرفتم!» امام فرمود: بگو ببینم اینکه خدا می فرماید: **گروهی از بدی حساب می ترسند (وَ يَخَافُونَ سُوءَ الْحِسَابِ) آیا فکر می کنی از**

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۶۷.

ظلم و ستم خداوند بی‌مناکند؟ نه والله!، از این می‌ترسند که در حساب آنها دقت شود و تا آخرین مرحله، حساب از آنها بگیرند (پس سوء الحساب چیزی جز این نیست).^(۱)

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: **إِنَّمَا يُدَاقُ اللَّهُ الْعِبَادَ فِي الْحِسَابِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى قَدْرِ مَا آتَاهُمْ مِنَ الْعُقُولِ فِي الدُّنْيَا:** «خداوند در قیامت، نسبت به حساب هرکسی به مقدار عقلی که در دنیا به او داده دقت و سختگیری می‌کند».^(۲)

و از این تعبیر به خوبی استفاده می‌شود که رابطه نزدیکی در میان «میزان فهم و شعور» و «مسئولیت‌ها» است، چرا که حساب الهی به نسبت مسئولیت‌ها صورت می‌گیرد!

ولی در مقابل این گروه که در حسابشان سختگیری و مناقشه می‌شود، گروهی هستند که حساب برای آنها بسیار آسان است، همان‌ها که قرآن درباره آنان می‌گوید: **فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ يُحَاسِبُ حِسَابًا يَسِيرًا:** «اما کسی که نامه اعمالش به دست راستش داده شده به زودی حساب آسانی برای او می‌شود» (انشقاق آیه ۷ و ۸).

و در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌خوانیم: **ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ حَاسِبُهُ اللَّهُ حِسَابًا يَسِيرًا، وَ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ:** «سه چیز است در

۱. بحارالانوار، جلد ۷، صفحه ۲۶۶، حدیث ۲۷.

۲. اصول کافی، جلد اول، صفحه ۱۱، حدیث ۷.

هرکس باشد، خداوند حساب او را آسان می‌کند و او را به رحمتش در بهشت وارد می‌سازد».

عرض کردند: ای رسول خدا! آنها چه چیز است؟

فرمود: **تَعْطِي مَنْ حَرَمَكَ، وَ تَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ، وَ تَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ:** «عطا کنی به کسی که تو را محروم کرده، و پیوند برقرار کنی با کسی که از تو بریده، و عفو کنی کسی را که به تو ستم کرده است».^(۱)

و نیز از روایات استفاده می‌شود که «حسن خلق» باعث آسانی حساب در قیامت است، در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می‌خوانیم: **حَسَنُ خُلُقِكَ يُخَفِّفِ اللَّهُ حِسَابَكَ:** «اخلاق خود را نیکو کن تا خداوند حسابت را آسان کند».^(۲)

به هر حال از مجموع این مدارك اسلامی استفاده می‌شود که مردم در مورد حساب الهی کاملاً با هم متفاوتند گروهی نسبت به حسابشان بسیار سختگیری می‌شود، آنها کسانی هستند که در دنیا در حساب بندگان خدا سخت می‌گرفتند، و یا کج خلق و ظالم و ستمگر بودند.

گروه دیگری، حسابشان بسیار آسان است، به خاطر اعمال نیک و خوشرفتاری و آسان گرفتن بر بندگان خدا، یا به خاطر اینکه اصولاً آلوده به مال و مقام دنیا کمتر بوده اند.

۱. نورالثقلین، جلد ۵، صفحه ۵۳۷، حدیث ۱۲.

۲. بحارالانوار، جلد ۶۸، صفحه ۳۸۳، حدیث ۲۰.

اما گروه سوّمی هستند که بدون حساب وارد بهشت می شوند، چنانکه در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم که در تقسیم گروه های مردم در قیامت فرمود: **وَ مِنْهُمْ الَّذِينَ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ، لِأَنَّهُمْ لَمْ يَلْبَسُوا مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا بَشِيءًا، وَ إِنَّمَا الْحِسَابُ هُنَاكَ عَلَى مَنْ تَلَبَّسَ بِهَا هِيْهُنَا:** «کسانی هستند که بدون حساب داخل بهشت می شوند، زیرا آلوده به چیزی از امور دنیا نبودند، حساب در آنجا مخصوص کسانی است که در اینجا آلوده به امور دنیا باشند». (۱)

و در مقابل کسانی نیز هستند که بدون حساب وارد دوزخ می شوند! چنانکه در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم: **إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يُحَاسِبُ كُلَّ خَلْقٍ إِلَّا مَنْ أَشْرَكَ بِاللَّهِ عَزَّوَجَلَّ فَإِنَّهُ لَا يُحَاسِبُ وَ يُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ:** «خدای متعال به حساب همه مردم رسیدگی می کند مگر کسی که برای خدا همتایی قرار دهد، بدون حساب به سوی آتش فرستاده می شود». (۲)

و نیز از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است که فرمود: **... وَ أَمَّا الثَّلَاثَةُ الَّذِينَ يَدْخُلُهُمُ النَّارُ بِغَيْرِ حِسَابٍ فِإِمَامٌ جَانِرٌ وَ تَاجِرٌ كَذُوبٌ وَ شَيْخٌ زَانٍ!** «سه طایفه اند که بدون حساب وارد دوزخ می شوند، پیشوای ستمگر، تاجر دروغگو، پیر مرد زنا کار». (۳)

۱. میزان الحکمة، جلد ۲، صفحه ۴۱۴.

۲. بحار الانوار، جلد ۷، صفحه ۲۶۰، حدیث ۷.

۳. بحار الانوار، جلد ۷۲، صفحه ۳۳۷، حدیث ۵.

این بحث را با حدیث دیگری در همین زمینه پایان می دهیم: از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده است که فرمود: **سِنَّةٌ يَدْخُلُونَ النَّارَ بِغَيْرِ حِسَابِ الْأَمْرَاءِ بِالْجَوْرِ، وَ الْعَرَبُ بِالْعَصَبِيَّةِ، وَ الدَّهَاقِيُّنُ بِالْكِبْرِ، وَ التَّجَارُ بِالْكَذِبِ، وَ الْعُلَمَاءُ بِالْحَسَدِ، وَ الْاَغْنِيَاءُ بِالْبُخْلِ:**

«شش گروهند که بدون حساب وارد دوزخ می شوند، فرمانروایان به خاطر ستم، و عرب به خاطر شدت تعصب، و کدخدایان (خوانین) به خاطر تکبر، و تجار به خاطر دروغ، و علماء به خاطر حسد، و ثروتمندان به خاطر بخل»!^(۱)

خداوند! به لطف و کرم، حساب قیامت را بر ما آسان کن، و بر ما ترحم فرما، تو می دانی با دست خالی و پرونده تاریک به سوی تو می آییم **يا اَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَ يا اَكْرَمَ الْاَكْرَمِينَ.**

۱. میزان الحکمة، جلد ۲، صفحه ۴۱۹.

صراط و مرصاد

اشاره:

در روایات به طور صریح، و در آیات به طور اشاره، مطالبی درباره «صراط» یعنی پلی که بر روی دوزخ کشیده شده و همگان باید از آن بگذرند آمده است، و همچنین اشاراتی به «مرصاد» که گاه به همان معنای صراط تفسیر شده و گاه به معنای گذرگاه مخصوص از همان صراط.

مجموع این تعبیرات نشان می دهد که برای وصول به کانون رحمت الهی یعنی بهشت باید از روی جهنم گذشت، و این کار جز برای نیکان و پاکان میسر نیست.

افراد آلوده و مجرم و ظالم و تبهکار هرگز قدرت عبور از این پل و گذرگاه را ندارند، و به زودی سقوط در دوزخ می کنند.

در تفسیر این دو لفظ و همچنین حقیقت «صراط» و «مرصاد» سخنان فراوانی در روایات اسلامی و بحث های مفسران آمده است که توجه به آنها، علاوه بر اینکه بخشی از مسائل مربوط به معاد را روشن می سازد، اثر تربیتی قابل توجهی در دل های افراد آماده دارد.

با این اشاره به قرآن مجید باز می گردیم و به آیات زیر گوش جان فرا

می دهیم:

- ۱- (وَ إِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا - ثُمَّ نُنَجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نَذَرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثًا) (مریم ۷۱ و ۷۲).
- ۲- (إِنَّ رَبَّكَ لِبَالِمِرْصَادٍ) (فجر ۱۴).
- ۳- (وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَى أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ) (یس ۶۶).
- ۴- (إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَادًا - لِلطَّاغِينَ مَابًا) (نبأ ۲۱ و ۲۲).

ترجمه

- ۱- همه شما (بدون استثناء) وارد جهنم می شوید! این امری است حتمی و فرمانی است قطعی از پروردگارتان! سپس آنها را که تقوا پیشه کردند از آن رهایی می بخشیم، و ظالمان را در حالی که (از ضعف و ذلت) به زانو در آمده اند در آن رها می سازیم.
- ۲- مسلماً پروردگار تو در کمینگاه است.
- ۳- و اگر بخواهیم چشمان آنها را محو می کنیم، سپس برای عبور از راه می خواهند به یکدیگر پیشی بگیرند، اما چگونه می توانند ببینند!؟
- ۴- جهنم کمینگاهی است بزرگ! - و محل بازگشتی برای طغیانگران.

* * *

تفسیر و جمع بندی

راه بهشت از دوزخ می گذرد

در نخستین آیه روی سخن را به همه انسان ها کرده می فرماید:

«همه شما (بدون استثناء) وارد دوزخ می شوید، و این بر پروردگار تو امری است حتمی و قطعی» (وَإِنْ مِنْكُمْ إِلَّا وَارِدُهَا كَانَ عَلَى رَبِّكَ حَتْمًا مَقْضِيًّا). بعد می افزاید: «سپس آنها را که پرهیزگار بوده اند رهایی می بخشیم، و ستمگران را در حالی که به زانو در آمده اند در آن وا می گذاریم» ثُمَّ نُجِّي الَّذِينَ اتَّقَوْا وَ نُذِرُ الظَّالِمِينَ فِيهَا جِثْيًا.

در اینکه منظور از ورود در جهنم در اینجا چیست؟ مفسران سخن بسیار گفته اند، و تفسیرهای گوناگونی دارند:

عده ای بر این عقیده اند که «ورود» در اینجا به معنای دخول نیست، زیرا این واژه در اصل به معنای قصد آب کردن است، لذا هنگامی که شتران را به سوی آب می برند تعبیر به «أوردت الأبل الماء» می شود، قرآن مجید نیز درباره موسی (علیه السلام) هنگامی که در کنار چاه آب شهر مدین رسید می فرماید: وَ لَمَّا وَرَدَ مَاءَ مَدْيَنَ «هنگامی که موسی وارد آب مدین شد» (قصص ۲۳).

مفهوم این سخن این است که همه انسان ها به نزدیکی جهنم می آیند و این همان چیزی است که از آن تفسیر به «صراط» یعنی پلی که بر روی دوزخ است شده که همه باید از آن بگذرند، مجرمان در همان جا می مانند و سقوط می کنند و مؤمنان به سرعت از آن می گذرند و داخل بهشت، می شوند، کوتاه

سخن اینکه به گفته المیزان «ورود چیزی بیش از حضور و اشراف توأم با قصد نیست».

یا به تعبیر فخر رازی (یکی از دو تفسیری که ذکر کرده) ورود به معنای نزدیکی است.

ولی از مجموع آیات مختلف قرآن که این واژه در آن به کار رفته است چنین استفاده می شود که این واژه هم به معنای حضور و نزدیکی به کار رفته و هم به معنای دخول، یعنی مفهوم عامی دارد که هر دو را شامل می شود لذا خطاب به بت پرستان می گوید: **إِنَّكُمْ وَ مَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ حَصَبُ جَهَنَّمَ أَنْتُمْ لَهَا وَارِدُونَ - لَوْ كَانَ هُوَ آلهَةً مَا وَرَدُوهَا وَ كَلَّ فِيهَا خَالِدُونَ:** «شما و آنچه غیر از خدا می پرستید هیزم جهنمید! همگی در آن وارد می شوید، اگر اینها خدایان بودند هرگز در آن وارد نمی شدند، و همه جاودانه در آن خواهند بود» (انبیاء ۹۸ و ۹۹).

بنابراین مانعی ندارد که ورود در آیه مورد بحث به معنای قرب و نزدیکی و اشراف تفسیر شود و اشاره ای به پل صراط باشد.

شاهد این تفسیر حدیثی است که از امام صادق (علیه السلام) آمده است که در تفسیر آیه فوق فرمود: **أَمَا تَسْمَعُ الرَّجُلَ يَقُولُ: وَرَدْنَا مَاءَ بَنِي فُلَانٍ، فَهُوَ الْوُرُودُ، وَ لَمْ يَدْخُلْهُ:** «آیا نمی شنوی که کسی می گوید ما وارد آب فلان طائفه

شدیم (یعنی در کنار آن قرار گرفتیم) این ورود است در حالی داخل نشده است»^(۱).

از این تعبیر روشن تر حدیث کوتاهی است که قرطبی طبق روایتی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل می کند به این مضمون که فرمود:

الْوُرُودُ الْمَمْرُ عَلَى الصِّرَاطِ: «ورود همان عبور از صراط است»^(۲).

تفسیر دیگری که طرفداران فراوانی در میان مفسرین دارد این است که واقعاً همه انسان ها داخل دوزخ می شوند، منتها بر مؤمنان سرد و سالم خواهد بود، همان گونه که آتش نمرودی بر ابراهیم (علیه السلام) سرد و سالم شد، و بر کافران و مجرمان سوزنده و شعله‌ور خواهد بود.

گویی مؤمنان به خاطر عدم سنجیت با آتش همانند يك ماده خاموش کننده آتشدند، در حالی که کفار به خاطر سنجیتشان همچون موادی هستند که وقتی بر آتش می ریزد شعله ورتتر می گردد! (دقت کنید).

شاهد این تفسیر روایتی است که از «جابر بن عبدالله انصاری» نقل شده که شخصی از او درباره تفسیر این آیه سؤال کرد، «جابر» به گوش های خود اشاره کرد و گفت: با این دو گوش خود از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شنیدم که اگر دروغ بگویم هر دو کر باد، می فرمود: «ورود به معنای

۱. تفسیر برهان، جلد ۳، صفحه ۲۰.
 ۲. تفسیر قرطبی، جلد ۶، ذیل آیه مورد بحث.

دخول است، هیچ نیکوکار و بدکاری نیست مگر اینکه داخل جهنم می شود منتها نسبت به مؤمنان سرد و سالم خواهد بود همان گونه که بر ابراهیم شده»^(۱).
اگر این تفسیر را انتخاب کنیم آیه دلیلی بر مسأله پل صراط نخواهد بود.

* * *

در دوّمین آیه به عنوان تهدیدی نسبت به طغیان گران، بعد از ذکر عذاب دنیوی آنها و مجازات های دردناکی که دامن گیر آنها شده، می فرماید:
«پروردگار تو مسلماً در کمینگاه است» (إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ).

«مرصاد» از ماده «رصد» (بر وزن حَسَدٌ) به معنای آمادگی برای مراقبت از چیزی است، و این همان است که در فارسی از آن تعبیر به در کمین بودن می کنیم، بنابراین «مرصاد» به معنای «کمینگاه» است.

در اینکه منظور از «مرصاد» در اینجا چیست؟ بعضی گفته اند یعنی خداوند در کمین گردنکشان در این دنیا است و به موقع آنها را در هم می کوبد، و به تعبیری که در تفسیر المیزان آمده «خداوند مراقب اعمال بندگان خویش است، تا زمانی که طغیان و فساد را از حد بگذرانند آنها را به اشدّ عذاب مجازات می کند»^(۲).

۱. تفسیر ابو الفتوح رازی، جلد ۷، صفحه ۴۳۱ (این حدیث را جمعی دیگر از مفسران از جمله در نور الثقلین و تفسیر فخر رازی نقل کرده اند).
۲. تفسیر المیزان، جلد ۲۰، صفحه ۴۰۹ (صفحه ۲۸۱ طبع بیروت).

در این صورت در آیه اشاره ای به مسأله «صراط» نیست، ولی در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: **الْمِرْصَادُ قَنْطَرَةٌ عَلَى الصِّرَاطِ لَا يَجُوزُهَا عَبْدٌ بِمَظْلَمَةٍ**: «مرصاد پلی است بر صراط، کسی که حق مظلومی بر گردن او باشد از آن نخواهد گذشت»!^(۱)

در حدیث دیگری که در روضه کافی از امام باقر (علیه السلام) از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده می خوانیم که بعد از ذکر مشخصات پل صراط فرمود: **وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى إِنَّ رَبَّكَ لَبِالْمِرْصَادِ**: «این همان چیزی است که خداوند متعال فرموده ان ربك لبالمرصاد».^(۲)

از این دو حدیث که ناظر به تفسیر آیه فوق است استفاده می شود که آیه مزبور ناظر به قیامت و پل صراط است.

البته هیچ مانعی ندارد که آیه ناظر به هر دو باشد، یعنی خدا در کمینگاه طغیانگران هم در این جهان، و هم در جهان دیگر در کنار صراط است، ولی به هر حال آیه مفهوم مکانی ندارد، چرا که از برای خداوند مکانی نیست، بلکه منظور احاطه وجودی خداوند بر همه این امور است.

در حدیثی نیز از ابن عباس آمده است که می گفت بر جهنم هفت پل قرار دارد، نزد پل اول از «ایمان» سؤال می شود اگر آن را به طور کامل ارائه دهد

۱. بحار الانوار، جلد ۸، صفحه ۶۴ - همین روایت در تفسیر برهان، جلد ۴، صفحه ۴۵۸ به عنوان تفسیری بر آیه شریفه (ان ربك لبالمرصاد) از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است.
 ۲. نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۵۷۲ - تفسیر برهان، جلد ۴، صفحه ۴۵۸.

به پل دوّم می رود، و در آنجا از «نماز» سؤال می شود، اگر به طور کامل ارائه دهد به پل سوّم می رود، در آنجا سؤال از «زکات» می شود، اگر آن را ارائه دهد به پل چهارم می رود، در آنجا از «روزه» ماه مبارک رمضان سؤال می شود، اگر آن را ارائه دهد به پل پنجم می رود، در آنجا از «حج و عمره» سؤال می شود، اگر آنها را ارائه دهد به پل ششم می رود، و در آنجا از «صله رحم» سؤال می شود اگر آنرا ارائه دهد به پل هفتم می رود، در آنجا از «مظالم و حقوق بندگان» از او سؤال می کنند... و این است معنای سخن خداوند **إِنَّ رَبَّكَ لُبِالْمِرْصَادِ**.^(۱)

بسیار بعید به نظر می رسد که این سخن با این تفصیلات استنباط شخصی ابن عباس بوده باشد، قاعد تا آن را به صورت **يَكُ** روایت از رسول خدا یا علی (علیه السلام) شنیده است.

تعبیر به «مرصاد» در آیه ۲۱ سوره نبأ نیز آمده است آنجا که می فرماید: **إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَاداً** «مسلماً دوزخ کمینگاه است» (برای طغیانگران).

ولی ظاهر این آیه این است که خود دوزخ کمینگاه طغیانگران و مجرمان است، اما با توجه به آنچه در آیه قبل آمد جمعی از مفسران گفته اند منظور از مرصاد در اینجا پلی است که از روی جهنم می گذرد، آنجا کمینگاه این گروه می باشد و چون قادر بر عبور از آن نیستند در جهنم سقوط

۱. تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، ذیل آیه مورد بحث.

می‌کنند^(۱) «کمینگاه» معمولاً در مورد طرق و گذرگاه‌ها به کار می‌رود و جهنم که به اصطلاح آخر خط است تناسب چندانی با مسأله کمینگاه ندارد، و این قرینه دیگری بر تفسیر فوق است.

* * *

در سومین و آخرین آیه بعد از اشاره به وضع کفار و مجرمان در قیامت، و اینکه در آن روز بر دهان آنها مهر نهاده می‌شود و تنها دست و پایشان سخن می‌گویند، می‌فرماید: «و اگر بخواهیم چشمان آنها را محو و نابوده می‌کنیم سپس برای عبور از صراط می‌خواهند بر یکدیگر پیشی بگیرند، اما چگونه می‌توانند ببینند» (وَلَوْ نَشَاءُ لَطَمَسْنَا عَلَىٰ أَعْيُنِهِمْ فَاسْتَبَقُوا الصِّرَاطَ فَأَنَّى يُبْصِرُونَ)^(۲).

بسیاری از مفسران این آیه را ناظر به وضع این گروه در دنیا دانسته‌اند و «صراط» را به معنای «طریق حق» تفسیر کرده‌اند، یعنی آنها می‌کوشند طریق حق یا طریق نجات را پیدا کنند در حالی که خداوند به خاطر اعمالشان چشم‌هایشان را نابینا ساخته و قادر به مشاهده آن نیستند!

۱. این تفسیر را مرحوم «علامه طباطبایی» در المیزان و «فخر رازی» در تفسیر کبیر و «راغب» در مفردات و «قرطبی» در تفسیر خود، ذیل آیه سوره نبأ به عنوان تنها تفسیر یا به عنوان یکی از تفاسیر ذکر کرده‌اند.

۲. «طَمَسْنَا» از ماده «طَمَسَ» (بر وزن شمس) به معنای محو و نابود کردن آثار چیزی است، و در اینجا ممکن است به معنای محو کامل چشم یا محو کامل نور آن باشد.

ولی این احتمال نیز وجود دارد که آیه ناظر به وضع این گروه در قیامت به هنگام عبور از صراط (پل دوزخ) باشد، در آنجاست که اگر خدا اراده کند چشمانشان را به کلی محو می‌سازد تا نتوانند از آن پل بگذرند هر قدر تلاش و کوشش کنند.

ظاهر عبارت تفسیر «فی ضلال» همین معناست، در تفسیر قرطبی نیز به عنوان يك احتمال به آن اشاره شده، بعلاوه از «عبدالله بن سلام» در تفسیر این آیه چنین نقل شده: «هنگامی که روز قیامت گردد و صراط (روی دوزخ) کشیده شود، منادی صدا می‌زند محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و امتش برخیزند! همه امت اعم از خوب و بد بر می‌خیزند، و به دنبال حضرتش حرکت می‌کنند، تا از صراط بگذرند، وقتی روی صراط آمدند، خداوند چشمان فاجران آنها را نابینا می‌سازد، آنها می‌خواهند از «صراط» بگذرند، ولی چگونه می‌توانند ببینند؟»^(۱)

بسیار بعید به نظر می‌رسد که این بیان استنباط شخصی «عبدالله بن سلام» باشد، زیرا اینها از اخبار غیبی آینده است که جز معصومین (علیهم السلام) از آن آگاه نبودند، به همین دلیل بعید نیست که آن را به عنوان روایتی از رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) تلقی کنیم.^(۲)

۱. تفسیر قرطبی، جلد ۸، صفحه ۵۴۹۴ (ذیل آیه مورد بحث).

۲. «عبدالله بن سلام» از علمای اهل کتاب بود که اسلام را انتخاب کرد، و نام اصلیش «الحصین» بود که بعد از اسلام، پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آن را به «عبدالله» تبدیل کردند، بعضی از علمای رجال او را مجهول الحال دانسته، و گاه بعضی قرائن بر

* * *

توضیحات

حقیقت صراط چیست؟

گرچه همان گونه که بارها گفته ایم که آگاهی تفصیلی نسبت به حقایق مربوط به قیامت و جهان پس از مرگ که عالمی است برتر و بالا از این جهان، برای اهل دنیا غیر ممکن است، ولی این امر مانع از آگاهی اجمالی نسبت به آن نخواهد بود!

آنچه از آیات و روایات اسلامی استفاده می شود، این است که صراط پلی است بر دوزخ در مسیر بهشت که نیکان و بدان بر آن وارد می شوند، نیکان به سرعت از آن می گذرند و به نعمت های بی پایان حق می رسند، و بدان سقوط کرده، سرازیر دوزخ می شوند!، حتی از پاره ای از روایات استفاده می شود که سرعت عبور مردم از آن بستگی به میزان ایمان و اخلاص و اعمال صالح آنها دارد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مِثْلَ الْبَرْقِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مِثْلَ عَدْوِ الْفَرَسِ، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ حَبْوًا، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ

ضعف او شمرده اند، ولی از آنجا که ابن داود او را در قسم اول کتابش که مربوط به رجال معتبر است ذکر کرده آن را قرینه ای بر حسن حال او دانسته اند.

مَشِيًا، وَ مِنْهُمْ مَنْ يَمُرُّ مَتَعَلِّقًا قَدْ تَأْخُذُ النَّارُ مِنْهُ شَيْئًا وَ تَتْرُكُ شَيْئًا!»: «بعضی مانند برق از آن می گذرند، و بعضی همچون اسب تیزرو، بعضی با دست و زانوها، بعضی همچون بیادگان، و بعضی به آن آویزان می شود (و می گذرند) گاه آتش دوزخ از آنها چیزی را می گیرد و چیزی را رها می کند».^(۱)

چرا باید از روی جهنم به سوی بهشت رفت؟ در اینجا نکات لطیفی است. از یکسو بهشتیان با مشاهده دوزخ قدر عافیت بهشت را بهتر می دانند، و از سوی دیگر وضع صراط در آنجا تجسمی است از وضع ما در اینجا، باید از روی جهنم سوزان شهوات گذر کرد و به بهشت تقوا رسید، و از سوی سوم تهدیدی است جدی برای همه مجرمان و آلودگان که سرانجام گذرگاهشان از این راه باریک خطرناک است.

لذا در حدیث «مفضل بن عمر» می خوانیم که می گوید از امام صادق (علیه السلام) درباره «صراط» سؤال کردم فرمودند صراط همان طریق به سوی معرفت و شناخت خداوند متعال است.

سپس افزود: هُمَا صِرَاطَانِ: صِرَاطٌ فِي الدُّنْيَا، وَ صِرَاطٌ فِي الْآخِرَةِ، فَاَمَّا الصِّرَاطُ الَّذِي فِي الدُّنْيَا فَهُوَ الْإِمَامُ الْمَقْرُوضُ الطَّاعَةِ، مَنْ عَرَفَهُ فِي الدُّنْيَا وَ اقْتَدَى بِهِدَاةَ مَرَّ عَلَى الصِّرَاطِ الَّذِي هُوَ جِسْرُ جَهَنَّمَ فِي الْآخِرَةِ، وَ مَنْ لَمْ يَعْرِفْهُ فِي الدُّنْيَا زَلَّتْ قَدَمُهُ عَنِ الصِّرَاطِ فِي الْآخِرَةِ، فَتَرَدَّى فِي نَارِ جَهَنَّمَ: دو صراط

۱. امالی صدوق، مجلس ۳۳.

است، صراطی در دنیا و صراطی در آخرت، و اما صراط در دنیا همان امام واجب الاطاعه است، هرکس او را بشناسد و به هدایت او اقتدی کند از صراطی که پلی است بر جهنم در آخرت می‌گذرد، و هرکس او را در دنیا نشناسد قدمش بر صراط آخرت می‌لرزد و در آتش جهنم سقوط می‌کند»^(۱).

در تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام) این دو صراط (صراط دنیا و آخرت) به صراط مستقیم معتدل بین «غلو» و «تقصیر» و «صراط آخرت» تفسیر شده است.^(۲)

این نکته نیز قابل توجه است که در روایات اسلامی عبور از این راه پر خطر مشکل شمرده شده است، در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) (و هم از امام صادق (علیه السلام) آمده است: **إِنَّ عَلَى جَهَنَّمَ جِسْرًا أَدَقُّ مِنْ الشَّعْرِ وَاحِدٌ مِنَ السَّيْفِ**: «بر دوزخ پلی است باریک‌تر از مو و تیزتر از شمشیر»!^(۳)

صراط «مستقیم» و حقیقت «ولایت» و «عدالت» در این دنیا نیز چنین است، باریکتر از مو، و تیزتر از شمشیر، چرا که خط مستقیم خط باریکی بیش نیست، و بقیه هر چه هست خطوط انحرافی در چپ و راست است.

۱. معانی الاخبار، صفحه ۳۲، حدیث ۱.

۲. بحار، جلد ۸، صفحه ۶۹، حدیث ۱۸.

۳. میزان الحکمه، جلد ۵، صفحه ۳۴۸ - در حدیث امام صادق (علیه السلام) به جای جمله: **إِنَّ عَلَى جَهَنَّمَ جِسْرًا** کلمه الصراط آمده است (بحار، جلد ۸، صفحه ۶۴، حدیث ۱).

و طبیعی است که صراط قیامت که تجسم عینی از این صراط است چنین باشد.

ولی با این حال همان گونه که قبلا نیز اشاره شد گروهی با سرعت در سایه ایمان و اعمال صالح از این جاده خطرناک می گذرند.

بدون شك ارتباط با پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و خاندان رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم) می تواند عبور از این جاده مخوف را آسان سازد، در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم: **إِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ وَ نُصِبَ الصِّرَاطُ عَلَى جَهَنَّمَ لَمْ يَجْزُ عَلَيْهِ إِلَّا مَنْ كَانَ مَعَهُ جَوَازٌ فِيهِ وَ لَایَةُ عَلِيٍّ بِنِ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ (علیه السلام)!** «روز قیامت هنگامی که صراط روی جهنم قرار داده شود تنها کسانی از آن عبور می کنند که اجازه ای داشته باشند و در آن اجازه ولایت علی بن ابی طالب (علیه السلام) بوده باشد».^(۱)

نظیر همین معنا به تعبیر دیگر درباره بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) آمده است.

بدیهی است ولایت علی (علیه السلام) و فاطمه (علیها السلام) از ولایت پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و علاقه به قرآن و اسلام و سایر پیشوایان معصوم جدا نیست، در واقع تا ارتباطی از نظر ایمان و اخلاق و عمل با این پیشوایان بزرگ برقرار نباشد عبور از صراط ممکن نیست، و در این زمینه

۱. بحار الانوار، جلد ۸، صفحه ۶۸، حدیث ۱۱.

روایات متعددی وارد شده است، (علاقمندان برای آگاهی بیشتر می توانند به بحار الانوار، جلد ۸ فصل صراط، مخصوصاً روایات ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷ مراجعه کنند).

آخرین سخن در اینجا درباره بُعد تربیتی ایمان به چنین صراطی است، گذرگاهی مخوف، لغزنده، خطرناک، باریک تر از مو، تیزتر از شمشیر، گذرگاهی که مواقف و ایستگاه های متعددی دارد، و در هر موقف از چیزی سؤال می کنند، در يك جا از نماز، جای دیگری از امانت و صلّه رحم، جایی از عدالت، و مانند آن، گذرگاهی که اجازه عبور از آن بدون ولایت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و امیرمؤمنان علی(علیه السلام) و تخلّق به اخلاق آنها امکان پذیر نیست، و بالاخره گذرگاهی که هرکس به مقدار نور ایمان و عمل صالحش توانایی عبور از آن را دارد، و اگر کسی نتواند به سلامت از آن بگذرد سقوطش در دوزخ حتمی است، و هرگز به کانون نعمت های معنوی و مادی پروردگار، یعنی بهشت راه نخواهد یافت.

توجه به این معانی، و ایمان به آن بدون شك بازتاب گسترده ای در اعمال انسان و تربیت او خواهد داشت، و او را به دقت هرچه بیشتر در انتخاب راه های زندگی، و جدا سازی دقیق حق از باطل، و تخلّق به اخلاق اولیاء الله و ادار می سازد.

بهشت و بهشتیان

اشاره

تمام بحث های معاد سرانجام به یکی از دو نقطه ختم می شود: «بهشت» و «دوزخ».

بهشت یعنی کانون انواع مواهب نعمت های الهی، اعم از معنوی و مادی، و دوزخ کانون انواع رنج ها و شکنجه ها و حرمان ها از هر قبیل.

در اینکه حقیقت بهشت چیست؟ و چگونه است؟ و در کجاست؟ و هم اکنون وجود دارد یا بعداً آفریده می شود؟ سخن بسیار است، و می توان برای یافتن پاسخ این سؤالات از تصریحات یا اشاراتی که در آیات قرآن آمده است کمک گرفت.

بعلاوه آیات بیشماری درباره صفات بهشت و بهشتیان، و نعمت های مختلف بهشتی، باغ ها و نهرها و چشمه ها، طعام ها و شراب های طهور، لباس ها، و همسران، و دوستان، و خدمتگزاران، و احترام و اکرام فوق العاده از سوی فرشتگان و نیز مواهب معنوی و لذات روحانی، در قرآن آمده است که بخش عظیمی از آیات مربوط به «معاد» را تشکیل می دهد.

باز در اینجا اشاره به این نکته را ضروری می دانیم که ما هر ترسیمی از بهشت در ذهن خود داشته باشیم، و هر فکری در سر بیروانیم با معیارها و مفاهیمی است که از مواهب این جهان داریم، و قطعاً ترسیم کامل بهشت نخواهد

بود که آن چیزی است برتر و بالاتر و فراتر و عمیق تر از آنچه دیده ایم و نوشته ایم و خوانده ایم، و فراتر از جهان ما.

ولی با این حال می توان يك ترسیم اجمالی و شبح مانند، با مطالعه آیات و روایات از آن در دست داشت، ترسیمی که دارای بعد تربیتی فوق العاده ای است، و در واقع هر انسانی را که دارای هرگونه انگیزه معنوی و مادی باشد به سوی خود فرا می خواند و جلب و جذب می کند، و او را برای نیل به آن به تهذیب نفوس و پاکسازی عقیده، و پاکی اعمال و درستی گفتار و رفتار دعوت می نماید.

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و آیات مربوط به بهشت را در گروه های مختلف، با گوش جان، از زبان قرآن می شنویم.

جالب اینکه این آیات در هشت گروه به تعدادی درهای بهشت، جمع آوری شده!.

۱ - اسباب ورود به بهشت

از دیدگاه قرآن

درباره اوصاف بهشتیان آیات فراوانی در قرآن مجید وارد شده که در مجموع صفات و اعمالی که انسان را به بهشت می‌رساند و او را در آن جایگاه رفیع و والا جای می‌دهد، کاملاً مشخص می‌سازد، و دیدگاه اسلام را در مسأله نجات و سعادت ابدی و تکامل بشر روشن می‌کند.

این اوصاف به شرح زیر است:

۱ - ایمان و عمل صالح

نخستین چیزی که سرمایه اصلی نجات و خمیر مایه سعادت و کلید درهای بهشت شمرده شده ایمان و عمل صالح است، قرآن می‌گوید: **وَ الدِّینَ اٰمَنُوْا وَ عَمَلُوْا الصّٰلِحٰتِ اُولٰٓئِكَ اَصْحَابُ الْجَنَّةِ هُمْ فِيْهَا خٰلِدُوْنَ** (بقره ۸۲).

«کسانی که ایمان آوردند و اعمال صالح انجام دادند یاران بهشتند، و جاودانه در آن خواهند ماند».

این تعبیر یا شبیه آن در آیات بسیاری وارد شده است که تکرار آن بیانگر،

اهمیت موضوع و توجه خاص قرآن نسبت به آن می‌باشد.^(۱)

۱. آل عمران ۱۳۶، نساء ۱۲۴، اعراف ۴۲، حج ۱۴ و ۲۳ و ۵۶، عنکبوت ۵۸، زمر ۷۴، احقاف ۱۴، محمد ۱۲ و آیات دیگر.

به این ترتیب قرآن پرده های او هام گروهی از اهل کتاب و مقلدین آنها را در میان اقوام و ملل دیگر، که تصور می کردند مسأله نجات و ورود در بهشت بر اساس يك سلسله روابط، یا ضوابطی غیر از ایمان و عمل صالح است، پاره می کند، و انسان ها را برای ساختن خویش در دو بُعد «عقید» و «عمل» بسیج می نماید، و اتفاقاً آیه مورد بحث به دنبال آیاتی درباره قوم یهود است که خود را قوم برگزیده خداوند می دانستند، و گاهی فرزندان خدا خطاب می کردند! و می گفتند: «اگر هم گناه کرده باشیم جز چند روزی آتش دوزخ به ما نخواهد رسید» گویی عهد و پیمانی با خدا بسته بودند!

بدیهی است رابطه «ایمان» و «عمل صالح» رابطه «درخت» و «میوه» است، يك درخت سالم (از درختان میوه) خالی از میوه نخواهد بود، همچنین ایمان از عمل صالح جدا نخواهد شد، مگر ایمان های ضعیف و کم نور که در برابر شهوات و هوی و هوس ها از اثر می افتد لذا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که وقتی از حقیقت ایمان سؤال کردند فرمود: **الایمانُ أَنْ يُطَاعَ اللهُ فَلَا يُعْصَى**: ایمان آن است که اطاعت خدا شود و معصیت او نشود.^(۱)

و به تعبیر روشن تر عمل صالح تجسم ایمان قلبی است!

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۳۳، حدیث ۳.

البته این سخن بدان معنا نیست که معصیتکاران یا مرتکبان کبیره کافرند^(۱) می پنداشتند، بلکه منظور این است ایمان قوی هرگز از عمل صالح جدا نیست، هرچند ایمان های ضعیف را با ارتکاب کبائر می سازد. این نکته نیز قابل توجه است که غالباً در آیات قرآن ایمان بر عمل صالح مقدم داشته شده، با اینکه به نظر می رسد انجام واجبات و ترك محرّمات کاری مشکل تر از ایمان است، و قاعدتاً باید مقدم داشته شود، این به خاطر آن است که قرآن با این بیان می خواهد اشاره به ریشه و اساس بودن ایمان نسبت به اعمال صالح کند.

آخرین سخن در این مبحث اینکه تعبیر به ایمان و عمل صالح، آنچنان تعبیر گسترده ای است که تمام مراحل ایمان به خدا و سایر مبانی اعتقادی را از پسکو، و انجام هرگونه کار شایسته فردی و اجتماعی و عبادی و سیاسی را از سوی دیگر شامل می شود، این بود نخستین کلید درهای بهشت.

* * *

۲ - تقوی

عامل دیگر تقوی و پرهیزگاری است که در آیات فراوانی از قرآن مجید نیز روی آن تکیه شده است، از جمله در سوره مریم بعد از اشاره **جَنّاتُ عَدْنِ**

۱. از اصولی که مورد اتفاق خوارج است این است که مرتکبان کبائر را تکفیر می کنند (سفینة البحار ماده خرج).

(باغ های جاودانه بهشت) و بخشی از نعمت های آن می فرماید: «این همان بهشتی است که ما به ارث به بندگان پرهیزگار خود می بخشیم» (تِلْكَ الْجَنَّةُ الَّتِي نُورِثُ مِنْ عِبَادِنَا مَنْ كَانَ تَقِيًّا) (مریم - ۶۳).^(۱)

می دانیم در نظام ارزشی اسلام، تقوی موقعیت بسیار والایی دارد همان گونه که در آیه ۱۳ سوره حجرات که به عنوان يك شعار اسلامی مشهور شده است می خوانیم: **إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَاكُمْ**: گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزکارترین شماست.

با اینحال جای تعجب نیست که در آیات فراوانی از قرآن مجید، تقوی در حقیقت به عنوان کلید بهشت شناخته شده، و می دانیم تقوی به معنای خویشتن داری، و پرهیز از گناهان، و هرگونه تخلف در برابر فرمان خدا و حق و عدالت است، یا به تعبیر دیگر آن حالت خدا ترسی باطنی و کنترل درونی است که انسان را از هرگونه آلودگی باز می دارد، یعنی چنان مفهوم جامعی دارد که انجام همه وظائف الهی اخلاقی انسان را فرا می گیرد.

تعبیر به «تلك» در آغاز آیه که اشاره به دور است در واقع اشاره ای است به عظمت مقام بهشت، گویی آنچنان والا است که از دسترسی فکر و اندیشه ما فراتر است.

۱. آیات زیر نیز اشاره به رابطه «تقوی» و «ورود در بهشت» دارد: آل عمران - ۱۵ - ۱۳۳ - ۱۹۸ و رعد - ۳۵ و حجر - ۴۵ - و نحل ۳۱ و فرقان - ۱۵ و شعراء - ۹۰ - و زمر - ۲۰ و ۷۳ و دخان - ۵۱ و محمد - ۱۵ - و ق - ۳۱ و ذاریات - ۱۵ و آیات دیگر.

تعبیر به «ارث» ممکن است اشاره به یکی از نکات زیر باشد:

۱- «ارث» به معنای هرگونه تملیک پایدار است، زیرا تنها ملکی که قابل فسخ و بازگشت نیست ملکی است که از طریق ارث به انسان می‌رسد، بهشت برای پرهیزکاران نیز چنین است.

۲- وراثت بیش از آنکه جنبه قانونی و تشریحی داشته باشد جنبه تکوینی و طبیعی دارد که طبق آن صفات پدران و مادران به فرزندان منتقل می‌گردد، بنابراین منظور از تعبیر به ارث در آیه فوق، وجود يك رابطه معنوی تکوینی در میان «تقوی» و «بهشت» است.

۳- اموالی که به ارث می‌رسد، اموالی است که معمولاً انسان برای آن زحمتی نگشیده، گویی نعمت‌های بهشتی آنچنان عظیم است که اعمال پرهیزکاران در مقابل آن کاملاً ناچیز محسوب می‌شود، مثل اینکه بهشت را بدون زحمت و مجاناً به آنها داده‌اند، چرا که زحمات آنها در برابر این نعمت بسیار کم اهمیت است.

و به تعبیر دیگر درست است که اعمال انسان و تقوای او پایه استحقاق بهشت است، ولی عظمت نعمت‌های بهشتی چنان است که گویی رایگان به پرهیزگاران داده می‌شود.

اینجاست که می‌گوییم پاداش‌های الهی در عین اسحقاقی بودن جنبه تفضلی

دارد.

۴- در روایت پر معنایی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) در تفسیر این مطلب می خوانیم: **مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَلَهُ مَنزَلٌ فِي الْجَنَّةِ، وَ مَنزَلٌ فِي النَّارِ!**: **فَأَمَّا الْكَافِرُ فَيَرِثُ الْمُؤْمِنَ مَنزَلَهُ مِنَ النَّارِ، وَ الْمُؤْمِنُ يَرِثُ الْكَافِرَ مَنزَلَهُ مِنَ الْجَنَّةِ**: هر انسانی منزلگاهی در بهشت و منزلگاهی در جهنم دارد، کافران منزل دوزخی مؤمنان را به ارث می برند، و مؤمنان جایگاه بهشتی کافران را! (۱)

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که همه انسان ها آزاد آفریده شده اند، هم استعداد بهشتی شدن را دارند و هم دوزخی شدن را، و این بسته به انتخاب خود آنهاست. (۲)

* * *

۳- احسان و نیکوکاری

عامل دیگری که از اسباب مهم ورود در این کانون بزرگ نعمت الهی است مسأله احسان و نیکوکاری با آن مفهوم وسیع و گسترده است که در آیات متعددی به آن اشاره شده، از جمله در آیه ۸۵ مائده بعد از اشاره به وضع گروهی از

۱. نور الثقلین، جلد ۲، صفحه ۳۱، حدیث ۱۲۱ - مجمع البیان ذیل آیه ۴۳ اعراف - در تفسیر علی بن ابراهیم نیز همین معنا با تعبیر دیگری از امام صادق (علیه السلام) ذیل آیه ۱۱ سوره مؤمنون نقل شده است.

۲. تعبیر به «ارث» در مورد بهشت منحصر به آیه فوق نیست در آیات ۱۰ و ۱۱ مؤمنون و ۴۳ اعراف و ۷۲ زخرف و ۸۵ شعراء نیز آمده است و این يك تعبیر پر معناست.

علمای مسیحی که با شنیدن آیات قرآن منقلب شدند، و سیلاب اشک از چشمانشان جاری شد، و ایمان آوردند و اعتراف به حق کردند، می فرماید: خداوند به خاطر این سخن به آنها باغ هایی از بهشت که از زیر درختانش نهرها جاری است بخشید، جاودانه در آن خواهند ماند، و این است جزای احسان کنندگان! (فَاتَابَهُمُ اللَّهُ بِمَا قَالُوا جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ).^(۱)

درست است که قرآن می گوید آنها این همه نعمت را به خاطر سخنی دال بر عظمت قرآن و ایمان به آن دریافت داشتند، ولی مسلماً تنها سخن نبود، سخنی بود آمیخته با ایمان که تمام وجود آنها را فرا گرفته بود، و لذا در آیات قبل از آن می گوید: تَرَىٰ أَعْيُنُهُمْ تَفِيضُ مِنَ الدَّمْعِ مِمَّا عَرَفُوا مِنَ الْحَقِّ: «چشم های آنها را می بینی که (از شدت شوق) به خاطر حقیقتی را که دریافته اند اشک می ریزد»!.

در اینکه چگونه گفتار آنها مصداق «احسان و نیکی» بود؟ می توان گفت: آنها هم قرآن را خوب مطالعه و بررسی کردند و هم به خوبی اعتراف و اقرار نمودند، و هم به خوبی عمل کردند.

در بعضی از روایات «احسان» به عنوان عبادت و بندگی توأم با یقین کامل، و احساس مراقبت پروردگار در همه حال، تفسیر شده است، چنانکه در حدیثی

۱. همین معنا در آیات زمر ۳۴ و مرسلات ۴۴ نیز آمده است.

از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم که از حضرتش درباره «احسان» سؤال کردند فرمود: **أَنْ تَعْبُدَ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ تَرَاهُ فَإِنَّهُ يَرَاكَ:** «آن گونه خدا را پرستش کن که گویی او را می بینی و اگر تو او را نمی بینی او قطعاً تو را می بیند!»^(۱)

روشن است آنکس که احساس چنین مراقبتی می کند نه تنها عبادتش عبادتی شایسته، و دارای روح و حقیقت است، بلکه آثار این احساس در تمام اعمال و رفتار و گفتار او ظاهر می شود.

* * *

۴ - جهاد و شهادت

هرکس مختصر آشنایی با منطق قرآن و اسلام داشته باشد می داند مقام مجاهدان و شهیدان در اسلام فوق العاده والا است، قرآن با صراحت وعده بهشت را به این گروه ایثارگر داده است، از جمله در آیه ۱۱ توبه می فرماید: «خداوند از مؤمنان جان ها و اموالشان را خریداری می کند که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد (به این گونه که) در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند، این وعده حقی است بر او که در تورات و انجیل و قرآن (سه کتاب بزرگ آسمانی) آمده، و چه کسی نسبت به عهدش از خدا وفادارتر است،

۱. تفسیر نورالثقلین، جلد ۱، صفحه ۵۵۳، حدیث ۵۷۹ (ذیل آیه شریف ۱۲۵ نساء).

حال که چنین است بشارت باد بر شما به خاطر معامله ای که با خدا کرده اید، و این پیروزی بزرگی است» (إِنَّ اللَّهَ اشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنْ فَاسْتَبَشِرُوا بَبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ وَذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) (توبه ۱۱۱).^(۱)

و راستی این تجارت بی نظیر و بی مانندی است: خریدار خداوند، فروشندهگان مؤمنان مجاهد، متاعی که خریداری می شود جان ها و اموالی است که خداوند خودش به آنها بخشیده، بهایی که برای آن پرداخته می شود بهشت جاویدان، و سند این معامله سه کتاب بزرگ آسمانی است، و به دنبال همه اینها تبریگی است که این خریدار به این فروشنده می گوید!

چه تعبیرات زیبا و دلنشین؟ و چه معامله پر سود؟ در برابر يك متاع زود گذر و ناپایدار چه بهای پر برکت و جاودانی با چه لطف و محبتی که در این معامله از سوی خدا ابراز شده؟!.

لذا در حدیثی می خوانیم: هنگامی که آیه فوق نازل شده پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) در مسجد بود آیه را با صدای بلند تلاوت فرمود و مردم تکبیر گفتند، مردی از انصار خدمت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) آمد و پرسید راستی همین آیه بود که نازل شد؟ پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) فرمود آری،

۱. همین معنا در آیات ۲۰ و ۲۱ و ۸۸ و ۸۹ سوره توبه و ۱۲ صف و ۱۴۲ آل عمران آمده است.

مرد انصاری (از روی خوشحالی) گفت: **بِئَعِّ رِبِيحٍ لِأَثْقِيلٍ وَ لَا اسْتَقِيلُ**: «معامله ای است بسیار پر سود، نه تقاضای فسخ آن را خواهیم کرد و نه فسخ آن را می‌پذیریم».^(۱)

آن بیع را که روز ازل با تو کرده ایم *** هرگز در آن حدیث اقاله نمی‌رود

ضمناً از آیه فوق استفاده می‌شود که نه تنها شهیدان راه خدا، بلکه پیروزمندان در جهاد نیز مشمول چنین معامله‌ای با خدا هستند، همین قدر که جان خود را در طبق اخلاص گذارده و به میدان جهاد می‌آورند مصداق معامله با خداست، و اینکه «يُقْتُلُونَ» (دشمن را می‌کشند) مقدم بر «يُقْتَلُونَ» (خود آنها شهید می‌شوند) شده است، دلیل بر این است که هدف اصلی در هم کوبیدن دشمن است نه شهادت! بنابراین شهادت مقام والائی است که در این مسیر عائد گروهی از سعادت‌مندان می‌شود، اما هرگز جهاد به منظور نیل به شهادت انجام نمی‌شود، یا به تعبیر روشن‌تر شهادت هدف نیست، بلکه گذرگاهی است در راه هدف.

* * *

۱. تفسیر درالمنثور، طبق نقل تفسیر المیزان، جلد ۹، صفحه ۴۲۹ (طبع بیروت ۴۰۵).

۵- ترك هواپرستی

دیگر از اموری که به عنوان اسباب ورود در بهشت معرفی شده «ترس از خدا و مبارزه با هوای نفس» است، در آیه ۴۰ و ۴۱ نازعات می فرماید: «اما آن کس که از مقام پروردگارش بترسد و نفس را از هوا و هوس باز دارد بهشت جایگاه اوست» (وَأَمَّا مَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَىٰ فَإِنَّ الْجَنَّةَ هِيَ الْمَأْوَىٰ).

بدون شك رابطه نزدیکی میان «خوف از خدا» و «نهی نفس از هوی پرستی» است که یکی به منزله درخت و دیگری میوه است، هنگامی که خوف حق در اعماق روح انسان ریشه دار شد، ستیزی از درون در برابر هوای نفس آغاز می گردد، و می دانیم سرچشمه تمام مفسد و گناهانی که در روی زمین است همان «هوی پرستی» است پس خود خدا سرچشمه همه اصلاحات است. لذا در حدیثی در ذیل آیه ۴۳ فرقان **أَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ** از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) آمده است: **مَا تَحْتَ ظِلِّ السَّمَاءِ مِنْ إِلَهٍ يُعْبَدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَعْظَمُ عِنْدَ اللَّهِ مِنْ هَوَىٰ مُتَّبِعٍ** ; «در زیر آسمان هیچ بتی نزد خدا بزرگتر از هوی و هوسی که از آن پیروی کنند نیست»!^(۱)

قابل توجه اینکه نقطه مقابل این دو صفت (خوف از خدا و نهی نفس از هوی) در آیات قبل از آن در همان سوره نازعات دو وصف «طغیانگری» و «مقدم داشتن دنیا بر آخرت» و نتیجه آن دوزخ شمرده شده است (وَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ

۱. تفسیر درالمنثور، جلد ۵، صفحه ۷۲.

وَ أَثَرَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا فَإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى) و به راستی خمیر مایه تمام بدبختی ها این دو صفت و سرچشمه تمام نیک بختی ها آن دو صفت است (دقت کنید).

به گفته بعضی از مفسران سرچشمه های هفتگانه گناه که در آیه ۱۴ آل عمران آمده است: زَيْنَ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالْخَيْلِ الْمُسَوَّمَةِ وَالْأَنْعَامِ وَالْحَرْثِ «محببت زنان و فرزندان و اموال هنگفت از طلا و نقره و اسب ها (و مرکب ها)ی ممتاز و دام ها و زراعت ها در نظر مردم جلوه داده شده است» همه در هوی پرستی خلاصه می شود، و سرچشمه هوی پرستی عدم معرفت و عدم خوف از خداست.^(۱)

در اینکه منظور از «مقام رب» در آیه مورد بحث چیست؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی دارند: بعضی آن را اشاره به مواقف قیامت و از جمله موقف حساب می دانند^(۲) می دانند و همه اینها در حقیقت بازگشت به ترس از اعمال و گناهان می کنند، زیرا خداوند «ارحم الراحمین» است و در ذات او چیزی که مایه خوف انسان گردد نیست، ولی همان گونه که مجرمان از دیدن قاضی عادل می ترسند و از شنیدن نام محکمه و دادگاه وحشت می کنند گنهکاران نیز از مقام عدل و حساب و علم خدا خائفند (دقت کنید).

۱. تفسیر روح البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۲۷.

۲. بنابراین «مقام رب» به معنای «مقامه عند رب» است.

در حقیقت دوزخی در این جهان است به نام دوزخ شهوات، و دوزخی در جهان دیگر دوزخ مجازات که از این دوزخ سرچشمه می‌گیرد!.

این بحث را با حدیثی از امام صادق (علیه السلام) پایان می‌دهیم فرمود: مَنْ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ يَرَاهُ وَ يَسْمَعُ مَا يَقُولُ، وَ يَعْلَمُ مَا يَعْمَلُهُ مِنْ خَيْرٍ أَوْ شَرٍّ، فَيَحْجُزُهُ ذَلِكَ عَنِ الْقَبِيحِ مِنَ الْأَعْمَالِ، فَذَلِكَ الَّذِي خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الْهَوَى: «کسی که می‌داند خدا او را می‌بیند و آنچه را می‌گوید می‌شنود، و آنچه را از نیک و بد عمل انجام می‌دهد، و این توجه او را از اعمال زشت باز می‌دارد، او کسی است که از مقام پروردگارش خائف است، و خود را از هوای نفس باز داشته».^(۱)

* * *

۶ - پیشگامان در ایمان

پیدایش هر آئین جدید الهی با سنت شکنی‌هایی همراه است، مخصوصاً آئینی همچون اسلام که در محیط بسیار خرافی و آلوده به انواع مفسدات، و مملو از ارزش‌های کاذب و غلط ظاهر گشت.

بدیهی است پیشگام شدن در ایمان به چنین پیامبری کاری بسیار مشکل است و نیاز به شهامت فراوان دارد، زیرا همیشه پیشگامان در ایمان مورد هجوم

۱. تفسیر نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۱۹۷، حدیث ۴۸ (اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۷۰ (باب الخوف و الرجاء) حدیث ۱۰۱).

جاهلان متعصب قرار دارند و چون در اقلیتند جان و مال و حیثیتشان همواره در خطر است.

بعلاوه آنها «اسوه‌ای» برای دیگران محسوب می‌شود و سببی برای پیشرفت آئین حق در دنیا روی این جهات چهارگانه پیشگامان امتیاز بزرگی دارند و اینجاست که قرآن مجید وعده قطعی بهشت را به آنها داده و در آیه ۱۰ سوره واقع می‌فرماید: «و پیشگامان پیشگام، آنها مقربانند، و در باغ‌های پر نعمت بهشت جای دارند» (و السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ - أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ - فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ).^(۱)

این در صورتی است که «سابقون» را به معنای سابقون در ایمان تفسیر کنیم، ولی بعضی از مفسران آن را به سبقت در طاعة الله (اطاعت فرمان خدا) یا سبقت در نمازهای پنجگانه، یا جهاد، یا هجرت، یا توبه، تفسیر کرده‌اند، در این صورت نیز می‌تواند شاهی برای مقصود باشد، چرا که پیشگامان در این اعمال خیر نیز اسوه و قدوه دیگرانند، و هم مردمانی اینارگر و با شهامت و متوکل بر خدا، شایسته بهره‌مند شدن از جنات نعیمند.

در روایات اسلامی «سابقون» به امیرمؤمنان علی (علیه السلام) که نخستین مسلمان از جنس مردان بود، و گاه به چهار نفر «هابیل» و «مؤمن آل فرعون» و «حبيب نجار» و «علی (علیه السلام)» تفسیر شده که هر کدام در عصر و

۱. همین معنا در آیه ۲۱ حدید و ۱۳۳ آل عمران نیز آمده است.

زمان خود مصداق روشن و نمونه اتم از سبقت در ایمان و جهاد و اعمال خیر بودند.^(۱)

قابل توجه اینکه نخستین موهبتی که خداوند در این آیات برای آنها قرار داده موهبت قرب به خدا است (أَوْلَانِكَ الْمُقْرَبُونَ) که از تمام نعمت های عظیم و جنات النعیم برتر و بالاتر و والاتر است.

و با اینکه «جنات» (باغ های بهشت) بدون ذکر نعیم که جمع نعمت است کافی برای ادای مقصود می باشد ولی ذکر این دو با هم تأکید و اهمیت بیشتری را در مورد نعمت های بهشت در بر دارد.

این تعبیر می تواند اشاره به مطلب دیگری نیز باشد که باغ های بهشتی فقط کانون نعمت است، برخلاف باغ های دنیا که اداره و نگهداری و حفظ آن همیشه با زحمات فراوانی همراه بوده و هست، و هر زمان بیم آفت و فنا و نابودی درباره آن می رود.

* * *

۷ - هجرت و جهاد

هجرت به معنای «دوری از کانون کفر و شرک و ظلم و گناه» در بسیاری از موارد تنها راه حل مشکلات مؤمنان و نیکان و پاکان است، آنها با دور شدن

۱. برای آگاهی از این احادیث به کتاب احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۱۴، و جلد ۱۵، صفحه ۳۴۵ به بعد و تفسیر نور الثقلین، جلد ۵، صفحه ۲۰۹، حدیث ۱۸ و ۱۹ و ۲۰ و ۲۱.

از چنین محیطی خود را می سازند، و جمعیت خویش را آماده می کنند، و جذب نیرو می نمایند، تا برای جهاد و هجوم بر سردمداران شرک و ظلم آماده تر گردند.

این همان کاری بود که مسلمانان دوبار آن را انجام دادند: «هجرت خصوصی» گروهی از مسلمین از مکه به حبشه، و هجرت عمومی مسلمانان از مکه به مدینه سر فصل جدیدی در تاریخ اسلام شد.

بدیهی است ترك خانه و کاشانه و بستگان و دوستان، وطن مورد علاقه، کار بسیار مشکلی است، و مشکل دیگر آماده شدن برای جهاد و هجوم بر کانون کفر و فساد، و لذا قرآن مجید مهاجران را با صراحت به نعمت های جاودان بهشتی بشارت داده است در آیات ۲۰ تا ۲۲ توبه می فرماید: «آنها که ایمان آوردند و هجرت کردند، و در راه خدا با اموال و جانهایشان جهاد نمودند، مقامشان نزد خدا برتر است، و آنها رستگارانند - پروردگارشان آنها را به رحمت از سوی خود و خشنودی (خویش) و باغ های بهشتی که در آن نعمت های جاودانه است بشارت می دهد».

(الَّذِينَ آمَنُوا وَ هَاجَرُوا وَ جَاهَدُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَ أَنْفُسِهِمْ أَكْثَرُ
 دَرَجَةً عِنْدَ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْفَائِزُونَ - يُبَشِّرُهُمْ رَبُّهُمْ بِرَحْمَةٍ مِنْهُ وَ رِضْوَانٍ وَ
 جَنَّاتٍ لَهُمْ فِيهَا نَعِيمٌ مُّقِيمٌ).^(۱)

۱. همین معنا در آیه ۱۰۰ توبه هم آمده است.

در این آیه سخن از کسانی در میان است که دارای سه وصف «ایمان» و «هجرت» و «جهادند» (البته هر يك از این سه وصف رابطه علت و معلولی با وصف دیگر دارد، ایمان آنها سبب هجرت شد، و هجرت آنها مقدمه ای بر جهاد بود) و پاداش آنها نیز سه چیز قرار داده شده است: «رحمت الهی» و «خشنودی او» و «باغ های پر نعمت بهشت» به این ترتیب در برابر هر کار نیکی پاداشی عظیم به آنها داده می شود، ایمان سبب آمرزش گناهان می گردد و هجرت موجب جلب رضایت حق، و جهاد با اموال و نفس سبب بهره مندی از باغ های پر نعمت بهشت است.

در میان مفسران معروف است که «شبیبه» و «عباس» هر کدام بر دیگری تفاخر می کردند، یکی می گفت: من کلید دار خانه کعبه و آباد کننده مسجد الحرامم!.

و دیگری می گفت: منصب سقایة الحاج (آب رساندن به زوار خانه خدا) بر عهده من است! علی(علیه السلام) فرمود: افتخار من در این است که ایمان آورده ام و هجرت و جهاد کرده ام! آیه فوق نازل شد و برتری امام(علیه السلام) را بر همه آنها بیان کرد.^(۱)

۱. شواهد التنزیل ابوالقاسم حسکانی ذیل آیه مورد بحث، صفحه ۲۴۴ به بعد (با تلخیص) همین مضمون یا با کمی تفاوت در کتاب های فراوانی از اهل سنت نقل شده است (برای توضیح بیشتر به احقاق الحق، جلد ۳، صفحه ۱۲۲ تا ۱۲۷ مراجعه فرمایید).

مفسران در اینجا بحث های فراوانی دارند که چگونه قرآن مجید درجه مؤمنان مهاجر مجاهد را برتر از غیر مؤمنان شمرده است؟ در حالی که غیر مؤمنان اصلا درجه ای ندارند، ولی در يك پاسخ کوتاه می توان گفت: اولاً در مورد صفات تفضیلی بسیار می شود که در طرف مقابل اصلاً فضیلتی نیست، مانند **وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّنْ مُّشْرِكٍ**: «بنده با ایمان از بت پرست بهتر است» (بقره ۲۲۱) و امثال این تعبیر در قرآن و روایات و کلمات روزمره فراوان دیده می شود.

از این گذشته نفس عمل آبرسانی به حجاج و آباد کردن مسجد الحرام کار با فضیلتی است از هرکس که سر بزند، منتها اگر انجام دهندگان کافر و بی ایمان باشند اعمال نیک آنها حبط و بی اثر می شود.

* * *

۸- صبر و تحمل در برابر شدائد

مسأله استقامت خمیر مایه همه کارهای مثبت، و پایه اصلی هرگونه اطاعت و ترك معصیت است، بنابراین جای تعجب نیست که یکی از اسباب مهم ورود در بهشت شمرده شود، چنانکه در آیه ۱۲ سوره دهر می خوانیم «خداوند به آنها (نیکان) به خاطر صبرشان بهشت و لباس های حریر (بهشتی) پاداش داده است»:

«وَجَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَحَرِيرًا»^(۱).

و به هنگام ورود در بهشت فرشتگان به آن ها خوشامد می گویند: خوشامدی که دلیل عظمت مقام صابران است، می گویند: «درود بر شما! به خاطر صبر و استقامتی که داشتید».

(سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ) (رعد ۲۴).

می دانیم آیه مورد بحث از آیات سوره دهر است که به گفته گروه کثیری از مفسران شیعه و اهل سنت درباره علی و فاطمه و زهرا و امام حسن و امام حسین (علیهم السلام) نازل شده، زیرا صبر و شکیبایی را در حد اعلی نشان دادند، و سه روز پی در پی، روزه خود را با آب افطار نمودند، و غذای خویش را به «مسکین» و «یتیم» و «اسیر» بخشیدند، این همان صبر در برابر اطاعت است.

بدیهی است صبر و شکیبایی در برابر مشکلات و مصائب زندگی و ایستادگی در مقابل حوادث سخت، و همچنین صبر و شکیبایی در برابر عوامل پرهیجان گناه و معصیت نیز از کلیدهای بهشت است.

قابل توجه اینکه در این آیه از میان تمام نعمت های بهشتی روی مسأله لباس های پر ارزش و زیبا تکیه شده است، این مطلب یا به خاطر آن است، این گروه از صابران علاوه بر اینکه غذاهای خود را ایثارگرانه به گرسنگان

۱. همین معنا در آیات ۲۱ تا ۲۴ رعد و ۷۵ فرقان نیز آمده است.

می دادند لباس های خویش را نیز به آنها می بخشیدند و تنها به يك لباس ساده قناعت می کردند، یا اینکه جمال ظاهر انسان در درجه اول با لباس است همان گونه که جمال باطن با تقوی و پرهیزگاری است که از آن در قرآن نیز به «لباس تقوی» تعبیر شده.

۹ - ایمان و بقاء بر جاده مستقیم

در بعضی دیگر از آیات قرآن روی مسأله استقامت (ثبات بر جاده مستقیم) در طریق ایمان و اطاعت حق تکیه شده است، چنانکه در آیات ۱۳ و ۱۴ احقاف می فرماید: «إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ خَالِدِينَ فِيهَا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»: «کسانی که گفتند پروردگار ما الله است استقامت به خرج دادند نه ترسی بر آنهاست و نه غمی - آنها اصحاب بهشتند، و جاودانه در آن می مانند، این پاداش اعمالی است که انجام می دادند».^(۱)

«استقاموا» از ماده «استقامت» به معنای ملازمت راه مستقیم و ثبات بر خط صحیح است، به تعبیر دیگر هم مفهوم اعتدال و دوری از هرگونه انحراف در آن است، و هم مفهوم ثبات، و اگر می بینیم بعضی از اهل لغت آن را به معنای اعتدال تفسیر کرده اند از همین نظر است.

۱. آیات ۳۰ و ۳۱ سوره فصلت نیز همین معنی را می رساند.

راغب در مفردات می گوید: «استقامت در مورد راهی گفته می شود که روی خط مستقیم قرار داشته باشد، و به همین جهت به راه حق، «صراط مستقیم» گفته می شود، و استقامت انسان همان ملازمت طریق مستقیم است»^(۱).

لذا در مفهوم استقامت هم معنای صاف بودن طریق افتاده است و هم پایداری و مقاومت، و بنابراین از اموری که سبب ورود در کانون لطف خدا یعنی بهشت می شود علاوه بر ایمان تداوم خط و راه صحیح و مستقیم است. در بعضی از روایات که از ائمه معصومین (علیه السلام) در تفسیر این آیه نقل شده آمده است «اسْتَقَامُوا عَلٰی وَاٰیةِ اَمِيْرِ الْمُؤْمِنِيْنَ (علیه السلام): «منظور استقامت و بقاء بر ولایت امیر مؤمنان علی (علیه السلام) است (که خط مستقیم اسلام راستین می باشد)»^(۲).

و اینکه نخست سخن را از «ایمان» می گوید (قَالُوا رَبَّنَا اللّٰهُ) و بعد استقامت بر جاده صحیح را با «تُمْ» که برای عطف با فاصله است بعد از آن می آورد اشاره به این است که چنین عملی نتیجه چنان ایمانی است.

این نکته نیز قابل دقت است که سرچشمه نگرانی های انسان گاه اموری است که در گذشته واقع شده، و بر آن اندوه می خورد، و گاه نسبت به امور آینده

۱. مفردات راغب، ماده قوم.

۲. تفسیر علی بن ابراهیم ذیل آیه سوره فصلت که مشابه آیه فوق است (جلد ۲، صفحه ۲۶۵) و همچنین در ذیل آیه مورد بحث (صفحه ۲۹۷).

است که از آن بیمناک می باشد، قرآن در آیه مورد بحث می گوید: کسانی که دارای این دو صفت باشند نه اندوهی از گذشته دارند و نه بیمی از آینده (لا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ).

این سخن را با حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) پایان می دهیم: کسی خدمتش عرضه داشت: کاری به من بیاموز که به آن تمسک جویم (و اهل بهشت شوم) پیامبر فرمود: **قُلْ رَبِّيَ اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقِمْ**: «بگو خدای من الله است و بر آن بایست» (که سرمایه ورود در بهشت همین است) سپس سؤال کرد: مخوف ترین چیزی که باید از آن پرهیز کنم چیست؟ رسول خدا زبان خود را به دست گرفت و فرمود این!!^(۱)

* * *

۱۰ - اطاعت خدا و رسول (صلی الله علیه وآله وسلم)

دیگر از کارهای کلیدی بهشت همان اطاعت فرمان خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است که در آیه ۱۳ نساء آمده: **وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ**: «هرکس اطاعت خدا و رسولش را کند، او را در باغ هایی از بهشت وارد می سازد که

۱. تفسیر ابوالفتوح رازی، جلد ۱۰، صفحه ۲۲.

همواره از زیر درختانش نهرها جاری است، جاودانه در آن می ماند و این پیروزی بزرگی است»^(۱).

تعبیر به «جَنّات»، دلیل بر تعدد باغ های بهشت است که هر کدام یکی از مقامات عارفان و صالحان و نیکان و پاکان است.

و تعبیر به تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ دلیل بر خرمی و سرسبزی این باغ ها و نهایت لطف و زیبایی آنها است، زیرا درختانی که در کنار نهرها قرار دارند همیشه خرم و سرسبز و زیبا و پرطراوتند!

تعبیر به خَالِدِينَ فِيهَا (به طور جاویدان در آن می مانند) علاوه بر اینکه احتمال فنا و سلب نعمت را که معمولاً مایه نگرانی است از میان می برد، از آنجا که به صورت «صیغه جمع» بیان نشان می دهد که بهشتیان از نعمت اجتماع و انس با یکدیگر نیز بهره مندند، در حالی که در آیه بعد از آن که سخن از عصیان خدا و رسول و خلود در دوزخ می گوید «خَالِدًا» به صورت «مفرد» آمده که نشان می دهد آنها در آنجا از تنهایی نیز رنج می برند، گویی هر يك در يك سلول انفرادی در آتش دوزخ محبوسند.

* * *

۱. همین معنا در آیه ۱۷ سوره فتح نیز آمده است.

۱۱ - اخلاص

خلوص عقیده، خلوص عمل، و خلوص نیت یکی دیگر از کلیدهای بهشت است، چنانکه در آیات ۳۹ تا ۴۳ صافات می خوانیم: «وَمَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ - إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ - أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَعْلُومٌ - فَوَاجِهٌ وَهُمْ مُكْرَمُونَ - فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ»: «شما جز به همان اعمالی که انجام می دادید جزا داده نمی شوید، مگر بندگان مخلص خدا که برای آنها روزی معین و ویژه ای است، میوه های گوناگون، و آنها مورد احترامند، در باغ های پر نعمت بهشت!»^(۱)

در این آیات پس از آنکه به کیفرهای دردناک دوزخیان اشاره می کند «مخلصین» را استثناء کرده، و می گوید آنها از همه این کیفرها برکنارند.^(۱)

اما باید دید «مخلصین» (با فتح لام) چه کسانی هستند؟ با دقت در آیات قرآن این نکته مهم به دست می آید که «مخلص» (به کسر لام) یعنی کسی که خود و اعمال و نیت خود را خالص کرده، غالباً در مواردی به کار رفته که انسان در مراحل خودسازی بوده است، در حالی که «مخلص» (به فتح لام) یعنی خالص شدگان، بر کسانی اطلاق شده که از نظر ایمان و معرفت و عمل به مقام والایی رسیده اند که از قلمرو نفوذ وسوسه های شیطانی خارج شده و مصونیت یافته اند و ابلیس در مقابل آنها سپر انداخته است، چنانکه قرآن از قول ابلیس نقل می کند: **فَبِعِزَّتِكَ لَأَعُوِيَنَّهُمْ أجمعين إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمُ الْمُخْلِصِينَ:** «به عزت

۱. روشن است که با این حال استثناء منقطع است، همان گونه که بسیاری از مفسران تصریح کرده اند، ولی اگر که «ما تجزون» خطاب به همه انسان ها اعم از مؤمن و کافر باشد در این صورت استثناء متصل خواهد بود اما این احتمال بعید به نظر می رسد.

سوگند که همه آنها را جز بندگان مخلصت! گمراه خواهم کرد» (سوره ص آیه ۸۳).

در حقیقت ناخالصی های وجود انسان بر دو گونه است: بخشی از آن قابل تشخیص و رفع است، و بخشی از آن به قدری باریک و مخفی است که یا بر انسان پوشیده است، و یا اگر هم آشکار گردد قدرت برای برطرف ساختن آن را ندارد، هنگامی که انسان در راه اخلاص قدم بگذارد و بخش اول از ناخالصی ها را که توان اوست از روح و جان و اعمال خود برچیند، خداوند بزرگ به لطف و کرمش بخش دوم را از او بر می چیند، اینجاست که شایسته نام «مخلص» (خالص شده) خواهد بود.

عجیب اینکه خداوند برای این دسته امتیازاتی قائل شده که برای هیچیک از بندگان قائل نشده است:

از جمله طبق آیات مورد بحث خداوند روزی ویژه ای از الطاف خفیه اش به آنها اختصاص داده است، آنها از جلوه های ذات پاك او لذت می برند و از باده شهود باطن او سرمست می شوند قلبشان از پیمانۀ شوق خدا لبریز، و سر تاپایشان غرق عشق و جذبۀ وصال او می شود، این همان است که در يك اشاره کوتاه فرموده: **أُولَئِكَ لَهُمْ رِزْقٌ مَّعْلُومٌ** «آنها روزی ویژه ای دارند».

دیگر از امتیازات آنها همان مصونیت از وسوسه های شیاطین است که در بالا به آن اشاره شد.

سومین امتیازشان رسیدن به مقام والای عرفان است، آنها چنان معرفتی دارند که می‌توانند خدا را توصیف صحیح کنند، نه توصیفی آمیخته با شَرک جلی یا خفی، چنانکه در آیه ۱۵۹ و ۱۶۰ صافات می‌خوانیم: **سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ - الإِعْبَادَ لِلَّهِ الْمُخْلِصِينَ** «منزل است خداوند از توصیفی که آنها می‌کنند، مگر بندگان مخلص خدا (که توصیفی صحیح از هرگونه عیب و نقص دارند).

به این ترتیب معرفتشان از همه برتر، مصونیتشان در برابر شیطان و هوای نفس از همه بیشتر، و پاداششان در قیامت از همه والاتر است، و این است جزای مخلصین **(اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُخْلِصِينَ، بِحَقِّ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ)**.

* * *

۱۲ - صدق و راستی

در میان اعمال انسان کمتر عملی به زیبایی و جذابیت «صدق و راستی» است، و از آیات و روایات به خوبی بر می‌آید که وزن آن در ترازوی عمل نیز بسیار سنگین است، چرا که یکی از والاترین اوصاف اولیاء الله محسوب می‌شود، و قرآن نیز آن را یکی از کلیدهای عمده بهشت شمرده، چنانکه در آیه ۱۱۹ مائده می‌گوید: **«هَذَا يَوْمٌ يَنْفَعُ الصَّادِقِينَ صِدْقُهُمْ لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا»:** «امروز (روز قیامت) روزی است که راست

گفتن راستگوییان به آنها سود می بخشد، برای آنها باغ هایی از بهشت است که از زیر درختانش نهرها جاری است، و جاودانه در آن خواهند بود»^(۱).

روشن است که منظور صدق و راستی در دنیاست، صدق در عقیده، صدق در گفتار، و صدق در عمل که هر يك، نشانه ای از نشانه های مسلم تقوی است، وگرنه صدق و راستی در آخرت که محل تکلیف نیست، مفید نخواهد بود، به علاوه اوضاع در آن روز چنان است که هیچکس جز راستگویی راه دیگری ندارد، حتی گنهکاران اگر موقتاً حقایق را انکار کنند به زودی متوجه می شوند که این کارشان بیهوده است، لذا سرانجام به همه گناهان خویش اعتراف خواهند کرد!

ضمناً از این تعبیر استفاده می شود که تمام اعمال نیک را می توان در صدق و راستی خلاصه کرد، و با کمی دقت، تحلیل منطقی آن نیز روشن است، چرا که همه گناهان بازگشت به عدم صداقت انسان در ادعای ایمان و اسلام می کند، وگرنه کسی که قانونی را به رسمیت می شناسد چگونه می تواند در عمل به مخالفت با آن برخیزد؟

اهمیت صدق بدان پایه است که وسیله اصلی آزمایش افراد شمرده شده، چنانکه در حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم لا تَنْظُرُوا إِلَى كَثْرَةِ صَلَاتِهِمْ وَصَوْمِهِمْ، وَكَثْرَةِ الْحَجِّ وَالْمَعْرُوفِ، وَطُنْطُنْتِهِمْ بِاللَّيْلِ، وَكِنْ

۱. در این آیه، «هذا» مبتدا و «یوم» خبر آن و جمله «ینفع...» مضاف الیه «یوم» است.

أَنْظُرُوا إِلَىٰ صِدْقِ الْحَدِيثِ، وَ أَدَاءِ الْأَمَانَةِ؟: «نگاه به فزونی نماز و روزه و حج و کارهای نیک و سر و صدای آنها در شب (برای عبادت) نکنید، و لکن نگاه به راستی گفتار و اداء امانت آنها کنید».^(۱)

و در حدیث دیگری از رسول اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می خوانیم: إِنَّ الصَّدْقَ يَهْدِي إِلَى الْبِرِّ وَالْبِرُّ يَهْدِي إِلَى الْجَنَّةِ: «صدق و راستی هدایت به نیکی می کند و نیکی هدایت به سوی بهشت».

و به این ترتیب صدق و راستی کلید بهشت است.

* * *

۱۳ - خودسازی و ترکیه نفس

بدون شك بهشت جای نیکان و پاکان است، و لذا در قرآن با صراحت آن را به عنوان پاداشی برای چنان اشخاصی ذکر کرده است، در آیه ۷۵ و ۷۶ طه: از زبان «ساحران فرعونی» بعد از پیروزی معجزه موسی (علیه السلام) بر سحر آنان، و ایمان آوردن و تسلیم شدن نشان در برابر موسی (علیه السلام)، ورد تهدیدهای فرعون و فرعونیان، می گوید: «آنها که با ایمان و عمل صالح در محضر پروردگارشان حاضر شوند درجات عالی دارند، این درجات عالی همان باغ های جاویدان بهشتی است که از زیر درختانش نهرها جاری است،

۱. بحارالانوار، جلد ۶۸، صفحه ۹، حدیث ۱۳.

جاودانه در آن می مانند، و این است پاداش کسی که خود را پاک و پاکیزه کند!»!
 (وَمَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى جَنَّاتُ عَدْنٍ مِنْ
 تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى).

«تَزَكَّى» از ماده «تزکیه» به معنای پاکسازی است که هم پاکی عقیده را شامل می شود و هم پاکی گفتار و عمل را، و در حقیقت بهشت جایی است که از هر نظر پاک و پاکیزه است، و طبیعی است که غیر پاکان را در آن راهی نیست. بعضی از مفسران گفته اند که در این آیه «درجات عالی بهشت» برای کسانی قرار داده شده که دارای ایمان و عمل صالح و تزکیه اند، بنابراین مانعی ندارد که «درجات پائین تر» از آن کسانی باشد که در عین داشتن ایمان، اعمال نیک و بد را به هم آمیخته و گاه مرتکب خلاقی شده اند (ولی حتی آنها نیز تا شستشو و پاک نشوند به بهشت که محل پاکان است راه نخواهند یافت) به این نکته نیز باید توجه داشت که احتمال داده شده این قسمت از آیات از زبان ساحران فرعونی نباشد بلکه مستقیماً کلام خود پروردگار باشد، ولی می دانیم نتیجه هر دو در اینجا یکی است.

* * *

۱۴ - «انفاق» و «استغفار»

استغفار از گناهان، و توبه به درگاه پروردگار، و انفاق در وسعت و پریشانی، و فرو بردن خشم و عفو و گذشت، و عدم اصرار بر گناه، مجموعه ای است که در آیات سوره آل عمران (۱۳۳ تا ۱۳۶) نوید بهشت درباره آن داده شده است، می فرماید: (وَسَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ) سبقت جوید برای رسیدن به مغفرت پروردگارتان و بهشتی که وسعت آن پهنه آسمان و زمین است، و آماده برای پرهیزگاران شده».

سپس به شرح طبقات آنها پرداخته آنان را کسانی توصیف می کند که در شادی و غم در راه خدا انفاق می کنند، و خشم خویش را فرو می برند، و از گنهکاران می گذرند، و نیکوکارند و کسانی که وقتی مرتکب کار زشتی می شوند، یا به خود ستم می کنند، به یاد خدا افتاده، و از گناهان خویش توبه می نمایند (الَّذِينَ يُنْفِقُونَ فِي السَّرَّاءِ وَالضَّرَّاءِ وَالْحَاضِمِينَ الْغَيْظِ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ - وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ...).

و در پایان بار دیگر به آنها نوید بهشت می دهد، و می گوید: «پاداششان آمرزش پروردگار و باغ های بهشتی است که از زیر درختانش نهرها جاری است» (أُولَئِكَ جَزَاءُهُمْ مَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَجَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...).

مسارعت و سبقت جستن به سوی مغفرت اشاره به پیشی گرفتن بر اسباب مغفرت است، لذا بعضی آن را به اسلام تفسیر کرده، و بعضی به ادا فرائض، و بعضی به هجرت، و بعضی به نمازهای پنجگانه، و بعضی به جهاد و بعضی به توبه که هر کدام از اسباب آمرزش الهی است، و مجموع این امور مایه سرعت و سبقت به سوی بهشت است، و لذا در آیات بعد از آن به مسأله انفاق و استغفار و عفو و گذشت و احسان که سر فصل های مهمی از اسباب مغفرت و کلیدهایی برای گشودن درهای بهشت می باشد اشاره شده.

جالب اینکه نظیر همین معنا با يك تفاوت مختصر که «سابقوا» بجای «سارعوا» قرار گرفته در آیه ۲۱ سوره حدید آمده است، می فرماید: (سابقوا إلى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ).

مسلم است «سارعوا» که از باب «مفاعله» و به معنای سرعت گرفتن در برابر یکدیگری می باشد نتیجه اش همان مسابقه و پیشی گرفتن بر یکدیگر است (دقت کنید).

ولی بعضی از مفسران «سارعوا» را تنها به معنای مبادرت یا شدت تفسیر کرده، و معنای باب مفاعله را نادیده گرفته اند.

به هر حال این تعبیرات نشان می دهد که دنیا میدان مسابقه ای است برای انسان ها، و مقصد نهائی این مسابقه همان وصول به مغفرت و بهشت با آن وسعت بی نظیر.

درباره وسعت بهشت در همین جلد به خواست خدا سخن خواهیم گرفت.

* * *

۱۵ - خوف از خدا

ترس از خداوند یعنی ترس از عدالت و حساب و کتاب و مجازات او سپری است در برابر انواع گناهان و عامل نیرومند بازدارنده ای است در مقابل ظلم و فساد و عصیان، و به همین دلیل از کلیدهای بهشت شمرده شده است چنانکه در آیه ۴۶ رحمن می فرماید: «برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو باغ بهشتی است» (وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ).

در تفسیر «مقام ربه» دو احتمال ذکر کرده اند: گاه گفته اند منظور از آن احاطه علمی پروردگار نسبت به تمامی اعمال و نیات انسان است، و گاه گفته اند منظور ایستادن انسان در برابر دادگاه عدل خدا در قیامت است (در این صورت آیه تقدیری دارد و در تقدیر چنین است: (مقامه بین یدی ربه).^(۱)

هریک از این دو تفسیر را انتخاب کنیم چنین خوفی سرچشمه ترك معاصی و شهوات می شود، چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: مَنْ عَلِمَ أَنَّ اللَّهَ يَرَاهُ وَيَسْمَعُ مَا يَقُولُ مِنْ خَيْرٍ وَ شَرٍّ فَيَحْجُزُهُ ذَلِكَ عَنِ الْقَبِيحِ مِنَ الْأَعْمَالِ، فَلَهُ جَنَّاتٍ: «کسی که بداند خداوند او را می بیند و آنچه از خیر و شر

۱. هر دو احتمال در تفسیر «مجمع البیان» و «المیزان» ذکر شده است.

می گوید می شنود، و این علم و آگاهی او را از اعمال قبیح باز دارد، برای او دو باغ بهشتی است»^(۱).

درباره «جنتان» (دو بهشت) نیز تفسیرهای مختلفی ذکر شده:

- ۱- منظور بهشت «مادی» و «معنوی» است، همان چیزی که در سوره آل عمران آیه ۱۵ از آن تعبیر به «جَنَّاتُ تُجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَ رِضْوَانٌ مِنَ اللَّهِ» شده است که اولی باغ هایی است که از زیر درختانش نهرها جاری است، و دوّمی خشنودی معبود محبوب حقیقی یعنی خداوند است.
 - ۲- بهشت اوّل در برابر ایمان، و بهشت دوّم در برابر اعمال صالح است.
 - ۳- بهشت اوّل در برابر اطاعت، و دیگری در برابر ترك گناه است.
 - ۴- بهشت اوّل پاداش عمل است و دوّمی تفضل الهی است.
- البته هیچکدام از این تفسیرها دلیل خاصی ندارد هر چند تفسیر اوّل از همه مناسب تر به نظر می رسد، و جمع میان آنها نیز کاملاً ممکن است.

* * *

۱. «مجمع البیان»، جلد ۹ و ۱۰، صفحه ۲۰۷.

۱۶ - تولی و تبری

دوستی دوستان خدا، و دشمنی با دشمنان حق، یا به تعبیر دیگر همسویی با نیکان و پاکان، و ناهماهنگی با بدان و شروران، یکی دیگر از کلیدهای بهشت است که در آیات قرآن به آن اشاره شده، در آیه ۲۲ مجادله می فرماید:

«هیچ جمعیتی را که ایمان به خدا روز قیامت دارد نمی یابی که با دشمنان خدا و رسولش دوستی کنند، هر چند پدران، یا فرزندان، یا برادران، یا خویشاوندان آنها باشند» (لَا تَجِدُ قَوْمًا يُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ يُوَادُّونَ مَنْ حَادَّ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَوْ كَانُوا آبَاءَهُمْ أَوْ أَبْنَاءَهُمْ أَوْ إِخْوَانَهُمْ أَوْ عَشِيرَتَهُمْ).

سپس می افزاید: «آنها کسانی هستند که خدا ایمان را بر صفحه قلوبشان رقم زده و با روحی از سوی خودش آنان را تقویت نموده، و آنها را در باغ هایی از بهشت وارد می کند که نهرها از زیر درختانش جاری است» (أَوْلَيْكَ كِتَابٌ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ وَيُدْخِلُهُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...) (مجادله ۲۲).

در ذیل آیه نیز اشاره به پاداش معنوی آنها با این تعبیر شده: رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ: «هم خدا از آنها خشنود است و هم آنها از خدا خشنودند» و بالاخره تاج افتخار «أَوْلَيْكَ حِزْبُ اللَّهِ» را بر سر آنها زده است!

ناگفته پیداست که در يك قلب دو محبت جمع نمی شود، یا محبت خدا یا محبت دشمنان خدا، بنابراین نیرومندترین علاقه های خویشاوندی و دوستی هنگامی که در برابر علاقه به خدا قرار گیرد مسلماً کمرنگ و بی رنگ خواهد

شد، بعلاوه مسأله تنها مسأله علاقه نیست، بلکه علاقه مقدمه ای است برای همسویی و همگامی در تمام برنامه ها، در ظلم ظالمان، و فساد مفسدان و گناه مجرمان، و حزب الله از این بیگانه اند.

تعبیر به **أَوْلَانِكَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ** (در دل های آنها ایمان نوشته شده): تعبیری است بسیار زنده و پر معنا، زیرا نوشتن آن هم با دست توانای خداوند، آن هم بر صفحه قلوب همه بیانگر رسوخ حقیقت ایمان در وجود آنها و تثبیت کامل آن است.

آری چنین افرادی که مؤید به روح القدس نیز هستند شایسته نام «حزب الله» و مظهر تولی و تبری در برابر اویند.

* * *

۱۷ - اهتمام به نماز

در سوره معارج از آیه ۲۲ تا ۳۴ مجموعه صفاتی را (ضمن بیان نه صفت) بیان می کند و به دنبال آن وعده بهشت به صاحبان آنها می دهد، این صفات عبارتند از مداومت بر نماز، قرار دادن حق ثابتی در اموال برای محرومان، ایمان به روز جزا، ترس از عذاب پروردگار، حفظ دامان از بی عفتی، اداء امانت، وفای به عهد، اداء شهادت به حق، و محافظت بر آداب و شرایط و روح نماز، و به دنبال آن می فرماید: **«أَوْلَانِكَ فِي جَنَاتٍ مُّكْرَمُونَ»** «این گوره با

عظمت، در باغ های بهشتی گرامی داشته می شوند» تعبیری که هم واجد نعمت های مادی و هم روحانی است جالب اینکه: این صفات نه گانه از نماز شروع می شود، و به نماز پایان می یابد، با این تفاوت که در مرحله نخست از مداومت بر نماز سخن می گوید، و در مرحله آخر از محافظت بر آن که تفسیر به حفظ آداب و شرایط و خصوصیات آن شده است، آداب و شرایطی که هم ظاهر نماز را از فساد و بطلان حفظ می کند، هم روح نماز را که حضور قلب است تقویت می نماید، و هم موانعی را که سد راه قبول آن است، همچون خوردن اموال حرام، نوشیدن شراب، غیبت و امثال آن، از بین می برد.

به این ترتیب آغاز اعمال خیر نماز است، و پایان آنها نیز نماز می باشد، و اتفاقاً از نظر برنامه زمانی نخستین چیزی که بر انسان بالغ واجب می شود نماز، و آخرین چیزی که تا پایان عمر نیز همراه اوست، نماز است.

جالب اینکه محافظت انسان نسبت به نماز طرفینی است، هم او باید نماز را از فساد خلل حفظ کند و هم نماز انسان را از تباهی و فساد محافظت می کند و شاهد آن «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ» است.

این سخن را با حدیثی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) پایان می دهیم فرمود: **مَنْ حَافِظَ عَلَيْهَا كَانَتْ لَهُ نُورًا وَ بَرُهَانًا وَ نَجَاةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ:**

«هرکس نماز خود را محافظت کند نماز برای او مایه نور و روشنایی و آگاهی و نجات در روز قیامت است».^(۱)

* * *

نتیجه

آنچه در بالا، در هفده عنوان، بیان شد بخشی از مهمترین اسباب ورود در کانون بزرگ رحمت الهی و مواهب و نعمت های او یعنی بهشت است، که از یکسو بیانگر نظام ارزشی اسلام در زمینه اسباب نجات در قیامت است و از سوی دیگر انگیزه های نیرومندی برای انجام این اعمال مهم انسانی و اخلاقی و اجتماعی محسوب می شود، و بدون شك الهام گرفتن از آنها می تواند يك انسان را به بالاترین اوج تکامل و تربیت و افتخار برساند.

خداوندا! توفیق به دست آوردن این کلیدهای سعادت را از ما سلب مفرما.

۱. تفسیر «روح البیان»، جلد ۱۰، صفحه ۱۶۷.

نعمت های جسمانی بهشت

اشاره

در بحث معاد جسمانی این حقیقت به خوبی روشن شد که از نظر قرآن مجید معاد هم جنبه جسمانی دارد و هم جنبه روحانی، چرا که انسان در آن صحنه با جسم و روح حاضر می شود، و طبعاً باید در هر دو جنبه غرق مواهب و برکات الهی گردد.

آنها که نعمت های بهشتی را همه معنوی و روحانی می پندارند، و آیاتی که دلالت بر نعمت های جسمانی می کند همه را به زبان کنایه فرض می کنند، در حقیقت از این نکته غافلند که انحصار نعمت های بهشتی به نعمت های روحانی مفومش نفی معاد جسمانی است که برخلاف صریح آیات قرآن است.

و اصولاً چنانکه در بحث معاد جسمانی گفتیم «جسم» و «روح» دو همزاد به هم پیوسته اند، همان گونه که در این جهان جدا از یکدیگر نمی توانستند به تکامل ادامه دهند، در آن جهان نیز برای بهره گیری از مواهب الهی جدا از یکدیگر نمی توانند باشند (دقت کنید).

به هر حال نعمت های جسمانی بهشت مانند نعمت های معنوی بسیار متنوع و گسترده و جالب و دل انگیز است و قرآن روی آن بسیار تکیه کرده است تا از این طریق توجه همه انسان ها را به اعمال و صفات و فضائل که سرچشمه این مواهب است جلب کند (و می دانیم نوع بشر بیش از آنچه به نعمت های

روحانی می اندیشد توجّه به مواهب جسمانی دارد) و در عین حال - چنانکه در فصل بعد خواهیم دید - فصل مهمی برای بیان نعمت های معنوی و لذات روحانی بهشت گشوده است که اگر از نظر گستردگی بیان در حدّ نعمت های مادی نیست ولی از نظر کیفیت و معنای، بسیار بر آن پیش می گیرد.

با این اشاره به شرح فشرده نعمت های مادی بهشت باز می گردیم، و آنها را

تحت عناوین زیر بررسی می کنیم:

- ۱- باغ های بهشتی.
- ۲- سایه های لذت بخش.
- ۳- مساکن و قصور.
- ۴- فرش ها و ارائك.
- ۵- غذاها و ظرف ها.
- ۶- شراب های طهور.
- ۷- برترین شراب بهشتی.
- ۸- ظروف و جام ها.
- ۹- لباس ها و زینت ها
- ۱۰- همسران بهشتی.
- ۱۱- خادمان و ساقیان.
- ۱۲- پذیرایی کنندگان.

۱۳- پیش پذیرایی.

۱۴- نعمت‌هایی که به تصور نمی‌گنجد.

در هر يك از موضوعات بالا آیات متعددی در قرآن مجید به چشم می‌خورد اکنون به سراغ آنها می‌رویم، و از هر چمنی گلی می‌چینیم:

* * *

۱- باغ‌های بهشتی

از مجموع آیاتی که در این زمینه در قرآن آمده است به وضوح استفاده می‌شود که بهشت در مجموع به صورت باغ‌هایی فوق‌العاده عالی و بی‌مانند است که اصولاً قابل مقایسه با باغ‌های این جهان نیست، و آنچه در قرآن از آن ترسیم شده شبیح کمرنگی است که برای ما ساکنان دنیا قابل درک می‌باشد، و گر نه حقیقت آن ماوراء درک ماست.

در بیش از یکصد آیه از قرآن مجید، از بهشت تعبیر به «جَنّات» (باغ‌ها) یا «جَنّت» (باغ) یا «جَنّتان» (دو باغ) شده است.

در آیه ۱۳ نساء می‌خوانیم: **وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ يُدْخِلْهُ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ**: «هرکس اطاعت خدا و رسولش کند او را وارد باغ‌هایی از بهشت می‌کند که نهرها از زیر درختانش جاری است».

و در آیه ۲۲۱ بقره می خوانیم: **وَ اللَّهُ يَدْعُوا إِلَى الْجَنَّةِ وَ الْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ:** «خداوند دعوت به سوی باغ بهشت و آمرزش گناهان، به اذن و فرمانش می کند».

و در آیه ۴۶ رحمان آمده: **وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٌ:** «برای کسی که از مقام پروردگارش خائف باشد، دو باغ بهشتی است».

این کلمات (جَنَات، جَنَّتَان و جَنَّة) از ماده «جَن» (بر وزن فَن) به معنای پوشانیدن است، و به گفته راغب در مفردات به معنای پوشانیدن چیزی از حسّ است، و بر همین اساس، مشتقات فراوانی دارد:

«جَنَّة» به معنای باغ است به خاطر اینکه زمینش زیر درختان پوشیده است، و یا به تعبیر دیگر زمینش با درختان پوشانیده شده است، ولی مقابیس اللغه می گوید: بهشت را از این جهت جَنَّت می گویند که پاداشی است که امروز از اهل ایمان مستور است، ولی این معنا بعید به نظر می رسد زیرا باغ های دنیا را نیز جَنَّت می گویند، و این نیست مگر به خاطر پوشیده بودن زمین هایش به وسیله درختان (دقت کنید).

و نیز «جَنین» به بچه ای گفته می شود که در شکم مادر از نظرها پوشیده است.

«جَنان» (بر وزن امان) به قلب گفته می شود چرا که در سینه از نظر، پوشیده است.

«مَجَنّ» (بکسر میم و فتح جیم و تشدید نون) به معنای سپر است و به گفته مقایس اللغه به هر وسیله دفاعی در جنگ، جُنّه (بضم جیم) گفته می شود، در مقابل «سلاح» که جنبه تهاجمی دارد.

«جن» و «جان» به موجود زنده ای گفته می شود که از نظرها پنهان است. به مارهای عظیم، یا مارهای خانگی، جن و جان نیز گفته می شود و این به خاطر تشبیه آنها به «جن» است (چون تصور عامّه این بوده که جن موجود مخفی خطرناکی است، این مارها نیز چنین هستند).

به استخوان های سینه نیز «جَنَاجِن» گفته می شود (شاید از این جهت که سپری برای حفظ قلب محسوب می شود).

«جُنُون» به معنای دیوانگی است به خاطر پوشانده شدن عقل و هوش. «جنون اللیل» و «جنان اللیل» به معنای پوششی است که تاریکی شب بر همه چیز می افکند.

به هر حال آنچه در اینجا برای ما مورد توجه است، این است که باغ های بهشت باغ هایی است بسیار پردرخت به گونه ای که زمین های آن در زیر درختان پوشانده شده.

در ده ها آیه از قرآن مجید، بعد از ذکر «جَنّات» (باغ های بهشتی) جمله تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ آمده است که نشان می دهد باغ های بهشتی دائماً آب از

کنار درختانش می‌گذرد، و یا به تعبیر دیگر شاخه‌های درختانش بر آب‌ها سایه افکنده، و آب‌ها زیر آن قرار گرفته است (دقت کنید).

این به خاطر آن است که اولاً آب و درخت وقتی در کنار هم باشد منظره فوق‌العاده جالبی دارد، گویی هر کدام بدون دیگری ناقص است و کمبود در آن احساس می‌شود ثانیاً طراوت همیشه مخصوص باغ‌ها و درختانی است که آب مرتباً از کنار آن عبور می‌کند، اما درختانی که آب دائم ندارند و گهگاه از خارج، آب برای آنها می‌آورند آن طراوت و شادابی و سرسبزی را ندارند، اصولاً حیات و زندگی درخت با آب است، و باید این مایه حیات همیشه در کنار آن باشد.

جالب اینکه در روایتی آمده است: **إِنَّ أَهْرَارَ الْجَنَّةِ لَيْسَتْ فِي أَخَادِيدٍ، إِنَّمَا تَجْرِي عَلَى سَطْحِ الْجَنَّةِ مُنْضَبِطَةً بِالْقُدْرَةِ حَيْثُ شَاءَ أَهْلُهَا!**: «نهرهای بهشت در شکاف‌ها و گودی‌ها جریان ندارد، بلکه همه آنها روی سطح زمین قرار گرفته و به قدرت پروردگار به هر سو که اهل بهشت اراده کنند جریان پیدا می‌کنند»!^(۱)

عجیبتر اینکه نه تنها درختان بهشتی نهرها از زیر آنها عبور می‌کند، بلکه از بعضی آیات مختلف استفاده می‌شود که غرفه‌های بهشتی نیز روی نهرها بنا شده است، و نهرها از زیر آنها جاری است! چنانکه در آیه ۵۸ عنکبوت

۱. تفسیر قرطبی، جلد ۱، صفحه ۲۰۶.

می خوانیم: **وَالَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ لَنُبَوِّئَنَّهُم مِّنَ الْجَنَّةِ غُرَفًا تَجْرِي مِن تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ**: «کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند آنها را در غرفه هایی از بهشت جای می دهیم که نهرها در زیر آن جاری است»!^(۱)

* * *

۲ - سایه های بهشتی

در آیات بسیاری اشاره به سایه های بهشتی شده است از جمله در آیات سوره واقعه می خوانیم: **وَاصْحَابُ الْيَمِينِ مَا اصْحَابُ الْيَمِينِ - فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ - وَطَلْحٍ مَّنْضُودٍ - وَظُلِّ مَمْدُودٍ - وَ مَاءٍ مَّسْكُوبٍ** «و اصحاب یمن چه اصحاب یمنی؟! آنها در سایه درخت سدر بی خار قرار دارند، و در سایه درخت طلح پر برگ (طلح درختی است خوشرنگ و خوشبو) و سایه کشیده و گسترده در کنار آبشارها» (واقعه ۲۷ تا ۳۱).

می دانیم سایه درختان لطیف ترین و زیباترین سایه هاست، نه مانند سایه های خیمه ها و اطاق های تاریک است، و نه فاقد جریان هوا، و از سوی دیگر رطوبت ملایم برگ ها سایه را تلطیف می کند، و بوی خوش درختان و شکوفه ها و گل ها به آن لطف بیشتری می بخشد.

۱. همین مضمون در آیه ۲۰ زمر نیز آمده است.

سایه های بهشتی همیشگی است، و لذا آرامش انسان را هرگز بر هم نمی زند **أَكْلُهَا دَانِمٌ وَ ظِلُّهَا**: «میوه ها و سایه هایش دائمی است» (رعد ۳۵).
و گاه از آن تعبیر به «ظِلٌّ ظَلِيلٌ» شده است می فرماید **وَ نُدْخِلُهُمْ ظِلًّا ظَلِيلًا**
«آنها را در سایه هایی که هرگز قطع نمی شود وارد می کنیم» (نساء ۵۷).^(۱)
روی این جهات روشن می شود که هوای بهشت مطبوع ترین و جالب ترین
و دل انگیزترین هواها است، چنانکه در آیه ۱۳ انسان می خوانیم: **لَا يَرَوْنَ فِيهَا**
شَمْسًا وَلَا زَمَهْرِيرًا: «این در حالی است که بهشتیان نه آفتاب سوزان را در
آنها می بینند و نه سرما را»^{(۲)(۳)}

* * *

۳ - قصرهای بهشتی

در آیات متعددی از قرآن مجید نیز اشاره سر بسته ای به مسکن بهشتیان آمده است، و با تعبیرات مختلفی از آن یاد شده.

۱. جالب اینکه ظل ظلیل به معنای سایه سایه دار است که در مجموع کنایه از سایه کامل و همیشگی و عالی است - در آیات متعدد دیگری نیز اشاره به مسأله سایه ها شده است، مانند رعد ۳۵ پس ۵۶ و مرسلات ۴۱.
۲. «زمهریر» از ماده «زمهر» به معنای شدت سرما یا شدت غضب است، و در اینجا معنای اول مراد است.
۳. همین معنا در آیات ۳۰ واقعه و ۵۶ پس و ۴۱ مرسلات نیز آمده است.

در آیه ۷۲ توبه می فرماید: **وَ مَسَاكِنَ طَيِّبَةً فِي جَنَّاتِ عَدْنٍ** «و مسکن های پاکیزه ای در باغ های جاویدان بهشت» - همین تعبیر در آیه ۱۲ صف نیز آمده است.

«طَيِّبَةً» معنای بسیار جامعی دارد که تمام مزایا را شامل می شود در اصل به معنای چیزی است که مورد پسند و کاملاً دلخواه باشد، و برای انسان «طیب» نفس حاصل شود، و یا زندگی در آن از هر نظر پاک و پاکیزه و شایسته باشد، و به این ترتیب همه آنچه درباره مسکن مورد انتظار است در این واژه جمع است!.

ولی در آیه ۷۵ فرقان از آن تعبیر به «غرفه» شده که به معنای عمارت های طبقه بالا است، می فرماید: **أَوْلٰئِكَ يُجْزَوْنَ الْعُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا**: «خداوند به پرهیزگاران و عباد الرحمن (بندگان خاص خدا) غرفه های بهشتی به خاطر صبر و استقامتشان پاداش می دهد».

«غرفه» از ماده «عَرَفَ» (بر وزن بَرَف) به معنای برداشتن چیزی و تناول آن است، و «غرفه» به آن چیزی گفته می شود که بر می دارند و تناول می کنند (مانند مقدار آبی که انسان از چشمه برای نوشیدن بر می دارد) سپس به قسمت های فوقانی ساختمان و طبقات بالای منازل اطلاق شده گویی آنها را از روی زمین به بالا برده اند، و در اینجا ممکن است اشاره به برترین منزلگاه ها و درجات عالی بهشت باشد.

این نکته نیز قابل توجه است که غرفه ها هوایی لطیف تر، مناظری بهتر، و محلی آرامتر برای سکنی هستند، و از این جهات مطلوبند، و تعبیر به «غرفه» اشاره به این ویژگی هاست.

و لذا در آیه ۳۷ سبا می خوانیم وَهُمْ فِي الْعُرْفَاتِ آمِنُونَ: «آنها در غرفه های بهشتی در نهایت آرامش و امنیتند» و در آیه ۲۰ زمر به تعبیر دیگری در این زمینه برخورد می کنیم می فرماید: لَهُمْ عَرْفٌ مِنْ فَوْقِهَا عَرْفٌ مَبْنِيَّةٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ: «برای آنها (پرهیزگاران) غرفه هائی است و بر فراز آن، غرفه هایی دیگر و از زیر آنها نهرها جاری است».

و بالاخره در آیه ۵۱ و ۵۲ دخان هنگامی که اشاره به محل اقامت بهشتیان می کند، می فرماید: إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ آمِنٍ فِي جَنَّاتٍ وَ عَيُْونٍ: «پرهیزگاران در جایگاه امن و امان قرار دارند - در میان باغ ها و چشمه ها»!

در اینجا دو نکته قابل توجه است:

۱- در بعضی از آیات قرآن (مانند آیه ۱۲ سوره صف که در بالا به آن اشاره شد) در میان تمام نعمت های بهشتی اشاره به «مساکن طیبه، شده، این به خاطر آن است که یکی از مهمترین اسباب آرامش و آسایش انسان مسأله «مسکن» است آن هم مسکن پاک و پاکیزه از هرگونه آلودگی ظاهری و باطنی، و امن و

امان که انسان با فکر راحت در آن بیارامد! (توجه داشته باشید که واژه «مسکن» نیز از ماده «سکون» به معنای آرامش گرفته شده).

۲- در قرآن مجید چند چیز مایه آرامش شمرده شده است:

خانه های مسکونی مناسب چه در دنیا و چه در آخرت:

وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا (نحل ۸۰) همسران یکدل و مناسب، وَ مِنْ آيَاتِهِ اَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ اَنْفُسِكُمْ اَزْوَاجًا لِيَسْكُنُوْا اَلَيْهَا (روم ۲۱).

و نیز شب مایه آرامش معرفی شده وَجَعَلَ اللَّيْلَ سَكَنًا (انعام ۹۶).

و دعای پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در حق مؤمنان زکات ده اِنْ صَلَاتِكَ سَكَنٌ لَهُمْ.

و آرامش حاصل از ایمان: هُوَ الَّذِي اَنْزَلَ السَّكِيْنَةَ فِي قُلُوْبِ الْمُؤْمِنِيْنَ (فتح

۴). البته بعضی از این امور جنبه مادی دارد و بعضی جنبه معنوی.

۴- فرش ها و ارائک

دیگر از نعمت های جالب بهشت فرش های بسیار زیبا و نفیس و دل انگیز و تخت های گوناگون است.

در آیه ۴۵ رحمن (سوره ای که مجموعه ای از نعمت های مختلف بهشتی

در آن آمده است) می خوانیم: مُتَّكِنِيْنَ عَلَى فُرُشٍ بَطَانُهَا مِنْ اِسْتَبْرَقٍ «این در

حالی است که آنها بر فرش هایی تکیه کرده اند (نشسته اند) که آستر آنها از پارچه ابریشمین ضخیم است».

جالب اینکه گرانبهترین پارچه های دنیا آستر این فرشهاست! بنابراین قسمت روئین آن چیزی است که از لطافت و زیبایی و ارزش در وصف نمی گنجد، و به گفته بعضی از مفسران از اموری است که قرآن درباره آن می گوید: «هیچکس نمی داند چه نعمت هایی که مایه روشنی چشم است خدا برای او پنهان کرده است» **فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ** (سجده ۱۷).

در حدیثی نیز از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آمده است **ظواهرها نُورٌ يَنَالُهَا!**: «قسمت روئین آن فرش ها نوری است درخشنده»!^(۱)

در آیه ۱۶ غاشیه به تعبیر دیگری در این زمینه برخورد می کنیم که ضمن توصیف نعمت های گوناگون و روحپرور بهشتی می فرماید: **وَزَرَابِيٌّ مَبْنُوثَةٌ**: «در آنجا فرش های بسیار زیبا و نفیس گسترده شده».

«زرابی» «زَرَبِيَّة» (بر وزن شَرَقِيَّة) به گفته بعضی از ارباب لغت در اصل از واژه فارسی «زربفت» گرفته شده، پارچه ای که بجای نخ، الیاف طلا در آن به کار رفته، و گاه به معنای پارچه های گرانبهترین بسیار جالب و زیبا تفسیر شده است.^(۲)

۱. تفسیر قرطبی، جلد ۹، صفحه ۶۳۴۹.
 ۲. التحقیق فی کلمات قرآن الکریم ماده زرب.

بعضی از ارباب لغت و مفسران گفته اند که «زرابی» جمع «زربی» (به کسر زای) و «زربیّه» در اصل به معنای انواع گیاهان است، هنگامی که رنگ سرخ و زرد و سبز در آن به هم می آمیزد، به همین جهت به پارچه ها یا فرش هایی که رنگ های متنوع زیبایی دارد نیز اطلاق می گردد^(۱) فرش هایی که خواب نرم و جالبی دارد تفسیر نموده اند.

توصیف این فرش ها به «مبثوئه» به معنای گستردن آنها، و یا پراکنده بودن در مکان های مختلف است.

در همین سوره در آیه قبل از آیه فوق به تعبیر دیگری برخورد می کنیم که مربوط به بالش ها و پشتی ها است، می فرماید: **وَ تَمَارِقُ مَصْفُوفَةٌ**: «در آنجا پشتی هایی بر تخت ها وجود دارد که صف داده شده است»!.

«تَمَارِقُ» جمع «تَمْرُقَه» (بر وزن غُلْغُلَة) به گفته «صاحح اللغه» به معنای پشتی کوچکی است که بر آن تکیه می کنند (و گاه به هنگام استراحت آن را در دامن نهاده بر آن تکیه می نمایند).

در آیه ۷۶ سوره رحمن نیز به تعبیر دیگری در زمینه فرش های بهشتی برخورد می کنیم، می فرماید: **مُنْكَيْنَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَ عَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ**: «ساکنان بهشت بر تخت هایی تکیه زده اند که با زیباترین پارچه های سبز رنگ پوشانیده شده».

۱. تفسیر مراغی، جلد ۳۰، صفحه ۱۳۳ - قاموس اللغه ماده زرب.

«رُفْرَفٌ» به گفته راغب در مفردات در اصل به معنای برگ های پراکنده درختان است، سپس به بعضی از پارچه های رنگارنگ که شبیه منظره باغ هاست اطلاق شده، بعضی از ارباب لغت رُفْرَف را به معنای دامنه خیمه (و مانند آن) که با حرکات باد تکان می خورد دانسته اند (حرکت بال های پرندگان را نیز «رُفْرَف» می گویند).^(۱)

بعضی نیز آن را به معنای پارچه های سبز رنگی که از آن نوعی فرش (یار و تختی) درست می کنند، می دانند.

این احتمال نیز وجود دارد که این واژه به معنای باغ ها و سبزه ها (یا پارچه های خواب دار) باشد که با وزش باد تکان می خورد، زیرا «رُفْرَف» در بسیاری از متون لغت به معنای دنباله های خیمه و پارچه هایی آمده که با وزش باد حرکت می کند، «ابوالفتوح رازی» در تفسیر خود می گوید «رُفْرَف» مرغزارهای بهشت باشد که پر از گیاه سبز و تازه است!.

امّا «عَبْقَرِي» از ماده «عَبَقَر» (بر وزن جعفر) به گفته «صاحح اللغه» و «مفردات»، در اصل نام محلی است که عرب آن را سرزمین جنیان و پریان می پنداشتند. سپس هر چیز عجیب و نادر الوجود و جالب یا هر شخص دانشمند ماهری را به آن نسبت داده و «عَبْقَرِي» گفتند، و جمع آن «عباقره» است^(۲) حال

۱. مقایس اللغه.

۲. بعضی از ارباب لغت و مفسران در این جمع ایراد کرده اند چرا که منسوب به چیزی جمع بسته نمی شود مگر آنکه واژه ای قبلا جمع بسته شود مثلا گفته شود عباقر، و بعد نسبت داده شود (عباقری) و تازه جمع میان نسبت و صیغه جمع نیز مطلوب ادباء نیست.

ریشه اصلی به دست فراموشی سپرده شده و بر اشخاص فوق العاده بزرگ و اشیاء گرانبها و نفیس اطلاق می شود، و در آیه فوق توصیفی است برای پارچه های بسیار جالب و زیبا و بی نظیر بهشتی.

بعضی نیز گفته اند: «عبقر» نام شهری بوده که بهترین پارچه های ابریشمی را در آن می بافتند.^(۱)

* * *

اما در مورد تخت هایی که بهشتیان بر آن می نشینند و از آن لذت می برند، در قرآن مجید گاهی تعبیر از آن به «سُرُر» جمع «سریر» شده چنانکه در آیه ۱۵ و ۱۶ واقع می فرماید: **عَلَى سُرُرٍ مَوْضُوْنَةٍ مُتَّكِنِينَ عَلَيْهَا مُتَقَابِلِينَ**: «مقربان بر تخت هایی که به هم پیوسته و صف کشیده است قرار دارند - در حالی که بر آنها تکیه کرده و روبروی یکدیگرند».

این تعبیر در پنج آیه از قرآن مجید تکرار شده، در يك مورد (مانند آیه فوق) توصیف به «مَوْضُوْنَةٌ» شده است که از ماده «وَضُنْ» (بر وزن وزن) در اصل به معنای «بافتن زره» است، سپس به هر چیز بافته شده ای که تاروپود آن محکم باشد اطلاق شده، در اینجا ممکن است اشاره به این باشد که تخت های بهشتی بافت های مخصوصی از لؤلؤ و یاقوت و جواهرات، و یا الیافی از طلا

۱. تفسیر ابوالفتوح رازی ذیل آیه فوق.

و نقره دارند، و یا اینکه اشاره به قرار گرفتن آنها با نظم خاصی در کنار یکدیگر و روبروی هم می باشد که هر کدام از این ها را بعضی از مفسران گفته اند. و در بعضی از آیات نیز توصیف به «مَصْفُوفَةٌ» شده مانند مُتَّكِنِينَ عَلٰی سُرُرٍ مَّصْفُوفَةٍ (طور - ۲۰) و در بعضی «مَرْفُوعَةٌ» مانند فِيهَا سُرُرٌ مَّرْفُوعَةٌ (غاشیة - ۱۳) که اولی اشاره به صف اندر صف بودن تخت های بهشتی، و دومی اشاره به ارتفاع و بلندی آنها می کند.

بلند بودن تخت های بهشتی یا به خاطر آن است که بهشتیان بتوانند با جلوس بر آنها بر تمام مناظر زیبای اطراف خود مسلط باشند، و یا اشاره به بالا بودن ارزش و اهمیت آنها، و یا پاکی و قداست و ارزش والای معنوی آنهاست، و یا همه اینها.

به هر حال تخت های بهشتی به صورت مجموعه هاست، تا بهشتیان بتوانند از لذت انس با یکدیگر بهره کافی بگیرند، همان گونه که در دو آیه از قرآن تنها تعبیر به «عَلٰی سُرُرٍ مُّتَقَابِلِينَ» آمده است که به معنای قرار گرفتن روبه روی یکدیگر است (حجر ۴۷ و صافات - ۴۴).

نکته قابل توجه اینکه «سُرُرٌ» جمع «سریر» از ماده «سُرور» به معنای خوشحالی است، گویی نشستن بر تخت ها عموماً و تخت های بهشتی خصوصاً خود از اسباب نشاط و خوشحالی است، بعلاوه مربوط به مجالس انس و سرور است.

* * *

و گاه تعبیر به «أرائك» شده است: این تعبیر در پنج آیه قرآن درباره تخت های بهشتی آمده است، در يك مورد می فرماید: مُتَّكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ: «مؤمنان صالح در باغ های بهشتی بر تخت ها تکیه زده اند» (کهف - ۳۱).

همین تعبیر با کمی تفاوت در آیه ۵۶ سوره یس آمده «فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِنُونَ» و عیناً در آیه ۱۳ انسان، و در دو آیه عَلَى الْأَرَائِكِ يَنْظُرُونَ: «بر تخت ها نشسته و تماشا می کنند» دیده می شود (مطففین ۲۳ و ۳۵). «أرائك» جمع «أریکه» به گفته بسیاری از مفسران (مانند مجمع البیان، قرطبی، فخر رازی و روح المعانی) به معنای تخت هایی است که در حله ها می زنند و بعضی آن را به معنای تخت سایبان دار تفسیر کرده اند و در اصل به گفته راغب در مفردات از «اراك» که نام درخت معروفی است و عربها از آن سایبان درست می کردند گرفته شده، و یا از «أرؤك» به معنای اقامه و توقف است.

ابوالفتوح رازی ذیل آیه ۱۳ سوره انسان صریحاً می گوید «سریر» و «اریکه» دو معنای متفاوت دارد که یکی سایبان دار، و دیگری بی سایبان است.

اتفاقاً تعبیرات آیات نیز گواه بر این معناست، زیرا سخن از «سرر» در مواردی مطرح شده است که بهشتیان مجلس انسان با یکدیگر دارند و در برابر هم می‌نشینند و سخن می‌گویند، در حالی که «ارائک» مربوط به جلسات خصوصی آنهاست و در آن موقع که با همسران خود خلوت می‌کنند، چنانکه در آیه ۵۶ سوره یس می‌خوانیم: **هُمُ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَكِنُونَ:** «آنها و همسرانشان در سایه‌ها بر تخت‌ها مخصوص تکیه کرده‌اند».

و از اینجا می‌توان نتیجه گرفت که اگر قرآن می‌گوید: **مُتَكِنِينَ فِيهَا عَلَى الْأَرَائِكِ لَا يَرَوْنَ فِيهَا شَمْسًا وَ لَا زَمْهَرِيرًا:** «بهشتیان در آنجا بر تخت‌های سایبان دار تکیه کرده و در آنجا نه آفتاب سوزان می‌بینند و نه سرمای سخت» (انسان - ۱۳)

ممکن است اشاره به این باشد که تابش آفتاب مربوط به زمانی است که روی این تخت‌های مخصوص نشسته‌اند هرچند برای این آیه تفسیر دیگری نیز هست که قبلاً به آن اشاره شد.

جالب اینکه در قرآن مجید پنج آیه درباره سریرهای بهشتی، و پنج آیه درباره آریکه‌ها آمده است، و اشارات متساوی به زندگی خصوصی و عمومی بهشتیان در آنها شده است.

درباره اوصاف این سریرها و تخت‌ها، و زیبایی‌ها خیرکننده آنها مطالب زیادی در اخبار و روایات دیده می‌شود که برای رعایت اختصار از شرح آنها خودداری شد.

* * *

غذاهای بهشتی

غذاهای جسمانی بهشتیانی به گونه‌ای که از قرآن استفاده می‌شود کاملاً متنوع است، ولی از مجموع آیات قرآنی استفاده می‌شود که غذاهای عمده بهشتیان از جنس میوه‌هاست، این معنا تحت عنوان «فَاكِهَةٌ» و «فَوَاكِه» و «تَمْرَةٌ» و «تَمْرَات» و «أَكْل» در آیات بسیاری مطرح شده است.

در بعضی از آیات می‌فرماید: **فِيهَا مِنْ كُلِّ فَاكِهَةٍ زَوْجَانِ**: «در آن دو باغ بهشتی که مخصوص خدا ترسان است از هر نوع فاکهه‌ای دو گونه مختلف وجود دارد» (رحمن ۵۲)

به گفته مقابیس اللغة «فَاكِهَةٌ» در اصل از ماده «فَكَه» گرفته شده که به معنای خشنودی خاطر است، و میوه‌ها را عموماً «فاککه» می‌مانند، چرا که سبب خشنودی خاطر می‌شود و «مفاککه» به معنای مزاح و لطائف کلام آمده است و «فاککه» به معنای آدم خوش‌مشراب و مزّاح است.

بسیاری معتقدند که «فاکهه» تمام اقسام میوه ها را شامل می شود، و راغب در مفردات همین معنا را تقویت می کد، در حالی که از بعضی نقل شده که «فاکهه» تمام میوه ها جز انگور و انار است (یا جز رطب و انار است) این به خاطر آن است که در آیه ۶۸ سوره رحمن این دو میوه، بر فاکهه، عطف شده است، و چنین پنداشته اند که داخل در مفهوم فاکهه نیست، در حالی که آیه مزبور دلالتی بر این معنا ندارد، بلکه بسیار می شود که افراد خاص را بعد از عام به خاطر اهمیتی که دارند صریحاً ذکر کرده و بر آن عطف می کنند.

تعبیر به «زَوْجَان» در مورد میوه های بهشتی به عقیده جمعی اشاره به این است که تمام این میوه ها بدون استثناء دو نوع است: نوعی از آن در دنیا وجود دارد، و نوع دیگری است که هرگز شبیه و نظیر آن را کسی ندیده، بعضی نیز گفته اند این تعبیر اشاره به تنوع میوه های بهشتی است که هر کدام از دیگری بهتر و لذیذتر و جالبتر است.

در آیه ۲۰ واقع تنوع میوه های بهشتی به این صورت بیان شده: **وَ فَاكِهَةٍ مِمَّا يَخْتِِرُونَ**: «هر نوع میوه ای که مایل باشند به آنان تقدیم می کنند»!

و در ۴۲ مرسلان آمده است **وَ فَوَاكِهُ مِمَّا يَشْتَهُونَ** «و انواع میوه هایی که به آن تمایل دارند».

در بعضی از آیات نیز روی میوه های خاصی به عنوان میوه های بهشتی تکیه شده می فرماید: **فِيهَا فَاكِهَةٌ وَ نَخْلٌ وَ رُمَّانٌ** «در آن دو باغ میوه بهشتی و نخل (رطب) و انار است» (سوره رحمن آیه ۶۸).

بعضی از مفسران در اینجا دقتی به خرج داده و گفته اند بیان این دو میوه به خاطر تفاوت زیادی است که از جهات مختلف در میان آن دو است، یکی شیرین و دیگری غیر شیرین، یکی گرم و دیگری خنک، یکی دارای ماده غذایی و دیگری فاقد آن، یکی میوه مناطق گرمسیر و دیگری مناطق سرد سیر یکی درختش بسیار بلند و دیگری کوتاه، گویی قرآن با این بیان می خواهد به تمام انواع میوه هایی که در میان این دو قرار دارد اشاره کند.^(۱)

و در جای دیگر می فرماید: **وَ حَدَائِقَ وَ أَعْنَابًا**: «خداوند برای پرهیزگاران باغ های خرم و سرسبز (پر میوه) و انگورها قرار داده» (نبا ۳۲).
و در آیه دیگر آمده است: **فِي سِدْرٍ مَّخْضُودٍ وَ طَلْحٍ مَّنْضُودٍ**: «آنها در سایه درخت سدر بی خار و درخت موز متراکم قرار دارند».

غالب مفسران «طلح» را به معنای «درخت موز» تفسیر کرده اند که برگ هایی بسیار پهن و سبز و زیبا، و میوه ای شیرین دارد، و «مَنْضُود» از ماده «نَضَد» به معنای «متراکم» است که اشاره به خوشه های موز است که روی هم قرار گرفته اند.

۱. تفسیر فخر رازی، جلد ۲۹، صفحه ۱۳۴.

بعضی نیز «منضود» را اشاره به تراکم برگ های این درخت می دانند، و با توجه به اینکه درخت سدر برگ های بسیار کوچک، و درخت موز برگ های بسیار پهن و گسترده دارد ذکر این دو درخت در دو آیه پشت سر هم اشاره لطیفی به تمام انواع درخت های بهشتی است که در میان این دو قرار دارد.^(۱)

* * *

در قرآن مجید علاوه بر ذکر انواع میوه ها به عنوان غذاهای بهشتیان اشاره کمرنگ و مختصری روی مسأله «لَحْم» (گوشت) به طور عام و «لَحْم طَیْر» (گوشت پرندگان) به طور خاص، شده است: در يك مورد بعد از ذکر بخش مهمی از نعمت های بهشتی می افزاید: **وَأَمْدَدْنَاهُمْ بِفَاكِهَةٍ وَلَحْمٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ**^(۲) «همواره از انواع میوه ها و گوشت ها از هر نوع تمایل داشته باشند در اختیارشان می گذاریم» (طور ۲۲).

جمله «مِمَّا يَشْتَهُونَ» (از هر نوع بخواهند) معنای وسیعی دارد که انواع این غذا را از هر قسم و به هر کیفیت شامل می شود.

۱. تفسیر فخر رازی، جلد ۲۹، صفحه ۱۶۲.

۲. **أَمْدَدْنَاهُمْ** از ماده «امداد» به معنای عطای پی در پی یا مستمر است، و در اصل به معنای مدد رساندن است، بعضی از ارباب لغت مانند صاحب قاموس آن را به معنای تأخیر اجل و ادامه حیات معنای کرده اند که با معنای قبل تفاوت زیادی ندارد.

و در جای دیگر بعد از ذکر انواع نعمت های بهشتی و انواع میوه ها می فرماید: **وَلَحْمَ طَيْرٍ مِّمَّا يَشْتَهُونَ**: «و گوشت پرنندگان از هر نوع که بخواهند».

مقدم داشتن میوه ها در هر دو مورد ظاهر به خاطر این است که میوه ها غذایی بهتر، و عالیتر و لذات بخش تر است، تا آنجا که گروهی معتقدند غذای طبیعی انسان همان میوه است و انسان را موجودی «میوه خوار» می دانند، به همین دلیل انسان هرگز نمی تواند از گوشت به صورت طبیعی استفاده کند، بلکه همیشه باید تغییراتی در آن بدهد و با اشیاء دیگری بیامیزد تا قابل استفاده گردد، در حالی که میوه به همان صورت طبیعی و بدون تغییر برای او مطبوع است، از این گذشته خوردن میوه قبل از غذای گوشتی لطف خاصی دارد.

* * *

۶ - شراب های طهور

نوشیدنی ها و شراب های طهور بهشتی همچون میوه ها و غذاهای آن کاملاً متنوع و نشاط آفرین است، و قرآن با تعبیرات مختلفی به استقبال آن رفته است. جالب اینکه بسیاری از آنها به صورت نهرها است که به چهار قسمت آن در آیه ۱۵ سوره «محمد» (صلی الله علیه وآله وسلم) اشاره شده است، می فرماید:

مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ

يَنْغَيِّرُ طَعْمَهُ وَ أَنْهَارٌ مِنْ خُمْرٍ لَذَّةٌ لِلشَّارِبِينَ وَ أَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَفًّى: «وصف بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده چنین است که در آن نهرهایی از آب صاف و خالص است که هرگز بوی آن تغییر نکرده، و نهرهایی از شیر که طعم آن دگرگون نگشته، و نهرهایی از شراب (طهور) که مایه لذت نوشندگان است، و نهرهایی از عسل تصفیه شده!»

این چهار نوشیدنی که در چهار نهر بهشتی (نه در يك نهر، بلکه هر کدام در نهرها جاری است) مجموعه ای از انواع مختلف نوشیدنی ها را بیان می کند، آب برای رفع عطش، شیر برای تغذیه، عسل برای لذت و قوت و شراب طهور برای نشاط!

این نوشیدنی ها چنان آفریده شده که هرگز گذشت زمان باعث فساد و دگرگونی آنها نمی شود، و همیشه طراوت و تازگی نخستین خود را دارد، گویی بهشت محیطی است که حتی يك میکرب مزاحم و فاسد کننده در آن وجود ندارد، محیطی است پاک از هرگونه آلودگی.

قابل توجه اینکه آب های دنیا بر اثر طول زمان بد بو یا بد رنگ می شود، ولی نهرهای آب بهشتی چنان است که همیشه به همان حالت اول صاف و زلال و خوشبو است.

شیرهای دنیا با گذشت زمان به زودی تغییر کرده، و طعم شیرین آن مبدل به ترشی که مقدمه فساد و خرابی است می شود، ولی شیرهای بهشتی همیشه تازه و گوارا و شیرین است.

خمر و شراب دنیا نوشیدنش لذت بخش نیست چون همه آنها را توصیف به تلخی و بدطعمی می کنند، و آنها که می نوشند به خاطر مستی حاصل از آن، اما شراب های پاک بهشتی نوشیدنش لذتبخش، و نشاطش روحانی است نه شیطانی.

عسل های دنیا نیز در بسیاری از موارد آمیخته با ناخالصی هاست ولی عسل بهشتی از هر نظر مصفی است.

این نکته نیز قابل توجه است که قرآن مجید عسل را جزء نوشیدنی ها شمرده، و حتی در آیه سوره نحل که درباره زنبوران عسل سخن می گوید: می فرماید: **يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ**: «از درون شکم آنها نوشیدنی خاصی خارج می شود به رنگ های مختلف» (نحل ۶۹).

این تعبیر شاید به خاطر آن است که اگر عسل به صورت نوشیدنی خورده شود (شربت عسل) لذتبخش تر و مفیدتر و نیرو بخشتر است.

در آیات «سوره دهر» که انواع نعمت های بهشتی برای ابرار و نیکان ذکر شده به چند قسمت دیگر از شراب های بهشتی اشاره شده است می فرماید: **إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا - عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا عِبَادُ اللَّهِ**

يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا: «ابرار نیکان) از جامی می نوشند که با کافور (نوعی از عطر و بوی خوش) آمیخته است - چشمه ای است که بندگان خاص خدا از آن می نوشند و به هر جا بخواهند آن را جاری می کنند» (دهر ۵ و ۶).

و در چند آیه بعد از آن می افزاید: وَيُسْقَوْنَ فِيهَا كَأْسًا كَانَتْ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا - عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا: «آنها از جام هایی در بهشت سیراب می نوشند که لبریز از شراب طهوری است که با زنجبیل آمیخته شده - از چشمه ای در بهشت که نامش سلسبیل است» (دهر ۱۷ و ۱۸).

و در چند آیه بعد می فرماید: وَسَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا: «و پروردگارشان شراب طهور به آنها می نوشاند» (شرابی که ساقیش خداست و پاک و پاک کننده از تمام پلیدی هاست!) (دهر ۲۱).

در این آیات نیز اشاره به چند شراب پاکیزه بهشتی شده است: نخست شراب مخصوصی که آرام بخش است، زیرا کافور در لغت معانی متعددی دارد، یکی از آنها بوی خوش دیگر ماده سفید رنگی است که در خنگی و سفیدی ضرب المثل است و بوی تند مخصوص دارد و آرامبخش درست نقطه مقابل زنجبیل است که گرم و داغ است (زنجبیل هان ریشه معطر و خوش بویی است که در ادویه غذاها و گاه در نوشابه ها به کار می رود).

به نظر می رسد که عرب دو نوع شراب با دو حالت مختلف داشته، یکی به اصطلاح محرك و نشاط آور، و دیگری سست کننده و آرام بخش که اولی را با

زنجبیل می آمیخته و دوّمی را با کافور، و از آنجا که حقایق مربوط به جهان دیگر در قالب الفاظ جهان ما می گنجد، چاره ای جز این نیست که این الفاظ با مفاهیم وسیع تر و والاتر برای بیان آن حقایق عالی استخدام شود.

جمعی از مفسّران نیز گفته اند کافور چشمه ای است در بهشت که در سفیدی و خنکی و خوش بویی همچون کافور است ولی طعم و زیان آن را ندارد (باید دانست که کافور معمولی يك نوع صمغ است که آن را از درختی در جنوب چین یا کشور هند می گیرند و مصارف طبّی دارد) اما تفسیری که در بالا گفتیم مناسب تر به نظر می رسد چرا که شراب کافور در مقابل شراب زنجبیل قرار گرفته است.

قابل توجه اینکه قرآن می گوید این شراب زنجبیلی از چشمه ای در بهشت گرفته می شود که نامش «سلسبیل» است! بسیاری معتقدند که واژه «سلسبیل» از «سلاسه» به معنای روانی گرفته شده و اشاره به نوشیدنی بسیار لذیذی است که با راحتی در دهان و گلو جاری می شود و کاملاً گواراست.

بعضی نیز آن را از ماده «تسلسل» که به معنای حرکت پی در پی است می دانند و باز اشاره به روان بودن آن است.

بعضی نیز این واژه را مرکب از دو کلمه «سال» و «سبیل» که به معنای طلب کردن راه است، می دانند و آن نیز اشاره به روانی و گوارایی است.

به هر حال از مجموع همه تفسیرها به خوبی استفاده می شود که چشمه سلسبیل دارای شرابی است لذیذ و کاملاً گوارا.

سومین نوشیدنی بهشتی که در آیات فوق به آن اشاره شده بود همان «شراب طهور» است که ساقی آن خداست، و اثر آن پاک کردن تمام آلودگی جسم و جان است (و این شراب مانند دو قسمت سابق مخصوص گروه ابرار و نیکان می باشد) به عکس شراب دنیا که هم نجس و هم ناپاک است و هم آلوده کننده جسم و جان.

جمعی از مفسران گفته اند این شراب نوعی نوشیدنی است که آن را بعد از غذاهای بهشتی می خورند و همه فضولات درونی را پاک می کند، و فقط چیزی به صورت عرق خوشبو و معطر از پوست تنشان تراوش می کند! در تفسیر فخر رازی این معنا به عنوان روایتی ذکر شده است.

در تفسیر المیزان اشاره به پاکسازی های روحانی این «شراب طهور» شده که آلودگی های غفلت از خداوند و حجاب های مانع از توجه به او را بر می دارد.

در تفسیر «منهج الصادقین» از امام صادق (علیه السلام) آمده است «چون مؤمن شراب طهور بیاشامد ما سوی الله را فراموش کرده و به تمام معنا متوجه خداوند می شود».^(۱)

۱. منهج الصادقین، جلد ۱۰، صفحه ۱۱۰ (طبق نقل تفسیر اثنی عشری ذیل آیه مورد بحث).

* * *

در سوره مطفین باز ضمن شرح نعمت های بهشتی «نیکان» می فرماید:
 يُسْقَوْنَ مِنْ رَحِيقٍ مَخْتُومٍ: «آنها از شراب زلال دست نخورده و سربسته ای
 سیراب می شوند».

سپس می افزاید: خِتَامُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذَلِكَ فَلْتِيَتَنَافُسِ الْمُتَنَافِسُونَ: «مهری که
 بر آن نهاده شده از مشک است، علاقه مندان باید در کسب چنین نعمتی بر
 یکدیگر پیشی گیرند!»

و در پایان می فرماید: وَ مِزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ عَيْنًا يَشْرَبُ بِهَا الْمُقَرَّبُونَ: «این
 شراب ممزوج با تسنیم است، همان چشمه ای که مقربان از آن می نوشند»!
 واژه «رَحِيقٌ» به گفته غالب مفسران به معنای شراب خالصی است که از
 هرگونه غش و آلودگی بر کنار باشد، بعضی نیز افزوده اند زلال و درخشان
 روشن باشد.

«مَخْتُومٌ» به معنای «مهر نهاده» است که امروز به جای آن تعبیر در بسته و
 پلمپ شده به کار می بریم، و تأکید مجددی بر پاکی و خلوص و دست نخوردگی
 آن است.

و اینکه می فرماید: «خِتَامُهُ مِسْكٌ» اشاره به چیزی است که در گذشته و
 امروز معمول بوده و هست که برای اطمینان از دست نخورده بودن چیزی آن

را در ظرفی می نهادند و در آن را با ریسمان یا مفتولی می بستند، سپس آن را گره زده و روی گره مقداری گل سفت یا خمیر یا لاک و گاهی سرب می نهادند، و روی آن مهر مخصوصی می زدند، به طوری که راه یافتن به درون ظرف جز با شکستن آن مهر ممکن نبود، و لذا همیشه بعد از دریافت چنین ظرفی اول نگاه به مهر آن می کردند که آیا دست نخورده است یا نه؟ عرب از آن تعبیر به «مَخْنُوم» (مهر نهاده) می کرد.

جالب اینکه در آیات فوق می فرماید: مهری که بر این ظرف های دست نخورده می نهند از مشک است که ماده عطر آگین بسیار معروفی است، چون بهشتیان این مهر را بشکنند بوی عطر مشک در فضا پراکنده می شود. برای این آیه تفسیرهای دیگری نیز کرده اند که هیچکدام مناسب با ظاهر آیه نیست.

«تَسْنِیم» از ماده «سَنَم» (بر وزن صَنَم) در اصل به گفته مقایس به معنای علو و ارتفاع است، و «سَنَامُ بَعِیر» به معنای کوهان شتر می باشد، و به همین مناسبت بر بلند شدن شعله های آتش و ابرها از سطح زمین و همچنین دود و سنبل گیاهان این واژه اطلاق شده است، بنابراین «چشمه تسنیم» به معنای چشمه ای است که سبب بالا بردن و ارتفاع است شاید از این نظر که مقربان با شرب آن به مقام قرب الهی و فنای در نور حق نزدیک و نزدیکتر می شوند.

بعضی نیز گفته اند چشمه تسنیم، چشمه ای است که در طبقات بالای بهشت قرار دارد، و از آنجا سرازیر می شود، و گاه شرابی است که از آسمان بهشت فرو می ریزد، «مقرَّبان» آن را به طور خالص می نوشند و برای «ابرار» مقداری از آن را با «رحیق مختوم» که نوع دیگری از شراب های بهشتی است مخلوط می کنند!.

جمع میان این معانی ممکن است، به این ترتیب باشد که هم از نظر مکانی این چشمه جایگاه رفیع و بلندی دارد و از آنجا سرازیر می گردد، و هم از نظر تأثیر معنوی، روح را در جذبۀ ای بسیار بلند و نشئه ای فوق العاده روحانی فرو می برد و به مقام قرب الهی می رساند.

* * *

۷ - برترین شراب بهشتی!

در آیات فوق «هفت نوع از شراب های بهشتی» مطرح شده، و از مجموع آنها به خوبی استفاده می شود که نوشیدن های بهشت انواع و اقسامی دارد، بعضی در نهرها جاری است، نهرهایی از شیر و عسل و آب و شراب، بعضی در ظرف های در بسته مهر شده، و بعضی از چشمه هایی است که از آسمان بهشت یا طبقات بالای آن فرو می ریزد، و به نظر می رسد که برترین شراب ظهور بهشتی همین است که «شراب تسنیم» نام دارد و ویژه مقرَّبان است.

در تفسیر علی بن ابراهیم آمده است که: أَشْرَفُ شَرَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ يَأْتِيهِمْ فِي عَالِي تَسْنِيمٍ وَ هِيَ عَيْنٌ يَشْرَبُ بِهَا الْمُقْرَبُونَ، وَ الْمُقْرَبُونَ آلُ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه و آله وسلم)... وَ الْمُقْرَبُونَ يَشْرَبُونَ مِنْ تَسْنِيمٍ بَحْتًا صِرْفًا وَ سَائِرَ الْمُؤْمِنِينَ مَمْرُوجًا!:

«برترین شراب اهل بهشت، نوشیدنی خاصی است که از بالا (همچون آبشاری) به سوی آنها می آید، و آن چشمه ای است که مقربان از آن می نوشند، و مقربان همان آل محمداند... آنها شراب تسنیم را بطور خالص می نوشند و دیگران ممزوج «با شراب طهور»^(۱).

در مرحله بعد از آن، «شراب طهور» است که در آیه ۲۱ سوره انسان به آن اشاره شده بود، به قرینه اینکه تنها شرابی که در قرآن مجید ساقیش خدا شمرده شده است همین شراب طهور است!.

ناگفته نماند: که اینها همه اوصافی است که از دور می شنویم و می خوانیم، و شبحی کم رنگ از آنچه در آن عالم کبیر است در اذهان خود مجسم می سازیم، وگرنه توصیف نعمت های بهشتی و شراب های طهور آن غیر ممکن و درکش برای زندانیان جهان ماده محال است: **فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ**: «هیچ کس نمی داند نعمت های پنهانی که مایه روشنایی چشم است چگونه است؟» (الم سجده - ۱۷).

۱. تفسیر علی بن ابراهیم، جلد ۲، صفحه ۴۱۲.

ناگفته نماند: که اینها همه اوصافی است که از دور می شنویم و می خوانیم، و شبحی کم رنگ از آنچه در آن عالم کبیر است در اذهان خود مجسم می سازیم، وگرنه توصیف نعمت های بهشتی و شراب های طهور آن غیر ممکن و درکس برای زندانیان جهان ماده محال است: **فَلَا تَعْتَلُمُ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ**: «هیچکس نمی داند نعمت های پنهانی که مایه روشنایی چشم است چگونه است؟» (الم سجده - ۱۷).

جالب اینکه قرآن مجید برای رفع هرگونه ابهام در زمینه تفاوت و اضحی که میان شراب های آلوده این دنیا و شراب های طهور بهشتی است تعبیرات مختلفی دارد، در یکجا می گوید: **بَيْتُضَاءٍ لُدَّةٍ لِلشَّارِبِينَ**: «شرابی است درخشان و سفید و لذت بخش برای نوشندگان» (صافات - ۴۷) نه همچون شراب های خونرنگ دنیا، تلخ و نامطبوع که حتی نوشندگان آن در آغاز آن را با کراهت می نوشند، بلکه شرابی است که از همان آغاز، لذت بخش است، و به دنبالش نشئه های معنوی و روحانی غیر قابل وصف می باشد.

سپس می افزاید: «نه در آن فساد عقل است و نه اسباب سستی تن» **(لا فیها**

عَوْلٌ وَ لا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ).

شراب های دینا عقل را فاسد می کند، و بدن ها را در حال مستی آنچنان سست می سازد که قادر به حرکت و حفظ تعادل خویش نیستند، ولی شراب های طهور بهشتی شعله های عقل و هوش را فروزانتر می کند، و جذبه های عشق

را شدیدتر، و جسم و جان را برای تمتع از لذت معنوی و مادی آگاه تر و آماده تر می سازد.^(۱)

و در جای دیگر بعد از اشاره به بعضی از شراب های بهشتی می فرماید:
لَا يُصَدَّعُونَ عَنْهَا وَلَا يُنْزَفُونَ «نه سردرد می گیرند و نه مست می شوند»
 (واقعه ۱۹).

«يُصَدَّعُونَ» از ماده «صَدَاع» (بر وزن غبار) به معنای سردرد است و ریشه اصلی آن «صَدَع» به معنای شکافتن می باشد، و از آنجا که وقتی انسان به سردردهای شدید مبتلا می شود گویی می خواهد از شدت درد، سرش بشکافتد این واژه در سر دردهای شدید به کار رفته است.

خلاصه اینکه شراب های دنیا بدبو و بد طعم و دردسر آفرین و مایه مستی و ضعف عقل، و موجب انواع بیماری های جسمی و روحی است، و گاه به دنبال آن حالت تهوع و دل درد می باشد، در حالی که شراب های آخرت لذت بخش، عقل آفرین، نشاط انگیز، و مایه پرورش جسم و جان و توجه به خدا و نشئه روحانی و معنوی است.

* * *

۱. غول (بر وزن قول) در اصل به معنای غافلگیر کردن است (و لذا «غیله» به معنای ترور آمده است) این واژه به فساد مخفیانه و پنهانی که در چیزی نفوذ می کند نیز اطلاق می شود - «ینزفون» از ماده «نزف» (بر وزن حذف) به معنای از بین بردن چیزی به صورت تدریجی است، لذا به خونریزی رگ ها «نزف الدم» می گویند، این همان کاری است که شراب دنیا در وجود انسان می کند که تدریجاً او را خراب می سازد.

۱- ظروف و جام ها

بدون شك مطلوب اصلی در مورد غذا و نوشیدنی ها خود آنهاست، نه ظرف ها، ولی تردید نیست که همیشه کیفیت عرضه غذا و چگونگی ظروف تأثیر عمیقی در لذت بخش بودن غذا و نوشیدنی ها می بخشد، و بسیار می شود که لذت حاصل از آن را چند برابر می کند.

به همین دلیل قرآن مجید در آیات متعددی روی ظرف های زیبای بهشتی اعم از ظروف غذا یا شراب طهور نیز تکیه نموده، و ترسیم جالبی از آنها در عبارات کوتاه و پر معنا ارائه کرده است، مسلماً اینها شبحی از وضع آنجا را از دور به ما نشان می دهند وگرنه همه چیز در آنجا مافوق تصور ماست!

به هر حال در یکجا می فرماید: **يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذَهَبٍ وَأَكْوَابٍ:** «غذاهای بهشتی و شراب های طهور در ظروف هایی از طلا و جام هایی (طلایی) گرداگرد آنها می گردانند» (زخرف ۷۱).

«صِحَافٍ» جمع «صَحْفَه» (بر وزن صفحه) به معنای ظرف های بزرگ و وسیع است (زیرا این ماده در اصل به معنای گستردن است).

«اکواب» جمع «کُؤَب» (بر وزن قوم) به معنای قدحی است که دسته نداشته باشد (معنای دیگر نیز برای آن ذکر کرده اند ولی مشهور همان است که گفته شد).

گرچه توصیف به «ذهب» (طلا) تنها در مورد ظرف های غذا ذکر شده، ولی عطف جام ها و قدح ها بر آن نشان می دهد که آنها نیز از طلاست.^(۱) و در جای دیگر می فرماید: **بِأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقٍ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ:** «خدمتکاران بهشتی پیوسته گرداگرد آنها می گردند با قدح ها، کوزه ها و جام هایی از نهرهای جاری بهشتی و شراب طهور» (واقعه ۱۸)

«اباریق» جمع «ابریق» بنا به تصریح بعضی از ارباب لغت در اصل از ریشه فارسی «آبریز» گرفته شده، و به معنای ظرفی است که دارای دسته و لوله برای ریزش مایعات است.

«جوالیقی» در «المعرب من الکلام الأعجمی» می گوید: این واژه در فارسی یا به معنای راه عبور از آب است یا ریزش آب، و بعضی تصریح کرده اند که این واژه از ماده «برق» که عربی است گرفته نشده است.^(۲) این نام به خاطر درخشندگی و برق آن است صحیح نیست.

«کأس» به معنای جام لبریز از نوشابه است، بعضی از مفسران گفته اند همان گونه که مایعات و شراب های دنیا را نخست در ظرف های بزرگ می ریزند، و بعد کوزه ها یا ابریق ها از آن بر می دارند، و سرانجام در جام

۱. در حقیقت جمله در اصل «اکواب من ذهب» بوده که برای پرهیز از تکرار «من ذهب» از آن حذف شده است مانند «الذاکرین الله کثیراً و الذاکرات».

۲. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم.

می ریزند، همین سلسله مراتب در شراب طهور بهشتی نیز در آیه ملحوظ شده است که نخست «اکواب» را می گوید و سپس «اباریق» و بعد «کأس» را.^(۱) در اشعار شعرای قدیم نیز از این موضوع، تعبیر به «قدح» و «صراحی» و «ساغر» شده است.

این نکته نیز قابل توجه است که جنس ظرف های بهشتی طبق آیات قرآن مختلف می باشد بعضی از «طلا» که قبلا به آن اشاره شد و بعضی از «نقره» و بعضی از «بلور» است، می فرماید: **وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَةِ مِنْ فِضَّةٍ وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا:** «و در گرداگرد آنها ظرف هایی از نقره و قدح های بلورین می گردانند (مملو از بهترین غذاها و نوشیدنی ها)» (دهر ۱۵).

و عجب اینکه بالافاصله می افزاید: **قَوَارِيرَ مِنْ فِضَّةٍ قَدَرُوهَا تَقْدِيرًا:** «ظرف های بلورینی از نقره! که آنها را به اندازه لازم آماده کرده اند» و این از ویژگی های بهشت است، چرا که در دنیا ظرف بلورینی که از نقره ساخته شده باشد وجود ندارد، بلور را از سنگ های مخصوص شیشه می سازند، در حالی که نقره یکی از فلزات است، ولی جای تعجب نیست که خداوند نوعی از نقره شفاف بیافریند، چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: **يَنْفَعُ الْبَصَرَ فِي فِضَّةِ الْجَنَّةِ كَمَا يَنْفَعُ فِي الزُّجَاجِ!:** «نور چشم در نقره بهشتی نفوذ می کند آن گونه که در شیشه و بلور دنیا»!^(۲)

۱. تفسیر فخر رازی ذیل آیه مورد بحث.

۲. مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۱۰.

اینها دلیل بر آن است که همه چیز در جهان دیگر در سطحی بالاتر و بالاتر از این جهان قرار دارد.

به هر حال همان گونه که در آغاز گفتیم ظرف های بهشتی آنچنان جالب و زیباست که لذت مأكول و مشروب بهشتی را برای بهشتیان چندین برابر می کند.

* * *

۹ - لباس ها و زینت ها

در زندگی دنیا «لباس» نقش مهمی را دارد، در درجه اول بدن را در برابر سرما و گرما و آسیب های مختلفی که از گوشه و کنار به آن می رسد حفظ می کند، و در درجه بعد زینت مهمی برای انسان است، و بسیار می شود که طرز لباس ها از جنس و رنگ گرفته تا نوع دوخت معرف طرز فکر و روحیه صاحب آن است.

در تمام طول تاریخ لباس نقش اصلی را در زینت آدمی داشته، و هم اکنون نیز به قوت خود باقی است.

بدون شك لباس های بهشتی برای دفع سرما و گرما یا حفظ از انواع آفات و آسیب ها نیست، چرا که در آنجا همه چیز در حد اعتدال است، و آفتی وجود ندارد بنابراین پوشش لباس در آنجا تنها جنبه تزیین دارد، و شاید به همین دلیل

در آیات قرآن روی جنبه تزئینی لباس ها تکیه شده است، و با تعابیر مختلفی که همه حکایت از زیبایی و جذابیت بهشتی دارد از آنها یاد گردیده.

در يك تعبير می فرماید: وَيَلْبَسُونَ ثِيَابًا خُضْرًا مِنْ سُنْدُسٍ وَاسْتَبْرَقٍ: «آنها لباس های (فاخر و زیبایی) به رنگ سبز از حریر نازک و ضخیم در بر می کنند» (کهف ۳۱).

نظیر همین تعبیر با تفاوت مختصری در آیه ۵۳ دخان و ۲۱ دهر دیده می شود، در اولی می گوید: يَلْبَسُونَ مِنْ سُنْدُسٍ وَاسْتَبْرَقٍ: و در دومی می فرماید: عَلَيْهِمْ ثِيَابٌ سُنْدُسٍ خُضْرٌ وَاسْتَبْرَقٍ «بر اندام آنها لباس هایی است از حریر نازک سبز رنگ و دیبای ضخیم».^(۱)

و در تعبیر دیگر می خوانیم: وَ لِبَاسُهُمْ فِيهَا حَرِيرٌ «و لباس آنها در بهشت از حریر است» (حج ۲۳).

عین همین تعبیر در آیه ۳۳ فاطر، و شبیه آن در آیه ۱۲ دهر آمده است. واژه «سُنْدُسٍ» به اتفاق مفسران و علمای لغت به معنای پارچه های ابریشمین نازک (و گر انقیمت) است و ریشه آن غیر عربی است. (در بعضی از کتب لغت اصل آن را فارسی یا رومی شمرده اند)^(۲) باشد نمی یابیم.

۱. «عالیهم» از ماده «علو» به معنای این است که که در بالای آنها... و درباره محل اعراب آن دو احتمال داده شده: نخست اینکه «ظرف» است، چون معنای «فوق» دارد، دیگر اینکه «حال» است برای ضمیر «هم» که در آیات قبل آمده است.

۲. التحقيق في كلمات القرآن الكريم.

بعضی آن را از ریشه یونانی می‌دانند^(۱) در آن به کار رفته است معنا کرده اند.

و اما «استَبْرَق» به تصریح اهل لغت و مفسران به معنای «پارچه های ابریشمین ضخیم» است، و از ریشه فارسی «استبر» یا «ستبر» که به معنای ضخیم است گرفته شده.

آنها می‌گویند: دیباج (دیبا) و «حریر» پارچه ای است که تاروپود آن ابریشم است، و معنای جامعی دارد اگر بسیار لطیف و نازک باشد «سندس»، و اگر ضخیم باشد «استبرق» نامیده می‌شود، و این نشان می‌دهد که لباس های بهشتیان از ابریشم خالص به اشکالی مختلف و متفاوت است.

شاید نیاز به تذکر نداشته باشد که پارچه های ابریشم به خاطر نرمی و لطافت و جدابیت و حرکات زیبای آن و پذیرش رنگ های جالب، بهترین پارچه هاست، و چون در فرهنگ مردم دنیا پارچه ای از آن گرانبها تر و جالبتر نیست در توصیف لباس های بهشتی از این واژه به کار رفته، و گر نه همه چیز بهشت مافوق تصور است.

جالب اینکه در مورد لباس های بهشتی تنها سخن از رنگ سبز است، شاید به این دلیل که از شادترین و زیباترین رنگ هایی است که در عالم طبیعت و آفرینش پیدا می‌شود، گیاهان عموماً سبزند و دریاها و آب های متراکم گاه

۱. لغتنامه دهخدا.

نیلگون و گاه سبز به نظر می رسد، به همین دلیل روح انسان آشنایی زیادی با این رنگ دارد و رنگ سبز روح را نوازش می دهد، بعضی از دانشمندان رنگ سبز را مسکن و آرامبخش می دانند.

در کتابی که در زمینه «بهداشت و لباس» نوشته شده، چنین می خوانیم: «رنگ سبز در درمان بیماری های عصبی و روانی و هیستری، خستگی، درك بهتر و تحمل پذیر بودن، امیدوار شدن، معتدل گشتن، برطرف شدن بی خوابی، پائین آمدن فشار خون، تسکین درد اعصاب و میگرن مؤثر است، کسانی که در برخورد اول رنگ سبز را انتخاب می کنند اغلب مهربان و صمیمی و از تعادل روحی برخوردارند.

کارگرانی را به سه دسته تقسیم کردند، به یکدسته صندوق های سبز و دسته دیگر سیاه و دسته سوم خاکستری رنگ دادند، اغلب مراجعین به درمانگاه از گروه دوّم و سوّم به علت درد کمر یا دردهای دیگر بوده اند.

پل سیاهی در لندن بود که زیاد به روی آن انتحار می شد، هنگامی که آن را به رنگ سبز در آوردند این مسأله کاهش زیادی یافت!^(۱)

و از قدیم معروف بوده است که سه چیز غم و اندوه را می برد: آب و سبزه

و صورت زیبا!

۱. اولین دانشگاه و آخرین پیامبر از مرحوم شهید دکتر پاك نژاد، جلد ۱۸، صفحه ۱۳۳-۱۳۴.

این سخن را با گفتاری از یکی از مفسران پایان می دهیم او نقل می کند که لباس های بهشتی به قدری زیباست که اگر یکی از آن را در دنیا بگسترانند اهل دنیا مدهوش می شوند!^(۱)

زینت های بهشتی - از لباس بهشتیان سخن گفتیم از زینت های آنها نیز سخن بگوییم: زینت مناسب معمولاً اثر روانی دارد و به روح انسان نشاط و شادابی می دهد، و چنانچه از حد اعتدال خارج نشود امری پسندیده است، و به همین دلیل هم در قرآن، و هم در روایات اسلامی، تأکید شده که مسلمانان حتی در حال عبادت زینت های مشروع را فراموش نکنند: لباس های پاکیزه، رنگ های مناسب، شانه زدن موها به کار بردن عطریات و بوی خوش و استفاده از انگشترهای مختلف. از آیات متعددی استفاده می شود که بهشتیان نیز خود را با انواع زینت ها تزیین می کنند و از این لذت روانی نیز بهره کافی می گیرند.

در سه آیه از آیات قرآن آمده است: **يُحَلَّوْنَ فِيهَا مِنْ أَسَاوِرَ مِنْ ذَهَبٍ**: «آنها در بهشت با دستبندهایی از طلا آراسته شده اند».^(۲)

«آساور» جمع «أسورة» (بر وزن تجربه) و آن نیز جمع «سوار» (بر وزن غبار و کتاب) به معنای دستبند، از کلمه فارسی «دستوار» گرفته شده است.

۱. روح المعانی، جلد ۱۵، صفحه ۲۴۹.

۲. سوره کهف ۳۱، حج ۲۳، فاطر ۳۳.

در دو آیه از این سه آیه علاوه بر عنوان ذهب (طلا) تصریح به لؤلؤ (مروارید) نیز شده است که به گفته بعضی از مفسران اشاره به دستبندهای جواهر نشان و مروارید نشان است، ولی با توجه به این که لؤلؤاً عطف بر محل «مِنَ اساور» است و منصوب می باشد، به منزله مفعول برای «يَحْلُونَ» است، و در مجموع معنای آیه چنین می شود «آنها در بهشت بادستبندهایی از طلا و با تزییناتی از مروارید آراسته می شود» بنابراین ممکن است زینت مروارید مستقل از دستبندها باشد، و ممکن است جزئی از دستبندها.

بعضی نیز احتمال داده اند که آنها علاوه بر دستبندهای طلا دستبندی از مروارید يك پارچه و خالص دارند!.

در يك مورد از آیات قرآن نیز اشاره به دستبندهای نقره شده است، می فرماید: **وَ حُلُّوا اساورَ مِنْ فِضَّةٍ**: «آنها با دستبندهایی از نقره آراسته شده اند».

در اینجا این سؤال پیش می آید که دستبند خواه از طلا باشد یا غیر آن در عرف متداول ما زینت زنانه است، و مردان دستبند ندارند، آیا در بهشت مسأله طور دیگری است؟!.

ولی باید توجه داشت اولاً در همین دنیا در بسیاری از محیط ها دستبند زینت هر دو گروه است، و از اعتراض فرعون به موسی بن عمران که می گفت: **فَلَوْلَا أَلْقَىٰ عَلَيْهِ اسُورَةٌ مِنْ ذَهَبٍ**: چرا به موسی دستبند طلا داده نشده است؟!.

(زخرف ۵۳) به خوبی پیداست که در عرف مردم مصر این موضوع عمومیت داشته است، و نشانه شخصیت مردان و عظمت آنها محسوب می شده. از این گذشته بارها گفته ایم که قرآن در این مسائل با زبان ما سخن می گوید و مسلماً زینت های اهل بهشت حتی زینت های مادی آنها فراتر از آن است که به فکر اهل دنیا بگنجد.

* * *

۱۰ - همسران بهشتی

از مهمترین اسباب آرامش خیال و انس و نشاط در زندگی، داشتن همسری مناسب و از هر نظر صاحب کمالات است، وجود چنین همسری در زندگی انسان، خواه نسبت به مرد باشد یا زن، می تواند تحمل همه مشکلات را بر او آسان سازد، و به زندگی او شادابی و شیرینی و سرور و نشاط بخشد. به عکس نداشتن چنین همسری (یا داشتن نامناسب) کافی است که شهد شیرین زندگی را در کام انسان تلخ کند، هر چند وسائل دیگر از هر نظر برای او آماده باشد.

به تعبیر دیگر همسران مناسب و صاحب کمال و فضیلت و مهربان تنها مایه لذت جسم نیستند، بلکه اساس لذت روحانی را نیز تشکیل می دهند.

بی جهت نیست که قرآن مجید ضمن بیان نعمت های مختلف بهشتی در آیات مختلفی روی این مسأله تکیه کرده و درباره آن تعبیرات جالب و حساب شده ای دارد در يك جا پس از ذکر نعمت های دیگر می فرماید: «وَلَهُمْ فِيهَا أَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ:» «برای بهشتیان در آنجا همسرانی پاک و پاکیزه است» (بقره ۲۵).

پاك بودن آنها مفهوم جامعی دارد که هم نقایص و آلودگی های جسمی و خلقی را شامل می شود، و هم آلودگی ها و نقایص معنوی و خلقی را، و مهمترین شرط يك همسر خوب در واقع همین مسأله پاکی اوست.

تعبیر به «مُطَهَّرَةٌ» از تعبیر به «طَاهِرَةٌ» گویاتر و والاتر است، چرا که اشاره به این است که خداوند آنها را پاك گردانیده کسی که خدا او را پاك کرده و شهادت به پاکی او می دهد وضع حالش روشن است.

همین معنا در حدیثی آمده است که «آنها از هر عیب و مسأله ناخوشایندی پاکند».^(۱)

در چندین آیه از قرآن مجید از همسران بهشتی تعبیر به «حور العین» شده است، در آیه ۵۴ سوره دخان می فرماید: «وَزَوْجَانَهُمُ بَحُورٌ عَيْنٌ:» «ما آنها را با حور العین تزویج می کنیم».

۱. تفسیر المیزان، جلد ۱ ذیل آیه مورد بحث، مرحوم علامه مجلسی آن را در جلد ۸ بحار الانوار صفحه ۱۴۰ آورده است (ازواج مطهرة من انواع الاقدار و المکاره).

عین این تعبیر در ۲۲ طور نیز آمده است در ۲۲ واقعه از این هم فراتر رفته، می فرماید: **وَحُورٌ عَيْنٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ**: «آنها همسرانی از حور العین دارند همچون مرواریدی که در صدف پنهان است»!^(۱)

و در ۷۲ رحمن می فرماید: **«حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ»**: «زنان بهشتی حورانی هستند که در خیمه های بهشتی مستورند»!

و در ۵۶ و ۵۸ رحمن می خوانیم: **«فِيهِنَّ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ لَمْ يَطْمِئِنَّ اِنَّ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌ... كَانِهِنَّ الْيَاقُوتِ وَ الْمَرْجَانِ»**: «در باغ های بهشتی زنانی هستند که جز به همسرانشان عشق نمی ورزند و هیچ انس و جن با آنها تماس نگرفته. آنها همچون یاقوت و مرجانند»!

* * *

«حور» جمع «حوراء» و «احور» به گفته بسیاری از ارباب لغت و مفسران به معنای کسی است که سیاهی چشمش کاملاً سیاه، و سفیدیش کاملاً شفاف و سفید و درخشنده است، و این نهایت زیبایی چشمان است.

اینکه در قرآن مخصوصاً روی زیبایی چشمان آنها تکیه شده به خاطر این است که بیشترین زیبایی چشمان انسان در چشمان اوست!

۱. در محل اعراب «حور عین» احتمالات متعددی داده شده از جمله اینکه مبتدا برای خبر مقدر است (لهم حور عین) یا عطف بر ولدان مخلدون می باشد ولی احتمال اول صحیح تر به نظر می رسد زیرا حور العین برای خدمت نیستند.

بعضی نیز آن را به معنای سفیدی تمام اندام تفسیر کرده اند، و لذا «تحویر» به معنای شستن لباس و پاک و سفید کردن آن آمده.

جمع میان هر دو معنا ممکن است که آنان اندامی سفید و چشمانی زیبا، به توصیفی که در بالا گفته شد داشته باشند.

«حواریون» را نیز از این جهت به یاران خاص حضرت مسیح اطلاق می شد که لباس سفید می پوشیدند.

اما واژه «عین» جمع «اعین» (بر وزن افضل) و «عیناء» در اصل به معنای درشت چشم است و به زن یا مردی که دارای چشمان درشت جذاب و زیبا باشند اطلاق می شود.

ضمناً باید توجه داشت که هم واژه «حور» و هم واژه «عین» بر مذکر و هم بر مؤنث هر دو اطلاق می گردد لذا مفهوم گسترده ای دارد که همه همسران بهشتی را شامل می شود، همسران زن برای مردان با ایمان، و همسران مرد برای زنان مؤمن (در این زمینه باز هم سخن خواهیم گفت).

تکیه بر زیبایی چشمان آنها - همان گونه که قبلاً نیز اشاره شد - به خاطر آن است که زیبایی انسان قبل از هر چیز، و بیش از هر چیز، در چشمان اوست، و در واقع این تعبیر سمبلی برای زیبایی تمام جسمان و جان است.

«لؤلؤ» به معنای مروارید «مکُون» به معنای پنهان در صدف است که به هنگام خارج شدن از صدف زیبایی و شفافیت و جذابیت فوق العاده ای دارد،

تشبیه «حور العین» به «لؤلؤ مکنون» اشاره ای به لطافت و زیبایی بی حد آنهاست و نیز ممکن است اشاره به این معنا باشد که آنها کاملاً از چشم دیگران مستورند، نه دستی به آنها رسیده، و نه چشمی بر آنها افتاده است!

بعضی از مفسران نیز گفته اند چون «حور» از ماده «حیرت» گرفته شده مفهومی این است که همسران بهشتی چنان زیبا هستند که چشم از دیدنشان حیران می شود.^(۱)

در توصیف دیگری از «حوران بهشتی» بعد از آنکه آنها را به عنوان زنانی نیکو خلق و زیبا توصیف می کند، می افزاید: «آنها مقصورات در خیمه های بهشتی هستند» (حُورٌ مَّقْصُورَاتٌ فِي الْخِيَامِ) مقصور را به معنای مستور تفسیر کرده اند، و بعضی گفته اند منظور مصون و محفوظ بودن آنها از دید دیگران و عدم ابتدال آنهاست، بعضی نیز در تفسیر آن گفته اند اشاره به این است که آنها تنها چشم به همسرانشان دوخته اند، و به غیر آنها عشق نمی ورزند و علاقه ندارند، همان چیزی که در تفسیر «قاصرات الطرف» نیز گفته شده است، زیرا «طرف» (بر وزن حرف) به معنای پلک چشم هاست و از آنجا که هنگام نگاه کردن پلک ها به حرکت درمی آید، این واژه به معنای حرکت کردن چشم ها به کار می رود، بنابراین قاصرات الطرف اشاره به زنانی است که نگاهشان

۱. ابوالفتوح رازی در تفسیر خود آن را از بعضی مفسران پیشین نقل کرده است (جلد ۱۱، صفحه ۱۳).

کوتاه، یعنی مخصوص همسرانشان است، و این بزرگترین امتیاز همسر است که جز به همسرش نیندیشد، و به غیر او علاقه نداشته باشد.

این نکته نیز قابل توجه است که «خیمه» در لغت عرب تنها به معنای خیمه های پارچه ای نیست، بلکه هر ساختمان مدوری را خیمه می گویند، حتی بعضی از ارباب لغت گفته اند هر ساختمانی که از سنگ و آجر و غیر آن باشد خیمه است و ریشه اصلی آن طبق گفته «مقایس اللغه» به معنای اقامه و ثبات است.

از روایات اسلامی استفاده می شود که خیمه های بهشت مانند سایر مواهب آن هیچ شباهتی به خیمه های دنیا ندارد، بعضی از آنها يك پارچه مروارید است.

در توصیف دیگر زنان بهشتی را به «یاقوت» و «مرجان» تشبیه کرده است: **كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَ الْمَرْجَانُ** (رحمن ۵۸) (یعنی به سرخی و صفا و درخشندگی یاقوت و به سفیدی و زیبایی شاخه مرجان، و می دانیم هنگامی که این دو رنگ یعنی «سفید» و «سرخ» شفاف به هم بیامیزند، زیباترین رنگ را تشکیل می دهند.

«یاقوت» سنگی است معدنی و بسیار شفاف که معمولا سرخ رنگ است، و «مرجان» شبیه به شاخه های درختانی است، و در دریاها یافت می شود، و رنگ های مختلف دارد، و در اینجا ظاهراً منظور نوع سفید آن است، بعضی

آن را به معنای مرواریدهای کوچک تفسیر کرده اند^(۱) سفیدتر و زیباتر و شفاف تر است.

ولی دانشمندان امروز «مرجان» را موجود زنده ای می دانند که شبیه شاخه های کوچک درخت است و در اعماق دریاها می روید، مدتها دانشمندان آن را نوعی گیاه فکر می کردند ولی بعد روشن شد که ویژگی های حیوان را دارد هرچند به صخره های کف دریا می چسبند!

در بیان دیگر آنها را به عنوان «ابکار» و سپس «عُرب» و «أثراب» توصیف می کند می فرماید: **فَجَعَلْنَاهُنَّ ابْكَارًا - عربا اترابا** (واقعہ ۳۶ و ۳۷).

«ابکار» جمع «بکر» به معنای دوشیزه است و از بعضی از روایات و کلمات مفسران استفاده می شود که این حالات در همسران بهشتی دائم و همیشگی است، و با آمیزش دگرگون نمی شود!

«عُرب» (بر وزن کُئِب) جمع «عَرُوب» (بر وزن صبور) به معنای زنی است فصیح و خوش زبان که با حرکات و سخنان شیرین علاقه خود را به همسرش اظهار می کند، و در اصل از ماده «عُرَاب» به معنای اظهار گرفته شده است، و گاه به معنای کسی که ظاهر حال او از عفت و پاکیش حکایت می کند تفسیر شده.

۱. این معنا را «راغب» در «مفردات» و جمعی دیگر از اهل لغت و ارباب تفسیر ذکر کرده اند.

بعضی نیز آن را به معنای ناز و کرشمه داشتن تفسیر کرده اند که با معنای فوق فاصله چندانی ندارد.

واژه «اتراب» در سه آیه از قرآن مجید نیز به عنوان توصیف برای همسران بهشتی ذکر شده.^(۱)

این واژه جمع «تُرَب» (بر وزن حزب) به معنای افراد هم سن و سال است، و بیشتر در مورد جنس مؤنث به کار می رود، و به گفته بعضی در اصل از «تراب» که به معنای دنده های قفسه سینه است گرفته شده که شباهت زیادی با هم دارند.

بعضی نیز آن را از ماده «تُرَاب» (خاک) دانسته اند گویی همه با هم متولد شده، و بر خاک زمین گام نهاده اند.

به هر حال این هم سن و سال بودن زنان بهشتی ممکن است اشاره به شباهت سنی با همسرانشان باشد، چرا که همسران هم سن و سال غالباً احساسات یکدیگر را بهتر درک می کنند، و یا اشاره به هم سن و سال بودن و شباهت آنها با یکدیگر در جوانی و خوبی و حسن ظاهر و باطن است، درست شبیه تعبیر معروفی که می گوئیم: آنها همه خوبند يك به يك از همه بهتر!.

۱. نبأ ۳۳ - سوره ص ۵۲ و واقعه ۳۷.

ولی ذکر این وصف همراه اوصاف دیگر مانند «عرب» و «کواعب» و «قاصرات الطرف» درباره زنان بهشتی نشان می‌دهد که معنای اول مناسب تر است.

«کواعب» که در توصیف زنان بهشتی یکبار در قرآن مجید در سوره نبأ آمده، جمع «کاعب» به معنای دوشیزه کم سن و سال است، و از ماده «کعب» در اصل به معنای برآمدگی پشت پاست و در اینجا اشاره به کسی است که تازه بر آمدگی سینه او آشکار شده و این در آغاز جوانی است، این احتمال نیز داده شده که اشاره به دوران بلوغ جسمانی است که تمام بدن شروع به رشد سریعتری می‌کند.

به این ترتیب همسران بهشتی جامع تمام امتیازات و زیبایی‌ها و حسن ظاهر و باطن و فضائل جسمانی و روحانی و اخلاقی هستند و آنچه خوبان همه دارند آنها تنها دارند!

بار دیگر تکرار می‌کنیم اینها همه اشارتی است به حقایق والای مادی و معنوی عالم دیگر که شرح و تفصیل آن بر ما پوشیده است.

* * *

۱۱ - خادمان و ساقیان!

خداوند نعمت‌ها را بر اهل بهشت تمام کرده است، و همه چیز به آنها داده، و از جمله پذیرائی کنندگان خدمتکارانی است که از آنها به عالی‌ترین کیفیت پذیرائی می‌کنند، و ساقیانی که گرداگرد آنها می‌گردند، و آنها را از شراب‌های طهور بهشتی سیراب می‌سازند.

حسن ظاهر، و لطف باطن آنها، و خَلْق و خُلُق نیکوی آنان، چنان بهشتیان را مجذوب خود می‌سازد که همه درد و رنج‌هایی را که در دنیا در مسیر اطاعت حق دیدند و کشیدند فراموش می‌کنند.

قرآن مجید در آیات بسیاری از آنها سخن گفته و چنان توصیف جالبی از آنان نموده که هر خواننده‌ای را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد.

تعبیرات در این زمینه همانند تعبیراتی که پیرامون سایر مواهب بهشتی است متنوع و گوناگون است.

در يك مورد از آنها تعبیر به «غِلْمَان» کرده است می‌فرماید: وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ: «برگرداگرد آنها نوجوانانی برای (خدمت) آنان گردش می‌کنند که همچون مرواریدهای در صدقند» (طور ۲۴).

تعبیر به «يَطُوفُ» (با توجه به اینکه فعل مضارع غالباً معنای استمرار می‌بخشد) دلیل بر این است که گردش و طواف آنها بر گردن بهشتیان دائمی است.

«لَوْ لَوْ مَكْنُونٌ» (مروارید درون صدف) به قدری شفاف و زیبا و تازه است که حدی برای آن نیست، و لذا لحظه ای که آن را از صدف بیرون می آورند - با اینکه مروارید همیشه شفاف و زیباست و بزرگی خاصی دارد، خدمتکاران بهشتی نیز آنقدر زیبا و سفید چهره و با صفا هستند که گویی مرواریدهای در صدف، یا تازه بیرون آمده از صدفند.

درست است که در بهشت طبق تعبیراتی که در آیات یا روایات آمده - نیازی به خدمتکار نیست، و هر چه بخواهند فوراً در اختیارشان قرار می گیرد، ولی این خود احترام و اکرام فوق العاده ای است که چنین خدمتکارانی از آنها پذیرائی کنند.

گرچه صریحاً در این آیه نیامده است که آنها برای چه کاری طواف می کنند، ولی آیات دیگری که بعداً به آن اشاره خواهد شد نشان می دهد که برنامه آنها پذیرائی از بهشتیان با انواع نوشیدنی ها گوارا شراب های طهور و انواع غذاهای بهشتی است.

تعبیر به «لَهُمْ» نیز نشان می دهد که هر یک از بهشتیان خدمتگذارانی مخصوص خود دارند، و از آنجا که بهشت جای غم و اندوه نیست آن خدمتکاران نیز از خدمت به این بندگان خاص خدا لذت می برند.

جالب اینکه بسیاری از مفسران از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) نقل کرده اند که از حضرتش سؤال شد وقتی خدمتگزار همچون مروارید

در صدف باشد، مخدوم (یعنی مؤمنان بهشتی) چگونه اند؟! در جواب فرمود:
وَأَلَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ فُضْلَ الْمَخْدُومِ عَلَى الْخَادِمِ كَفُضْلِ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ عَلَى
سَائِرِ الْكَوَاكِبِ!: «سوگند به کسی که جانم به دست اوست برتری «مخدوم» بر
 خدمتکار در آنجا همچون برتری ماه است در شب چهارده بر سایر
 ستارگان»!^(۱)

ذکر این نکته نیز لازم است که «غلمان» جمع «غلام» در لغت به معنای
 نوجوانان است، نه به معنای برده.^(۲)

بدهی است افرادی که در این سن و سال هستند چابک و جدی و فعالند و هم
 پرشور و پر نشاط.

قرآن در تعبیر دیگری از آنها به عنوان «ولدان» (نوجوانان) یاد کرده
 می فرماید: «يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ - بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ - وَكَأْسٍ مِنْ
 مَعِينٍ»: «پیوسته در اطراف آنها نوجوانانی جاودانی در طراوت و شکوه
 باقدحها و کوزه ها و جام هایی از نه‌های جاری بهشتی می گردند» (واقعاً
 ۱۷ و ۱۸).

ولدان جمع «ولید» به معنای «مولود» (فرزند) می باشد، و در اینجا به
 معنای نوجوانان است، و این که بعضی احتمال داده اند اشاره به فرزندان

۱. مجمع البیان، ابوالفتوح رازی، روح البیان، قرطبی و تفسیر کشاف ذیل آیه مورد بحث.
 ۲. بسیاری از ارباب لغت در تفسیر آن نوشته اند «الغلام هو الطار الشارب» (یعنی کسی که
 تازه موهای پشت لبش روئیده» (مقایس، مفردات، لسان العرب).

مؤمنان است که از پدران خویش پذیرائی می‌کنند، بسیار بعید به نظر می‌رسد^(۱) کنند و اگر بدون ایمان باشند در آنجا راهی ندارند. تعبیر به «مخلدون» اشاره به جاودانگی آنها از نظر طراوت و نشاط و زیبایی همیشگی آنهاست.

در آیه دیگری همین تعبیر با توضیح بیشتر و جالبتری به چشم می‌خورد، می‌فرماید: **وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنثُورًا:** «و بر گرد آنها نوجوانانی جاودانی (برای پذیرائی) می‌گردند که وقتی آنها را ببینی گمان می‌کنی مروارید پراکنده اند» (انسان ۱۹).

و این شاهد دیگری است بر این که منظور از «ولدان» همان «غلمان» است که در آیات قبل از آنها به عنوان «لؤلؤ مکنون» توصیف شده بود و در اینجا «لؤلؤ منثور».

البته بسیاری از مفسران این احتمال را نیز داده اند که این نوجوانان بهشتی اطفال مشرکان یا مؤمنان فاقد حسنات هستند که خدا هرگز آنها را به خاطر پدرانشان مجازات نمی‌کند، بلکه به صورت خدمتگزارانی در بهشت از مؤمنان پذیرائی می‌کنند، و از این پذیرائی کردن غرق سرورند. ولی با توجه به آنچه در بالا گفته شد این احتمال ضعیف به نظر می‌رسد و روایتی که در این زمینه نقل شده روایت مرسله ای بیش نیست.

۱. فخررازی در تفسیر خود این احتمال را ذکر کرده و بعید شمرده است (جلد ۲۹، صفحه ۱۴۹).

در تعبیر دیگر اشاره سربسته ای (به صورت فعل مجهول) به موضوع پذیرائی کنندگان بهشتی آمده، می فرماید: **يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ**: «در گرداگر آنها قدح هایی لبریز از شراب طهور گردانده می شود» (صافات ۴۵). شبیه همین معنا با تفاوتی که نشانه تنوع پذیرائی های بهشت است در آیه ۱۵ دهر آمده، می فرماید: **وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيَةٍ مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا**: «و در گرداگرد آنها ظرف هایی از نقره و قدح هایی بلورین (مملو از بهترین غذاها و شراب های بهشتی) گردانده می شود».

و در تعبیر دیگری در ۷۱ زخرف می خوانیم: **يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِصِحَافٍ مِنْ ذُهَبٍ وَأكْوَابٍ**: «در گرداگرد آنها ظرف هایی از طلا (پر از غذاهای بهشتی) و جام هایی (پر از شراب طهور) گردانده می شود».

«صِحَافٍ» جمع «صَحْفَه» به گفته زمخشری (طبق آنچه در مصباح اللغه آمده است) ظرف مستطیل (بزرگی) است و با توجه به اینکه ماده اصلی این واژه به معنای انبساط و مسطح شدن است به نظر می رسد اشاره به ظرفی شبیه سینی باشد، و «أكْوَابٍ» جمع «كُوبٍ» (بر وزن خوب) به معنای ظرف نوشیدنی است که دسته نداشته باشد و گاه از آن تعبیر به «قدح» می شود.

قابل توجه اینکه به گفته بعضی از مفسران «صِحَافٍ» به اصطلاح جمع «كُنُوتٍ» است و «أكْوَابٍ» جمع «قَوَاتٍ» یعنی اولی جمع بیشتری را می رساند، این به خاطر آن است که تنوع غذاها و ظروف آنها همیشه از تنوع مشروبات و

ظروف آنها بیشتر است^(۱) ریزه کاری هایی را نیز در تعبیرات خود بیورد!
(دقت کنید).

ناگفته پیداست که اوصاف پذیرائی کنندگان گرچه در آیات اخیر با صراحت بیان نشده، ولی آیات گذشته می تواند آنها را تفسیر کند، و نشان دهد آنها کیانند وجه اوصافی دارند؟.

* * *

۱۲ - پذیرائی کنندگان

در میهمانی ها برای تکمیل پذیرائی و احترام از میهمان ها فرد یا افراد محترمی حضور دارند که میهمان ها را دعوت به استفاده از غذا و نوشابه و سایر وسائل پذیرائی می کنند، و غالباً غیر از خدمتکارانند، و این خود احترام مضاعفی است که به میهمانی لطف و شکوه خاصی می بخشد و احترام میهمان ها را بیشتر می کند.

از آیات قرآن استفاده می شود که این معنا در مورد بهشتیان (از سوی فرشتگان و خازنان بهشت) انجام می گیرد، و آنها بهشتیان را تعارف به بهره گیری از نعمت های بهشت می کنند.

۱. تفسیر «روح المعانی»، جلد ۲۵، صفحه ۹۰.

در آیه ۱۹ سوره طور بی آنکه بگوید گوینده این سخن کیست بهشتیان را مخاطب ساخته می فرماید: **كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً لَكُمْ بما كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**: «بخورید و بنوشید گوارا، در برابر اعمال (صالحی) که انجام می دادید».

عین این تعبیر در آیه ۴۳ سوره مرسلات نیز آمده است.

آیا گوینده این سخن خداست که به عنوان احترام و اکرام و عنایت و لطف خاص این چنین به بهشتیان تعارف می کند؟ یا خازنان و فرشتگان بهشتند؟ در هر حال بی شك همه نعمت های بهشتی گوارا است، اما اینکه به آنها گفته شود «گوارا باد بر شما» خود لطف و گوارائی دیگری به آن نعمت ها می بخشد.

شبیبه همین تعبیر با تفاوت مختصری در آیه ۲۴ سوره حاقه آمده: **كُلُوا وَ اشْرَبُوا هَنِيئاً بما اسْلَفْتُمْ فِي الايامِ الْخَالِيَةِ**: «بخورید و بنوشید گوارا، در برابر اعمال (نیکی) که در ایام پیشین انجام دادید»^(۱).

باز در اینجا به گوینده سخن اشاره ای نشده است، و مطلب همان گونه است که در آیه قبل گفته شد.

۱. در اینکه «هَنِيئاً» در این آیات چه محلی از اعراب دارد؟ گفتگو است، بعضی آن را وصف به جای «مفعول مطلق» می دانند، و در تقدیر چنین است **كُلُوا اَكْلاً هَنِيئاً**، و بعضی آن را وصف «مفعول به» شمرده اند و در معنا چنین است: **كُلُوا وَ اشْرَبُوا مَأْكُولاً وَ مَشْرُوباً هَنِيئاً**، و در واقع گوارا همان مأكول و مشروب است، و در هر حال منظور از گوارا بودن غذا و نوشیدنی آن است که هیچ اثر سوئی در انسان نگذارد بلکه براحتی جذب بدن شود.

۱۳ - پیش پذیرائی بهشتیان!

قابل توجه اینکه در چندین آیه از آیات قرآن به تعبیر پرمعنایی برخورد می‌کنیم که از نکته تازه ای پرده بر می‌دارد و آن تعبیر به «نُزُل» است که نخستین بار در سوره آل عمران آیه ۱۹۸ آمده است، می‌فرماید: **لَهُمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِلْأَبْرَارِ**: برای پرهیزگاران، باغ‌هایی از بهشت است، که از زیر درختانش نهرها جاری است، همیشه در آن خواهند بود.

و این «نخستین پذیرائی» است که از خداوند به آنها می‌رسد و آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است.

شبهه این تعبیر در آیه ۱۰۷ کهف و آیه ۱۹ سجده، و آیه ۶۲ صافات و آیه ۳۲ فصلت آمده است.

برای روشن شدن مفهوم حقیقی این آیات باید معنای «نُزُل» دقیقاً روشن شود، «راغب» در «مفردات» می‌گوید: **النُّزْلُ مَا يُعَدُّ لِلنَّازِلِ مِنَ الزَّادِ**: «نزل چیزی است که برای میهمانی که فرود می‌آید از زاد و توشه فراهم می‌کنند». طبق این تفسیر تمام نعمت‌هایی که برای پذیرائی میهمان آماده می‌شود مصداق «نزل» است. همین معنا در «صاحح اللغه» و «مقاییس» نیز آمده است.

بعضی از مفسران گفته اند «نزل» به معنای پذیرائی سلطان از افرادی است که بر او وارد می شوند قبل از آنکه حقوق و شهریه ای برای آنها مقرر گردد.^(۱)

ولی بعضی دیگر گفته اند «نزل» نخستین چیزی است که به وسیله آن از میهمان پذیرائی می شود (مانند شربت یا میوه ای که در زمان مادر آغاز ورود برای میهمان ها می آورند).^(۲)

این معنا با مفهوم «نزول» که به معنای فرود آمدن است تناسب زیادی دارد. بنابراین با توجه به اینکه قرآن می گوید: باغ های بهشتی (با تمام نعمت ها و مواهبش).

پیش پذیرائی الهی در آن میهمانسرای بزرگ است مفهومش این است که پذیرائی های سیار مهم تر و عالیتری در پی آنهاست و شاید اشاره به همان نعمت های معنوی و جذبه های روحانی و جلوه های ربانی باشد، به همین دلیل در آیه ۱۹۸ آل عمران بعد از جمله **نُزُلًا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ** می فرماید: **وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ لِّلْأَبْرَارِ**: «آنچه نزد خداست برای نیکان بهتر است» (دقت کنید).

حتی اگر «نزل» به معنای مجموعه طعام و غذایی باشد که برای میهمان آماده می کنند (آن گونه که از کلمات جمعی از ارباب لغت استفاده می شود) باز

۱. تفسیر فخررازی، جلد ۲۵، صفحه ۱۸۲.

۲. تفسیر المنار، جلد ۴، صفحه ۳۱۴ - به این ترتیب برای «نزل» سه معنا متفاوت و در عین حال متقارب بیان کرده اند.

هم نمی توان انکار کرد که پذیرائی شخص کریم و بزرگ منحصر به اطعام میهمان نخواهد بود، بلکه علاوه بر آن، خلعت ها و نعمت ها و جوایزی به آنان هدیه می کنند که طعام در برابر آن ساده است، بنابراین نزل را هرگونه معنا کنیم اشاره لطیفی به مواهب معنوی روحانی بهشت خواهد داشت.

* * *

۱۴ - نعمت هایی که به تصور نمی گنجد!

بی شك نعمت های مادی بهشت منحصر به آنچه گفته شد نیست، هر چند اینها نعمت های بسیار مهمی است، اصولاً طبیعت محدود این جهان به ما اجازه نمی دهد که تصور همه جانبه ای از نعمت های مادی و معنوی جهان دیگر داشته باشیم، و از سوی دیگر طبع تنوع طلب انسان خواهان انواع گوناگون نعمت هاست و لذا قرآن مجید نسبت به این مسئله عنایت خاصی نشان داده و با صراحت اعلام می کند که آنچه در آنجا خواهید از مواهب رنگارنگ و گوناگون مادی و معنوی در اختیار شما قرار می گیرد.

در یکجا می فرماید: **وَ فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلَذُّ الْأَعْيُنُ**: «در بهشت آنچه

دل می خواهد و چشم از آن لذت می برد موجود است» (زخرف ۷۱).

این بالاترین و جامع ترین تعبیری است که درباره مواهب و نعمت های بهشتی ممکن است گفته شود، و به گفته مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان»

اگر تمام جهانیان جمع شوند تا توصیف نعمت های بهشتی را کنند هرگز قادر نخواهند بود چیزی بر آنچه در این آیه آمده است بیفزایند!^(۱)

جالب اینکه جمله مزبور را بعد از ذکر بخش قابل ملاحظه ای از نعمت های بهشتی بیان فرموده، تا روشن سازد نعمت های بهشت منحصر به آنها نیست. در اینکه چرا «لذت چشم» بعد از «لذت نفس» بیان شده احتمالاتی وجود دارد: نخست اینکه جمله «تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ» تمام لذات را شامل می شود اما لذات نگاه چون اهمیت فوق العاده ای دارد به صورت «ذکر خاص بعد از عام» مورد توجه قرار گرفته.

دیگر اینکه جمله اول اشاره به لذت های حسّ شنوایی و لامسه و ذائقه و شامه است، اما جمله «تَلَذُّ الْأَعْيُنُ» تنها لذت بینایی را بیان می کند که معادل همه آنها یا بیشتر است!.

سوم اینکه جمله اول اشاره به تمام لذات مادی، و جمله دوم اشاره به لذات روحانی و معنوی است، یعنی نگاه کردن با چشم دل به جمال بی مثال پروردگار و شهود باطنی صفات جمالی و جلالی حق که يك لحظه آن به تمام نعمت های مادی بهشت می ارزد.

البته پیداست که در آن محیط پاک، تقاضای روح و نفس بهشتیان چیزی جز پاکی ها و لذاتی که در شأن يك انسان پاک است نخواهد بود و بنابراین عمومیت

۱. تفسیر مجمع البیان، جلد ۹، صفحه ۵۶.

آیه هیچ استثنایی ندارد، و نیازی به توجیهاات این و آن نیست که آیا این آیه شامل تقاضای نامطلوب نفس نیز می شود؟!.

به هر حال شبیه همین معنا در آیه ۳۱ فصلت نیز آمده است می فرماید **وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ** «برای شما هر چه بخواهید در بهشت فراهم است و هر چه طلب کنید به شما می دهند».^(۱)

بعضی از مفسران گفته اند که جمله اول اشاره به تمام نعمت های مادی بهشت است، و جمله دوم اشاره به مواهب معنوی، به قرینه آیه ۱۰ سوره یونس **دَعَاهُمْ فِيهَا سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَتَحِيَّتُهُمْ فِيهَا سَلَامٌ وَآخِرُ دَعْوَاهُمْ أَنْ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ**: «گفتار و دعای آنها در بهشت این است که «خداوندا منزهی تو» و تحیت آنها سلام است، و آخرین دعای آنها اینکه حمد مخصوص پروردگار جهانیان می باشد».

این تفسیر با توجه به اینکه شهوت نفس بیشتر در مورد مسائل مادی به کار می رود و دعا در مسائل معنوی بسیار مناسب به نظر می رسد.

و در تعبیر دیگر در آیه ۱۰۲ انبیاء می خوانیم: **وَهُمْ فِيهَا إِشْتَهَتْ أَنْفُسُهُمْ خَالِدُونَ**: «بهشتیان در آنچه دلشان می خواهد جاودانه منتعم هستند».

۱. «يَدْعُونَ» از ماده «ادعاء» (افتعال از دعاء) به معنای خواستن و طلب کردن چیزی است.

علاوه بر آیات فوق آیات دیگری نیز در قرآن مجید در این زمینه وارد شده که با تعبیر تازه ای از این مسأله یاد می کند و می گوید: «هرچه آنها بخواهند در آنجا هست» (لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاؤُنَ) (نحل ۳۱).

عین این تعبیر در ۱۶ فرقان آمده است و با مختصر تفاوتی در سه سوره دیگر از قرآن نیز به چشم می خورد (زمر ۳۴، شوری ۲۲، و ق ۳۵).

از مجموع آنچه در این فصل گفته شد به خوبی روشن می شود که برای نعمت های بهشتی هیچگونه محدودیتی وجود ندارد، نه از نظر مقدار، نه کیفیت و نوع، و نه زمان و نه مکان بنابراین آنچه در فصول گذشته بیان شد در واقع ذکر نمونه های روشنی از آن است که درك و تشخیص آن برای مردم این جهان به طور اجمال ممکن است، و آنچه فراتر از فهم و درك ماست با عبارات جامعتر و کلی تری در آیات فوق به آنها اشاره شده است.

در حقیقت بهشت و مواهبش مظهر کامل و نمونه اتم قدرت و لطف پروردگار است، و چون قدرت و لطف او را نهایتی نیست مواهب بهشتی را نیز نهایتی نمی باشد (دقت کنید).

۳- لذات روحانی

با توجه به اینکه «معاد» هم جنبه جسمانی دارد و هم روحانی و نیز با توجه به اینکه روح به مراتب اعلا و اشرف از جسم است، نباید تردید داشت که نعمت های روحانی و معنوی بهشت به مراتب از نعمت های مادی و جسمانی برتر و والاتر و پرشکوه تر است!.

ولی از آنجا که این مواهب و نعمت ها معمولاً در وصف نمی گنجد، و دیدنی است (دیدن با چشم دل) نه گفتن و نه شنیدن، لذا در آیات قرآن غالباً اشارات سر بسته ای به این بخش از نعمت های بهشتی می بینیم جز در مواردی که قابل شرح و بیان بوده که در آنجا قرآن به شرح و بیان آنها پرداخته است:

به تعبیر دیگر: لَدَّتْ دَرَكْ مَعْرِفَةَ اللَّهِ، و جذبه های جلال و جمال او، و انوار الطاف خفیه پروردگار و مستی از جام عشق ذات مقدس او، آنچنان است که يك لحظه از آن از تمام نعمت های مادی جهان برتر است.

ما گاهی نمونه های بسیار کمرنگ این مطلب را در این دنیا تجربه کرده ایم که وقتی حالی برای عبادت و خلوقت با پروردگار دست دهد و انسان غرق مناجات با قاضی الحاجات گردد، دنیا و آنچه در آن است به فراموشی بسپرد و در لحظات کوتاهی محو جمال بی مثال او شود مخصوصاً اگر این امر در مراکز حساسی همچون جوار خانه کعبه، یا در عرفات و مشعر و امثال آن از

مراکز خاص عبادت باشد، آنچنان نشاط و لذت به انسان دست می دهد که با هیچ قلم و بیانی قابل شرح و تقریر نیست.

فکر کنید اگر این حالت هزاران هزار بار قوی تر و ساعت ها و شب ها و روزها و ماه ها و سال ها ادامه پیدا کند، چگونه خواهد بود؟ به خصوص اینکه در بهشت عوالم غفلت و بیخبری از خداوند، و گرفتاری هایی که حضور قلب را بر هم می زند وجود ندارد، و حجاب ها و موانع معرفت از مقابل دیدگان دل کنار رفته، درك و دید انسان به مراتب قوی تر می گردد، و از وسوسه های شیطانی که همیشه مزاحم رهروان این راه است مطلقاً خبری نیست.

آن گاه می توان تصور کرد که در آنجا چه خبر است؟ چه غوغایی از نعمت های معنوی برپاست؟ و چه جذبه های نیرومندی روح را به جوار قرب حق می کشد، او را در انوار ذاتش مستغرق می سازد، و از خویشتن خویش غافل می کند و کارش به جایی می رسد که جز او نمی بیند، و جز او نمی خواهد، و هرچه دلش می خواهد همان می بیند، و هرچه ببیند دلش همان را می خواهد!

با توجه به این اشارت کوتاه به قرآن باز می گردیم و شرح این مواهب را از لسان قرآن می شنویم این مواهب را می توان در چند عنوان خلاصه کرد:

* * *

۱ - احترام مخصوص

احترامات ویژه بهشتیان از همان آغاز ورود در بهشت شروع می شود، و خازنان بهشت نخستین تبریک پر معنا را به آنها می گویند، چنان که قرآن می فرماید: وَ سِيقَ الَّذِينَ اتَّقَوْا رَبَّهُمْ إِلَى الْجَنَّةِ زُمَرًا حَتَّى إِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ: «کسانی که تقوای الهی را پیشه کردند گروه گروه به سوی بهشت سوق داده می شوند، تا موقعی که به آن می رسند در حالی که درهای آن گشوده شده، و خازنان بهشت به آنها می گویند: سلام بر شما گوارا باد این نعمت ها برایتان، وارد شوید و جاودانه در آن بمانید!» (زمر ۷۳).

از این تعبیر استفاده می شود که خازنان بهشت مشتاقانه بر درهای بهشت انتظار پرهیز کاران را می کشند، درهای بهشت را قبلاً برای آنها گشوده اند، و به محض اینکه اینها به بهشت می رسند با بهترین تحیات و احترامات به استقبال آنها می شتابند و با تعبیراتی چنین زیبا آنها را به بهشت و زندگی جاویدان در آن فرا می خوانند.^(۱)

۱. جالب اینکه قرآن در مورد بهشت با استفاده از «واو» حالیه (در جمله «وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا» نشان می دهد که این درها از قبل گشوده و آمده است (همان گونه که در آیه ۵۰ سوره ص آمده است جَاءَتْ عَذْنُ مَفْتُوحَةً لَهُمُ الْأَبْوَابُ، ولی در مورد جهنم می گوید: هنگامی که دوزخیان می رسند درها گشوده می شود حَتَّى إِذَا جَاؤُهَا فُتِحَتْ أَبْوَابُهَا (بدون واو حالیه).

آری چنین است راه و رسم پذیرائی از يك میهمان عزیز، نخست در را می‌گشایند، و میزبانان دم در انتظار می‌کشند، و به محض ورود خیر مقدم می‌گویند، و این یکی از لذات باارزش معنوی است.

«خَزْنَه» جمع «خازن» به معنای حافظ و مأمور نگهداری و تدبیر است، و در اینجا به معنای فرشتگانی است که مأمور نگهداری و تدبیر بهشتند.

در مرحله بعد که در بهشت وارد شدند ملائکه مقرب الهی مأمورند که از هر در بر آنها وارد شوند و به آنها خوشآمد و تبریک گویند، در آیه ۲۳ رعد می‌فرماید: **وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ - سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ:** فرشتگان (الهی از هر دری بر آنان وارد می‌شوند، و به آنها می‌گویند: سلام بر شما به خاطر صبر و استقامتتان، چه عاقبت خوبی بعد از دنیا نصیبتان شد؟! (۱).

از آیه فوق به خوبی استفاده می‌شود که گروه‌هایی از فرشتگان از هر دری به سوی آنها می‌آیند، و با توجه به اینکه درهای بهشت هر کدام نشانه یکی از اعمال صالحند (**بَابُ الصَّلَاةِ بَابُ الْجِهَادِ بَابُ الْحَجِّ**) معلوم می‌شود که هر گروهی از این فرشتگان به خاطر یکی از اعمال صالح به سراغ آنها می‌آیند و جالب اینکه تمام این اعمال در معنای «صبر» خلاصه می‌شوند، صبر با تمام شاخه‌هایش، صبر بر اطاعت، صبر بر مصیبت، و صبر بر معصیت.

۱. جمله تقدیری دارد و در تقدیر آن چنین گفته اند: **فَنِعْمَ عَاقِبَةُ الدُّنْيَا الْجَنَّةُ.**

و از این مهم تر «سلام» و درودی است که خدا بر بهشتیان می فرستد، سلامی آکنده از محبت و مملو از لطف و رحمت، چنانکه در آیه ۵۸ پس می فرماید: **سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ** «برای آنها سلام است سخنی از پروردگار مهربان».^(۱)

این سلام و درود الهی، این ندای روحپرور و نشاط آفرین و مملو از لطف و احسان، چنان روح بهشتیان را مجذوب می کند و غرق نشاط می سازد که با هیچ نعمتی برابر نیست، آری **يَكْ لِحِظَه شَنِيدِن نَدَاي مَحْبُوبِ كِه اَز لَطْفِ وَ عِنَايَتِش بَر خَاستِه، بَر تَمَام دُنْيَا وَ اَنچِه دَر اَن اَسْت بَر تَرِي دَارِد.**

پیام دوستان شنیدن سعادت است و سلامت * فدای خاک در دوست باد**

جان گرامی!

یا به گفته شاعر دیگر:

سلامت من دلخسته در سلام تو باشد * زهی سعادت اگر دولت سلام تو**

یابم!

جذبه لقای محبوب، و دیدار لطف یار و سلامی که نشانه رفع حجاب است آنقدر لذت بخش و شوق انگیز و روحپرور است که اگر عاشقان او از این افاضه معنوی دور بمانند قالب تهی می کنند، چنانکه بعضی از مفسران اهل

۱. در ترکیب این آیه چنین گفته اند: «سلام» خبر آن «لهم» در تقدیر است «قولا» مفعول مطلق برای فعل محذوف، و در تقدیر «يقول قولا» می باشد، پاره ای از احتمالات دیگر نیز داده شده، اما آنچه گفتیم از همه مناسب تر است.

سنت در حدیثی از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) این جمله پرمعنا را نقل کرده اند که فرمود: **لَوْ حَبِئْتُ عَنْهُ سَاعَةً لَمِيتُ**: «اگر یکساعت از دیدار او محجوب بمانم می میرم».^(۱)

به هر حال این آخرین آرزو، و والاترین افتخار، و دلپذیرترین ساعت بهشتیان است که پروردگار رحیم و مهربان بر آنها درود می فرستد.

قابل توجه اینکه آیات متعدد دیگری در قرآن دیده می شود که متضمن سلام و درود بر بهشتیان است، بی آنکه گوینده این سلام و درودها تعیین شده باشد (مانند ۴۶، حجر، ۷۵ فرمان و ۳۴ ق).

گوینده این سلام ها ممکن است فرشتگان باشند، و در بعضی از آنها محتمل است خود بهشتیان نسبت به یکدیگر باشند، و یا از همه بالاتر و والاتر گوینده خدا باشد.

* * *

۲ - محیط صلح و صفا

آنچه روح انسان را در زندگی بیش از همه چیز دستخوش اضطراب و آشفتگی می کند، مسأله احساس ناامنی در جنبه های مختلف است.

۱. تفسیر روح البیان، جلد ۷، صفحه ۴۱۶.

گوارا نبودن زندگی دنیا غالباً به خاطر آن است که انسان نه نسبت به آنچه دارد اطمینان ندارد، نه از آینده مطمئن است، و نه از هموعان خود، مخصوصاً اگر دارای نعمت بیشتری باشد کینه‌ها، حسادت‌ها، و تنگ‌چشمی‌ها، چنان طوفانی در اطراف او ایجاد می‌کند که فضای زندگی را در برابر چشمان انسان تیره و تار می‌سازد.

یکی از نعمت‌های روحانی بهشت این است که آنجا از هر نظر امن و امان است، نه بیمی از جنگ می‌رود، نه احتمالی از نزاع، نه کینه‌ای وجود دارد، و نه حسادتی، همه جا عشق و وفاست، همه جا محبت و برادری است.

در دو آیه از قرآن مجید تعبیر بسیار زیبا و پرمعنایی درباره بهشت به عنوان دار السلام (خانه امن و امان) دیده می‌شود، در آیه ۱۳۷ سوره انعام می‌خوانیم: **لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ وَ هُوَ وَ لِيَهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ**: «برای بهشتیان خانه امن و امان است نزد پروردگارشان، و او ولی و یار و یاور آنهاست به خاطر اعمال (نیکی) که انجام می‌دادند».

و در آیه ۲۵ یونس می‌خوانیم: **وَاللّٰهُ يَدْعُوا اِلٰى دَارِ السَّلَامِ**: «خداوند دعوت به سرای صلح و سلامت می‌کند».

مفسران در تفسیر دار السلام عمدتاً دو بیان دارند: نخست اینکه «سلام» که به معنای سلامت از هرگونه آفت و ناراحتی و بلا است از اوصاف «دار» (بهشت) می‌باشد، در آنجا نه از کشمکش‌های غارتگران دنیای مادی خبری است و نه

از مزاحمت های احمقانه ثروت اندوزان از خدا بی خبر اثری، نه جنگ و خونریزی در آنجا راه دارد و نه استعمار و استثمار، آری آنجا خانه صلح و صفا و امن و امان است.^(۱)

دیگر اینکه «سلام» نامی از نام های خداست، و بنابراین دارالسلام از قبیل مضاف و مضاف الیه است، اشاره به اینکه بهشت سرای الهی است هر دو معنا خوب است و هر چند معنای اول مناسب تر به نظر می رسد، چرا که ریشه اصلی این واژه به گفته راغب در مفردات به معنای خالی بودن از هرگونه آفت ظاهری و باطنی است حتی اطلاق این واژه بر ذات پاك خداوند به عنوان یکی از صفات ذات خداوند به خاطر آن است که ذات پاکش از تمام عیوب و آفات برکنار است.

جمله لَهُمْ دَارُ السَّلَامِ عِنْدَ رَبِّهِمْ نیز نشان می دهد که دارالسلام به معنای اول است (دقت کنید).

در حدیثی از ابن عباس آمده است که: «دارالسلام» همان بهشت است که اهل آن از جمیع آفات و عیوب و بیماری ها در سلامتند، همچنین از پیری و مرگ و دگرگونی احوال در امن و امانند، همیشه مورد احترام و عزتند،

۱. این جمله ها را در حالی می نویسیم که خبر رسید چند ساعت قبل حمله استعمارگران به سرکردگی آمریکا به عراق آغاز شده است و صداها هواپیمای آنها تمام مراکز حیاتی این کشور را مرتباً در هم می کوبند (۶۹/۱۰/۲۷ مطابق با ۳۰ جمادی الثانیه سال ۱۴۱۱).

همواره غنی و بی نیاز، پیوسته سعادتمندند و همیشه خوشحال و مسرور، نه غم و اندوهی دارند و نه مرگ و میری.^(۱)

بالاخره آیه ۴۷ سوره حجر این مطلب را تکمیل کرده، می فرماید: وَ نَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ - لَا يَمَسُّهُمْ فِيهَا نَصَبٌ وَمَا هُمْ مِنْهَا بِمُخْرَجِينَ: هرگونه حسد و کینه و عداوت و خیانت را از سینه بهشتیان بر می کنیم، در حالی است که همه برادرند و برتخت ها رو به روی یکدیگر قرار گرفته اند - نه خستگی و تعب به آنها می رسد و نه هرگز از بهشت اخراج می شوند.^(۲)

با توجه به اینکه «غَلٌّ» معنای وسیع و گسترده ای دارد که بسیاری از صفات زشت درونی را که بر هم زنده آرامش روح و جسم، و خانواده و جامعه است را در بر می گیرد از این آیه به خوبی استفاده می شود که بهشتیان، سینه هایی بی کینه دارند، و دل هایی خالی از هرگونه عداوت و دشمنی و کبر و حسد خدا همه این صفات زشت را از دل آنها ریشه کن ساخته، و به همین دلیل روح اخوت و برادری بر تمام آنها سایه افکنده است، و چه دلپذیر و روح افزاست

۱. بحارالانوار، ج ۸، ص ۱۹۴، حدیث ۱۷۶.

۲. «غَلٌّ» از ماده «غَلل» (بر وزن ضرر) در اصل به معنای نفوذ تدریجی چیزی است، و لذا به آب هایی که در لابلای درختان جریان و نفوذ دارد غلل می گویند، و نیز به کینه و عداوت و حسد «غل» گفته می شود چرا که نفوذ تدریجی و پنهانی در دل می کند، و به همین جهت به خیانت نیز «غلول» گفته می شود.

محیطی که این صفات در آن وجود نداشته، و همه جا مهر و محبت و صلح و صفا باشد.

حتی در زندگی این دنیا هر قدر این امور از جامعه برچیده شود صلح و آرامش و امنیت بیشتر خواهد شد، و به عکس وجود این صفات در هر خانه و هر جامعه ای باشد سرچشمه ای نزاع های خونین و اسفبار و تزلزل امنیت و آرامش است.

جالب اینکه قرآن این آرامش درون را، با آرامش برون، نیز تکمیل می کند، و می گوید: در بهشت خستگی و تعب نیست، و بیم زوال نعمت ها که همیشه اندیشه آن فکر آدمی را هنگامی که غرق نعمت است آشفته می کند در آنجا وجود ندارد، و مجموعه این جهات، نعمت های بهشتی را گواراتر از گوارا می سازد.^(۱)

* * *

۳ - امنیت و زوال خوف

نعمت امنیت قطع نظر از ریشه های آن که به بعضی در بحث سابق اشاره شد در حد خود از بزرگترین نعمت های معنوی است که فقدان آن حتی برای يك لحظه دردناک است این حقیقت را کسانی در می یابند که در بیابان های

۱. شبیه همین مضمون با مختصر تفاوتی در آیات ۴۳ اعراف و ۳۵ فاطر آمده است.

خطرناک، یا در مناطق جنگی که هر آن بیم موشک و بمباران می رود قرار گرفته اند، آب زلال حیات در آنجا تیره و تار می شود و ساعت ها و دقیقه ها سخت و سنگین می گذرد و نقطه مقابل آن مناطق امن و امان است.^(۱)

قرآن درباره پرهیزگاران می گوید: **إِنَّ الْمُتَّقِينَ فِي مَقَامٍ أَمِينٍ** «پرهیزگاران نه در جایگاه امن و امانند» (دخان ۵۱) نه ترسی از هجوم شیاطین، نه سلطه طاغوت ها، نه حمله آفات و بلا، و نه هجوم غم و اندوه ها!
و نیز به همین دلیل در جای دیگر می افزاید: **أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ**: «داخل بهشت شوید در حالیکه نه ترسی دارید و نه غمی» (اعراف ۴۹).

گاه تجربه کرده ایم تمام نعمت های مادی و وسائل پذیرائی برای يك نفر آماده است، اما غم و اندوهی که بر دل او سایه افکنده، یا ترس و خوفی که از درون او را آزار می دهد، چنان پریشان سازنده که مطلقاً به آن نعمت ها نگاه نمی کند، و کمترین اعتنایی به آن پذیرائی ها ندارد، اینجاست که حقیقت و عمق این تعبیرات قرآنی درباره بهشتیان را می توان لمس کرد.

البته بهشتیان حتی در این دنیا نیز گوشه ای از این امنیت و آرامش را در سایه ایمانشان احساس می کنند، و با تکیه بر حقیقت توکل، و روح رضا و تسلیم در برابر اراده حق، حتی در سخت ترین مشکلات آرامش خاصی

۱. تعبیر «آمنین» درباره بهشتی ها در ۵۵ دخان و ۴۶ حجر و «آمنون» در ۳۷ نبا آنجا که می گوید و هم **فِي الْغُرَفَاتِ آمْنُونَ** نیز همین حقیقت را دنبال می کند.

برخوردارند: **أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَأَخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ... لَهُمُ الْبُشْرَى فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ فِي الْآخِرَةِ:** «آگاه باشید دوستان خدا نه ترسی دارند و نه غمگین می شوند... برای آنها شادی و سرور است در زندگی دنیا و آخرت»! (یونس ۶۲ و ۶۴).

* * *

۴ - دوستان موافق و رفیقان باوفا

یکی از بهترین لذات معنوی و روحانی بهره‌گیری از محضر دوستان با صفاست، یارانی که نور ایمان و صفات انسانی آراسته باشند، و عشق و محبت در وجودشان موج زند، گاه يك لحظه نشستن در کنار آنها آنچنان نشاطی می‌آفریند که با هیچ بیانی قابل توصیف نیست.

از آیات قرآنی به خوبی استفاده می‌شود که بهشتیان از این موهبت ویژه بهره فراوان دارند، آنها در کنار یاران با صفا می‌نشینند و با هم سخن می‌گویند، دقیقاً نمی‌توان گفت، از چه سخن می‌گویند؟ شاید از مسائلی که درك آنها امروز برای ما غیر ممکن است، ولی قدر مسلم سخنانی است روحپرور و حیات بخش.

در آیه ۶۹ و ۷۰ نساء می‌خوانیم: **وَمَنْ يُطِعِ اللَّهَ وَ الرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَ الصَّادِقِينَ وَ الشُّهَدَاءِ وَ الصَّالِحِينَ وَ حَسُنَ أُولَئِكَ**

رَفِيقًا^(۱) - ذَلِكَ الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ وَكَفَى بِاللَّهِ عَلِيمًا: «کسی که خدا و پیامبر را اطاعت کند (در قیامت) همنشین کسانی خواهد بود که خدا نعمت خود را بر آنها تمام کرده، از پیامبران و صدیقان و شهداء و صالحان، و آنها چه رفیقان خوبی هستند - این فضل و مرحمتی است از ناحیه خدا و کافی است که خدا (از حال بندگانش) آگاه است»!

آری دوستان بهشتی، با فضیلت ترین افراد جهانند: پیامبران بزرگ الهی، پیروان ویژه آنان، راستگویان، و شهیدان و صالحان. و اگر این موضوع را با وضع این دنیا مقایسه کنیم که بسیار اتفاق می افتد که انسان مجبور است مصاحبت با افراد ناجنس را که عذابی است الیم تحمل کند، آنگاه می توان فهمید که بهشت چه عالمی است؟!

قابل توجه اینکه بسیاری از مفسران در شأن نزول این آیه روایتی نقل کرده اند که خلاصه اش (با مختصر تفاوتی که میان مفسران در نقل آن است) چنین می باشد: «یکی از یاران پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) که عاشق دیدار او بود روزی پریشان حال خدمتش آمد، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) سبب ناراحتی او را سؤال فرمود، در جواب عرض کرد: وقتی از شما دور می شوم شدیداً احساس ناراحتی می کنم، امروز در این فکر فرو رفته بودم که فردای

۱. بعضی معتقدند «رفیقاً» در اینجا تمیز است، لذا به صورت مفرد آمده، و بعضی آن را حال می دانند و مفرد آمدن آن (با اینکه ذوالحال جمع است) یا به خاطر آن است که رفیق هم به معنای واحد هم جمعی می آید و یا به خاطر معنای جنس داشتن است.

قیامت اگر من اهل بهشت هم باشم مسلماً در جایگاه شما نخواهم بود، بنابراین از دیدار شما برای همیشه محروم! (و اگر اهل دوزخ باشم تکلیف روشن است) با این حال چرا افسرده نباشم؟ آیه فوق نازل شد و به او و امثال او بشارت داد که افراد با ایمان و مطیع فرمان خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در بهشت همنشین اولیاء الله و پیامبران خواهند بود.^(۱)

تعبیر به «ذَلِكْ» که معمولاً برای اشاره به دور است در این گونه موارد اشاره به عظمت این نعمت الهی است، گویی آنقدر والاست که از دسترس ما دور است و تعبیر به «الْفَضْلُ مِنَ اللَّهِ» نیز تأکیدی بر این معنا می باشد و اشاره ای به این معناست که این موهبت را تنها با عمل نمی توان به دست آورد، بلکه با فضل الهی می توان به آن رسید.

این نکته نیز قابل توجه است که در آیه، چهار گروه به ترتیب به عنوان رفقای بهشتیان ذکر شده اند: «انبیاء» و «صدیقین» و «شهداء» و «صالحین». به نظر می رسد که این ترتیب دلالت بر سلسله مراتب آنها دارد، بعضی گفته اند انبیاء به این جهت در محله اول قرار گرفته اند که در مقام معرفت الهی به جایی رسیده اند که با چشم دل او را از نزدیک می بینند، و صدیقین کسانی هستند که در مرحله دوم معرفتند مانند کسی که چیزی را از دور با چشم می بیند، و شهداء در مرحله سومند مانند کسی که با دلائل عقلی به وجود

۱. تفسیر مجمع البیان و فخر رازی و قرطبی و مراغی و روح المعانی و فی ظلال القرآن ذیل آیه مورد بحث.

چیزی پی می برد، و صالحان در مرحله چهارمند همچون کسانی که از طریق تقلید و پیروی از بزرگان اهل فن چیزی را پذیرا می شوند.^(۱)

البته بسیار می شود که شهداء و صالحان و صدیقان بر خود انبیاء نیز اطلاق می شود، منتها ممکن است گفته شود وقتی این چهار وصف در مقابل هم قرار می گیرند چنین معنایی را می بخشند.

تفسیر جالب تری که برای این چهار وصف با این ترتیب به نظر می رسد این است که برای هدایت جامعه انسانی نخست نیاز به وجود انبیاء (رهبران الهی) داریم و به دنبال آن صدیقان یعنی مبلغان صادق در قول و عمل که به نشر دعوت آنها بپردازند، و در مرحله بعد هنگامی که به مانع برخوردند باید افرادی به دفاع برخیزند و قربانی دهند تا سرانجام صالحان در آن جامعه حاکم شوند.

ضمناً باید توجه داشت که معنای همراه بودن با این گروه های چهارگانه وحدت مقامات آنها نیست، بلکه به معنای امکان ارتباط با یکدیگر است همان گونه که يك شاگرد با استاد یا يك سرباز با فرمانده خود تماس می گیرد.

شبيه همین معنا - البته در لباس دیگری - در آیه ۴۷ حجر آمده است:

می فرماید: **وَنَزَعْنَا مَا فِي صُدُورِهِمْ مِنْ غَلٍّ إِخْوَانًا عَلَىٰ سُرُرٍ مُتَقَابِلِينَ:**

«هرگونه کینه و حسد و خیانت را از سینه آنها بر می کنیم، در حالی که همه

۱. اقتباس از تفسیر روح المعانی، جلد ۵، صفحه ۶۸.

برادرند و بر تخت ها روبه روی یکدیگر قرار گرفته اند (شرح و تفسیر این آیه قبلا گذشت).

در آیه ۳۱ کهف نیز اشاره ای به این معنا دیده می شود.
به هر حال وجود این دوستان والا مقام و صالح و تماس آنها از بزرگترین لذات معنوی بهشتیان است.

* * *

۵ - برخورد های مملو از محبت

آنچه فضای زندگی را روشن و پر از نشاط می کند سخنان محبت آمیزی است که میان انسان ها رد و بدل می شود، اگر همه راست بگویند، درست بیندیشند، انصاف بدهند و دلسوزی کنند، و با یکدیگر صمیمی و مؤدب باشند، همه در آرامش و نشاطند، ولی هنگامی که پای حرف های زشت و ناموزون، دروغ و تهمت، بدگویی و سرزنش، حرف های خشن و خارج از حدود ادب، به میان می آید تنفس در چنان فضایی برای افراد یا شخصیت بسیار مشکل و رنج آور و طاقت فرساست.

یکی از ویژگی های بهشت همین است که بهشتیان در طول هزاران سال نه يك دروغ می شنوند، نه يك حرف رکيك، و نه يك سخن نامزون و دور از صمیمیت، و این از مهمترین مواهب معنوی آنهاست.

قرآن می گوید: **لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيهِمُ إِلَّا قِيلاً سَلَاماً سَلَاماً**: «آنها در بهشت نه سخن لغو و بیهوده ای می شنوند، نه گفتار گناه آلود - تنها چیزی که می شنوند سلام است سلام!» (واقعه ۲۵ و ۲۶).

سلام و درود آنها به یکدیگر، سلام و درود فرشتگان بر آنها، و از همه بالاتر سلام خداوند بر آنان، و آنچه محتوای این سلام هاست صلح و صفا و دوستی و محبت است. آری در مجلس بهشتیان، محبت و صلح و صفا موج می زند، و هر جا چنین است نمونه ای از بهشت است!

در جایی دیگر می فرماید: **(لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا كِذَاباً)**: «در آنجا نه سخن لغو و بیهوده ای می شنوند و نه دروغی» (نبأ ۳۵).

«لغو» در لغت به معنای سخن بی ارزش است، یا به تعبیر دیگر سخنی است که از اندیشه و فکر سرچشمه نمی گیرد، و گویا در اصل از «لغا» که سر و صدای گنجشکان است گرفته شده.

بسیاری از مفسران درباره مرجع ضمیر «فیها» در این آیه دو احتمال داده اند: یکی اینکه به بهشت باز گردد، و دیگر اینکه به کاس (جام) که در آیه قبل از آن آمده، در صورت اول مفهومش روشن است و در صورت دوم مفهومش این است که شراب های بهشتی مستی نمی آورد و سخنان لغو و بیهوده در آن نیست.

ولی تفسیر اوّل با معنای «فی» و آیات مشابه آن سازگارتر است، همین معنا در عبارت کوتاه و روشن دیگری نیز آمده، آنجا که می فرماید: (فی جَنَّةٍ عَالِيَةٍ - لَا تَسْمَعُ فِيهَا لَاغِيَةً): «چهره های شاداب (مؤمنان) در بهشتی است عالی که

در آن هیچ سخن بیهوده ای نمی شنوی» (غاشیة ۱۰ و ۱۱).^(۱)

علاوه بر اینها بهشتیان سرگرمی های شادی آفرین و جلسات انس و سرور و سخنان شیرین و مزاحم های جالب دارند، چنانکه قرآن می گوید: (إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغْلٍ فَاكِهُونَ): «بهشتیان در آن روز سرگرمی های مشغول کننده دارند، و خوشحال و خندان و مسرورند».

«شغل» (بر وزن شتر) به معنای هرگونه حادثه و حالتی است که انسان را به خود مشغول می دارد، ولی در اینجا به معنای حالات سرگرم کننده مسرت بخش است، قرینه «فاکهون» که جمع «فاکه» به معنای انسان مسرور و خوشحال است، از ماده «فکاهه» به معنای مزاح است و «فاکه» به گفته لسان العرب به انسان مزاج و خوش مشرب و شیرین سخن گفته می شود.

بدیهی است ما نمی دانیم در آنجا چه سرگرمی هایی برای بهشتیان وجود دارد، زیرا ما همه چیز را در این جهان با معیارهای محدود و کوچک و کم رنگ خودمان می نگریم، مسلماً نعمت هایی آنها را در آنجا به خود مشغول می دارد که حتی تصوّرش برای ما در این جهان غیر ممکن است.

۱. آیات دیگری در قرآن نیز تأکید بر همین معنا دارد از جمله ۶۲ مریم و ۱۰ یونس.

به هر حال این مشغولیت ها سبب می شود که ناراحتی های این جهان، و هول آغاز محشر، یا از دست دادن بعضی از عزیزان را به فراموشی بسپارند، و اینکه بعضی از مفسران اشتغالات بهشتیان را به هفت بخش یا ده بخش تقسیم کرده اند مسلماً به معیار تصورات آنها از سرگرمی های این جهان است، وگرنه اوضاع در آن عالم طور دیگری است.^(۱)

۶ - نشاط فوق العاده درون

گاه می شود انسان را به بهترین باغ ها دعوت می کنند، و انواع وسایل پذیرائی برای او فراهم می سازند، اما روحش چنان افسرده و گرفته است که از هیچیک از آنها لذت نمی برد، انسان هنگامی می تواند از مواهب الهی لذت برد که روح او دارای نشاط باشد.

از آیات مختلف قرآن استفاده می شود بهشتیان آنچنان غرق نشاطند که آثار آن به خوبی در چهره های آنان موج می زند، تعبیراتی که قرآن در این زمینه به کار برده بسیار جالب و پر جاذبه است: در یکجا می فرماید: (أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ أَنْتُمْ وَ زُوجُكُمْ تُحْبَرُونَ): (به آنها گفته می شود) «وارد بهشت شوید شما و همسرانتان، در حالی که آثار نشاط و شادی در چهره شما کاملاً هویداست» (زخرف ۷۰).

۱. همین مضمون در آیه ۱۸ طور نیز آمده است.

«تُحْبَرُونَ» از ماده «حبر» (بر وزن فکر) به گفته «مقایس اللغه» در اصل به معنای آثار زیباییست، و لذا به اشیاء تزیین شده «مُحَبَّر» (بر وزن مشجّر) گفته می‌شود، و به مرکب «حبر» می‌گویند چون اثر جالبی از خود به یادگار می‌گذارد، و به علماء «احبار» می‌گویند چون آثار با ارزشی دارند، این واژه به معنای سرور و نشاطی که اثرش در چهره ظاهر باشد نیز اطلاق می‌شود، و در اینجا همین معنا مراد است.^(۱)

این مطلب با تعبیر دیگری در آیه ۲۴ مطفین آمده است: (تَعْرِفُ فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ): «در چهره های آنها طراوت و نشاط نعمت را مشاهده می‌کنی!»

«نَضْرَةَ» در اصل به معنی زیبایی است، و منظور از «نَضْرَةَ النَّعِيمِ» طراوت و شادابی خاصی است که بر اثر وفور نعمت و زندگی مرفه به انسان دست می‌دهد و حکایت از نشاط درونی می‌کند، و چنان است که «رنگ رخساره خبر می‌دهد از سرّ درون».^(۲)

بعضی از مفسران این واژه را به معنای شادمان و خندان بودن تفسیر کرده‌اند، همان‌گونه که در آیه ۳۹ عبس نیز آمده: (وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ مُسْفِرَةٌ

۱. همین معنا در سوره روم آیه ۱۵ آمده است.

۲. شبیه همین تعبیر در آیات ۲۲ قیامت و ۱۱ سوره دهر آمده است.

ضاحِکَةٌ مُسْتَبْشِرَةٌ): «صورت هایی در آن روز گشاده و نورانی و خندان و مسرور است».^(۱)

ولی آیات قبل از آن را به معنای نورانیت و زیبایی و درخشندگی که با هیچ بیانی قابل توصیف نباشد تفسیر کرده اند^(۲) خداوند در چهره آنان نمایان می گردد می دانند.^(۳)

در تعبیر دیگری در آیه ۸ غاشیه می خوانیم: (وَجُودٌ يَوْمَئِذٍ لِسَعِيهَا رَاضِيَةٌ): «چهره هایی در آن روز شاداب و با طراوت است (زیرا) از سعی و تلاش خود خشنود است».

«نَاعِمَةٌ» از ماده «نعمت» گرفته شده، و در اینجا به معنای غرق نعمت بودن است آن چنان که آثارش از خوشحالی و سرور و شادابی و طراوت در چهره ظاهر شود، بعضی نیز گفته اند از «نعموت» به معنای نرمی و لطافت گرفته شده که آن نیز نتیجه نعمت های گوناگون است.^(۴)

بدیهی است این طراوت و شادابی و صورت های نورانی به گفته بعضی از مفسران همچون ماه شب چهارده می درخشد تنها معلول نعمت های مادی نیست، چرا که نعمت های مادی به تنهایی نمی تواند چنین آثاری را به بار

۱. تفسیر فخر رازی، جلد ۳۱، صفحه ۹۸ (به عنوان يك قول نقل شده است).

۲. همان مدرک، صفحه ۹۹.

۳. روح البیان، جلد ۱۰، صفحه ۳۷۱.

۴. تفسیر المیزان، جلد ۲۰، صفحه ۲۷۴.

آورد، حتماً این اثر نتیجه نشاط معنوی فوق العاده روحانی آنهاست که در جسم آنان پرتوافکن می گردد، ذیل آیه نیز شاهد و گواه این معناست.

* * *

۷ - احساس خشنودی خدا!

هیچ چیزی برای انسان لذت بخش تر از این نیست که احساس کند محبوب عزیز و دلبنده و والا مقامش از او راضی است، این احساس رضایت آنچنان نشاطی به انسان می بخشد که با هیچ چیز برابر نیست.

آری لذت درک رضای محبوب، از بزرگترین لذات معنوی است، لذتی است آمیخته با احساس شخصیت و ارزش وجودی، چرا که اگر ارزش و شخصیتی نداشت از سوی محبوب بزرگش پذیرفته نمی شد.

قرآن مجید کراراً به این نکته لطیف اشاره کرده و بر آن تکیه نموده است: در آیه ۱۵ سوره آل عمران بعد از ذکر باغ های سرسبز بهشتی و همسران پاک و پاکیزه، می افزاید: (وَرْضَوْنَ مِنَ اللَّهِ): «برای پرهیزکاران خشنودی خداوند است».

این نعمتی است برتر از همه آنها که در يك جمله کوتاه و سربسته بیان شده است.

در آیه ۷۲ توبه از این مسأله کمی پرده بالاتر می زند و بعد از بیان شمه ای از نعمت های مادی بهشت از جمله باغ های پرطراوتی که نهرها از زیر درختانش جاری است و همچنین مسکن های پاکیزه بهشتی، می افزاید: (وَرِضْوَانٌ مِّنَ اللَّهِ أَكْبَرُ): «و رضا و خشنودی خدا از همه اینها برتر است!» سپس آیه را با این جمله پایان می دهد: (ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ): «پیروزی بزرگ همین است!».

تعبیر به «اکبر» و همچنین (ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ) به خوبی نشان می دهد که هیچ موهبتی از مواهب الهی به این پایه نمی رسد، به گونه ای که جمله اخیر که مفهوم حصر را در بردارد می گوید: «پیروزی بزرگ همین است و بس!» بارها گفته ایم ما هیچیک از مواهب مادی جهان دیگر را نمی توانیم در يك قفس دنیا و محیط محدود در فکر خود ترسیم کنیم، تا چه رسد به آن نعمت بزرگ روحانی و معنوی یعنی «رضوان الله».

البته تفاوت نعمت های مادی و معنوی و لذت های ناشی از این دو را به طور اجمال می توان دریافت، مثلا می دانیم لذتی که از دیدار يك محبوب صمیمی و مهربان بعد از سال ها دوری و فراق به ما دست می دهد، یا احساس لذتی که از درك يك مسأله پیچیده علمی که سال ها به دنبال کشف آن بوده ایم برای ما حاصل می شود، و از آن مهمتر جذبه روحانی نشاط انگیزی که در حال يك عبادت خالص و مناجاتی توأم با حضور قلب و عشق داغ به ما دست

می دهد هرگز با لذت طعام و شراب و خورد و خوراک و سایر لذات مادی قابل مقایسه نیست.

در حدیثی از «ابو سعید خدری» از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم: «خداوند بهشتیان را مخاطب ساخته می گوید: آیا با این نعمت هایی که به شما دادم راضی شدید؟ عرضه می دارند چرا خشنود نباشیم در حالی که عطایایی به ما بخشیدی که به احدی از خلقت نداده ای؟! می فرماید: آیا چیزی که از همه اینها برتر است به شما بدهم؟ عرضه می دارند: پروردگارا چه از این بهتر؟، می فرماید: رضوان و خشنودی خودم را به شما بخشیدم، و هرگز بعد از این بر شما خشم نخواهم داشت».^(۱)

همین معنا از امام علی بن الحسین (علیه السلام) با تعبیرات دیگری نقل شده است و در آخر آن می خوانیم: **فَيَقُولُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى: رِضَايَ عَنْكُمْ وَ مَحَبَّتِي لَكُمْ خَيْرٌ وَ أَعْظَمُ مِمَّا أَنْتُمْ فِيهِ!** «خشنودی من از شما و محبتم نسبت به شما بهتر و برتر است از آن نعمت هایی که در آن هستید، آنها نیز همگی این حقیقت را تصدیق می کنند».^(۲)

«رضوان» معنای مصدری دارد به معنای راضی شدن و خشنود گشتن است، و چون به صورت نکره آمده در اینجا دلالت بر عظمت می کند، یعنی خشنودی عظیم پروردگار از همه چیز بالاتر است.

۱. تفسیر ابوالفتوح رازی، جلد ۶، صفحه ۷۰، روح المعانی، جلد ۱۰، صفحه ۱۲۲.

۲. تفسیر عیاشی ذیل آیه مورد بحث مطابق نقل المیزان، جلد ۹.

گاه نیز گفته شده که نکره بودن در اینجا به معنای قلت و کمی است، یعنی مختصری از رضای خدا از تمام مواهب مادی بهشت بالاتر است. به هر حال هیچ کس نمی تواند آن جذبه روحانی و لذت مدام معنوی را که به انسان به خاطر احساس رضای خداوند دست می دهد توصیف کند، آری حتی گوشه ای از این لذت روحانی از تمام نعمت های بهشتی و مواهب بسیار عظیم و جالب آن برتر و بالاتر است.

جالب اینکه در آیه ۱۱۹ مائده بعد از ذکر نعمت های مادی بهشت به مسأله رضا و خشنودی به صورت طرفینی خلق و خالق اشاره کرده می فرماید: (رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَ رَضُوا عَنْهُ ذَلِكَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ): «هم خداوند از آنها خشنود است و هم آنها از خدا خشنود خواهند بود، و این است پیروزی بزرگ» و چه خوش باشد که این رضایت از هر دو سر باشد، آن قدر بر بندگان ببخشد که غرق رضا شوند، و آنقدر نیز به آنها محبت کند که رضایت کامل خود را به آنان اعلام دارد، کوتاه سخن اینکه پیروزی فراتر از این نیست که انسان احساس کند مولا و محبوب و معبودش از او راضی است، و نشانه این رضا و خشنودی آن است که هرچه از مواهب در تصور می گنجد یا نمی گنجد به او عنایت فرموده است.

تعبیر به (راضیة مرصیة) در آیه ۲۸ سوره فجر که توصیف است برای روح مطمئن بندگان خالص خدا که به جوار قرب محبوب راه می یابند نیز

اشاره به همین معناست، می گوید: صاحب روح مطمئن به سوی خدا باز می گردد در حالی که هم او از خشنود است، و هم خدا از او خشنود، و اینجاست که فرمان (فَادْخُلِي فِي عِبَادِي) (در سلك بندگانم درای) به صورت تاج کرامتی بر فرق او نهاده می شود، چه افتخار بزرگی که انسان مخاطب به خطاب (عبادی) (بنده خاص من) شود؟!!

آری این است پاداش کسانی که از مرحله نفس «آماره» و «لوامه» فراتر رفته و به عالم «نفسه مطمئن» گام نهاده اند، هوس های سرکش را رام کرده و شیطان را مهار زده، و بر مرکب تقوی و پرهیزکاری سوار شده اند.

آیات مربوط به رضا و خشنودی خداوند در قیامت به عنوان يك موهبت عظیم معنوی منحصر به آنچه در بالا آمد نیست، همین معنا در آیات مشابه دیگری نیز دیده می شود که حکایت از اهمیت فوق العاده این موضوع می کند.^(۱)

* * *

۸- نظر خدا به آنها و نظر آنها به خدا!

یکی از با ارزش ترین لذائذ معنوی آن است که محبوب جامع کل کمالات نظر لطف به انسان بیفکند، و با او سخن بگوید، و از آن فراتر اینکه انسان بتواند

۱. به آیات ۷ قارعه، ۲۱ توبه، ۲۰ حدید، و ۸ بینه مراجعه فرمایید.

به مقام شهود ذات پاک او برسد، یعنی با چشم دل او را ببیند، و غرق دریای جمال او گردد.

قرآن روی این موهبت معنوی نیز کراراً تکیه کرده است، در یکجا ضمن بر شمردن عذاب های دردناک کتمان کنندگان آیات الهی می فرماید: (وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ): «خداوند در قیامت با آنها سخن نمی گوید، و آنها را پاکیزه نمی کند، و برای آنها عذاب دردناکی است» (بقره ۱۷۴).

و در جای دیگر از این فراتر رفته، و درباره همین گونه افراد و امثال آنها که عهد و پیمان الهی را به بهای کمی می فروشند، می فرماید: (وَ لَا يُكَلِّمُهُمُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ): «خداوند در قیامت با آنان سخن نمی گوید، و به آنها می نگرد، و پاکشان نمی سازد، و برای آنها عذاب دردناکی است» (آل عمران ۷۷).

آری آنها از لذت سخن گفتن با خدا و نگاه رحمت و لطف او محرومند، و به همین دلیل پاک و پاکیزه نمی شوند، و از آنجا که بهشت جای پاکان است آنها در عذاب الیم جهنمند.

از این دو آیه به خوبی استفاده می شود که این مواهب فقط نصیب مؤمنان و بهشتیان خواهد شد، خدا با آنان از طریق لطف سخن می گوید، یعنی همان مقامی را که پیامبران الهی در این جهان داشتند و از آن لذت می بردند مؤمنان

در آن جهان دارند، و چه لذتی از این بالاتر؟ و علاوه بر سخن گفتن نظر لطف خاص خود را به آنها می افکند، و چه موهبتی از این عظیم تر؟ که او با نگاهی آکنده از لطف به عاشق بی قرار و محبّ صادق خود نظر بیفکند.

بدیهی است نه آن تکلم با زبان است، و نه این نگاه با چشم که خدا برتر از جسم و جسمانیات است.

گاه می شود که انسان نسبت به فرزند خود خشمگین است، و در این هنگام نه با او سخن می گوید، و نه به او نگاه می کند، و اگر فرزند با معرفتی باشد این بی اعتنایی پدر بزرگترین شکنجه روحی برای او است، اما به هنگام خشنودی از او روبه روی او می نشیند، و به تمام قامت او می نگرد و با لطف و محبت با او سخن می گوید، و این بزرگترین افتخار اوست.

البته این در عالم ماده و جسم و صورت است همین مسأله در مقیاسی بسیار بالاتر در عالم معنا، میان مولای حقیقی و بندگان حاکم است.

و بالاخره در سوره قیامت سخن از لذت نگاه به جمال بی مثال آن محبوب حقیقی به میان آورده، می فرماید: (وَجُوهٌ یَّوْمَئِذٍ نَّاضِرَةٌ اِلَی رَبِّهَا نَاضِرَةٌ): «چهره هایی در آن روز شاداب و مسرور است، و به پروردگارش می نگرد» (قیامت ۲۲ و ۲۳).

جالب اینکه مقدم شدن (الی رَبِّهَا) که دلیل بر حصر است نشان می دهد که آنها در آن روز تنها به ذات پاک او می نگرند، و نه به غیر او، که اگر به غیر او

نیز نگاه کنند نگاهی است گذرا، و تازه در غیر او نیز او را می بینند، چرا که هر چه در عالم است جلوه های ذات پاک اوست، و آثار لطف و رحمت او، و مشاهده اثر در حقیقت مشاهده مؤثر است.

این احتمال نیز در تفسیر آیه داده شده است که جمله (إِلَى رَبِّهَا نَاظِرَةٌ) اشاره به انتظاری است که مردم نسبت به لطف و رحمت خدا دارند چنانکه گاه می گوئیم فلانکس تنها به سوی تو نگاه می کند، یعنی انتظار کرم از تو دارد، یا می گوئیم چشم امیدمان فقط به توست.

هیچ مانعی ندارد که آیه مفهوم گسترده ای داشته باشد که هر دو معنی را در بر بگیرد.

غالب مفسران اهل سنت به این آیه که رسیده اند به استناد پاره ای از روایات ضعیف در زمینه مشاهده حسی خداوند در قیامت، روی این مسأله تکیه کرده و گفته اند یکی از مواهب بهشتیان این است که در قیامت خدا را با همین چشم معمولی می بینند، حتی بعضی گفته اند خدا به صورت نوری در آسمان ظاهر می شود! و آنها بالای سر خود نگاه می کنند و نور خیره کننده خدا را با همین چشم تماشا می کنند و لذت می برند!

ما در جلد چهارم همین تفسیر بحث مشروعی درباره باطل بودن این گونه پندارهای شرك آلود که خدا را تا سر حد يك جسم که دارای مکان و جهت است تنزل می دهد و ضعیف بودن این گونه احادیث مشروحاً بحث کرده ایم و نیازی

به تکرار نمی بینیم ما این اشتباه بزرگ را نتیجه دور ماندن از تعلیمات اهل بیت (علیهم السلام) و فراموش کردن حدیث متواتر ثقلین می دانیم.^(۱)

آنچه مسلم است این است که هم آثار عظمت خداوند در آن روز بسیار آشکارتر از دنیاست، و هم حجاب های ظلمانی این جهان از قلوب مؤمنان کنار می رود، به گونه ای که در يك مشاهده قلبی و روحانی ذات پاکش را می بینند، و گاه که فیض شهود عمیق تری به آنها دست می دهد چنان غرق جمال و دیدار او می شوند که همه نعمت های عظیم بهشت را به فراموشی می سپارند.

این بحث را با اشاره به آیه دیگری که مطلب بالا را با تعبیر تازه ای بیان می کند پایان می دهیم می فرماید: (كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ): «چنین نیست که کافران می پندارند، بلکه آنها در آن روز از پروردگارشان محجوبند» (مطففین ۱۵).

چه مجازات دردناکی از این بالاتر که آنها حضور در بارگاه قرب پروردگار و لقای روحانی او را از دست می دهند.

مفهوم این سخن آن است که مؤمنان در آن روز در حجاب نیستند، آنها از مشاهده جمال حق بهره مندند، و از فیض لقای آن محبوب بی نظیر برخوردارند، و اگر آن حجاب عذاب الیمی بود برای کافران، این دیدار برترین لذت است برای مؤمنان.

۱. برای توضیح کامل این مطلب به تفسیر «پیام قرآن»، جلد ۴، صفحه ۲۳۲ تا ۲۵۴ مراجعه فرمایید.

۹ - آنچه بخواهند به آنها می دهند

گاه می شود میزبان انواع نعمت ها را برای پذیرائی میهمان عزیزش فراهم می کند، ولی این نعمت ها معمولاً از جهتی معین و محدود است، اما هنگامی که به او وعده دهد که هرچه بخواهی - بدون استثناء - برای تو فراهم می کنم، اینجاست که روح میهمان غرق آرامش می شود، چون می داند هیچ گونه محدودیتی در کار نیست.

این سخن همان طور که درباره مواهب مادی بهشت صادق است، در مورد مواهب معنوی آن نیز کاملاً صدق می کند، و اتفاقاً بعضی از تعبیرات آیات تناسب بیشتری با مواهب معنوی دارد.

مثلاً در آیه ۲۲ شوری بعد از ذکر باغ های بهشتی می افزاید: (لَهُمْ مَا يَشَاؤْنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ): «برای آنها هرچه بخواهند نزد پروردگارشان فراهم است و این فضل بزرگی است».

تعبیر (عند ربهم) و تعبیر (ذَلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ) همه تناسب با مواهب معنوی و روحانی بهشت دارد که بعد از ذکر نعمت های مادی به آن اشاره شده است.

و در آیه ۳۴ زمر همین معنا بدون اشاره به نعمت های مادی آمده، می فرماید: (لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ عِنْدَ رَبِّهِمْ ذَلِكَ جَزَاءُ الْمُحْسِنِينَ): «هرچه بخواهند برای آنها نزد پروردگارشان موجود است، و این است پاداش نیکوکاران». به این ترتیب هیچگونه محدودیتی در نعمت های بهشتی مخصوصاً در جنبه های روحانی و معنوی وجود ندارد، و این تعبیرات علاوه بر اینکه نشان می دهد نعمت های بهشتی محدود به جنبه های مادی نیست، بیانگر این حقیقت است که در هیچیک از این دو بخش نیز محدودیتی نیست.

به تعبیر دیگر: در آنجا خداوند آنچنان قدرتی به انسان می بخشد که اراده او سبب پیدایش هرگونه موهبتی است، به خلاف دنیا که اراده انسان همیشه تابع وجود اسباب و فراهم بودن زمینه هاست، انسان هنگامی اراده گردش باغ و صحرا می کند که مناسب باشد و درختان سرسبز و خرم، هرگز اراده انسان بهار آفرین و طراوت بخش باغ و بستان نیست ولی در قیامت به محض اینکه چیزی را می خواهد و طلب می کند به فرمان پروردگار ایجاد می شود و این امتیاز عجیبی است.^(۱)

بعضی از مفسران که تعصّب خاصی روی مسأله رؤیت خداوند دارند باز در اینجا به سراغ این مسأله رفته اند که این آیه مسأله رؤیت را نیز شامل می شود چه کسی است که نخواهد خدا را ببیند؟!^(۲)

۱. اقتباس از تفسیر المیزان، جلد ۱۷، صفحه ۲۶۰.

۲. تفسیر فخر رازی، جلد ۲۶، صفحه ۲۸۰.

ولی اشتباه بزرگ آنها اینجاست که نمی‌خواهند این واقعیت را بپذیرند که مشاهده حسی درباره خداوند غیر ممکن است، چرا که جسم بودن و مکان و جهت داشتن از صفات ویژه مخلوقات است و این درباره ذات پاک خداوند محال است و بهشتیان هرگز تقاضای محال نمی‌کنند، اما مشاهده قلبی و باطنی هم در این جهان میسر است و هم در جهان دیگر.

جالب اینکه در تعبیر دیگری در این زمینه در آیه ۳۵ ق می‌خوانیم: (لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا وَ لَدَيْنَا مَزِيدٌ): «هرچه بخواهند، در بهشت برای آنها هست و نزد ما اضافات دیگری است»!

این تعبیر نشان می‌دهد که با تمام وسعتی که جمله (لَهُمْ مَا يَشَاؤُنَ فِيهَا) دارد، و تمام آنچه را اراده کنند شامل می‌شود، خداوند افزون بر آن نعمت‌ها و مواهبی که هرگز به فکر هیچ انسانی نرسیده و نمی‌رسد، و به هیچ‌خاطری‌خطور نکرده و نمی‌کند، برای آنها فراهم ساخته است، و الطاف بی‌دریغش را به گونه‌ای که با هیچ بیانی قابل توصیف نیست شامل حال آنها می‌کند!

از بعضی از روایات استفاده می‌شود که جمله (وَلَدَيْنَا مَزِيدٌ) اشاره به روزهای جمعه بهشتیان است که در آن روزها کرامات تازه، و عنایات ویژه‌ای، از سوی پروردگار نسبت به آنها می‌شود، که هفتاد بار از آنچه دارند برتر و بالاتر است^(۱) هماهنگ است.^(۱)

۱. بحار الأنوار، جلد ۸، صفحه ۱۲۶، حدیث ۲۷.

* * *

۱۰ - نعمت هائی که در تصور نمی گنجد!

در قرآن مجید پاره ای از تعبیرات دیده می شود که از تمام آنچه تاکنون گفته شد فراتر می رود، زیرا پا را در مرحله ای می گذارد که از افق افکار همه انسان ها و از دایره اندیشه و تصور و خیال و هم بیرون است، و از آنچه خوانده ایم و نوشته ایم بالاتر است!

تکیه آیات قرآن بر چنین امری عظمت نعمت های الهی را «به زبانی که شرح آن نتوان» بیان می کند، و این از آیات اعجاب انگیز قرآن است.

می فرماید: (فَلَا تَعْلَمُ نَفْسٌ مَّا أُخْفِيَ لَهُمْ مِنْ قُرَّةِ أَعْيُنٍ جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ): «هیچکس نمی داند چه پاداش هایی که مایه روشنی چشم هاست برای آنها نهفته شده؟ این جزای اعمالی است که انجام می دادند» (الم سجده ۱۷).

در حدیث مشهوری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم: (إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ أَعَدَدْتُ لِعِبَادِي الصَّالِحِينَ مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ، وَلَا أذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ: «خدا می فرماید برای بندگان صالحم پاداش هایی فراهم

۱. از جمله آیات ۵۷ یس و ۳۱ فصلت است که با تعبیر «و لهم ما يدعون» (برای آنها هر چه طلب کنند خواهد بود) یا «و لكم فيها ما تدعون» (برای شما در آنجا هر چه طلب کنید خواهد بود) نیز شامل مواهب گوناگون معنوی می شود.

کرده ام که هیچ چشمی ندیده، و هیچ گوشی نشنیده، و بر فکر کسی نگذشته است»^(۱).

جالب اینکه این بشارت عظیم در قرآن مجید به دنبال توصیف مؤمنان به قیام از بستر در شب‌ها برای مناجات با پروردگار (نماز شب) و نیز توصیف آنها به انفاق از تمام چیزهایی که در اختیار دارند آمده است، و این نشان می‌دهد که در این طاعات و عبادات و اعمال نیک «نماز شب» و «انفاق» از برترین آنها است، و جالب‌تر اینکه نماز شب عبادتی است مخفیانه و انفاق‌های مخلصانه نیز غالباً مخفیانه است و خداوند پاداش آن را نیز اینچنین مخفی نگه داشت!

این نکته نیز قابل توجه است که تعبیر (قَرَّةٌ أَعْيُنٌ) در اصل به معنای سردی و خنک شدن چشم‌ها است^(۲) می‌شود سرد و خنک است! در حالی که «اشک غم و اندوه» همواره داغ و سوزان است، و لذا عرب هنگامی که می‌خواست بگوید: فلان موضوع یا فلان حادثه شدیداً مایه سرور و خوشحالی است، تعبیر به «قَرَّةٌ العین یا قَرَّةٌ اعین» می‌کرد و از آنجا که این تعبیر در فارسی وجود ندارد معادل و شبیه آن را به کار می‌بریم، و می‌گوییم: «مایه روشنی چشم» است.

۱. این حدیث را جمع زیادی از مفسران اسلامی از جمله طبرسی در مجمع البیان، و آلوسی در روح المعانی، و قرطبی در تفسیر خود، و علامه طباطبایی در المیزان، نقل کرده‌اند، «بخاری» و «مسلم» نیز در کتاب خود آورده‌اند.

۲. «قر» در لغت (بر وزن حُر) به معنای سردی و خنکی است.

به هر حال بعضی از کلمات و آیات است که هرچه فکر انسان با آن اوج می‌گیرد و پرواز می‌کند به گرد آن نمی‌رسد و هرچه آن را کاوش می‌کند به مفاهیم بیشتری دست می‌یابد، تا آنجا که فکر باز می‌ایستد و اعتراف می‌کند که به اعماق مفهوم آن نرسیده است، و آیه مورد بحث که اشاره سربسته و بسیار پرمعنایی به مواهب عظیم و معنوی و روحانی بهشتیان است به راستی این گونه است، چرا که مفهوم آیه این است هیچکس حتی پیامبران مرسل، و فرشتگان مقرب الهی، نیز نمی‌توانند به این حقیقت پی‌برند که خداوند برای بندگان خاصش نهفته است؟!!

مسلماناً آنها درجاتی از قرب ذات پاک او، و مراحلی از وصال دیدار او، و مراتبی از عنایات و الطاف او می‌رسند که تا کس بدان نرسد نمی‌توان آن را درک کند!

و چه زیبا گفته است آن شاعر:

روزی که روم همراه جانان به چمن *** نه لاله وکل بینم و نه سرو و سمن
 رازی که میان من و او گفته شود *** من دانم، و او داند، و او داند و من!

* * *

۱۱ - ابدیت نعمت های بهشتی

چیزی که به نعمت های بهشتی ارزش معنوی فوق العاده ای می بخشد و آن را به کلی از نعمت های دنیا خارج می سازد این است که هرگز گردد و غبار نیستی و فنا بر آن نمی نشیند.

هرگز نگرانی زوال نعمت در آنجا نیست.

هرگز بیم و ترس از قطع آن نمی رود، و انسان از این نظر کاملاً آسوده خاطر است، و این احساس امنیت در برابر احتمال زوال و فنا لطف و شیرینی خاصی به این نعمت ها می بخشد.

این حقیقت را کسانی در می یابند که وقتی مشمول نعمت مهمی می شوند، ناگهان به فکر زوال آن افتاده و شاهد نعمت در کامشان شرنگ می شود.

آیات متعددی در قرآن مجید در این زمینه دیده می شود که همواره این حقیقت را یادآور می شود، و به انسان ها بشارت می دهد که بدانید و آگاه باشید که این الطاف بیکران الهی جاودانی و همیشگی است، شاد بمانید و شاد زندگی کنید، و از آن بهره گیری نمایید.

در آیه ۳۵ سوره رعد می خوانیم (أَكُلْهَا دَائِمًا وَ ظِلُّهَا): «میوه های آن همیشگی و سایه هایش جاودانی است».

ولی از آنجا که این بحث با مسأله خلود رابطه نزدیکی دارد ما آن را جداگانه در فصل دیگری مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۴ - درهای بهشت

اشاره:

معمولا راه ورود به هر خانه و ساختمان و باغ محصور، درهای آنهاست، بنابراین درهای بهشت راه ورودی آن را مشخص می کند. گاه درها دارای قفل هایی است که باید با کلیدهای ویژه خودش باز گردد، که عرب آن را «مفتاح» و جمع آن «مفاتیح» (یا مقلید و مقالید) می گوید. ولی درها و کلیدهای در مورد بهشت مفهوم دیگری به خود می گیرد و اشاره به امور و اعمال و کارهای مفید و مخلصانه ای است که سبب ورود در بهشت می شود، البته در آیات قرآن، اشاره سربسته ای به درهای بهشت شده، ولی برداشت های گسترده ای که در اخبار اسلامی در این زمینه آمده، فرهنگ اسلامی را درباره ارزش هایی که می تواند سبب راه یافتن به این کانون بزرگ رحمت یعنی بهشت گردد به خوبی مجسم می سازد، با این اشاره به قرآن باز می گردیم، و به آیات مختلفی که در این زمینه رسیده است گوش جان فرا می دهیم:

۱- (حَتَّىٰ إِذَا جَاؤُهَا وَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَقَالَ لَهُمْ

حَزَنُّهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ)

(زمر ۷۳)

۲- (جَنَّاتُ عَدْنٍ مَّفْتَحَةٌ لَهُمْ الْأَبْوَابُ)

(ص - ۵۰)

۳- (وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ - سَلَامٌ

عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ)

(رعد - ۲۳ و ۲۴)

ترجمه:

۱- هنگامی که به آن می‌رسند درهای بهشت گشوده

می‌شود. و نگهبانان به آنها می‌گویند: سلام بر شما!

۲- باغ‌های جاویدان بهشتی که درهائیش به روی آنان

گشوده است.

۳- و فرشتگان از هر دری بر آنان وارد می‌گردند - (و

به آنها می‌گویند) سلام بر شما بخاطر صبر و استقامتان.

تفسیر و جمع بندی

بهشت در انتظار است!

در نخستین آیه هنگامی که اشاره به حرکت بهشتیان به صورت دسته جمعی

و گروه گروه به سوی بهشت می‌کند، می‌فرماید: «تا هنگامی که به آن برسند

و درهای بهشت گشوده شود، و نگهبانان آن به آنها گویند: سلام بر شما» (حتی

إِذَا جَاؤَهَا وَ فَتِحَتْ أَبْوَابُهَا وَ قَالَ لَهُمْ خَزَنَتُهَا سَلَامٌ عَلَيْكُمْ)

از این تعبیر استفاده می شود که به هنگام رسیدن بهشتیان به نزدیکی بهشت، درها گشوده می شوند، و گویی بهشت در انتظار آنهاست و آغوش باز می کند و آنها را به درون خود دعوت می نماید، حتی زحمت گشودن درها برای آنها وجود ندارد.

در آیه بعد همین معنا به تعبیر دیگری منعکس است می فرماید: (آنها به سوی باغ های بهشت باز می گردند) «باغ های جاویدانی که در هایش به روی آنها کاملاً گشوده است» (جَنَاتٍ عَدْنٍ مُّفْتَحَةٍ لَهُمُ الْأَبْوَابُ)

تعبیر به «مفتحه» با توجه به اینکه از باب تفعیل است و در این گونه موارد مفهوم کثرت و تأکید را دارد ممکن است به این معنا باشد که نه يك در، بلکه همه درها، نه به صورت نیم گشوده، بلکه کاملاً گشوده، در برابر آنها قرار دارد.

آیا این درها به خودی خود گشوده می شود گویی دارای روح و حیات است و با نزدیک شدن بهشتیان به عنوان ادای احترام خود به خود گشوده می شود؟ یا اینکه تنها با قصد و اراده و فرمان و بدون نیاز به هیچ واسطه دیگر باز می گردد، یا فرشتگان و خازنان بهشت به علامت احترام قبلاً آن را گشوده و بر کنار در ایستاده، و انتظار مقدم آنها را می کشند، همان گونه که ما نسبت به میهمانانی که بسیار عزیز و محترمند چنین می کنیم.

احتمال اول مناسب تر به نظر می رسد، و ذکر صیغه مجهول می تواند اشاره ای به آن باشد، و در عین حال انتظار فرشتگان و خازنان بهشت بر کنار درها نیز متناسب با آیه اول است.

* * *

بالاخره در سومین و آخرین آیه، سخن از ورود فرشتگان از درهای مختلف بهشت است، و این بعد از استقرار بهشتیان در بهشت می باشد، می فرماید: «فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می شوند، و به آنها می گویند: درود بر شما! به خاطر صبر و استقامتان» (وَ الْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ)

آیا معنای این سخن آن نیست که تمام اعمال صالح که در حقیقت درهای بهشتند در صبر و استقامت خلاصه می شوند؟ (دقت کنید).

توضیحات

۱ - درهای بهشت در احادیث اسلامی

در هیچ آیه ای از قرآن مجید نیامده است که بهشت هشت در دارد، تنها درباره دوزخ می خوانیم: (لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ): «برای آن هفت در است» (حجر - ۴۴).

ولی کراراً در احادیث اسلامی به این نکته اشاره شده که بهشت دارای هشت در است، اشاره به اینکه طرق وصول به سعادت که بهشت مظهر آن است از طرق سقوط در دامان بدبختی که جهنم کانون آن است، بیشتر می باشد، و رحمت و اسعه الهی بر غضبش پیشی گرفته (سَبَقَتْ رَحْمَتُهُ غَضَبَهُ).

از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: **إِنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ: «بهشت دارای هشت در است»** سپس به شرح این درها پرداخته، می فرماید: از بعضی از این درها صدیقان وارد می شوند، و از بعضی شهداء و صالحان، و از بعضی شیعیان و محبان اهل بیت عصمت (علیهم السلام) و...^(۱)

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم: **أَحْسِنُوا الظَّنَّ بِاللَّهِ وَاعْمُرُوا أَنَّ لِلْجَنَّةِ ثَمَانِيَةَ أَبْوَابٍ عَرَضُ كُلِّ بَابٍ مِنْهَا مَسِيرَةُ أَرْبَعِينَ سَنَةً: «به خدا گمان نیک داشته باشید و بدانید بهشت هشت در دارد، پهنای هر در به اندازه چهل سال راه است»!**^(۲)

این در حالی است که از بعضی دیگر از احادیث استفاده می شود که عدد درهای بهشت هفتاد و یک در است، این مضمون در حدیثی از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) نقل شده.^(۳)

۱. بحار الأنوار، جلد ۸، صفحه ۱۲۱، حدیث ۱۲.

۲. بحار الأنوار، جلد ۸، صفحه ۱۳۱، حدیث ۳۲.

۳. همان مدرک، صفحه ۱۳۹، حدیث ۵۵.

ممکن است همه این اعداد اشاره به عددهای تکثیری باشد که کثرت فوق العاده درها را نشان می دهد، منتها در یکجا در مقایسه با درهای جهنم هشت در شمرده شده، تا نشان داده شود که اسباب وصول به سعادت از اسباب بدبختی بیشتر است، و در جای دیگر اشاره به کثرت اقوامی شده که هر کدام از طریقی به این کانون رحمت الهی راه می یابند.

از تعبیرات مختلف این روایات به خوبی استفاده می شود که این درها هماهنگ است با اعمالی که نیکان و پاکان انجام می دهند، مثلا در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم:

لِلْجَنَّةِ بَابٌ يُقَالُ بَابُ الْمُجَاهِدِينَ، يَمْضُونَ إِلَيْهِ فَإِذَا هُوَ مَفْتُوحٌ وَ هُمْ مُتَقَلِّدُونَ بِسُيُوفِهِمْ... وَ الْمَلَائِكَةُ تُرَحَّبُ بِهِمْ «برای بهشت دری است که به آن، در مجاهدان گفته می شود، هنگامی که به سوی آن می روند آن در گشوده می شود، در حالی که آنها شمشیرهایشان را بر کمر دارند و فرشتگان به آنها خوشامد می گویند»^(۱).

همین معنا به شکل دیگری در نهج البلاغه آمده است: **إِنَّ الْجِهَادَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَتَحَهُ اللَّهُ لِخَاصَّةِ أَوْلِيَائِهِ: «جهاد دری از درهای بهشت است که خدا آن را به روی بندگان خاصش گشوده»**^(۲).

۱. کافی، جلد ۵، صفحه ۲، حدیث ۲.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۷.

باز در حدیث دیگری از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) آمده است: **إِنَّ لِلْجَنَّةِ بَابًا يُدْعَى الرَّيَّانُ لَا يَدْخُلُهُ إِلَّا الصَّائِمُونَ**: «بهشت دری دارد که سیراب (یا سیراب کننده) نامیده می شود، و از آن در فقط روزه داران وارد می شوند».^(۱)

و نیز از همان حضرت آمده است: **إِنَّ لِلْجَنَّةِ بَابًا يُقَالُ لَهُ بَابُ الْمَعْرُوفِ لَا يَدْخُلُهُ إِلَّا أَهْلُ الْمَعْرُوفِ**: «بهشت دری دارد به نام در نیکو کاری که جز نیکوکاران از آن وارد نمی شوند».^(۲)

همچنین در احادیث دیگر اشاره به «باب الصبر»، «باب الشکر»، «باب البلاء» نیز شده، حتی آمده است که درهای بهشت در سایه شمشیر هاست! «إِنَّ أَبْوَابَ الْجَنَّةِ تَحْتَ ظِلِّ السُّيُوفِ»^(۳) (مسأله جهاد).

قابل توجه اینکه از بعضی از احادیث استفاده می شود که درهای بهشت مردان بزرگ الهی هستند! چنانکه در کافی از امام کاظم (علیه السلام) می خوانیم که فرمود: **إِنَّ عَلِيًّا بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ**: «علی (علیه السلام) دری از درهای بهشت است»^(۴) و در مسیر او گام نهد وارد بهشت خواهد شد.

با توجه به آنچه گفته شد معنا و مفهوم درهای بهشتی و چگونگی آنها به خوبی روشن می شود.

۱. بحار الأنوار، جلد ۹۳، صفحه ۲۵۲، حدیث ۱۷.

۲. همان مدرک، جلد ۷۱، صفحه ۴۰۸، حدیث ۳.

۳. میزان الحکمه، جلد ۲، صفحه ۱۰۴ (نقل از در المنثور جلد ۱، صفحه ۲۴۸).

۴. کافی، جلد ۲، صفحه ۳۸۹، حدیث ۲۱.

* * *

۲ - کتیبه سردرهای بهشت!

کتیبه ها در هر ساختمان معمولاً بیانگر محتوی و هدف واقعی آن ساختمان است از روایات اسلامی استفاده می شود که درهای بهشتی کتیبه های قابل توجهی دارد، دقت در این روایات عمق بیشتری به آنچه در بالا در مورد تفسیر درهای بهشت گفتیم می بخشد و حقایق جالب تری از آن ارائه می دهد.

از جمله در حدیثی از «جابر بن عبدالله» از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می خوانیم: **مَكْتُوبٌ عَلَى بَابِ الْجَنَّةِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ، عَلِيُّ أَخُو رَسُولِ اللَّهِ:** «بر در بهشت نوشته شده است معبودی جز «الله» نیست، محمد رسول خدا، و علی برادر رسول الله است».^(۱)

با توجه به اینکه حدیث فوق در بسیاری از کتب شیعه و اهل سنت با عبارات گوناگونی نقل شده است اهمیت این اصول سه گانه در دین اسلام روشن و آشکار می شود.

۱. بحارالأنوار، جلد ۸، صفحه ۱۳۱، حدیث ۳۴ - این حدیث یا شبیه آن در بسیاری از کتب اهل سنت نیز آمده است از جمله حافظ ابونعیم اصفهانی در حلیة الأولیاء (ج ۷، ص ۲۵۶) و حافظ ابوبکر بغدادی در تاریخ بغداد (ج ۷، ص ۳۸۷) و ابن مغزالی در کتاب مناقب امیرالمؤمنین (مخطوط) و حافظ سمعانی نیشابوری در مناقب الصحابه طبری در ذخائر العقبی (ص ۶۶) و ابن حجر عسقلانی در لسان المیزان (ج ۴، ص ۸۱) و گروه کثیر دیگری آن را نقل کرده اند (برای توضیح بیشتر به جلد ۴ احقاق الحق صفحه ۱۹۹ به بعد و ۲۸۰ به بعد و ۳۸۷ مراجعه فرمایید).

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: **عَلَىٰ بَابِ الْجَنَّةِ مَكْتُوبٌ: الصَّدَقَةُ بِعَشْرَةِ وَ الْقَرْضُ بِثَمَانِيَةِ عَشْرٍ:** «بر در بهشت نوشته شده است بخشش در راه خدا ده برابر پاداش دارد، و وام دادن هیجده برابر».^(۱)

و این خود می رساند که يك اصل اساسی برای ورود در بهشت همان توجه به مشکلات مالی نیازمندان و محرومان جامعه و کمک به آنهاست.

و بالاخره در حدیث مفصل دیگری که شرح ماجرای معراج و مشاهده بهشت و دوزخ در آن سفر آسمانی آمده است می خوانیم: پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: بهشت هشت در داشت و بر هر دری چهار کلمه نوشته شده بود که از تمام دنیا و آنچه در دنیاست برای کسی که بداند و عمل کند بهتر است، و سپس کلمات چهارگانه هر يك از این درها را بیان می کند، با این قید که بر سر هر در قبل از ذکر این چهار کلمه جمله «لَا إِلَهَ إِلَّا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ» آمده است.

بر در اوّل نوشته شده... اسباب زندگی صحیح، قناعت، حقشناسی، ترك کینه توزی، و همنشینی با اهل خیر است.

۱. همان مدرک، صفحه ۱۸۱، حدیث ۱۴۰ (تعبیر به ۱۸ برابر ممکن است از این نظر باشد که در وام دادن دو کار خیر انجام می شود «رفع حاجت مؤمن» و «حفظ حیثیت او» و هر کدام ده حسنه دارد، و چون باز پس می گیرد دو حسنه کاسته می شود و هیجده حسنه می شود).

روی در دوّم نوشته شده... اسباب سرور آخرت چهار چیز است: دست کشیدن بر سر یتیمان، محبت نسبت به مستمندان و بیوه زنان، کوشش در حوائج، مؤمنان، و تفقد از فقرا و مساکین.

روی در سوّم نوشته شده... اسباب سلامت در دنیا چهار چیز است: کم گفتن، کم خوابیدن، کم راه رفتن، و کم خوردن.

روی در چهارم نوشته شده... کسی که ایمان به خدا و روز قیامت دارد باید میهمان را احترام، و همسایگان را گرمی، و پدر و مادر را محترم شمرد، و سخن نیک بگوید یا خاموش شود.

روی در پنجم نوشته شده... هرکس می خواهد به او ستم نشود ستم نکند، هرکس می خواهد به او دشنام ندهند دشنام نگوید، هرکس می خواهد خوار نگردد دیگران را خوار نکند، و هرکس می خواهد در دنیا و آخرت به دستگیره

محکمی چنگ زند بگوید: لا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ مُحَمَّدٌ رَسُوْلُ اللَّهِ، عَلِيُّ وَلِيُّ اللَّهِ

و روی در ششم نوشته شده... هرکس می خواهد قبر او گشاده باشد بنای مسجد کند، و هرکس می خواهد بدنش طعمه حشرات زیر زمین نشود در مسجد بسیار بماند، و هرکس می خواهد جسدش سالم بماند و پوسیده نشود مساجد را نظافت کند، و هرکس می خواهد جایگاه خویش را در بهشت ببیند مساجد را فرش کند.

و بر در هفتم نوشته شده.... نورانیت قلب در چهار چیز است: عیادت بیمار، تشییع جنازه، خرید کفن، و اداء دیون.

و بالاخره بر در هشتم نوشته شده... هرکس می خواهد از این درها وارد بهشت گردد به چهار چیز چنگ زند: سخاوت، حسن خلق، صدقه، و ترك آزار بندگان خدا.^(۱)

ابعاد تربیتی و انسانی این حدیث بسیار گسترده و روشن است، و نشان می دهد ورود در کانون رحمت الهی و بهشت جاودان در گرو چه اعمال و صفاتی است؟

* * *

۱. بحار الأنوار، جلد ۸، صفحه ۱۴۵، حدیث ۶۷ (با کمی تلخیص).

۵ - وسعت بهشت

اشاره:

کراراً گفته ایم جهانی که در آن زندگی می کنیم در برابر جهان دیگر بسیار محدود و حقیر است، و رستاخیز از نظر گستردگی و وسعت قابل مقایسه با محیط زندگی ما نیست، در حقیقت آنچه در روایات اسلامی راجع به مساکن اهل بهشت و وسعت آنها آمده است گواه صدقی بر این مدعاست، بدون شك آنها همه نعمت و مواهب عظیم و بی انتها در عالمی بس عظیم خواهد بود.

به قرآن باز می گردیم و توصیف این گستردگی را از زبان قرآن می شنویم:

۱- (سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا

كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَ

رُسُلِهِ) (حدید ۲۱)

۲- وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا

السَّمَوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ) (آل عمران

(۱۳۳)

۳- (وَ إِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ نَعِيمًا وَ مُلْكًا كَبِيرًا)

(دهر ۲۰)

ترجمه:

بر یکدیگر سبقت گیرید برای رسیدن به مغفرت
 پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین
 است، و آماده شده برای کسانی که به خدا و رسولانش ایمان
 آورده اند.

۲- برای یکدیگر سبقت بجوید برای رسیدن به آمرزش
 پروردگار خود و بهشتی که وسعت آن آسمان و زمین است و
 برای پرهیزکاران آماده شده است.

۳- و هنگامی که آنجا را بینی نعمت ها و ملك عظیمی را
 می بینی.

* * *

تفسیر و جمع بندی**به وسعت آسمان و زمین**

نخستین آیه وسعت بهشت را همانند وسعت آسمان و زمین شمرده،
 می فرماید: «سبقت جوید به سوی آمرزش پروردگارتان و بهشتی که پهنه آن
 همچون پهنه آسمان و زمین است، و آماده شده برای کسانی که ایمان به خدا و

رسولانش داشته باشند» (سَابِقُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِنْ رَبِّكُمْ وَجَنَّةٍ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ).

روشن است که منظور از «عرض» در اینجا عرض در مقابل طول نیست، بلکه منظور همان مفهوم لغوی یعنی وسعت پهنه است^(۱) زحمت افتاده اند به خاطر اشتباهی است که در مفهوم «عرض» مرتکب شده اند.

بعضی نیز گفته اند که این تعبیر جنبه کنایی دارد زیرا بالاترین وسعتی که به ذهن انسان می‌گنجد وسعت آسمان و زمین است و گرنه وسعت واقعی آن از اینها فراتر است.

قابل توجه اینکه، نخست سخن از موهبت و مغفرت و آمرزش الهی می‌گوید، و بعد سخن از بهشت با آن وسعتش چرا که مغفرت یعنی شستشوی از گناه و پاک شدن و لایق قرب پروردگار گشتن حتی از بهشت بالاتر است، بعلاوه تا آن پاکی و غفران حاصل نشود نوبتی به بهشت نخواهد رسید.

تعبیر به (سَابِقُوا) از ماده «مسابقه» اشاره به این نکته لطیف است که بهشت و مغفرت آنچنان پر ارزش است که سزاوار است مؤمنان همانند قهرمانانی که سعی دارند برای رسیدن به يك هدف بر یکدیگر پیشی گیرند، تلاش کنند.

۱. بسیاری از ارباب لغت گفته اند «عرض» در مقابل «طول» است ولی انکار نکرده اند که عرض به معنای وسعت نیز آمده، و به گفته «التحقیق فی کلمات القرآن الکریم» «معنای اصلی عرض قرار دادن چیزی در برابر دیدگان است، و از آنجا که انسان در برخورد با اشیاء غالباً به عرض آن می‌نگرد نه طول آن، این واژه در معنای مزبور به کار رفته» بنابراین عرض آسمان‌ها و زمین در آیه مورد بحث به معنای تمام وجود آنهاست که قابل رؤیت و مشاهده می‌باشد.

ضمناً این تعبیر نشان می‌دهد که این دنیا همچون «میدان مسابقه» است و هدف نهایی آن جهان دیگر می‌باشد.

در اینکه منظور «سبقت جستن» در چه چیز است؟ بسیاری از مفسران انگشت روی مصداق‌های خاصی گذارده‌اند، مانند سبقت به سوی «اسلام» یا «هجرت» یا «نمازهای پنجگانه» یا «جهاد» یا «توبه».

ولی پیداست که مفهوم آیه مفهوم وسیعی است که تمام طاعات و اعمال صالح را شامل می‌شود، و آنچه در کلمات این گروه از مفسران آمده در واقع بیان مصداقی از این مفهوم گسترده است.

* * *

در دومین آیه همین مسأله با تعبیرات دیگری دنبال شده است، در آنجا سخن از «سبقت جستن» بود، و در اینجا «سرعت گرفتن» در آنجا می‌فرمود: وسعت بهشت مانند وسعت آسمان و زمین است، و در اینجا واژه معادل «مانند» حذف شده، و «آسمان» تبدیل به «آسمان‌ها» گردیده است، در آنجا می‌فرماید: «آماده برای پرهیزکاران است» (وَ سَارِعُوا إِلَى مَغْفِرَةٍ مِّن رَّبِّكُمْ وَ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ).

ناگفته پیداست که «سبقت گرفتن» از «سرعت در کار» جدا نیست و «پرهیزکاران» کسانی هستند که «ایمان واقعی به خدا و رسولانش دارند» چرا

که «تقوی» بازتاب «ایمان» راسخ است و «سما» نیز معنای جنس دارد که همه آسمان‌ها را شامل می‌شود، پس هر دو آیه در واقع يك حقیقت را دنبال می‌کند.

در اینجا سؤالی برای بسیاری از مفسران مطرح شده که اگر وسعت بهشت به اندازه تمام وسعت آسمان‌ها و زمین است پس برای دوزخ جایی باقی نمی‌ماند؛

پاسخ این سؤال را می‌توان چنین بیان کرد که در آن روز جهان به مراتب گسترده‌تر از امروز است چرا که عالمی است برتر و کامل‌تر، و بهشت آن روز به اندازه پهنه آسمان‌ها و زمین امروز است، و دوزخ جدای از آن است، چرا که آن عالم از یکجا از هر جهت وسیع‌تر است.

پاسخ دیگری در اینجا نیز وجود دارد که خلاصه اش چنین است در این جهان نور و ظلمت نعمت و نعمت با هم متزاحمند و طبعاً در یکجا جمع نمی‌شوند، ولی در آنجا مزاحمتی در میان این امور نیست، ممکن است هر دو تمام جهان را فرا گرفته باشند اما چون دو مرحله از وجود و هستی هستند مزاحم یکدیگر نمی‌باشند!

مثال ساده‌ای برای نزدیک ساختن این معنا به ذهن می‌توان بیان کرد، و آن اینکه: ممکن است صدای دلنواز و بسیار ملیح و زیبایی، از يك فرستنده رادیویی با موج مخصوصی در سراسر جهان پخش گردد، و در همان حال صدای بسیار

گوش خراش توأم با آهنگ وحشتناکی از فرستنده دیگر برخیزد، این دو موج ممکن است سراسر کره زمین را فرا گرفته باشند، در عین حال برای افرادی عادی قابل درک نیستند، آنهایی که گیرنده رادیوی خود را با موج اوّل تطبیق کرده از آن نغمه دلنواز غرق لذت می شوند، و آنها که با دوّمی تطبیق کرده اند در عذاب و ناراحتی خواهند بود، گروه اوّل گویی در بهشتند و گروه دوّم در دوزخ! شرح این سخن را به خواست خدا به زودی خواهیم داد.

* * *

در سوّمین و آخرین آیه، تعبیر سربسته و پرمعنایی در مورد عظمت بهشت آمده است، روی سخن را به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) کرده می فرماید: «هنگامی که آنجا را می نگری نعمت ها و ملك عظیمی را می نگری: (وَ إِذَا رَأَيْتَ ثُمَّ رَأَيْتَ نِعِمًّا وَ مُلْكًا كَبِيرًا).^(۱)

در تفسیر ملك کبیر، مطالب بسیاری گفته شده است، این تفسیرها در دو محور عمدتاً قرار گرفته: جمعی «ملك کبیر» را اشاره به وسعت و عظمت بهشت و خانه ها و قصرها و باغ های بهشتیان می دانند، از جمله اینکه در تفسیری آمده: پائین ترین افراد بهشتی قلمرو ملکش به اندازه ای است که وقتی

۱. «ثُمَّ» در اینجا ظرف مکان است و «رَأَيْتَ» فعل لازم است، بنابراین این مفهوم آیه چنین است: هنگامی که در آنجا نگاه می کنی نعمت فراوان و ملك عظیمی را می بینی، بنابر تفسیر دیگری «رَأَيْتَ» فعل متعدی است و «ثُمَّ» اسم اشاره به دور، و مفعول به آن می باشد، مفهومش این است «اذا رأیت ذلک المكان رأیت نعیماً و ملکا کبیراً».

نگاه می کند فاصله هزار سال راه را می بیند و در بعضی از روایات دو هزار سال آمده است!^(۱)

و گروهی آن را اشاره به عظمت معنوی بهشت و مقامات عالی بهشتیان می دانند از جمله اینکه: فرشتگان بدون اجازه بر آنها وارد نمی شوند، و همیشه به آنها سلام و تحیت می گویند، یا اینکه فناء و زوال و نیستی در آنجا راه ندارد، و یا اینکه هر يك از آنها هفتاد دربان دارد!^(۲)

بعضی «ملك» را به معنای «مالکیت» تفسیر کرده اند، و بعضی نیز به معنای «حاکمیت».

بعضی نیز «ملك کبیر» را به معنای «قرب الی الله و شهود معنوی جلال و جمال او» دانسته اند (جمع میان همه این معانی نیز ممکن است، زیرا تضادی در میان آنها نیست).

آنچه از مجموع این آیات به دست می آید این است که همان گونه که نعمت های بهشتی از نظر اهمّیت و گستردگی و تنوع، هرگز به وصف نمی آید، عظمت و وسعت آن نیز چنین است، و هرچه در این زمینه سخن گفته شود باز از ترسیم و توصیف آن عاجز است.

۱. تفسیر ابوالفتوح رازی، جلد ۱۱، صفحه ۳۵۲ - قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۳۶۶۹ - روح المعانی جلد ۲۹، صفحه ۱۶۱ - مجمع البیان، جلد ۹ و ۱۰، صفحه ۴۱۱.
 ۲. تفسیر برهان، جلد ۴، صفحه ۴۱۵، تفسیر مجمع البیان، جلد ۹ و ۱۰، صفحه ۴۱۱.

۶ - آیا بهشت آفریده شده؟

اشاره:

با اینکه وعده الهی حق است، و هیچگونه تخلفی در آن امکان پذیر نیست، و آنچه را از پاداش ها به مؤمنان، و از کیفرها و عذاب ها به مجرمان، وعده داده مسلم تحقق خواهد یافت، زیرا تخلف از وعده یا به سبب عجز و ناتوانی است، یا جهل و نادانی و پشیمانی، و مسلم است که این امور به ذات پاك او راه ندارد، و به همین دلیل همه می توانند به وعده های پاداش او دلگرم، و از تهدیدهای او نسبت به کیفرها بیمناک باشند اما با این حال آیات قرآن مجید بر این مسأله اصرار دارد که بهشت و جهنم هم اکنون آفریده شده و موجودند و آماده برای مستحقان!.

از روایات مختلف نیز استفاده می شود که اعمال نیک انسان ها بهشت را می سازد و این خود دلیل بر این است که بهشت هم اکنون وجود دارد. این اصرار به خاطر آن است که مسأله پاداش و کیفر وارد مرحله جدی تر می شود، نیکوکاران نتایج اعمال خود را در کنار خویش احساس کنند، و بدکاران کیفرها را لمس نمایند.

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و به آیاتی که در این زمینه است گوش جان فرا می دهیم.

۱-... (وَجَنَّةٌ عَرْضُهَا السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ أُعِدَّتْ

لِلْمُتَّقِينَ)

(آل عمران ۱۳۳)

۲-... (وَجَنَّةٌ عَرْضُهَا كَعَرْضِ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ

أُعِدَّتْ لِلَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ) (حديد ۲۱).

۳- (فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ

أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ) (بقره ۲۴).

۴- (وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ)

(آل عمران ۱۳۱).

۵- (وَلَقَدْ رَأَاهُ نَزَّلَةً أُخْرَى - عِنْدَ سِدْرِهِ الْمُنْتَهَى -

عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى) (نجم ۱۳ تا ۱۵).

۶- (يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ

بِالْكَافِرِينَ) (عنكبوت ۵۴).

۷- (إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ - وَ إِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ

- يَصَلُّونَهَا يَوْمَ الدِّينِ - وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ)

(انفطار ۱۳ تا ۱۶).

۸- (كَلَّا لَوْ يَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ - لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ -

ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ) (تكاثر ۵ تا ۷).

ترجمه:

- ۱- ... و بهشتی که وسعت آن آسمان ها و زمین است، و برای پرهیزگاران آماده شده!
- ۲- ... و بهشتی که پهنه آن مانند پهنه آسمان و زمین است و آماده شده برای کسانی که به خدا و رسولانش ایمان آورده اند.
- ۳- از آتشی بترسید که هیزم آن بدن های مردم (گنهکار) و سنگ ها، است که برای کافران مهیا شده است.
- ۴- و از آتشی بپرهیزید که برای کافران آماده شده است.
- ۵- و بار دیگر (پیامبر) او را مشاهده کرد، نزد سدرۃ المنتهی که جنة المأوی در آنجا است!
- ۶- آنها با عجله از تو تقاضای عذاب می کنند در حالی که جهنم به کافران احاطه دارد!
- ۷- مُسَلِّماً نیکان در نعمت فراوانی هستند، و بدکاران در دوزخند، روز جزا وارد آن می شوند و می سوزند و هیچگاه از آن غائب و دور نیستند!

۸- چنان نیست که شما خیال می کنید، اگر شما علم الیقین داشتید قطعاً جهنم را مشاهده می کردید!.

سپس آن را به عین الیقین مشاهده خواهید کرد.

تفسیر و جمع بندی

آماده برای پرهیزگاران!

در آیه اوّل و دوّم بعد از اشاره به عظمت و وسعت بهشت و اینکه به اندازه وسعت تمام آسمان ها و زمین است، می فرماید: «آن آماده برای پرهیزگاران شده است» (أُعِدَّتْ لِلْمُتَّقِينَ).

بسیاری از بزرگان مفسران ذیل این آیه تصریح کرده اند که از آن استفاده می شود که بهشت هم اکنون آماده و موجود است.^(۱)

قابل توجه اینکه قرطبی ذیل آیه مورد بحث می گوید: غالب علمای اسلام بر این عقیده اند که بهشت هم اکنون مخلوق و موجود است، و صریح و روایات معراج و روایات دیگری که در «صحیحین» و غیر آن آمده است همین معنا می باشد، هر چند معتزله این عقیده را نپذیرفته و معتقدند که بعد از پایان این

۱. مجمع البیان، جلد ۲، صفحه ۵۰۴ و فخر رازی، جلد ۹، صفحه ۴، و روح البیان، جلد ۲، صفحه ۹۴ و ابوالفتوح رازی، جلد ۳، صفحه ۱۸۸، و قرطبی، جلد ۲، صفحه ۱۴۶ و روح المعانی، جلد ۴، صفحه ۵۱ و المنار، جلد ۴، صفحه ۱۳۲.

جهان آفریده می شود، چرا که آنجا دار جزاست و اینجا دار تکلیف است و این دو با هم جمع نمی شوند!^(۱)

البته این استدلال معتزله مغالطه ای بیش نیست زیرا سخن از آفرینش فعلی بهشت است نه ورود مردم در بهشت.

* * *

در آیه سوّم و چهارم سخن از وجود فعلی «دوزخ» در میان آمده، می فرماید: «از آتشی بترسید که هیزم آن انسان ها و سنگ هاست و آماده برای کافران شده است» (فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ).

این آیات نیز گواه بر وجود فعلی آتش سوزان جهنم است، و جمعی از مفسران نیز به آن تصریح کرده اند، و این تفسیر که گفته شود تعبیر «أُعِدَّتْ» (آماده شده) هر چند فعل ماضی است ولی به معنای مستقبل و آینده است، چون گاه آینده حتمی را به صورت فعل ماضی بیان می کند، بر خلاف ظاهر آیه است، و چنین تفسیری بدون شاهد و قرینه ممکن نیست.

* * *

پنجمین آیه سخن از داستان معراج پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) می گوید: «بار دیگر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) او را مشاهده کرد، نزد سدرۃ المنتهی (درختی است پر برگ و پر سایه در اوج آسمان ها) همان که جنۃ المأوی و بهشت برین نزد آن است» (وَلَقَدْ رَأَهُ نَزْلَةً أُخْرَىٰ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَىٰ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ).

در اینکه آیا (جَنَّةُ الْمَأْوَىٰ) به معنای بهشت برزخی است یا بهشت جاویدان؟ در میان مفسران گفتگو است، ممکن است تعبیر به (مَأْوَىٰ) بهشت جاویدان را تداعی کند، هرچند بودن این بهشت در بخشی از آسمان ها تداعی معنای بهشت برزخی را می کند زیرا بهشت جاویدان به وسعت تمام زمین و آسمان ها است. بنابراین استدلال به آیه فوق برای مخلوق بودن بهشت تنها مطابق تفسیر اول صحیح است، جمعی از مفسران این تفسیر را ترجیح داده اند از جمله «طبرسی» در «مجمع البیان» و علامه «طباطبایی» در «المیزان».

* * *

در آیه بعد سخن از احاطه دوزخ به کافران است در برابر اصرار لجابت آمیزی که داشتند قرآن می فرماید: «آنها با عجله از تو تقاضای عذاب می کنند، در حالی که (هم اکنون) جهنم به کافران احاطه دارد!» (يَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ).

آنها نه تنها جهنم دنیا را بر اثر شرك و آلودگی به گناه و عصیان و ظلم و ستم برای خود فراهم کرده اند، بلکه جهنم آخرت نیز هم اکنون آنها را احاطه نموده است، مخصوصاً با توجه به اینکه در آغاز آیه سخن از عجله کفار به میان آمده، مناسب این است که گفته شود چرا عجله می کنید شما هم اکنون در دوزخید! منتها حجاب های این جهان شما را از تأثیر مستقیم آن بر کنار داشته، ولی در قیامت این حجاب ها کنار می رود و احاطه جهنم را با چشم خود می بینید.^(۱) این احتمال در تفسیر آیه نیز گفته شده که آیه ناظر به قیامت است و آیه بعد از آن که می گوید (يَوْمَ يَعْشَاهُمْ الْعَذَابُ مِنْ فَوْقِهِمْ) به منزله قید برای احاطه دوزخ است.

به تعبیر دیگر این تعبیر اشاره به آینده حتمی است، زیرا همان گونه که گفتیم در ادبیات عرب آینده حتمی (مضارع متحقق الوقوع) را به صورت حال، و گاه به صورت ماضی بیان می کنند.

ولی از آیات سوره انفطار می توان برای تفسیر اول كمك گرفت آنجا که می فرماید: (إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ - وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ - يَصْلَوْنَهَا يَوْمَ الدِّينِ - وَ مَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ).

«مسلمانان نیکان در نعمت های (بهشتی) هستند - و بدکاران در دوزخند - روز جزا با آن می سوزند - و هرگز از آن غائب و دور نیستند!».

۱. مرحوم علامه شعرانی در حاشیه تفسیر ابوالفتح نیز این معنا را پسندیده است، جلد ۹، صفحه ۳۰.

این تعبیر نشان می‌دهد که «صَلِّي» (به معنای سوختن با آتش) در قیامت است، ولی هم اکنون دوزخ فاجران را در بر گرفته، هر چند حجاب‌ها مانع سوختن آنها در دنیا است، مخصوصاً جمله «وَمَا هُمْ عَنْهَا بِغَائِبِينَ» تأکید مجددی است بر این معنا (دقت کنید).

* * *

در آخرین آیه منکران قیامت را مخاطب ساخته می‌فرماید: این چنین نیست که شما می‌پندارید، اگر علم الیقین داشتید قطعاً دوزخ را می‌دیدید (كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ).

بعد می‌افزاید: سپس (در قیامت) آن را به عین الیقین مشاهده خواهید کرد (تُمْ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ).

اگر آیه را به همین صورت که ظاهر آن است معنا کنیم (و به اصطلاح «لو» برای شرط و جزای آن (لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ) باشد) مفهومی این خواهد بود که صاحبان «علم الیقین» در همین جهان دوزخ را مشاهده می‌کنند، و لازمه این سخن آن است که دوزخ هم اکنون وجود داشته باشد.

مفسران در تفسیر این آیات طوفانی به پا کرده و هر یک راهی را برگزیده‌اند، گویا غالباً نتوانسته‌اند این معنا را هضم کنند که این آیات ممکن است اشاره به شهود دوزخ در دنیا، و سپس مشاهده آن در آخرت باشد.

از يك سو می بینند آیه را نمی توان تماماً ناظر به آخرت دانست، چرا که همه کافران و مجرمان در قیامت دوزخ را می بینند، این نیاز به شرطی ندارد، و لذا گروهی معتقدند که جزاء شرط در اینجا محذوف است، بلکه فخر رازی ادعای اتفاق مفسران را بر این مطلب دارد.^(۱)

ولی مسلماً این سخن مبالغه است، چنین نیست که اتفاق نظری در این مسأله باشد، ولی به هر حال مفهوم آیه را گروهی از مفسران چنین می دانند: (لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَمَا الٰهٰكُمُ النَّكٰثِرُ) اگر شما علم الیقین داشتید تفاخر و مباهات بر یکدیگر شما را به خود مشغول نمی داشت و از خدا و قیامت غافل نمی کرد.^(۲)

بعضی دیگر که محذوف دانستن جزاء را نادرست دیده اند مشاهده و رؤیت را مشاهده علمی و قلبی دانسته اند، بنابراین تفسیر معنای آیه چنین می شود اگر شما علم الیقین داشتید به دوزخ ایمان پیدا می کردید.

روشن است که هم تفسیر اول و هم تفسیر دوم مخالف ظاهر این آیات است، چرا که هم محذوف بودن جزاء بر خلاف قاعده است و هم تفسیر رؤیت به معنای علم.^(۳)

۱. فخر رازی، جلد ۳۲، صفحه ۷۸.

۲. مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۵۳۰.

۳. البته «رؤیت» به معنای علم می آید، ولی این در صورتی است که دو مفعول بگیرد در حالی که آیه چنین نیست، ضمناً باید توجه داشت که آیه بعد (ثُمَّ يَرَوْنَهَا عَيْنَ الْيَقِينِ) می تواند اشاره ای به قیامت باشد.

بنابر این اگر آیه را صاف و بدون تقدیر و حذف معنا کنیم، و هم الفاظ آن را طبق معنای حقیقی تفسیر نماییم نتیجه همان تفسیر می شود که در بالا به آن اشاره کردیم و بعضی از مفسران لاقلاً به عنوان يك احتمال این تفسیر را پذیرفته اند.

در روایات اسلامی نیز تعبیرات روشنی دیده می شود که با مفهوم این تفسیر هماهنگ است، از جمله داستان معروف جوان با ایمانی است که در کتاب کافی در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) نقل شده که فرمود: روزی رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) نماز صبح را با مردم خواند ناگهان نظرش به جوانی خواب آلود در مسجد افتاد، رنگ از چهره اش پریده، لاغر اندام و نحیف به نظر می رسید، پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نامش را برد و فرمود: حالت چگونه است ای جوان! عرض کرد: صبح کردم ای رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) در حالی که دارای نیروی یقینم! پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) (از این سخن در شگفتی فرو رفت و) فرمود: یقین نشانه ای دارد، نشانه یقین تو چیست؟ عرض کرد: ای رسول خدا! یقین من همان چیزی است که مرا در اندوه عمیق فرو برده، شب ها به عبادت مشغول داشته، و روزها به روزه، و به کلی نسبت به دنیا و آنچه در دنیا است بی اعتنا ساخته است، گویی عرش پروردگارم را می بینم که برای حساب برپا شده، و خلاق محشور شده اند، و من در میان آنها هستم، گویی بهشت را می بینم که اهلس در

آن متنعمند، و بر تخت ها تکیه زده اند، گویی اهل جهنم را می بینم که در آتش سوزانش فریاد می کشند!، گویی الآن صدای آتش افروخته دوزخ را می شنوم که در گوش های من دور می زند!، رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) به اصحابش فرمود، **هَذَا عَبْدٌ نَوَّرَ اللَّهُ قَلْبَهُ بِالْإِيمَانِ: «این بنده ای است که خدا دلش را به نور ایمان روشن ساخته است»**!. سپس به او فرمود: **إِلْزَمْ مَا أَنْتَ عَلَيْهِ: «بر این حال و برنامه ای که هستی بوده باش و از دست مده»** جوان عرض کرد: **أَدْعُ اللَّهَ لِي يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْ أَرْزُقَ الشَّهَادَةَ مَعَكَ: «ای رسول خدا برای من دعا کن که شهادت را در جهاد همراه تو نصیبم کند»**! پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در حق او دعا کرد، چیزی نگذشت که همراه پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به یکی از غزوات رفت و بعد از نه نفر از مسلمانان شهید شد، و به آرزوی خود رسید^(۱).

جمله **كَأَنِّي الْإِنَّا أَسْمَعُ زَفِيرَ النَّارِ يَدُورُ فِي مَسَامِعِي** «گویی الان می شنوم صدای آتش را که در گوشه های من دور می زند» دلیل بر این است که هم اکنون دوزخ وجود دارد، و او از طریق ایمان آمیخته با شهود آن را به چشم خود می بیند.

* * *

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۵۳، باب حقیقه الأیمان، حدیث ۲ (با کمی تلخیص).

از مجموع آنچه در آیات بالا آمده است استفاده می شود که بهشت و دوزخ هم اکنون آفریده شده اند و موجودند، و اگر در دلالت بعضی از این آیات تردید شود لااقل نمی توان در دلالت مجموع تردید کرد، به خصوص آیتی که تعبیر به «أَعْدَتْ» (آماده شده است) دارد.

* * *

توضیحات

۱ - نظرات دانشمندان اسلامی درباره آفرینش بهشت و دوزخ.

همان گونه که در بالا اشاره شد اکثریت دانشمندان اسلامی معتقدند که بهشت و دوزخ هم اکنون وجود دارد و برای اثبات این عقیده به بعضی از آیات گذشته استدلال کرده اند، ولی بعضی از علمای کلام مانند ابو هاشم و عبد الجبار که دو نفر از متکلمان قدیمند عقیده دارند که بهشت و دوزخ الان وجود خارجی ندارد و بعداً ایجاد می شود، آنها برای اثبات مدعای خود به آیه شریفه **كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ** «همه چیز جز ذات پاک او فانی می شود» (قصص ۸۸) استدلال کرده اند، که اگر آنها الان موجود باشند باید در پایان این جهان فانی شوند، و در این صورت این با آیه دیگر قرآن که می گوید **أَكْلَهَا دَائِمٌ** «میوه های بهشت همیشگی است» (رعد ۳۵) منافات دارد (دقت کنید).

مرحوم علامه حلی در پاسخ این استدلال می گوید: «هلاک و فنا» که در آیه آمده است به معنای خارج شدن از قابلیت استفاده است و مسلم است هنگامی که انسان ها و عموم مکلفین فانی شوند بهشت بلا استفاده خواهد بود.

پاسخ دیگری که می توان به این سؤال داد این است که بهشت و دوزخ در ظاهر این جهان نیستند، بلکه در باطن این عالمند و فنا و هلاکت مربوط به ظواهر این جهان است (توضیح بیشتر در این زمینه به زودی خواهد آمد).

بعضی نیز گفته اند آیه (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) می گوید ذات خداوند و آنچه بدون علل مادی و با عنایت او خلق شود جاودانی است، و کلمه «وَجْهَ اللَّهِ» همه آنها از جمله بهشت و دوزخ را شامل می شود، آنچه فانی و هلاک می شود این جهان ماده است که به وساطت علل مادی ایجاد شده (دقت کنید).

* * *

۲ - وجود فعلی بهشت و دوزخ در روایات اسلامی

بسیاری از احادیث اسلامی نیز این معنا را تأیید و تأکید می کند که بهشت و دوزخ هم اکنون مخلوقند، از جمله در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) آمده است که یکی از اصحاب او از بهشت و دوزخ پرسید که آیا آنها هم اکنون مخلوقند؟ امام (علیه السلام) فرمود: **وَإِنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَدْ دَخَلَ الْجَنَّةَ وَرَأَى**

النَّارَ لَمَّا عُرِجَ بِهِ إِلَى السَّمَاءِ» آری آفریده شده اند، و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به هنگام معراج وارد بهشت شد و دوزخ را نیز مشاهده کرد.»
 راوی می گوید عرض کردم گروهی می گویند: آنها مخلوق نیستند، امام (علیه السلام)! فرمود: «مَا أَوْلَيْكَ مِنَّا وَلَا نَحْنُ مِنْهُمْ، مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَقَدْ كَذَّبَ النَّبِيَّ وَكَذَّبْنَا...» «آنها از ما نیستند و ما از آنها نیستیم، کسی که آفرینش بهشت و دوزخ را انکار کند پیامبر را تکذیب کرده، و ما را نیز تکذیب نموده است...»^(۱)

در بسیاری از روایات مربوط به معراج پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به مسأله بهشت و دوزخ و وجود فعلی آنها اشاره شده، و اینها در حقیقت تأکیدی است بر آنچه در آیات فوق خواندیم که قرآن در سوره نجم در جریان معراج پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز اشاره کرده است.

در تفسیر علی بن ابراهیم در شرح آیه (وَلَقَدْ رَأَهُ نَزِلَةً آخْرَى - عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى) چنین آمده است: (وَ أَمَّا الرَّدُّ عَلَى مَنْ أَنْكَرَ خَلْقَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَقَوْلُهُ عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى، أَيُ عِنْدَ سِدْرَةِ الْمُنْتَهَى فَسِدْرَةُ الْمُنْتَهَى فِي السَّمَاءِ السَّابِعَةِ وَ جَنَّةُ الْمَأْوَى عِنْدَهَا): «پاسخ کسانی که آفرینش بهشت و دوزخ را انکار می کنند، آیه (عِنْدَهَا جَنَّةُ الْمَأْوَى) است یعنی در نزد سدره المنتهی که در آسمان هفتم است، بهشت جاویدان قرار دارد.»^(۲)

۱. بحار الأنوار، جلد ۸، صفحه ۱۱۹ - حدیث ۶.
 ۲. تفسیر علی بن ابراهیم، ج ۲، صفحه ۳۳۵.

روایات متعددی که در منابع شیعه و اهل سنت درباره تولد بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) آمده نیز گواه بر این معناست که می گوید: پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) در شب معراج وارد بهشت شد و از میوه درختان بهشتی تناول فرمود، و از همان میوه، نطفه زهرا (علیها السلام) منعقد شد، و لذا پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) او را بوسید و می گفت «از او بوی بهشت می شنوم».^(۱)

در تفسیر آیه ۳۷ سوره آل عمران... **كُلَّمَا نَخَلَّ عَلَيْهَا زَكَرِيَّا الْمِحْرَابَ وَجَدَ عِنْدَهَا رِزْقًا...** «هر زمان زکریا وارد محراب مریم (س) می شد غذای مخصوصی در آنجا می یافت» (و هنگامی که سؤال می کرد از کجا آورده ای می گفت: از سوی خداست) در بسیاری از منابع اسلام اعم از شیعه و اهل سنت آمده است که این غذای میوه های بهشتی بود که در غیر فصل خداوند در اختیار مریم می گذاشت.^(۲)

درباره بانوی اسلام فاطمه زهرا (علیها السلام) نیز در روایات اسلامی می خوانیم که خداوند مائده بهشتی بر آن حضرت نازل کرد و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و علی (علیه السلام) و جمعی از همسران پیامبر (صلی الله علیه

۱. مضمون این حدیث را علاوه بر کتب شیعه در بسیاری از کتب اهل سنت می توان یافت از جمله: ذخائر العقبی، صفحه ۳۶ و صفحه ۴۴، مستدرک الصحیحین، جلد ۶، صفحه ۱۵۶ - الدر المنثور سیوطی در تفسیر آیه سبحان الذی اسرى بعبده... و کتب دیگر.
۲. تفسیر عیاشی و تفسیر برهان و نور الثقلین و همچنین تفسیر درالمنثور ذیل آیه ۳۷ آل عمران.

وآله وسلم) و همسایگان از آن خوردند و پیامبر آن را تشبیه به جریان مریم کرده فرمود: **الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَكَ شَبِيهَةً بِسَيِّدَةِ نِسَاءِ بَنِي إِسْرَائِيلَ: «شکر می کنم خدایی را که تو را شبیه مریم بانوی زنان بنی اسرائیل قرار داد».**^(۱)

ممکن است گفته شود اینها مربوط به بهشت برزخی است همان بهشتی که ارواح شهدا نیز بعد از شهادت و قبل از قیامت در آن جای دارند، ولی پاسخ این سخن این است که بهشت برزخی مادی نیست بلکه بلکه جنبه مثالی دارد و ارواح در قالب های مثالی در آن بهشت متعتمد و مسلماً چنین بهشتی که جنبه مادی عنصری ندارد، میوه هایی همچون میوه های این جهان که قابل استفاده بر این جسم مادی باشد در آن نخواهد بود، بلکه از جهاتی شبیه به صحنه هایی است که انسان در خواب می بیند و لذاتی که از آن بهره مند می گردد.

اضافه بر اینها در روایات متعددی می خوانیم که بهشت هم اکنون در حال شکل گرفتن و گسترش به وسیله اعمال انسان هاست و پاره ای از اعمال سبب غرس درختان تازه ای در بهشت می شود، این گونه اخبار تنها در صورتی مفهوم است که بهشت هم اکنون موجود باشد از جمله به چند خیر آموزنده زیر توجه کنید.

۱- در حدیثی از ابو ایوب انصاری از پیغمبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم که در شب معراج ابراهیم خلیل(علیه السلام) بر من عبور

۱. این حدیث را زمخشری در کشاف و سیوطی در در المنثور، ذیل آیه ۳۷ آل عمران، و همچنین ثعلبی در قصص الأنبياء، صفحه ۵۱۳ نقل کرده اند.

کرد و گفت: **مُرُّ أُمَّتِكَ أَنْ يَكْثُرُوا مِنْ عَرَسِ الْجَنَّةِ، فَإِنَّ أَرْضَهَا وَاسِعَةٌ، وَثُرْبَتُهَا طَيِّبَةٌ! قُلْتُ: وَمَا عَرَسُ الْجَنَّةِ؟ قَالَ: لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ: «به امتت دستور ده در بهشت زیاد درختکاری کنند، چرا که زمینش گسترده و خاکش پاک و حاصلخیز است! گفتم: درختکاری بهشت چیست؟ گفت: ذکر لا حول و لا قوة الا بالله است».**^(۱)

۲- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آمده است: **مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَرَسَتْ لَهُ شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ: «کسی که لا اله الا الله بگوید درختی در بهشت برای او عرس می شود».**^(۲)

۳- در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) از اباء گرامیش از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) چنین آمده است: **مَنْ قَالَ سُبْحَانَ اللَّهِ عَرَسَ اللَّهُ لَهُ بِهَا شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَمَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ عَرَسَ لَهُ بِهَا شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ، وَمَنْ قَالَ اللَّهُ أَكْبَرُ عَرَسَ اللَّهُ لَهُ بِهَا شَجَرَةٌ فِي الْجَنَّةِ: «کسی که سبحان الله بگوید خداوند درختی در بهشت برای او می نشاند و کسی که الحمد لله بگوید خداوند درختی در بهشت برای او می نشاند، و کسی لا اله الا الله بگوید خداوند درختی در بهشت برای او عرس**

۱. بحار الانوار، جلد ۸، صفحه ۱۴۹، (حدیث ۸۳).

۲. این حدیث در کتب زیادی از جمله محاسن، ثواب الاعمال بحار الانوار، و جلد ۲، اصول کافی، صفحه ۵۱۷ حدیث ۲ نقل شده است.

می کند، و کسی که الله اکبر بگوید خداوند درختی در بهشت برای او می نشاند.»

مردی از قریش در آنجا بود و عرض کرد ای رسول خدا بنابراین درختان ما در بهشت زیاد است! پیامبر در جواب فرمود: نَعَمْ، وَلَكِنْ إِيَّاكُمْ أَنْ تُرْسِلُوا عَلَيْهَا نِيرَانًا فَتُحْرَقُوا: «آری! ولی بر حذر باشید از اینکه آتشی بر آنها بفرستید و آنها را بسوزانید.»^(۱)

۴- در حدیث دیگری از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) تعبیر لطیف تری در این زمینه دیده می شود و آن اینکه می فرماید هنگامی که به معراج رفتم وارد بهشت شدم در آنجا فرشتگانی را دیدم که قصرهایی می سازند و گاه توقف می کنند از علت این امر سؤال کردم گفتند ما منتظر مصالح هستیم! گفتم مصالح شما چیست؟ گفتند: ذکر «سبحان ا و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر» که مؤمن می گوید: هنگامی که ذکر می کند بنا می کنیم و هنگامی که خودداری می کند دست ننگه می داریم.^(۲)

این بحث را با سخنی از مرحوم علامه مجلسی پایان می دهیم او در بحار الانوار ذیل روایات مربوط به بهشت و دوزخ می گوید:

«بدان ایمان به بهشت و دوزخ آن گونه که در آیات و اخبار وارد شده بدون تأویل کردن آن به معنای دیگر از ضروریات دین است

۱. بحارالانوار، جلد ۸، صفحه ۱۸۶، حدیث ۱۵۴.
 ۲. همان مدرک، جلد ۱۸، صفحه ۳۷۵، حدیث ۸۰ (با کمی تلخیص).

... اما اینکه آنها هم اکنون مخلوقند یا نه غالب علمای اسلام مگر گروه اندکی از معتزله معتقدند که هم اکنون مخلوق هستند، و آیات و اخبار متواتره سخن آن گروه اندک را نفی می‌کند، و مذهب آنها را تضعیف می‌نماید، و ظاهر این است که احدی از علمای امامیه قائل به این مذهب نادرست نیست مگر سخنی که به سید رضی نسبت می‌دهند.^(۱)

* * *

۳ - پاسخ به دو ایراد

منکران وجود فعلی بهشت و دوزخ ممکن است به دو اشکال عقلی و نقلی متوسل شوند.

اما اشکال عقلی اینکه ایجاد این دو قبل از قیامت لغو و بیهوده است، چرا که یقیناً قبل از حساب روز قیامت نه کسی وارد بهشت می‌شود و نه کسی وارد دوزخ، این درست به آن میماند که از هزار سال قبل خانه‌ای را برای ساکنان هزار سال بعد بسازند و آماده کنند، آیا این بیهوده نیست؟!.

پاسخ این ایراد روشن است و آن اینکه: این مسأله چنان که گفتیم اثر روانی و تربیتی فوق العاده‌ای در انسان‌ها دارد خداوند با این کار به انسان می‌فهماند

۱. بحارالانوار، جلد ۸، صفحه ۲۰۵ (ذیل حدیث ۶۲).

که نه آن پاداش عظیم نسیه است و نه آن کیفر بزرگ هر دو از هم اکنون آماده شده اند، درست به این می ماند که ما جوایزی را از آغاز سال برای جمعی از دانش آموزان که در آخر سال بیشترین نمره ها را در امتحانات بیاورند آماده کنیم، و حتی در ویتترین مدرسه در مقابل چشمانشان بگذاریم، و بگوییم این است پاداش کسانی که بیشترین تلاش را در تحصیل خود داشته باشند، یا اینکه زندان و چوبه دار را برا قاتلان و جانپان جلوتر آماده سازند.

مسلماً این کار نه تنها لغو نیست بلکه اثر عمیق فوق العاه ای دارد، منتها چون بهشت و دوزخ برای اهل دنیا با توجه به حجاب هایی که وجود دارد قابل مشاهده نیست اخبار خداوند و پیامبران معصوم و صادق در این زمینه همان اثر را دارد.

دیگر اینکه می دانیم در پایان این جهان همه چیز فانی می شود قرآن مجید می گوید: (كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ) «همه چیز جز ذات پاك او فانی می شود». این اشکال نیز از چند طریق قابل پاسخ است.

نخست اینکه منظور از «کل شیء» تمام دنیاست، و آنچه مربوط به دنیای فانی است، ولی برای بهشت یا دوزخ که جزء سرای باقی است و در ماورای جهان ماده یا در باطن آن قرار دارد «هلاک» مفهومی ندارد، چرا که آنها از قلمرو دنیای فانی بیرون هستند.

دیگر اینکه استثنای «وجه» (ذات پاك خداوند) شامل کلیه اموری می شود که انتساب آن به او چنان قوی و نیرومند است که داخل در مفهوم «وجه» می شود، و از آنجا که بهشت و دوزخ مظهر رحمت و غضب او و کانون پاداش و کیفر اوست داخل در مستثناست.

سوم اینکه «هلاک» به معنای نبودن کسانی است که از آن بهره گیرند همچون خانه آبادی که اهل آن بمیرند و بی صاحب بماند در این مورد گاه تعبیر به هلاک می شود.

۴ - بهشت کجا است؟

این سؤال با توجه به دو نکته به طور جدی مطرح خواهد شد نخست اینکه: بهشت هم اکنون موجود است (طبق شواهد زیادی که از آیات و روایات ذکر شد).

و دیگر اینکه وسعت بهشت به اندازه وسعت آسمان و زمین است (طبق آیات صریحی که در بحث قبل آمد).

اکنون ممکن است کسانی بگویند چنین موجودی که وسعتش به اندازه تمام آسمان و زمین است و هم اکنون وجود دارد دقیقاً کجاست؟ و اصولاً چگونه ممکن است چنین چیزی وجود داشته باشد، و از دسترس حس ما بیرون باشد؟.

جمعی در پاسخ این سؤال گفته اند از آیات قرآن استفاده می شود که بهشت در آسمان هاست، زیرا همان گونه که قبلا نیز اشاره شده در آیه ۱۵ سوره نجم که خیر از معراج پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به آسمان ها می دهد می فرماید: **(عندها جنة المأوی)** (بهشت جاویدان نزد سدره المنتهی است) (همان نقطه ای که برترین و بالاترین محل آسمان است)^(۱) بهشت آدم تفسیر کرده اند، ولی هر دو خلاف ظاهر تعبیر جنة المأوی است.

و نیز در آیه ۲۲ ذاریات آمده است: **(و في السماء رزقكم و ما توعدون)**: «روزی شما در آسمان است و (همچنین) آنچه به شما وعده داده می شود»، بسیاری از مفسران معتقدند منظور از «ما توعدون» همان بهشت جاویدان است که خداوند به بندگان وعده داده^(۲) را شامل می شود، هر چند بعضی آن را اشاره به عذاب های دنیوی دانسته اند که از آسمان بر کافران و جباران نازل شده و می شود (مانند عذاب قوم نوح و قوم لوط و امثال آن).

نتیجه این سخن آن است که بهشت جاویدان الهی در ماوراء آسمان دنیاست و وسعتش به اندازه پهنه زمین و آسمان دنیا، یا به مراتب و سیعتر است، چرا که بیانی از این فراتر نبوده است که قرآن درباره وسعت بهشت بگوید، و به این

۱ و ۲. مرحوم طبرسی در مجمع البیان، و فخر رازی در تفسیر کبیر و علامه طباطبایی در المیزان و بر سویی در روح البیان، ذیل آیه ۲۲ ذاریات - یا - ذیل آیه ۱۵ و النجم و یا هر دو به این معنا تصریح کرده اند.

ترتیب هم موجود است، و هم در آسمان است، و هم وسعتش به اندازه وسعت زمین و آسمان دنیاست.

بعضی بر این عقیده خرده گرفته اند که اگر بهشت فوق فلک نهم باشد لازمه اش این است که در لامکان و لا جهت قرار گیرد؟ و اگر در طبقات آسمان ها یا در میان دو فلک از این افلاک قرار گیرد، یا تداخل لازم می آید، یا جدایی افلاک از یکدیگر، و همه اینها محال است! و با تعبیر قرآن که می گوید وسعت بهشت به اندازه آسمان ها و زمین است سازگار نیست.

ناگفته پیداست که این ایراد در واقع بر اساس هیئت بطلمیوس و افلاک نه گانه ای است که به اعتقاد او مانند طبقات پوست پیاز روی یکدیگر قرار داشتند و کمترین فاصله ای در میان آنها وجود نداشت، ولی اکنون که با دلایل قطعی باطل بودن این عقیده به ثبوت رسیده، و حتی بطلان آن در بعضی از قسمت ها جنبه حسی پیدا کرده است، دیگر جایی برای این گونه اشکالات وجود ندارد، هیچ مانعی ندارد که بر فراز این ستارگان ثوابت و سیار و کهکشان ها، عوالم بزرگ دیگری باشد که از آسمان و زمین ما به مراتب گسترده تر است، و به این ترتیب تضادی با آیه فوق نیز ندارد.

نظریه دیگر اعتقاد جمعی از فلاسفه است که مادی بودن بهشت و دوزخ را به کلی انکار کرده اند، بنابر این به عقیده آنها بهشت نیازی به مکان مادی ندارد،

بلکه در ماوراء عالم ماده و حسّ است، صدر المتألهین در اسفار در این زمینه می گوید:

«بدان که هر نفسی از نفوس سعادت‌مندان در عالم آخرت کشور پهناوری دارد و جهانی که عظیم و گسترده تر از تمام آسمان ها و زمین هاست، ولی این کشور خارج از ذات خود او نیست! بلکه جمیع این کشور و مملوک ها و خادمان و بستگان و باغ ها درختان و حور و غلمان همه در درون ذات خود اوست، و قائم به او! و او نگهدارنده و ایجاد کننده آنها به اذن خداست.

سپس می افزاید: وجود اشیاء اخروی هر چند شبیه صورت هایی است که انسان در خواب یا در آئینه می بیند لکن ذاتاً و حقیقتاً با آن متفاوت است، درست است که از این نظر با هم شبیهند که هیچکدام از آنها در موضوع هیولا (ماده جسمانی) و در مکان و جهتی که این مواد دارند موجود نمی باشد... اما تفاوت این دو باهم در این است که عالم آخرت و صورت هایی که در آن واقع است جوهری قویتر، وجودی شدیدتر، و تأثیری بزرگتر از نظر لذت و الم دارد، و قوی تر و شدیدتر و مؤکدتر از موجودات این جهان است، تا چه رسد به صورت هایی که انسان در خواب یا آئینه می بیند، و نسبت آخرت به این دنیا مانند نسبت بیداری به خواب است»^(۱).

۱. اسفار، جلد ۹، صفحه ۱۷۶ فصل دهم.

گرچه او تعبیرات مختلفی درباره معاد دارد و تنها با این تعبیر نمی توان قضاوت کرد ولی روشن است که این تفسیر برای معاد با آنچه از ظاهر بلکه صریح قرآن استفاده می شود منطبق نخواهد شد و متناسب گفتار کسانی است که معاد را فقط روحانی می دانند چرا که در بیان بالا صریحاً آمده بود که بهشت در درون خود انسان، و در نفس و روح اوست و همه چیز در آنجا شکل مثالی دارد، و همه چیز روحانی است، بلکه ایجاد کننده آن روح انسان است!

ما در سابق نه يك آیه و ده آیه بلکه صدها آیه شاهد برای معاد جسمانی ضمن چندین گروه بیان کردیم که هر قسمت می تواند پاسخی به این گونه سخنان بوده باشد.

* * *

سومین نظری که در اینجا می توان مطرح کرد این است که بهشت و دوزخ هر دو در درون و باطن همین جهان قرار دارد و حجاب های عالم دنیا مانع از مشاهده آنها می شود ولی اولیاء الله میتوانند آن را ببینند، و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز به هنگام معراج که از هیاهوی مردم این جهان دور بود با چشم ملکوتی خود توانست گوشه ای از بهشت را در جهان بالا مشاهده کند، حتی برای اولیاء خدا ممکن است در جذبہ های خاص معنوی در روی زمین نیز گهگاه آن را ببینند!

تعبیر (وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ) «دوزخ به کافران احاطه دارد» (عنکبوت ۵۴) و همچنین (إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ وَإِنَّ الْفُجَارَ لَفِي جَحِيمٍ... «نیکان در بهشتند و فاجران در دوزخند» (انفطار ۱۳ و ۱۴) و نیز كَلَالُوا تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ: «اگر شما علم یقین داشتید دوزخ را می دیدید» (تکاتر ۵ و ۶) ممکن است اشاره به همین معنا باشد.

از يك جهت می توان وجود بهشت را در باطن این جهان تشبیه به وجود گلاب در گل کرد، درست است هم گلاب مادی است و هم گل، ولی مانعی ندارد یکی در دیگری پنهان باشد و با هیچ چشمی مشاهده نشود.

تشبیه دیگری برای نزدیک ساختن این مطالب به ذهن می توان بیان کرد که قبلا نیز اشاره ای به آن داشتیم و آن اینک:

در همین جهان ماده اشیاء زیادی وجود دارد که در شرائط عادی برای ما قابل درك و احساس نیستند، و بسیاری از آنها در باطن مادی این جهان قرار دارند، مثلا در زمان واحد، امواج متعددی از فرستنده های رادیویی و تلویزیونی جهان در فضا پخش می شود و گاه از طریق ماهواره ها به تمام دنیا می رسد، در هر خانه ای انواعی از این امواج وجود دارد، ولی هیچکس آن را احساس نمی کند، ممکن است بعضی از فرستنده ها صداهای دلنشین و روح پرور، و بعضی دیگر آژیرهای خطر و صداهای هول انگیز و نفرت زا پخش کنند، همچنین بعضی از فرستنده های تلویزیونی صحنه هایی زیبا و دل انگیز

و مناظری روح پرور و نشاط آور نشان دهند درحالی که امواج دیگری صحنه های جنگ و خونریزی و ویرانی و آتش سوزی و جنایت را پخش کنند، تمام این صحنه ها و تصویرها و صداهاى مختلف در همین دنیای مادی در همین فضای اطراف ما موجود است، و برای خود، بهشت و جهنم کوچکی در درون این جهان ساخته است.

بعضی از مردم امواج دستگاہ های گیرنده خود را تطبیق بر صداهاى زیبا و نغمه های دلپذیر، و صحنه ها و منظره های جالب و روح پرور می کنند، در حالی که بعضی دیگر گیرنده های خود را اختیاراً یا به حکم اجبار با صداها و صحنه های ضد آن منطبق می سازند، گروه اول در عالمی لذت بخش، و گروه دوم در جهانی شکنجه زا به سر می برند و اینها همه در حالی است که جهان ما جهانی است مادی، و این امور نیز همه در دل این جهان مادی نهفته شده است. اشتباه نشود هرگز نمی گوئیم بهشت و دوزخ عیناً چنین است بلکه تنها می گوئیم چه مانعی دارد که در عمق این جهان، عالم و عوالم دیگری باشد که ما در شرایط کنونی به هیچوجه نتوانیم از آن آگاه شویم؟! چون در میان ما و آنها حجاب های متعددی فرو افتاده است، ولی کسانی که توانائی کنار زدن این حجاب ها را داشته باشند چه بسا در همین جهان نیز آن عوالم را ببینند (دقت کنید).

پیامبر گرامی (صلی الله علیه و آله وسلم) در سفر آسمانی خود در آنجا که غوغای عالم ماده کمتر، و عوامل سرگرم کننده ضعیف تر، و جلوه های جلال و جمال خدا بیشتر بود، پرده ها را کنار زد و در همانجا گوشه هایی از این دو عالم (بهشت و دوزخ) را که در باطن و درون این جهان بود مشاهده کرد.

این بدان معنا نیست که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) یا سایر اولیاء الله در روی زمین نیز نتوانند بهشت یا دوزخ را ببینند، بلکه همانطور که از پاره ای از روایات بر می آید این مسأله گاهی در زمین هم اتفاق افتاده است.

در حدیثی که «راوندی» در «خرائج» آورده است می خوانیم: در آستانه عاشورا هنگامی که اصحاب و یاران حسین (علیه السلام) اعلام وفا داری کامل به آن حضرت کردند و از ترك میدان کربلا و نقض بیعت سر باز زدند «دَعَالَهُمْ بِالْخَيْرِ وَ كَشَفَ عَنْ أَبْصَارِهِمْ فَرَأَوْا مَا حَبَاهُمْ اللهُ مِنْ نَعِيمِ الْجَنَّةِ وَ عَرَفَهُمْ مَنَازِلَهُمْ فِيهَا»: «امام برای آنها دعای خیر کرد و پرده ها را جلو چشمان آنها کنار زد، آنها آنچه را خداوند از نعمت های بهشتی به آنان بخشیده بود با چشم خویش دیدند! و امام (علیه السلام) منازل و جایگاهشان را به آنها معرفی فرمود! (۱)

نویسنده «مقتل الحسين» بعد از این روایت می گوید: این در قدرت خداوند کم نظیر نیست، و در تصرفات امام (علیه السلام) عجیب به نظر نمی رسد، چرا

۱. خرائج راوندي طبق نقل «مقتل الحسين مقرر»، صفحه ۲۶۱ و بحار الانوار، جلد ۴۴، صفحه ۲۹۸.

که ساحران فرعونى هنگامى که ايمان به موسى آوردند. و فرعون تصميم بر قتل آنها گرفت موسى(عليه السلام) منازلشان را در بهشت به آنها نشان داد.^(۱) در بعضى از روايات نيز آمده است که امام صادق(عليه السلام) حوض کوثر را به بعضى از يارانش نشان داد.^(۲)

اين نظريه درباره محل بهشت ضمناً مسأله وسعت آن را که به پهنه آسمان ها و زمين است نيز حل مى کند، و به اشکالات واهى بعضى از متکلمان در مورد لزوم تداخل، پاسخ مى گويد.

به هر حال آنچه در اينجا درباره وجود بهشت و دوزخ در درون و باطن آن جهان گفتيم تنها به عنوان يك نظريه بود که برای اتخاذ عقیده نياز به بررسى بيشتري و جمع دلائل و شواهدى فزونترى دارد.

۱. اخبار الزمان مسعودى، صفحه ۲۴۷ (طبق نقل مقتل الحسين، صفحه ۲۶۱).
 ۲. بحار الانوار، جلد ۶، صفحه ۲۷۸ (حديث ۹).

۷ - مقامات بهشتی

اشاره:

از تعبیرات مختلف قرآن مجید به خوبی استفاده می شود که باغ های بهشتی متعدد و گوناگون است، و با توجه به روایاتی که در تفسیر آیات مربوط به این قسمت آمده روشن می شود که این اشاره به مراتب و درجات و مقامات بهشتیان است که هر گروهی از آنها طبق شایستگی ها در این باغ های بهشتی که هر یک از دیگری برتر و والاتر است جایگزین می شوند.

مثلا در تفسیر آیات سوره «الرحمن» درباره باغ های بهشتی در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم: (جَنَّاتٍ مِنْ ذَهَبٍ لِلْمُقَرَّبِينَ، وَ جَنَّاتٍ مِنْ وَرَقٍ لِأَصْحَابِ الْيَمِينِ): «دو باغ بهشتی از طلا برای مقربان و دو باغ بهشتی از نقره برای اصحاب الیمین است».^(۱)

روشن است که تعبیر به طلا و نقره با توجه به تفاوت مرتبه از این دو بهشت می باشد.

با این اشاره به آیات قرآن مجید در زمینه تعدد باغ های بهشتی باز می گردیم و به آیات زیر گوش جان می سپاریم.

۱ - (قُلْ أَدَّبَكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ

كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيرًا) (فرقان ۱۵).

۱. تفسیر درالمنثور، جلد ۶، صفحه ۱۴۶.

- ۲- (أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ
الأنهار)(كهف ۳۱).
- ۳- أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ
الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (الم سجده ۱۹).
- ۴- (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ
جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا)(كهف ۱۰۷).
- ۵- (وَ السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ - أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ -
فِي جَنَّاتِ النَّعِيمِ)(واقعه ۱۰ تا ۱۲).
- ۶- (وَلَمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ... نَوَاتَا أَفْنَانٍ...
وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ... مُدْهَمَّتَانِ) (رحمن آیات ۴۶
و ۴۸ و ۶۲ و ۶۴).

ترجمه

- ۱- بگو آیا این بهتر است یا بهشت جاویدان که به
پرهیزگاران وعده داده شده؟ بهشتی که پاداش اعمال آنها و
قرارگاهشان است.

۲- آنها کسانی هستند که بهشت جاودان برای آنان است،
باغ‌هایی از بهشت که نهرها از زیر درختان و قصرهایش
جاری است.

۳- اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند
باغ‌های بهشت جاویدان از آنها خواهد بود این وسیله پذیرائی
(خداوند) از آنهاست، در مقابل اعمالی که انجام می‌دادند.

۴- اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند
باغ‌های فردوس منزلگاهشان است.

۵- سومین گروه، پیشگامان پیشگامند - آنها مقربانند - و
در باغ‌های پر نعمت بهشت جای دارند!

۶- و برای کسی که از مقام پروردگارش بترسد دو باغ
بهشت است، آن دو باغ بهشتی که دارای انواع نعمت‌ها و
درختان پر طراوت است - و پائین‌تر از آنها دو بهشت دیگر
است - هر دو کاملاً خرم و سرسبزند.

تفسیر و جمع بندی

بهشت یا بهشت ها

در نخستین آیه اشاره به عذاب های دردناک دوزخیان کرده، و جایگاه بهشتیان را با آنها مقایسه می کند، و می فرماید: «آیا آنها (عذاب دردناک) بهتر است یا «جَنَّةُ الْخُلْدِ» (بهشت جاویدان) که به پرهیزگاران وعده داده شده، هم پاداش آنهاست و هم قرارگاهشان»! (قُلْ أَذَلِكُمْ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ كَانَتْ لَهُمْ جَزَاءً وَ مَصِيرًا).

تعبیر به «جَنَّةُ الْخُلْدِ» تنها در يك آیه از قرآن مجید آمده و اشاره به جاودانگی بهشت است.

«راغب» در «مفردات» می گوید: «خُلُود» به معنای دور ماندن چیزی از فساد و باقیماندن بر حال خویش است، و «مقایس اللغة» اصل آن را به معنا ثبات و ملازمت می داند، و «مصباح اللغة» آن را به معنا اقامت تفسیر کرده است، تعبیر «جَنَّةُ الْخُلْدِ» هرچند به صورت اضافه ذکر شده معنا وصفی دارد، و ظاهراً توصیفی است برای بهشت به طور کلی، زیرا تمام نعمتهایش جاودانی، و بقای بهشتیان نیز در آن همیشگی است، بنابراین اختصاص به بخش معینی از بهشت ندارد، زیرا این وصف برای تمام باغ های بهشتی است. بعضی از ارباب لغت مانند «ابن منظور» در «لسان العرب» «خُلْد» را یکی از اسماء بهشت می دانند، ولی بعید نیست که نظر آنها نیز بیان يك توصیف همیشگی باشد که تدریجاً به صورت نامی از نام های بهشت درآمده است.

* * *

در دومین آیه با تعبیر دیگری روبه رو می شویم، بعد از اشاره به ضایع نشدن پاداش مؤمنان صالح می فرماید: «برای آنها «جنات عدن» است که از زیر درختانش نهرها جاری است» (أُولَئِكَ لَهُمْ جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمُ الْأَنْهَارُ).

تعبیر «جنات عدن» در یازده آیه از قرآن مجید آمده است^(۱) توصیفات مربوط به بهشت می باشد.

«جنات» جمع «جنت» اشاره به باغ های متعدد بهشتی است و «عدن» (بر وزن عدل) به گفته «مقاییس» در اصل به معنا اقامت است، و یا به تعبیر راغب در مفردات به معنا استقرار و ثبات می باشد، و لذا به محل و قرارگاه فلزات و مواد گرانبیقیمت «معدن» گویند، و در اینجا اشاره به جاودانگی بهشت است، نه همچون باغ های دنیا که درختانش خزان دارد، و بعد از چند سال می خشکد، و چشمه هایش کم آب می شود، و گاه به کلی خشک می گردد، گاهی آفت میوه ها را از بین می برد، و ساقه ها را از درون تهی می کند، گاه بادهای داغ و سوزان یا بسیار سرد سبب خشکی آنها می شود، و گاهی صاعقه ها آنها را مبدل به خاکستر می کند، خلاصه هزار گونه آفت و بلا دارد، در حالی که

۱. توبه ۷۲، رعد ۲۳، نحل ۳۱، کهف ۳۱ مریم ۶۱ طه ۶۷ فاطر ۳۳ ص ۵۰ غافر ۸ صف ۱۲ بینه ۸.

باغ های بهشتی باغ هایی است جاویدان و همیشه باقی و برقرار است نه آفتی، نه خزانی، و نه خشکیدنی.

بعضی از مفسران گفته اند منظور از «جنات عدن» وسط بهشت است، که در واقع باغی از باغ های بهشت محسوب می شود، اما از بس گسترده است به طوری که هر گوشه ای از آن گویی بهشت مستقلی است به صورت جمع ذکر شده است^(۱)

* * *

سومین آیه همین مطلب را با تعبیر دیگری دنبال کرده، می فرماید: «اما کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند برای آنها جنات المأوی است این وسیله پذیرائی از آنهاست، در مقابل اعمالی که انجام می دادند» (أَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَلَهُمْ جَنَّاتُ الْمَأْوَى نُزُلًا بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ).

«مأوی» از ماده «أوی» (بر وزن قوی یا «أوی» (بر وزن فمی) به گفته راغب در مفردات به معنا انضمام چیزی به دیگری است (سپس به معنا اقامت نزد چیزی آمده است).

مقایس اللغه نیز یکی از معانی اصلی آن را «تَجْمَعُ» ذکر کرده است که لازمه آن سکونت نزد چیزی است، خلاصه اینکه مکان و مسکن و جایگاهی را

۱. مجمع البیان، جلد ۶، صفحه ۴۶۷ و تفسیر قرطبی، جلد ۶، صفحه ۴۰۱۳.

که انسان روز یا شب در آن ساکن می‌گردد و استراحت می‌کند «مأوی» گویند، بنابراین «جنات المأوی» اشاره به همان وصف خلود و جاودانگی و ثبات بهشت است و مفهوم آرامش و اطمینان را نیز می‌رساند.

بعضی گفته‌اند این تعبیر اشاره لطیفی به این حقیقت است که سرای دنیا مأوی (جایگاه اصلی انسان) نیست، بلکه گذرگاهی است که از آن عبور می‌کند، یا به تعبیر روایت معروف الدنيا قنطرة «دنیا پل است» که هرگز جای ثبات و استقرار نیست.

ناگفته پیداست که این وصف برای تمام بهشت است ولی با این حال از ابن عباس نقل شده که می‌گوید باغ‌های بهشتی هشت عددند، یکی از آنها جنة المأوی است، و بقیه عبارتند از «دار الجلال» و «دار الجلال»، و «دار القرار»، و «دار السلام»، و «جَنَّةُ عدن»، و «جنة الخلد»، و «جنة الفردوس» و «جنة النعیم».

سابقاً گفتیم بعضی «نزل» را به معنا نخستین چیزی که با آن از میهمان پذیرائی می‌کنند دانسته‌اند (همان‌گونه که امروز با شربت یا آب سرد یا چایی پذیرائی می‌نمایند).

اگر چنین باشد دلیل بر این است که جنات المأوی با آنهمه وسعت و عظمتش کمترین پذیرائی بندگان خالص خداست! بنابراین پذیرائی اصلی نعمت‌هایی

است که جنات المأوی در مقابل آن کوچکاست، و آن چیزی جز «جنت قرب و لقای پروردگار و بهشت معرفت جلال و جمال او» نیست!.

* * *

تعبیر دیگر در قرآن مجید از این کانون بزرگ رحمت الهی همان «جنات الفردوس» است، می فرماید: «کسانی که ایمان آوردند و عمل صالح انجام دادند جنات فردوس وسیله پذیرائی از آنان خواهد بود» (إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ كَانَتْ لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا).

در اینکه واژه «فردوس» اصلاً رومی است یا سریانی، یا نَبَطی (یا حَبَشی و یا عربی؟ در میان مفسران و ارباب لغت گفتگو است و هر يك احتمالی را برگزیده اند.

بعضی نیز آن را از ریشه فارسی می دانند که بعداً به صورت «پرادیزس» و «پرادیز» و سپس «فردایس» و «فردوس» در آمده است!.

برای این واژه معانی زیادی ذکر کرده اند: باغ و بستان، باغ های انگور، باغ هایی که هرگونه گل و هرگونه میوه داشته باشد، باغ هایی که پوشیده از درخت و دارای آب فراوان و احیاناً دارای درختان انگور بسیار باشد.

آنها که آن را عربی می دانند از ماده «الْفَرْدَسَه» به معنای وسعت گرفته اند، این واژه که تنها دوبار در قرآن مجید آمده است (کهف ۱۰۷ و مؤمنون ۱۱) به

معنای بهشت به کار رفته، و از روایات اسلامی که از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و امامان اهل بیت (علیه السلام) نقل شده به خوبی استفاده می شود که این نام مربوط به بخش بسیار ممتازی از بهشت است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم که فرمود:
 (إِذَا سَأَلْتُمْ اللَّهَ تَعَالَى فَاَسْأَلُوهُ الْفِرْدَوْسَ، فَإِنَّهُ وَسَطُ الْجَنَّةِ وَ أَعْلَى الْجَنَّةِ، وَفَوْقَهُ عَرْشُ الرَّحْمَنِ، وَ مِنْهَا تَفْجَرُ أَنْهَارُ الْجَنَّةِ)!: «هنگامی که از خداوند متعال تقاضا می کنید، فردوس را تقاضا کنید که وسط بهشت، و قسمت اعلی و برتر آن است و بر فراز آن عرش خداست و از فردوس نهرهای بهشتی سرچشمه می گیرد»!^(۱)

در حدیث دیگری از امیر مؤمنان علی (علیه السلام) چنین می خوانیم: (لِكُلِّ شَيْءٍ زُرُوءَةٌ وَ زُرُوءَةُ الْجَنَّةِ الْفِرْدَوْسُ وَ هِيَ لِمُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ) «برای هر چیزی محل اعلائی است و محل اعلای بهشت فردوس است و آن برای محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) و آل محمد (علیه السلام) است».^(۲)

و بالاخره در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در تفسیر این آیه فرمود: آیه درباره ابوذر و سلمان و مقداد و عمار یاسر نازل شده، (جَعَلَ اللَّهُ

۱. صحیح بخاری و مسلم (بنا به نقل روح المعانی، جلد ۱۶، صفحه ۴۷).

۲. تفسیر برهان، جلد ۲، صفحه ۴۹۵، حدیث ۲.

لَهُمْ جَنَّاتُ الْفِرْدَوْسِ نُزُلًا أَي مَأْوَى وَ مَنَزَلًا): خداوند باغ های فردوس را منزلگاه آنها قرار داده».^(۱)

روشن است که میان حدیث دوّم و سوّم تضادی نیست، چرا که افراد با ایمان و الا مقامی همچون ابوذر و سلمان و... که پیروان راستین محمّد و آل محمّد (علیهم السلام) هستند در واقع در زمره آنها قرار دارند.

در اینکه «نزل» در اینجا چه معنا دارد؟ بعضی آن را به معنای منزلگاه و محل سکونت دانسته اند، همان گونه که در حدیث امام صادق (علیه السلام) به آن اشاره شده است. و بعضی از مفسران نیز گفته اند که نزل به معنای وسیله پذیرائی است و یا نخستین چیزی که میهمان را با آن پذیرائی می کنند، جمع میان این دو معنای نیز مانعی ندارد.

* * *

تعبیر دیگر از باغ های بهشتی که در سوره واقعه آمده است «جَنَّاتُ النَّعِيمِ» است می فرماید: پیشگامان پیشگام (در ایمان و اعمال صالح) مقربانند آنها در «جَنَّاتِ النَّعِيمِ» و باغ های پر نعمت بهشت قرار دارند.

«جَنّات» جمع «جنت» است شاید این تعبیر به خاطر آن است که هر يك از بهشتیان جنتی دارند که مجموعاً جنات می شود و نعیم جمع نعمت است چون

۱. تفسیر قمی (طبق نقل المیزان ذیل آیه مورد بحث).

بهشت همیشه انواع نعمت های معنوی و مادی را در بر دارد، نه همچون باغ های دنیا که گاه وسیله زحمت است و رنج و درد سر و گاه راحت و نعمت، بعلاوه باغ های دنیا هر کدام نعمتی دارد نه تمام نعمت ها را.

جالب اینکه نخست از مقام قرب آنها سخن می گوید (أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ) و سپس از «جنات النعیم» و پیداست که جنات النعیم با آنهمه نعمت و با آنهمه عظمت در برابر مقام قرب الهی قطره ای در برابر دریا است.

این تعبیر (جنة النعیم - جنات النعیم) ده بار در آیات قرآن مجید آمده و تکرار آن دلیل بر تأکید و اهمیت آن است.^(۱)

قابل توجه اینکه در این جهان هر قدر انسان به مبادی قدرت نزدیک تر و مقرب تر می شود نگرانی او بیشتر است، زیرا دائماً در وحشت و اضطراب خواهد بود مبدا نظر آن مبدأ قدرت به خاطر پیش آمدی نسبت به او برگردد، و به بدترین عقوبتش گرفتار کند و لذا ارباب معرفت همیشه انسان های با شخصیت را از «قرب سلطان» بر حذر می داشتند، ولی قرب پروردگار درست عکس آن است، و ثمره محصولش، آرامش، لذت معنوی و روحانی و نجات النعیم است.

این نکته نیز شایان دقت است که در روایات متعددی که در ذیل آیه شریفه (ثُمَّ لَسْئَلُنَّ يَوْمَئِذٍ عَنِ النَّعِيمِ) (تکائر ۸) وارد شده «نعیم» به «نعمت ولایت»

۱. مانده - ۶۵، یونس ۹، حج - ۵۶، شعراء - ۸۵، لقمان - ۸، صافات - ۴۳، واقعه - ۱۲ و ۸۹، قلم - ۳۴، معارج - ۳۸.

تفسیر شده است^(۱) است جنات النعیم بهشت ولایت باشد، ولایت خدا و اولیای او، و عشق و ورزیدن به آنان، و بهره‌گیری از نور معنویشان.

در اینکه «جنات نعیم» تمام بهشت را شامل می‌شود یا اشاره به بخش‌های مهمی از بهشت است دو احتمال وجود دارد، از يك سو وعده الهی در این قسمت به مقربان ممکن است دلیل بر احتمال دوم باشد به خصوص اینکه شبیه همین تعبیر در آیه ۸۸ و ۸۹ همین سوره به چشم می‌خورد (فَأَمَّا إِنْ كَانَ مِنَ الْمُقَرَّبِينَ فَرَوْحٌ وَرَيْحَانٌ وَجَنَّةُ نَعِيمٍ) واقعه ۸۸ و ۸۹.

* * *

در ششمین و آخرین بخش از این آیات اشاره سر بسته ای به چهار بهشت از بهشت‌های الهی شده و ویژگی‌های آنها را، دو به دو، بیان فرموده است، می‌فرماید: «برای کسانی که از مقام پروردگارشان بترسند دو باغ بهشتی است» (وَلِمَنْ خَافَ مَقَامَ رَبِّهِ جَنَّاتٍ).

«آن دو دارای انواع نعمت‌ها و درختان پر شاخه و با طراوتند» (دَوَاتَا أَفْنَانٍ).

«و پائین‌تر از آنها دو باغ بهشتی دیگر است... هر دو کاملاً حرم و سرسبزند» (وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٌ... مُدْهَمَّتَانِ).

۱. برای آگاهی از این احادیث به جلد ۲۴ بحار الأنوار، صفحه ۴۸، به بعد مراجعه فرمایید (باب ۲۹).

گاهی تصور کرده اند که این چهار باغ بهشتی همه برای همه مؤمنان است و این تعدد به عنوان تنوع است، چرا که طبع آدمی تنوع می طلبد و از آن لذت می برد.

ولی لحن آیات و همچنین روایاتی که در تفسیر این آیات وارد شده به خوبی نشان می دهد که آنها برای دو گروه متفاوت است، و تعبیر به «من دونهما» همان معنی پائین تر را می رساند.

به این ترتیب دو باغ بهشتی نخست از آن «مقربان» و دو باغ بهشتی مرحله پائین تر از آن «اصحاب الیمین» است، و در حقیقت اشاره به درجات و مقامات مختلف اهل بهشت می باشد و باید همچنین باشد، چرا که بدون شك بهشتیان همه در يك سطح و يك مقام و يك مرتبه نیستند، و باید درجات آنها متفاوت باشد.

این تفاوت مقام و درجه با تعبیر زیبایی در حدیثی از پیغمبر گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) چنین بیان شده است: (جَنَّاتٍ مِنْ فِضَّةٍ أُنْبِئُهُمَا وَمَا فِيهِمَا، جَنَّاتٍ مِنْ ذَهَبٍ أُنْبِئُهُمَا وَمَا فِيهِمَا)!: «دو باغ بهشتی که بنای آنها و ظروف و هرچه در آنهاست از نقره است و دو باغ بهشتی که بنای آنها و ظروف و هرچه در آنهاست از طلاست»!^(۱)

همین معنا با صراحت بیشتری در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) آمده است، فرمود: (لَا تَقُولَنَّ وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: وَمِنْ دُونِهِمَا جَنَّاتٍ، وَ لَا تَقُولَنَّ

۱. تفسیر مجمع البیان، جلد ۹ و ۱۰، صفحه ۲۱۰.

دَرَجَةً وَاحِدَةً إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: دَرَجَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ، إِنَّمَا تَفَاضُلُ الْقَوْمِ بِالْأَعْمَالِ!»: «نگویید بهشت یکی است زیرا خداوند می فرماید: (پائین تر از آن، دو بهشت دیگر است) و نگویید درجه واحدی است، چرا که خدا فرموده: «درجاتی است بعضی بالاتر از بعض دیگر) و این تفاوت به خاطر اعمال آنهاست».^(۱)

در اینکه چرا هر يك از این دو گروه دارای دو باغ بهشتی هستند مفسران احتمالات زیادی ذکر کرده اند که با هم تضادی ندارند و ممکن است در مفهوم آیه جمع باشد.

از جمله اینکه یکی اشاره به جنت روحانی و دیگری اشاره به جنت جسمانی است، یا اینکه هر يك از بهشتیان در ای دو باغ بهشتی هستند یکی عمومی و برای دیدار دوستان، و دیگر خصوصی برای زندگی با همسران.

یا اینکه یکی به عنوان پاداش عقیده است و دیگری پاداش اعمال صالح.

یا اینکه یکی جزای عمل است و دیگری فضل الهی.

یا اینکه یکی برای اطاعت فرمان است و دیگری برای ترك گناه!.

* * *

از مجموع آنچه در بالا آمد به خوبی می توان نتیجه گرفت که بهشت دارای مقامات و درجات و مراتبی است و می توان هر کدام را بهشتی دانست، و بدون شك تفاوت مقامات اولیاء الله ایجاب می کند که درجات آنها در بهشت متفاوت باشد بهشت مقربین با اصحاب الیمین متفاوت است، و بهشت کسانی که در قله های ایمان و معرفت و اعمال صالح قرار دارند با کسانی که در مراتب پائین ترند فرق دارد.

گرچه اوصاف هیچیک از آنها دقیقاً به فکر ما نمی گنجد ولی قطعاً می دانیم عوالم مختلفی است، و شاید حتی در قیامت کسانی که در مراحل و مقامات پائین ترند نتوانند به درستی دریابند که در عوالم بالا چه خبر است؟!.

قابل توجه اینکه «جنت» در آیات قرآن گاه به صورت مفرد آمده که مفهوم جنس را می رساند، و تمام باغ های بهشتی را شامل می شود، و گاه به صورت جمع، (جنات) که شامل تمام باغ های بهشتی و مراحل و مراتب مختلف آن است، و گاه به صورت تثنیه (جنتان) که اشاره به دو مرحله مختلف است که قبلاً شرح آن داده شد.

گاه از جاودانگی بهشت سخن می گوید، و تعبیر به «جنات عدن» یا «جنة المأوی» و «جنة الخلد» می کند، و گاه از تنوع نعمت های مادی و معنوی آن بحث می کند، و تعبیر به «جنات النعیم» دارد، و گاه به بخش بسیار ممتاز و عالی بهشت اشاره کرده و سخن از «جنات الفردوس» می گوید.

این تعبیرات پر معنا هر کدام به یکی از ابعاد آن کانون بزرگ رحمت الهی و مقامات قرب و وصال آن محبوب حقیقی است (اللَّهُمَّ ارْزُقْنَا بِمَنِّكَ وَرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ).

۸- چند سؤال درباره بهشت

۱- آیا تکرار و یکنواختی ملالت بار نیست؟

بعضی ایراد می کنند و می گویند آنچه از آیات و روایات استفاده می شود این است که نعمت های الهی در این کانون بزرگ رحمت یکنواخت است، و می دانیم این مسأله مخصوصاً در دراز مدت آتش شور و شوق و نشاط را خاموش می کند، زیرا بهترین صحنه ها، زیباترین مناظر، و جالب ترین غذاها، با تکرار شکل عادی به خود می گیرد، تا آنجا که گاهی انسان برای برهم زدن این یکنواختی به زندگی ساده تر و مشقت بارتر تن در می دهد تا تنوعش آن را جبران کند!

در پاسخ به سه نکته باید توجه داشت: نخست اینکه ما نباید با معیارهای جسمی و روانی این جهان درباره آن جهان قضاوت کنیم، ای بسا این حالت روانی که در این جهان در ما وجود دارد که با تکرار خسته و ملول که و بی تفاوت می شویم در آنجا بر عکس باشد، هرچه بیشتر انسان می بیند شوقش بیشتر می گردد، و هر قدر تکرار می کند لذتش افزون تر می شود، و به این ترتیب تکرارها مایه تشدید لذات معنوی و مادی می گردد!

چه دلیلی داریم که وضع روحی انسان در آنجا و در اینجا از این جهت یکی است.

ثانیاً در همین جهان نیز نعمت هایی وجود دارد که هیچگاه انسان از آن سیر نمی شود، ما هر قدر هوای تازه و پر اکسیژن را استنشاق کنیم از آن خسته و ملول نخواهیم شد، بلکه دائماً از آن لذت می بریم و برای ما مایه نشاط است. آب يك نوشیدنی کاملاً ساده و یکنواخت است ما اگر صدها سال عمر کنیم نوشیدن آب گوارا به هنگام تشنگی از همه چیز برای ما لذت بخش تر است، و همان است که می گوئیم آب طعم حیات دارد، نه خسته می شویم و نه بی اعتنا بلکه آب گوارا همیشه برای تشنگان فوق العاده و جالب و جذاب است.

چه مانعی دارد که در آنجا نیز خداوند حالتی شبیه تشنگی (تشنگی لذت بخش نه مزاحم و آزار دهنده، همچون تشنگی لقای محبوب) بر انسان مسلط سازد، و به خاطر آن دائماً از نعمت های روحانی و جسمانی بهشت فوق العاده درك لذت کند؟!.

ثالثاً از آنجا که ذات و صفات خدا بی نهایت است، بدون شك جلوه های روحانی و معنوی او نیز پایان نمی گیرد، هر روز لطف و عنایت تازه ای و هر دم رحمت و هدایت جدیدی بر بهشتیان و مقربان درگاهش می فرستد، به گونه ای که اصلاً تکراری در آن نیست مگر بی نهایت ممکن است مکرر شود؟!.

نعمت های مادی نیز جلوه های رحمانیت و رحیمیت اویند، آنها نیز حد و نهایتی به خود نمی پذیرند.

چه مانعی دارد همان درختان بهشتی، همان نهرها، همان گل ها، همان رنگ و بوها، همان شراب های طهور، هر روز و هر ساعت رنگ و بوی تازه ای، و شکل و عطر جدیدی داشته باشند؟ دائماً رنگ عوض کنند، دائماً دگرگون شوند، دائماً چهره نو پیدا کنند، به گونه ای که يك غذا و يك منظره فقط یکبار در تمام عمر بهشتیان دیده شود و مورد استفاده قرار گیرد! (عجب صحنه ای!).

پاره ای از آیات قرآن و روایات اسلامی نیز این مطلب را تأیید می کند.
در آیه ۲۹ سوره رحمن می خوانیم: (كُلُّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ) «او هر زمان در شأن و کاری است»!.

مفسران در تفسیر این آیه بیانات بسیار متنوع و گوناگونی دارند که هر کدام به یکی از افعال خداوند مسأله آفرینش و مرگ انسان ها، یا رزق و حیات آنها یا عزت و ذلت اقوام، یا آمرزش گناه های و برطرف ساختن اندوه ها، یا فراهم ساختن منافع و دفع زیان ها، اشاره می کند، ولی بدون شك آیه مفهوم گسترده ای دارد که هرگونه دگرگونی را در اوضاع جهان در بر می گیرد، و از آنجا که دلیلی بر تخصیص آیه به دنیا در دست نیست بلکه ذکر این آیه بعد از آیه «كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ وَ يَبْقَى وَجْهٌ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَ الْاِكْرَامِ»: «تمام کسانی که روی زمین هستند فانی می شوند و تنها ذات ذو الجلال و کرامی پروردگارت باقی می ماند» می تواند قرینه ای باشد بر اینکه دگرگونی ها و تنوع ها در سرای

دیگر نیز ادامه دارد، و بهشتیان به اراده خداوند هر روز در شأن و در کاری هستند.

بعضی از مفسران نیز «کل یوم» را تعمیم داده و ایام دنیا و آخرت را هر دو مشمول آن دانسته اند.^(۱)

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: (إِنَّ اللَّهَ خَلَقَ جَنَّةَ لَمْ يَرَهَا عَيْنٌ، وَلَمْ يَطَّلِعْ عَلَيْهَا مَخْلُوقٌ، يَفْتَحُهَا الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى كُلَّ صَبَاحٍ فَيَقُولُ إِزْدَادِي طَيِّبًا! إِزْدَادِي رِيحًا!)! «خداوند بهشتی آفریده که هیچ چشمی ندیده، و هیچ مخلوقی از آن آگاه نیست، پروردگار متعال هر صبحگاه آن را می گشاید و می گوید: بوی خوشت را افزون کن! و نسیمت را بیفزای!».^(۲)

در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) آمده است: (إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ تُوَضَّعُ لَهُمْ مَوَائِدُ عَلَيْهَا مِنْ سَائِرِ مَا يَشْتَهُونَهُ مِنَ الْأَطْعِمَةِ الَّتِي لَا أَلْدَ مِنْهَا وَلَا أَطْيَبَ، ثُمَّ يُرْفَعُونَ عَنْ ذَلِكَ إِلَى غَيْرِهِ): «برای اهل بهشت سفره هایی می گسترانند که بر آن آنچه مورد علاقه آنها از طعام هاست قرار داده می شود طعام هایی که از آن لذیذتر و خشبوتر نیست سپس آنها را از سر آن سفره بلند کرده و سفره دیگری برای آنها می گسترانند».^(۳)

۱. تفسیر روح المعانی، جلد ۲۷، صفحه ۹۶.

۲. بحار الأنوار، جلد ۸، صفحه ۱۹۹، حدیث ۱۹۸.

۳. همان مدرک، حدیث ۱۹۹.

این تعبیرات به خوبی نشان می دهد که در آنجا تکراری وجود ندارد بلکه هر لحظه الطاف و عنایات تازه ای است!

این سخن را با اشاره کوتاهی از سوی یکی از مفسران پایان می دهیم که گفته است: «آیه فوق اشاره به تجلی حق در هر زمان، و در هر يك از نفوس انسانی بر حسب استعدادش دارد، و می دانیم تجلیات خداوند را نهایت و پایانی نیست!»^(۱)

بدون شك این تمام مفهوم آیه نیست بلکه می تواند جزیی از مفهوم آیه باشد (دقت کنید).

* * *

۲ - مگر لذت در مقایسه با فقدان نیست؟

معروف است که «فقدان ها» همیشه ارزش «وجدان ها» را آشکار می سازد، و به تعبیر دیگر نعمت ها و مواهب الهی را همیشه در مقایسه با زوال آنها می توان شناخت اگر بیماری در عالم وجود نداشت هیچ کس نمی دانست نعمت سلامتی چه گوهر گران بهایی است؟ و اگر ناامنی روی نمی داد قیمت نعمت امنیت هرگز شناخته نمی شد!

۱. روح البیان، جلد ۹، صفحه ۳۰۰.

روی این حساب در بهشت که فقدانی وجود ندارد نه نآرامی است، نه بیماری و تعب، نه قحطی و خشکسالی و... بنابراین ارزش آنهمه نعمت‌ها تدریجاً به فراموشی سپرده می‌شود و طبعاً در این حال لذتی احساس نخواهد شد.

پاسخ این سؤال چندان پیچیده نیست، زیرا بهشتیان از یکسو با اشرافی که بر اهل دوزخ دارند می‌توانند حال خود را با آنها مقایسه کنند، هنگامی که این تفاوت عظیم را ببینند از نعمت‌های بی‌پایانی که در آن هستند لذت می‌برند. قرآن مجید ناظر بودن بهشتیان را بر وضع دوزخیان کراراً یادآور شده، در آیه ۵۰ سوره اعراف می‌خوانیم: (وَنَادَىٰ اصْحَابُ النَّارِ اصْحَابَ الْجَنَّةِ اَنْ اَفِيضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ اَوْ مِمَّا رَزَقَكُمُ اللّٰهُ قَالُوا اِنَّ اللّٰهَ حَرَمَهُمَا عَلَيِ الْكَافِرِيْنَ): «اهل دوزخ بهشتیان را صدا می‌زنند که (محبت کنید و) مقداری آب یا از آنچه خدا به شما روزی داده به ما ببخشید، آنها می‌گویند خداوند این‌ها را بر کافران حرام کرده است».

و در آیات سوره صافات می‌خوانیم: (فَاَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلٰى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُوْنَ - قَالَ قَائِلٌ مِّنْهُمْ اِنِّي كَانَ لِي قَرِيْنٌ... فَاَطَّلَعَ فَرَاَهٗ فِي سَوَاءِ الْجَحِيْمِ - قَالَ تَاللّٰهِ اِنْ كِدْتَ لَتُرْدِيْنَ - وَلَوْ لَا نِعْمَةٌ رَبِّيْ لَكُنْتُ مِنَ الْمُحْضَرِيْنَ): «بعضی از بهشتیان رو به بعضی دیگر کرده، سؤال می‌کنند - یکی از آنها می‌گوید: من همنشین (گنهکار و بی‌ایمانی) داشتم... ناگهان نگاه می‌کند او در وسط دوزخ

می بیند - به او می گوید: به خدا سوگند چیزی نمانده بود که مرا نیز به هلاکت بکشانی! - و هرگاه نعمت پروردگارم نبود من نیز از احضار شدگان در دوزخ بودم» (صافات - ۵۰ و ۵۱ و ۵۵ و ۵۶).

باز در سوره اعراف می خوانیم: (و نادى اصحاب الجنة اصحاب النار ان قد وجدنا ما وعدنا ربنا حقا فهل وجدتم ما وعد ربكم حقا قالوا نعم فاذن مؤذن بينهم ان لعنة الله على الظالمين):

«اهل بهشت، دوزخیان را صدا می زنند که ما آنچه را پروردگارمان وعده داده بود همه را حق یافتیم، آیا شما هم آنچه را پروردگارتان وعده داده بود حق یافتید؟ می گویند بله، در این هنگام ندا دهنده ای در میان آنها ندا می دهد که لعنت خدا بر ستمگران باد! (اعراف - ۴۴).

از مجموع این آیات به وضوح استفاده می شود که نه ساکنان بهشت از وضع حال دوزخیان بیخبرند و نه ساکنان دوزخ از حال بهشتیان، اطلاع بهشتیان سبب مزید سرور و نعمت آنهاست، که در آن عذاب های دردناک گرفتار نشدند، و در میان آنها نعمت غوطهورند، و به عکس دوزخیان از این مقایسه رنج می برند.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: «هر انسانی منزلی در بهشت و منزلی در دوزخ دارد، هنگامی که بهشتیان ساکن بهشت و دوزخیان ساکن دوزخ می شوند کسی صدا می زند ای اهل بهشت نگاه کنید آنها نگاه به

دوزخ می‌کنند، در این حال منازل آنها را در دوزخ بالا می‌آورند و به آنها نشان می‌دهند و به آنها گفته می‌شود! این منزلی است که اگر معصیت پروردگارتان می‌کردید داخل آن می‌شدید! سپس امام فرمود: اگر ممکن بود کسی از خوشحالی بمیرد اهل بهشت در آن هنگام از خوشحالی می‌مردند! چرا که آنهمه عذاب از آنها باز گردانده شده (نظیر همین معنا در مورد دوزخیان در ذیل این روایت بیان شده که آنها با ملاحظه جایگاه خود در بهشت چنان غمگین می‌شوند که از غصه و اندوه می‌خواهند بمیرند).^(۱)

نظیر همین مطلب به طور فشرده‌تر از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) در تفسیر درالمنثور نقل شده است.^(۲)

وجود دو منزلگاه برای هر انسان اشاره به زمینه‌ها و استعدادهایی است که بالقوه در هر انسانی وجود دارد، و مطابق این استعدادها و زمینه‌ها محل‌هایی در دوزخ و بهشت برای آنان تعیین شده، این هیچ منافات با آنچه قبل گفتیم ندارد که با اعمال خود این منزلگاه‌ها را بسازند و از هر نظر تکمیل‌کنند و زمینه‌ها را به فعلیت کامل برسانند.

اینها همه از یکسو، از سوی دیگر بهشتیان هرگز خاطره دنیا را فراموش نکرده‌اند، و می‌توانند با مقایسه حال خود نسبت به وضع دنیا به ارزش آن همه نعمت‌ها و مواهب بیشمار الهی پی‌برند.

۱. بحارالأنوار، جلد ۸، صفحه ۱۴۲، حدیث ۲۶.

۲. تفسیر درالمنثور طبق نقل المیزان، صفحه ۱۳۹ (ذیل آیات سوره اعراف).

در آیات ۲۵ تا ۲۷ سوره طور می خوانیم: (وَ أَقْبَلْ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَسَاءَلُونَ قَالُوا إِنَّا كُنَّا قَبْلُ فِي أَهْلِنَا مُشْفِقِينَ - فَمَنْ اللَّهُ عَلَيْنَا وَ وَقَيْنَا عَذَابُ السَّمُومِ): «بعضی از بهشتیان رو به بعضی دیگر می کنند و از (گذشته) می پرسند - و می گویند ما در میان خانواده خود بیمناک بودیم - اما خدا منت بر ما نهاد و ما را از عذاب کشنده حفظ کرد».

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که بهشتیان نگرانی ها و ناراحتی های دینا را به خاطر دارند و آن را با آنچه در آن هستند مقایسه می کنند، بدیهی است این مقایسه می تواند عظمت مواهبی را که از آن برخوردارند آشکار کند.

* * *

۳ - آیا در بهشت تکاملی هم وجود دارد؟

گرچه پاسخ این سؤال از پاسخ سؤال اول اجمالاً روشن شد ولی لازم است در اینجا به سراغ پاسخ گسترده تری برویم، می گوئیم: آری قطعاً تکامل در آنجا وجود دارد، و بهشتیان هرگز در جا نمی زنند، بلکه در پرتو عنایات الهی، و الطاف ربانی، روز به روز به ساحت قدسش نزدیک تر می شوند، و در مسیر قرب الی الله به پیشروی خود ادامه می دهند.

مفهوم این سخن آن نیست که در آنجا طاعات و عبادات و اعمالی دارند، چرا که بهشت دار تکلیف نیست، زیرا عناصر اولیه تکلیف در آنجا وجود ندارد، بلکه

در پرتو اعمالی که در این جهان انجام داده اند همچنان به سیر تکاملی خویش ادامه می دهند.

درست همانند بعضی درختان پر باری که انسان یکبار آن را غرس می کند ولی مرتباً جوانه می زند و ریشه می دواند و از نقاط دیگر سر بر می آورد و دشت و صحرا را فرا می گیرد!

یا همانند سفینه های فضایی که برای آغاز حرکت و خارج شدن از محیط جاذبه زمین نیاز به نیروی عظیمی دارد ولی بعد از خروج از این محیط چنانچه به مانعی برخورد نکند بدون احتیاج به نیروی محرك جدید تا ابد به سیر خود ادامه می دهد!.

در بعضی از آیات قرآن نیز اشاره ای به این مسأله دیده می شود.

در آیه ۶۲ مریم درباره بهشتیان می خوانیم: **(وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا)**: «هر صبح و شام روزی آنها در بهشت مقرر است».

از آیات قبل از این آیه به خوبی استفاده می شود که این توصیف درباره بهشت آخرت است که از آن تعبیر به «جنات عدن» شده نه بهشت برزخی، حال این سؤال پیش می آید که مطابق آیات دیگر قرآن بهشتیان هرچه بخواهند از مواهب و روزی ها در هر ساعت و هر زمان برای آنها مهیاست، این چه موهبتی است که هر صبح و شام به آنها اعطا می شود؟.

مسلماً این مواهب جدید و تازه مادی و معنوی است که در این دو وقت به آنها داده می شود، و طبعاً به مقامات بالاتری سوق داده خواهند شد.

در این زمینه حدیث پر معنایی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده که مطلب را روشن می سازد، می فرماید: (وَ تَأْتِيهِمْ طُرُقُ الْهَدَايَا مِنَ اللَّهِ تَعَالَى لِمَوَاقِيتِ الصَّلَاةِ الَّتِي كَانُوا يُصَلُّونَ فِيهَا فِي الدُّنْيَا، تُسَلِّمُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ):

«هدایای نخبه و جالب از سوی خداوند بزرگ در اوقاتی که در دنیا نماز می خواندند به آنها می رسد، و فرشتگان به آنها سلام و درود می فرستند».^(۱) سؤال دیگری که از تعبیرات آیه برانگیخته می شود این است که در بهشت شب و روزی وجود ندارد، و به همین دلیل صبح و شامی نیست.

این اشکال را نیز می توان چنین پاسخ گفت که بهشت گرچه دائماً کانون نور و روشنایی است، ولی این دو نور نوسان دارد که بانوسان و کم و زیاد شدن آن بهشتیان روز و شب را تشخیص می دهند، درست مانند مناطق قطبی که شش ماه متوالی روز است ولی با کم و زیاد شدن نور، روز و شب از هم تشخیص داده می شود.

از آنجا که این دو مشکل (مشکل روزی تازه و مشکل صبح و شام) برای بسیاری از مفسران حل نشده توجیهاتی برای این آیه ذکر کرده اند که غالباً مخالف ظاهر آیه است مانند اینکه آیه کنایه از دوام نعمت است، زیرا در میان

۱. تفسیر روح المعانی، جلد ۱۶، صفحه ۱۰۳ و قرطبی، جلد ۶، صفحه ۴۱۶۶ (ذیل آیه مورد بحث).

عرب معمول بوده که اگر کسی غذای صبحگاهان و شامگاهان را داشته او را غنی و بی نیاز می دانستند، یا اینکه منظور آن است که نعمت های الهی در فواصل زمانی که به مقدار شب و روز این دنیاست پی در پی به آنها می رسد. روشن است همه اینها مخالف ظاهر آیه است چه بهتر به اینکه نوعی شب و روز که با تفاوت نور حاصل می شود و نوعی روزی تازه که از عنایات جدید الهی سرچشمه می گیرد و از پیمودن مسیر تکامل خبر می دهد قائل شویم که منطبق بر ظاهر آیه است و یا لااقل کمتر خلاف ظاهر می باشد.

جالب اینکه در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم که فرمود: (وَالَّذِي أَنْزَلَ الْكِتَابَ عَلَى مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله وسلم) إِنَّ أَهْلَ الْجَنَّةِ لَيَزِدُّونَ جَمَالًا وَحَسَنًا كَمَا يَزِدُّونَ فِي الدُّنْيَا قَبَاحَةً وَهَرَمًا): «سوگند به خدایی که قرآن را بر محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) نازل کرده اهل بهشت (هر قدر زمان بر آنها می گذرد) جمال و زیباییشان بیشتر می شود آن گونه که در دنیا (با گذشت زمان) زشتی و پیری آنها افزایش می یافت»^(۱).

این حدیث نیز تکامل تدریجی بهشتیان را به خوبی آشکار می سازد، گرچه تنها اشاره ای به جنبه های جسمانی دارد ولی مسلماً به طریق اولی جنبه های روحانی را نیز در بر می گیرد.

۱. علم الیقین، صفحه ۱۰۳ (طبق نقل معاد گفتار فلسفی).

دوزخ و دوزخیان

- ۱- دوزخ از آن کیست؟ (راهیان جهنم).
- ۲- ماهیت جهنم و فلسفه آن.
- ۳- درهای جهنم و درکات آن.
- ۴- عذاب های جسمانی اهل دوزخ.
- ۵- عذاب های روحانی اهل دوزخ.
- ۶- جاودانگی کیفرها.
- ۷- سَبْكَ اعمالان.

۱ - دوزخ از آن کیست؟

اشاره:

گرچه قاعدتاً باید قبل از هر چیز سخن از ماهیت و اوصاف دوزخ به میان آید و بعد دوزخیان، ولی از آنجا که روش و سنت قرآن این است که همیشه بیشترین تأکید را در این گونه مباحث بر امور تربیتی و نتایج اخلاقی و اجتماعی و انسانی می‌نهد، ما نیز به پیروی از این روشن مثبت نخست به سراغ کسانی می‌رویم که مستحق این مجازات عظیمند تا از بررسی آیاتی که سخن از دوزخیان می‌گوید به منطبق اسلام در این امر واقف شویم.

آیاتی که درباره دوزخیان وارد شده، بسیار زیاد است، و ما از هر بخش نمونه‌ای، و از هر قسمت شاهد و مصداقی را بیان می‌کنیم.

ضمناً از تعبیرات مختلف این آیات تفاوت گناهان، و درجات زشتی معاصی نیز روشن می‌گردد.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم، و اصناف گوناگون دوزخیان را با الهام از آیات قرآنی مورد بررسی قرار می‌دهیم:

۱ - کافران و منافقان

نخستین گروهی که روانه دوزخ می‌شوند، کافران و منافقانند قرآن مجید در

آیه ۱۴ نساء می‌فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا):

«خداوند منافقان و کافران را همگی در دوزخ جمع می کند».

و در آیه ۴۹ توبه می خوانیم: (وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ): «جهنم کافران را احاطه کرده است».

و در آیه ۱۴۵ سوره نساء آمده است: (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَ لَهُمْ نَصِيرًا): «منافقان در پائین ترین مرحله دوزخند و هرگز یآوری برای آنها نخواهی یافت».

در حقیقت مهمترین و گسترده ترین سرچشمه گناه و آلودگی ها همین کفر و بی ایمانی و نفاق است، زیرا تا چراغ ایمان درون جان انسان را روشن نسازد و از شرك و کفر و نفاق خالص نگردد انگیزه مؤثری برای کار خیر نخواهد داشت، و تنها انگیزه های مادی و شهوات بر او حاکم خواهد بود، و نتیجه حاکمیت چنین انگیزه هایی که نمونه های آن را در جنایات جنایتکاران دنیای امروز کاملاً با چشم می بینم بر کسی پنهان نیست.

«کفر» به معنای پوشاندن حق و «نفاق» به معنای دوگانگی ظاهر و باطن (تظاهر به ایمان و پنهان داشتن کفر) مهمترین سدّ راه اصلاح در جوامع انسانی است لذا بسیاری از آیات مربوط به دوزخ دوزخیان ناظر به این دو گروه است.

* * *

۲ - صَدَّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ (ممانعت مردم از راه یافتن به حق)

قرآن مجید مردم را در برابر پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) و آیات قرآن به دو گروه تقسیم می کند و می فرماید: (فَمِنْهُمْ مَنْ آمَنَ بِهِ وَ مِنْهُمْ مَنْ صَدَّ عَنْهُ وَ كَفَىٰ بِجَهَنَّمَ سَعِيرًا): گروهی از آنان به او ایمان آوردند، و جمعی ایجاد مانع در راه او نمودند، که شعله فروزان آتش دوزخ برای آنها کافی است! (نساء - ۵۵).

تهدیدات زیادی در آیات قرآن نسبت به این گروه (مانعان راه خدا) دیده می شود، همان گروهی که نه تنها خودشان گمراهند، بلکه اصرار دارند تمام مردم، را به گمراهی بکشانند، گویی از این کار لذت می برند، بلکه منافع نامشروع خود را در کفر و بی ایمانی مردم می بینند، چرا که يك ملت مؤمن و معتقد به ارزش های والای الهی هرگز زیر بار فراعنه و شیاطین و احزاب آنها نمی رود، پس تنها راه سلطه بر مردم گرفتن گوهر ایمان از آنهاست، و تاریخ امت ها همواره شاهد گویای تلاش های پی گیر این گروه بی ایمان در مسیر گمراه ساختن مردم است، امروز نیز دولت ها و جمعیت های استکباری دنیا تمام سعیشان بر این است که ایمان به خدا و ارزش های الهی را از مردم بگیرند تا مانعی بر سر راه منافع آنها ایجاد نکنند.

۲ - ترك اطاعت خدا و شق عصای مسلمین

در آیه ۲۳ سوره جن می خوانیم (وَ مَنْ يَعْصِي اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارُ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا): «کسانی که نافرمانی خدا و رسولش را کنند آتش دوزخ از آن آنهاست، همیشه در آن خواهند بود».

و در آیه ۱۱۵ نساء آمده: (وَ مَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَ يَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا تَوَلَّىٰ وَ نُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا): «کسی که بعد از آشکار شدن حق به مخالفت با پیامبر(صلی الله علیه و آله وسلم) برخیزد، و راهی جز راه مؤمنان را پیروی کند، ما او را به همان راه که می رود می بریم، و به آتش دوزخ می سوزانیم، و چه جایگاه بدی دارد!»؟!.

«يُشَاقِقُ» از ماده «شقاق» به معنای مخالفت عمدی و توأم با عداوت است، جمله «من بعد ما تبين له الهدى» (پس از آنکه راه هدایت برای او روشن شد) نیز دلیل بر این است که این مخالفت از لجاج و عناد سرچشمه می گیرد، و به منظور ایجاد شکاف و تفرقه در میان صفوف مسلمین است. روشن است این گونه افراد بارزترین گروه دوزخی اند.

* * *

۴ - استهزاء آیات الهی

گرچه استهزاء کردن آیات خدا دلیل بر کفر و بی ایمانی است و کفر سبب سقوط در دوزخ است ولی در آیات قرآن مخصوصاً، تکیه شده است و یکی از

عوامل عمده ای که انسان را به دوزخ می کشاند معرفی گردید، در آیه ۱۰۶ کهف می فرماید: (ذَلِكَ جَزَاؤُهُمْ جَهَنَّمَ بِمَا كَفَرُوا وَ اتَّخَذُوا آيَاتِي وَ رُسُلِي هُزُؤًا): «این گونه کیفر آنها دوزخ است به خاطر اینکه کافر شده اند و آیات من و پیامبرانم را به باد استهزاء و مسخره گرفتند»!^(۱)

استهزاء کردن حق معمولاً از جهل و عناد و تعصب و لجاج و کفر آمیخته با عداوت و دشمنی سرچشمه می گیرد که هر یک از این امور یکی از درهای دوزخ است، بنابراین جای تعجب نیست که سرنوشت گروه استهزاء کننده که غالب انبیاء و اولیاء الله با آنها درگیر بوده اند، دوزخ یا بدترین جاهای دوزخ باشد!

* * *

۵ - به کار نگرفتن عقل و چشم و گوش

گروه دیگری که به حق، مستحق دوزخند کسانی هستند که درهای شناخت و معرفت را به خود می بندند، عقل خدا داد را تعطیل می کنند، چشم را بر هم می نهند، و گوش های خود را چنان می بندند که صدای حق را نشنوند، و چهره زیبای حقیقت را نبینند و در آنچه موجب بیداری و هوشیاری است نیندیشند قرآن در آیه ۱۷۹ اعراف می فرماید: (وَلَقَدْ دُرْنَا لِحَبْنَمَ كَثِيرًا مِّنَ الْجِنَّ وَ

۱. شبیه همین معنا، در آیه ۹ و ۳۵ سوره جاثیه نیز آمده است.

الانْسَ لَهُمْ قُلُوبٌ، لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَلَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا، وَلَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْإِطْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ): «ما به طور مسلم گروه زیادی از جن و انس را برای دوزخ آفریدیم، آنها دل‌ها (عقل‌هایی) دارند که با آن تعقل نمی‌کنند، چشمانی دارند که با آن نمی‌بینند و گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند!، آنها همچون چهار پایانند بلکه گمراهنتر! آنها غافلانند».

پیداست این آفرینش هرگز آفرینش جبری نیست و اینکه بعضی از طرفداران جبر همچون «فخر رازی» برای اثبات مذهب خود یعنی مذهب جبر به آن استدلال کرده‌اند کاملاً بی‌پایه است، چرا که پاسخ آن در خود آیه آمده است، می‌فرماید ما همه اسباب معرفت را (عقل برای درک امور معقوله، و چشم برای امور محسوسه، و گوش برای علوم نقلی) در اختیار آنها گذارده‌ایم، ولی آنها این اسباب را به کار نمی‌گیرند و از آن بهره‌مند نمی‌شوند (دقت کنید) به همین دلیل می‌گویند آنها تا سرحد حیوانات بلکه پائین‌تر از آنها سقوط می‌کنند، چرا که اگر حیوان چیزی نمی‌فهمد و درک نمی‌کند از خود اختیاری ندارد اسباب آن در اختیار او نیست، گمراهنتر از حیوانات کسانی هستند که همه این وسائل را دارند و امکان استفاده از آن برای آنها فراهم است ولی از آن بهره نمی‌گیرند، سرچشمه همه این امور، غفلت و بی‌خبری است که در ذیل آیه به آن اشاره شده است (اولئك هم الغافلون). شبیه همین معنا در آیه ۱۰ سوره ملك

آمده است که دوزخیان در پاسخ مأموران دوزخ و فرشته های عذاب می گویند: «ما اگر گوش شنوا داشتیم یا عقل خود را به کار می گرفتیم هرگز جزء دوزخیان نبودیم» (وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ). در حقیقت ریشه تمام بدبختی های انسان وام المفاصد همین است که عقل و گوش و چشم خود را به کار نمی گیرد و از این سرمایه های عظیم الهی برای معرفت و شناخت بهره گیری نمی کند، نه اینکه خدا سرچشمه ها و منابع معرفت را از او دریغ داشته، بلکه همه را دارد اما از آنها بهره نمی گیرد.

* * *

۶ - پیروی از شیطان

از عوامل مهم سقوط در این کانون قهر و غضب الهی تسلیم شیاطین شدن و زمام اختیار خد را به دست آنها سپردن است، چنان که قرآن در ۱۸ اعراف می گوید: «هنگامی که شیطان رانده درگاه خدا شد خداوند به او خطاب کرد: قَالَ اخْرُجْ مِنْهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا لِمَنْ تَبِعَكَ مِنْهُمْ لَأَمَلَنَ جَهَنَّمَ مِنْكُمْ أَجْمَعِينَ فرمود: از آن (مقام) با ننگ و خواری بیرون رو، سوگند یاد می کنم که هرکس از انسان ها از تو پیروی کند جهنم را از همگی آنها پر می سازم».

گرچه در این آیه سخن از خصوص ابلیس رئیس شیاطین است، ولی می دانیم خط شیاطین که همه پیرو ابلیسند همه جا یکی است، و پیروی از

شیاطین جن و انس پیروی از ابلیس محسوب می شود، و سرنوشت همه این پیروان سقوط در دوزخ است.

آنها با وعده های دروغین، تزئین شهوات، دعوت به گناهان، منع از خیرات، و تشویق به انحرافات، پیروان خود را از خدا دور ساخته و به آتش قهر و غضب او گرفتار می سازند.^(۱)

* * *

۷ - طغیانگری و استکبار

«تکبر» چه در برابر خالق باشد، چه در برابر خلق، و چه در مقابل حقایق (انسان از تسلیم در برابر حق روی گردان باشد) از اسباب سقوط در دوزخ است، «استکبار» (خود برتر بینی) که سرچشمه اصلی بسیاری از جنایات و ظلم ها و ستم ها و حق کشی هاست، نیز همانند تکبر است که آدمی را در این کانون قهر و غضب وارد می سازد.

قرآن مجید آیه ۶۰ زمر می فرماید: (أَلَيْسَ فِي جَهَنَّمَ مَثْوًى لِّلْمُتَكَبِّرِينَ): «آیا در دوزخ جایگاهی برای متکبران نیست».

۱. شبیه همین معنا در سوره لقمان آیه ۲۱ و سوره ابراهیم، آیه ۲۲ نیز آمده است.

و در آیه ۳۶ اعراف می فرماید: (وَ الدِّینَ کَذَّبُوا بِآیَاتِنَا وَ اسْتَكْبَرُوا عَنْهَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ): «کسانی که آیات ما را تکذیب کردند و در برابر آن تکبر ورزیدند، اهل آتشند و همیشه در آن خواهند ماند».^(۱)

همین معنا در آیات دیگر قرآن مجید نیز آمده، در آیه ۱۵ و ۱۶ سوره ابراهیم درباره جبّاران عنید می فرماید: (وَاسْتَفْتَحُوا وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ - مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ): «آنها (رسولان الهی) از خدا تقاضای پیروزی کردند (و دعایشان مستجاب شد) و هر جبار عنیدی نومید و زیانکار گشت، پشت سر او دوزخ است و از آب گندیده به او می نوشانند».

«جبّار» معانی مختلفی دارد: یکی از آنها قهر و غلبه و سلطه و نفوذ است، منتها این امر گاه جنبه رحمانی دارد مانند نفوذ خداوند و سلطه او بر عالم هستی بر همه چیز، و گاه جنبه شیطانی دارد، مانند سلطه و غلبه و نفوذ طغیانگران و جبّاران.

«عنید» به گفته لسان العرب «به معنای کسی است که از مسیر حق منحرف می گردد و آگاهانه حق را انکار می کند»، و اینها همه از آثار کبر و غرور و خود برتر بینی است، و اگر کمی دقت کنیم می بینیم این رذیله اخلاقی یکی از

۱. شبیه همین معنا در ۶۰ و ۷۲ و ۷۶ غافر و ۴۰ و ۴۱ اعراف و ۲۱ و ۲۲ نبأ و ۳۷ نازعات و ۵۵ و ۵۶ ص آمده است.

حجاب های مهم معرفت و از عوامل گمراهی انسان و حقیقتی و تعدی و تجاوز نسبت به حقوق دیگران و انواع گناهان دیگر است.^(۱)

* * *

۸- ظلم و بیدادگری

در آیات بسیاری از قرآن مجید ظالمان و بیدادگران به آتش سوزان جهنم تهدید شده اند، و تعبیراتی که درباره آنها وارد شده درباره کمتر گروهی دیده می شود، این نشان می دهد که تا چه حد اسلام برای ترك ظلم و ستم اهمیت قائل است.

در آیه ۲۹ کهف در شدیدترین تهدیدات می فرماید: (إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْغِيثُوا يُغَاثُوا، بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَقًى): «ما برای ستمگران آتش آماده کرده ایم که آنها را از هر سو احاطه کرده، و اگر تشنه شوند و تقاضای آب کنند آبی برای آنها می آورند همچون فلز گداخته که صورت ها را بریان می کند! چه نوشیدنی بدی! و چه بد محل اجتماعی؟!»

در تعبیر کوبنده دیگری در آیه ۱۵ جن می خوانیم: (وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا): «اما ظالمان هیزم آتش دوزخند!».

۱. شبیه همین تعبیر در آیات ۲۴، ق و ۱۶ مدثر آمده است.

این تعبیر نشان می دهد که آتش دوزخ از درون جان آنها زبانه می کشد، و همان گونه که در این عالم آتش سوزانی بر مظلومان بودند در آنجا که عالم تجسم اعمال است وجودشان يك پارچه آتش می شود، و تعبیری از این گویاتر و رساتر درباره قوم ستمگر و ظالم وجود ندارد.^(۱)

* * *

۹ - تکیه کردن بر ظالمان

نه تنها ظلم و ستم، ظالمان را به دوزخ آن کانون قهر و غضب الهی می فرستند، بلکه به گفته قرآن مجید کسانی که بر آنها تکیه کنند (و یا جزء اعوان و انصار آنان باشند) نیز مشمول همین حکم خواهند بود، می فرماید: (وَلَا تَرْكَبُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا فَيَمَسَّكُمُ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ أَوْلِيَاءَ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ): «تکیه بر ظالمان نکنید که آتش شما را فرو می گیرد، و جز خدا ولی و سرپرستی نخواهید داشت و از سوی هیچ کس یاری نمی شوید» (هود - ۱۱۳).

«تراکنوا» از ماده «رکون» به گفته ارباب لغت به معنای اعتماد و تمایل به چیزی است، که لازمه آن قوت و قدرت است، زیرا انسان به چیزی اعتماد

۱. شبیه همین معنا در سوره های سبأ آیه: ۴۲ زخرف: ۶۵، آل عمران: ۱۵۱، مائده: ۱۲۹، ابراهیم: ۲۲، مریم: ۷۲، اعراف: ۴۱ انبیاء: ۲۹، و شوری: ۴۵ نیز آمده است.

می کند که دارای قوت است، و لذا واژه «رکن» به ستون یا دیواری که ساختمان یا اشیاء دیگر را سرپا نگه می دارد اطلاق می شود.^(۱)

با توجه به اینکه آیه فوق هم از نظر عنوان ظالمان مطلق است، و هم از نظر تعبیر به «رکن» شامل هرگونه وابستگی و اعتماد به هر ظالم و ستمگری می شود «و می گوید سرانجام همه آنها گرفتاری در چنگال عذاب الهی است، بلکه در این دنیا نیز غالباً نتیجه ای جز بدبختی و ناکامی نمی گیری زیرا هنگامی که ظالم قوی شد بر آنها نیز رحم نمی کند.

به هر حال جایی که تکیه بر آنها این گونه مایه بدبختی است، مسلماً کمک کردن به آنها و تقویت ظالمان و ستمگران به طریق اولی، انسان را به دوزخ می کشاند، و به همین دلیل قرآن با صراحت تعاون و همکاری بر هرگونه گناه و ظلم را ممنوع شمرده و می فرماید: **وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانَ** (مائده - ۲) در روایات اسلامی نیز شدیدترین عذاب و مجازات برای کسانی که به نحوی از انحاء، ظالمان را تقویت کنند، و حتی قلم یا دواتی برای نوشتن یک حکم ظالمانه در اختیارشان بگذارند بیان شده است که شرح آن به خواست خدا در جای خود خواهد آمد.

* * *

۱. مصباح اللغه - صحاح اللغه و التحقیق فی کلمات القرآن الکریم.

۱۰ - فراموش کردن آخرت

آیه ۳۴ سوره جاثیه در این زمینه می فرماید: (وَقِيلَ الْيَوْمَ نُنَسِّئُكُمْ كَمَا تَسِئْتُمْ لِقَاءَ يَوْمِكُمْ هَذَا وَ مَأْوَاكُمْ النَّارُ وَ مَا لَكُمْ مِنْ نَاصِرِينَ): «به آنها (از سوی خداوند) گفته می شود امروز شما را فراموش می کنیم همان گونه که شما دیدار امروز را به فراموشی سپردید، و جایگاه شما آتش است و هیچ یابوری ندارید»!

به فراموشی سپردن دادگاه عدل الهی در قیامت، سرچشمه انواع آلودگی ها و سبب فرو ریختن در لجنزار گناه و عصیان و ظلم و فساد است، و این اعمال موجب می شود که خداوند با آنها معامله فراموشکاران کند، مسلماً حضور و احاطه علمی خداوند بر همه چیز و در همه حال چنان است که فراموشی در مورد او مفهومی ندارد، ولی با این انسان های فراموشکار، معامله فراموشی می کند، یعنی لطف و رحمت و عنایت خویش را از آنها به کلی قطع می نماید و در این صورت هرگونه راه نجات آنها بسته می شود و جز سقوط در دوزخ (کانون غضب الهی) راهی ندارند.^(۱)

* * *

۱. نظیر همین معنا در سوره ص آیه ۲۶، و سوره الم سجده آیه ۱۴ آمده است.

۱۱ - دنیا پرستی

حبّ دنیا سرچشمه اصلی همه گناهان است و از عوامل مهمی است که گروه کثیری از انسان ها را به دوزخ می کشاند، چنانکه در آیه ۱۸ سوره اسراء می خوانیم: (مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَّلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلِيهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا): «آن کس که فقط زندگی زود گذر (دنیای مادی) را بطلبد، آن مقدار که بخواهیم به هرکس اراده کنیم از آن می دهیم، سپس دوزخ را برای او قرار خواهیم داد که در آتش می سوزد در حالی که نکوهیده و رانده (درگاه خدا) است»!

یعنی چنان نیست که دنیا پرستان به تمام مقصود و منظور خود برسند، بلکه ممکن است با هزار گونه تلاش و تن دادن به انواع گناهان و جرائم سنگین به قسمتی از منظور خود نائل گردند، ولی کانون قهر و غضب الهی دوزخ در انتظار آنهاست، هم جسم آنها را می سوزاند و هم به حکم اینکه «مذموم» و «مدحور» و رانده شده درگاه خدایند روح آنها را.^(۱)

* * *

۱. شبیه همین معنا در سوره نازعات آیه ۳۸ آمده است که هرکس دنیا را بر آخرت مقدم دارد جایگاهش دوزخ است.

۱۲ - زر اندوزی

گرچه زر اندوزی یکی از مظاهر دنیاپرستی است ولی روی این موضوع بالخصوص در قرآن مجید، به عنوان یکی از اسباب گرفتاری در آتش دوزخ تکیه شده، آنجا که می فرماید: (وَالَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَالْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُوهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابِ الْيَوْمِ - يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ): «آنها که طلا و نقره را گنجینه می سازند و در راه خدا انفاق نمی کنند، آنها را به مجازات دردناک بشارت ده - در آن روز که آن (سگه های طلا و نقره) را در آتش دوزخ می گذرانند و به وسیله آن صورت ها و پهلوها و پشت هایشان را داغ می کنند (و به آنها می گویند) این همان چیزی است که برای خود گنجینه ساختید، پس بچشید (عذاب) آنچه را برای خود اندوختید» (توبه ۳۴ - ۳۵).^(۱)

این آیه دارای نکات و بحث های زیادی است که در جای خود مطرح خواهد شد اما آنچه در اینجا لازم است به آن اشاره کنیم، دو نکته است: نخست اینکه جمع ثروت تا چه اندازه کنز محسوب می شود؟ این مطلبی است که در میان مفسران سخت مورد گفتگو است، آنچه در بسیاری از روایات در منابع شیعه و اهل سنت آمده، و بسیاری از مفسران آن را برگزیده اند این است که: هر مالی

۱. شبیه همین معنا در سوره همزه آیه ۲ تا ۶ و سوره مسد آیه ۲ و ۳ و سوره حاقه آیه ۲۸ تا ۳۱ آمده است.

که زکات آن پرداخته شود کنز محسوب نمی شود (أَيُّ مَالٍ أُدِّيَتْ زَكَاةُهُ فَلَيْسَ بَكُنْزٍ).^(۱)

البته ممکن است در مواقع فوق العاده و هنگامی که حفظ مصالح جامعه اسلامی ایجاب کند از سوی حکومت اسلامی محدودیت هایی برای جمع ثروت بیان شود - (چنانکه در بعضی از روایات از علی(علیه السلام) نقل شده) و یا از این فراتر در يك مقطع خاص اعلام گردد که همه اندوختها و ذخائر برای حفظ موجودیت جامعه اسلامی مصرف گردد (آن گونه که در بعضی از روایات در مورد قیام حضرت مهدی(علیه السلام) آمده است) ولی اینها هیچکدام ضابطه کلی نیست، ضابطه اصلی کنز همان است که در بالا گفته شد.

دیگر اینکه چرا می گوید پیشانی و پشت و پهلوهایشان را داغ می کنند؟ ممکن است به خاطر واکنش هایی باشد که آنها در برابر محرومان و مستمندان انجام می دادند نخست چهره و پیشانی در هم می کشیدند، سپس بابت اعتنایی از آنها منحرف می شدند و بعد به کلی پشت کرده و روی می گردانیدند، لذا به ترتیب پیشانی و پهلوها و پشت آنها را با همان سگه ها داغ می کنند آن گونه که قلب محرومان را داغ و سوزان کردند.

* * *

۱. برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، جلد ۷، صفحه ۳۹۴ به بعد مراجعه کنید.

۱۳ - فرار از جهاد

می دانیم از دیدگاه اسلام یکی از بزرگترین گناهان همین گناه است، گناهی است که مایه شکست و ذلت و زبونی و بدبختی مسلمین است، و مجازات آن از شدیدترین مجازات هاست، قرآن می گوید: (یا ایها الذین آمنوا إذا لقیتم الذین کفروا زحفاً فلا تُولُوهُمُ الأدبارَ - وَ مَنْ یُوَلِّهِمْ یَوْمَئِذٍ دُبْرَهُ إِلَّا مُتَحَرِّفاً لِقِتالِ او مُتَحِيزاً إلی فِئَةٍ فَقَدْ بَاءَ بِغَضَبِ مِنَ اللَّهِ وَ ماواهُ جَهَنَّمَ وَ بئسُ المَصیرُ): «ای کسانی که ایمان آورده اید هنگامی که با انبوه جمعیت کافران در میدان نبرد روبرو شوید به آنها پشت نکنید - و هرکس در آن هنگام به آنها پشت کند - مگر در صورتی که هدفش کناره گیری از میدان برای آمادگی جهت حمله مجدد یا به قصد پیوستن به گروهی (از مجاهدان) بوده باشد - گرفتار غضب الهی خواهد شد و جایگاه او جهنم است و چه بد جایگاهی است؟! (انفال ۱۵ - ۱۶).

«زحفاً» به گفته ارباب لغت^(۱) مانند حرکت کودک در آغاز راه رفتن، یا شتر به هنگام خستگی زیاد، سپس این واژه در معنا حرکت یک جماعت عظیم به کار رفته چرا که به خاطر کثرت جمعیت چنان به نظر می رسد که گویی روی زمین می لغزند و به پیش می روند.

به هر حال ذکر این جمله اشاره به آن است که جمعیت دشمن هر قدر زیاد و فشرده باشد باز سبب نمی شود که مسلمانان بدون دستور فرمانده لشکر عقب نشینی کرده یا از رویارویی با دشمن فرار کنند.

۱. مقایس اللغه - مفردات راغب و التحقيق في کلمات القرآن الکریم.

روشن است این يك دستور کلی اسلامی است، و اینکه بعضی از مفسران آن را مخصوص جنگ بدر دانسته اند کاملاً بدون دلیل است همان گونه که در تفسیر المیزان نیز به آن اشاره شده است^(۱) خصوص اینکه این آیه بعد از جنگ بدر نازل شده است^(۲) است.

* * *

۱۴ - ریختن خون بی گناهان

احترام به خون انسان ها در اسلام به حدی است که ریختن خون يك انسان برابر با کشتن همه انسان ها شمرده شده «مَنْ قَتَلَ نَفْسًا بِغَيْرِ نَفْسٍ أَوْ فَسَادٍ فِي الْأَرْضِ فَكَأَنَّمَا قَتَلَ النَّاسَ جَمِيعًا» (مائده - ۳۲).

و ریختن خون مؤمن سبب عذاب ابدی و غضب الهی و عذاب عظیم شمرده شده است، می فرماید: (وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاؤُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَوَعَدَ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا): «هرکس مؤمنی را عمدتاً به قتل برساند، مجازات او دوزخ است، جاودانه در آن می ماند و خدا بر او غضب می کند، و او را از رحمتش دور می سازد، و عذاب بزرگی برای او آماده کرده است»! (نساء - ۹۳).

۱. المیزان، جلد ۹، ص ۳۷.

۲. شبیه همین معنا از بعضی جهات در سوره توبه آیه ۸۱.

و به این ترتیب قاتل مؤمن به چهار مجازات بزرگ اخروی تهدید شده است:
 ۱- خلود در دوزخ ۲- غضب الهی ۳- لعن خداوند ۴- عذاب عظیم، و این
 حداکثر احترام اسلام را به خون مؤمن می‌رساند چرا که در هیچ مورد از قرآن
 مجید چنین مجازاتی بیان نشده است.^(۱)

* * *

۱۵- ترك نماز

فریضه بزرگ نماز به قدری اهمیت دارد آیات و روایات بیشماری در کتب
 معروف اسلامی درباره اهمیت آنها وارد شده، و قرآن با صراحت ترك این
 فریضه را از اسباب سقوط در دوزخ شمرده است، آنجا که می‌فرماید: گروهی
 از بهشتیان (اصحاب الیمین) در ارتباطی که از جایگاه خود با مجرمان دوزخی
 می‌گیرند از آنها سؤال می‌کنند: (ما سلکم فی سقر): «چه چیز شما را به
 دوزخ فرستاد؟!».

آنها در پاسخ می‌گویند، ما از نمازگزاران نبودیم، و مستمندان را اطعام
 نمی‌کردیم، و پیوسته با اهل باطل همنشین بودیم، و همواره روز جزا را انکار
 می‌کردیم» (قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ - وَلَمْ نَكُ نُطْعِمِ الْمِسْكِينَ - وَكُنَّا نَحُوسُ
 مَعَ الْخَائِضِينَ - وَكُنَّا نُكْذِبُ بِيَوْمِ الدِّينِ) (سوره مدثر آیات ۳۹ تا ۴۶).

۱. همین معنی به صورت دیگر در آیه ۲۱ آل عمران نیز آمده است.

گرچه در این آیه علاوه بر ترك نماز اشاره به سه گناه دیگر نیز شده است ولی ذكر ترك نماز به عنوان اولیه گناه به خوبی نشان می دهد که تا چه حد ترك این فریضه الهی خطرناک است، به علاوه این امور چهارگانه هر کدام مستقلاً می تواند یکی از اسباب سقوط در دوزخ گردد (ترك اطعام مستمندان ظاهراً اشاره به منع حقوق واجبه است).

مسأله نماز آنقدر از نظر اسلام مهم است که طبق بعضی از روایات معروف، نخستین چیزی که از نامه اعمال به آن نگاه می شود نماز است، اگر در نامه اعمال (به طور صحیح) وجود داشت به سایر اعمال نیک نگاه خواهد شد، و إلا به بقیه نگاه نمی شود و چنین کسی روانه دوزخ می گردد»^(۱).

این مطلب شاید به خاطر آن باشد که نماز سرچشمه زاینده ایمان و ضامن بقای آن است، با ترك نماز اصل ایمان به تزلزل می افتد و می دانیم یکی از شرائط قبولی اعمال ایمان است که بدون ایمان چیزی پذیرفته نیست.

* * *

۱۶ - منع زکات

زکات یکی از ارکان مهم اسلام است و ترك آن از بزرگترین گناهان کبیره محسوب می شود، و از آنجا که در قرآن مجید هم ردیف شرك و تکذیب معاد

۱. به کتبا وسائل الشیعه جلد سوم کتاب الصلوة باب ششم و هفتم و هشتم و مخصوصاً صفحه ۲۲ حدیث ۱۰ و صفحه ۱۹، حدیث ۶.

شمرده شده، به وضوح روشن می شود که این عمل از اسباب سقوط در دوزخ است می فرماید: (فَوَيْلٌ لِلْمُشْرِكِينَ - الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ): «وای بر مشرکان! - همان ها که زکات را ادا نمی کنند و نسبت به آخرت کافرند» (فصلت - ۷).

این آیه در میان مفسران گفتگوهای زیادی را بر انگیزته، و در تفسیر آن احتمالات زیادی را داده اند سخن در این است که زکات یکی از فروع دین است، چگونه ترك آن دلیل بر كفر و شرك شمرده شده؟.

بعضی ظاهر آیه را معیار قرار داده و گفته اند ترك زکات هر چند توأم با انکار حکم آن نباشد به خودی خود نشانه کفر است، بعضی دیگر ترك توأم با انکار را دلیل بر کفر دانسته اند، زیرا وجوب زکات از ضروریات اسلام است و منکر آن کافر است.

نکته ای که می تواند به روشن شدن تفسیر آیه کمک کند این است که زکات در میان دستورات اسلام موقعیت خاصی را دارد، زیرا پرداختن آن نشانه به رسمیت شناختن حکومت اسلامی و ترك آن، غالباً نوعی طغیان و سرکشی و قیام بر ضد حکومت محسوب می شده، و می دانیم قیام بر ضد حکومت اسلامی موجب کفر است (شرح بیشتر در این زمینه را در تفسیر نمونه جلد ۲۰، صفحه ۲۱۴ تا ۲۲۰ مطالعه فرمایید).

آیه کنز (توبه - ۳۵) که قبلاً به آن اشاره شد نیز از آیاتی است که می‌تواند دلیلی بر این مطلب باشد که ترك زکات از اسباب ورود در دوزخ است.

* * *

۱۷ - خوردن مال یتیمان

خوردن مال همه کس بدون مجوز شرعی حرام است، ولی این حکم در مورد یتیمان بسیار مؤکدتر است، چرا که نیاز شدید آنها از یکسو و نداشتن سرپرست از سوی دیگر، و عدم امکان دفاع از خویش، از سوی سوّم، سبب می‌شود که مسأله از اهمیت فوق العاده‌ای برخوردار گردد.

به همین دلیل قرآن مجید با صراحت کسانی که اموال یتیمان را به ناحق می‌خورند تهدید به آتش دوزخ کرده، می‌فرماید: (إِنَّ الَّذِينَ يَأْكُلُونَ أَمْوَالَ الْيَتَامَى ظُلْمًا إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا وَ سَيَصْلُونَ سَعِيرًا): «کسانی که اموال یتیمان را از روی ظلم می‌خورند فقط آتش می‌خورند، و به زودی به آتش سوزان (دوزخ) خواهند سوخت (نساء ۱).

در اخبار اسلامی از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده است که فرمود: (شَرُّ الْمَأْكَلِ أَكْلُ مَالِ الْيَتِيمِ ظُلْمًا) بدترین خوردن‌ها، خوردن مال یتیم از روی ستم است.^(۱)

۱. بحار الأنوار، جلد ۷۶، صفحه ۲۶۷، حدیث ۱.

آیا اینکه قرآن می گوید کسانی که مال یتیم را می خورند آتش می خورند يك تعبیر مجازی است؟ آن گونه که جمعی از مفسران گفته اند، یا اینکه می توان آن را بر معنای حقیقی حمل کرد، زیرا این تعبیر نشان می دهد که اعمال ما علاوه بر چهره ظاهر يك چهره باطن نیز دارد که در این جهان از نظر ما پنهان است، و در قیامت ظاهر می شود، و مسأله تجسم اعمال نیز از همین جا سرچشمه می گیرد، روی این حساب حمل آیه بر مفهوم حقیقی بعید به نظر نمی رسد (دقت کنید).

* * *

۱۸ - رباخواری

این کار نیز از اموری است که قرآن صریحاً مرتکبان آن را تهدید به عذاب دوزخ کرده، می فرماید. (فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ، وَ أَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ، وَ مَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ): «هرگاه کسی (از ربا خواران) اندرز الهی به او رسد و خودداری کند، سودهایی که قبلاً (قبل از نزول حکم تحریم ربا) به دست آورده مال او است و کار او به خدا واگذار خواهد شد، اما کسانی که باز گردند (و مرتکب این گناه شوند) اهل آتش خواهند بود و همیشه در آن می مانند» (بقره - ۲۷۵).

نظیر همین معنا در آیه ۱۳۰ و ۱۳۱ سوره آل عمران آمده که رباخواران را تهدید به عذاب آتش می کند، جالب اینکه می گوید: این همان عذاب و آتشی است که در انتظار کافران است! (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ مَضَاعَفَةً وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ - وَ اتَّقُوا النَّارَ الَّتِي أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ).

وقتی رباخواران اعلان جنگ با خدا داده اند یا خدا به آنها اعلان جنگ داده که تا سر حد کافران سقوط کنند، و این تعبیری است بسیار تکان دهنده در مورد این معصیت عظیم.

از بعضی از روایات استفاده می شود که رباخواری در تمام کتب آسمانی و در تمام شرایع پیامبران خدا حرام بوده است، همان گونه که در فقه الرضا آمده است: (وَ هُوَ مُحَرَّمٌ عَلَى لِسَانِ كُلِّ نَبِيٍّ وَ فِي كُلِّ كِتَابٍ).^(۱)

* * *

۱۹ - کفران نعمت های الهی

کفران نعمت های خدا نیز از گناهان بزرگی است که وعده دوزخ درباره آن داده شده، می فرماید: (أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ بَدَّلُوا نِعْمَةَ اللَّهِ كُفْرًا وَ أَحْلَوْا قَوْمَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ - جَهَنَّمَ يَصْلَوْنَهَا وَ يَنْسَوْنَ الْفَرَارِ): آیا ندیدی کسانی را که نعمت خدا را تدبیل به کفران کردند، و قوم خود را به دار البوار گشاندند - (دار البوار همان)

۱. فقه الرضا (علیه السلام) طبق نقل مستدرک الوسائل، جلد ۱۳، صفحه ۳۳۱، حدیث ۷ (چاپ جدید).

دوزخ است، که آنها به آتشش می سوزند و بد قرارگاهی است» (ابراهیم ۲۸ - ۲۹).

در اینکه منظور از نعمت خدا در این آیه چیست؟ جمعی از مفسران بزرگ به پیروی از بعضی از روایات که در منابع اسلامی وارد شده این نعمت را به وجود پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) تفسیر کرده اند در روایتی از امام صادق (علیه السلام) نیز می خوانیم: (نَحْنُ وَ اللهُ نِعْمَةُ اللهِ الَّتِي أَنْعَمَ بِهَا عَلَيَّ عِبَادِهِ وَ بِنَا يُفَوِّزُ مَنْ فَازَ): «به خدا سوگند ما نعمت الهی هستیم که خدا به بندگانش داده و به وسیله ما رستگاران رستگار می شوند».^(۱)

تعبیر به «نحن» (ما) اشاره به تمام خاندان پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) است و اگر اشاره به معصومین (علیهم السلام) باشد به طریق اولی شخص پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را نیز شامل می شود و با توجه به روایات ثقلین، اهمیت این نعمت روشن تر می گردد به هر حال وجود پیامبر الهی (صلی الله علیه وآله وسلم) و امامان معصوم اهل بیت (علیهم السلام) گرچه از بزرگترین نعمت های الهی هستند، ولی مفهوم آیه را محدود نمی توان کرد، و ظاهر این است که همه نعمت های بزرگ الهی را شامل می شود.

مفسران در مورد کفران کنندگان، این نعمت بزرگ گاهی بنی امیه، یا بنی امیه و بنی مغیره یا عموم کفار عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) را

۱. تفسیر علی بن ابراهیم، جلد اول، صفحه ۳۷۱.

ذکر کرده اند، ولی آن هم از قبیل ذکر مصداق روشن است نه اینکه جنبه انحصاری داشته باشد.

به هر صورت در برابر نعمت های بزرگ خدا باید شکر گزار بود، و از آنها به نحو احسن بهره گیری کرد، و اگر این شکر مبدل به کفران شود مجازات آن دوزخ است.^(۱)

* * *

۲۰ - کم فروشی

قرآن روی عذاب این گناه بزرگ نیز تأکید خاصی دارد و اهمیت فوق العاده ای برای آن قائل است، يك سوره قرآن به نام «مطففين» (کم فروشان) است، و در آغاز آن سوره می خوانیم: (وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ... أَلَا يَظُنُّ أُولَئِكَ أَنَّهُمْ مَبْعُوثُونَ لِيَوْمٍ عَظِيمٍ... كَلَّا إِنَّ كِتَابَ الْفَجَارِ لَفِي سَجِينٍ): «وای بر کم فروشان... آیا آنها گمان ندارند بر انگیخته می شوند در روزی بزرگ؟... چنین نیست که آنها می پندارند مسلماً نامه اعمال فاجران در سجین است» (سوره مطففين آیه ۱ و ۴ و ۵ و ۷).

بعضی از مفسران (ویل) را به معنای شدت عذاب قیامت، و بعضی به معنای وادی مخصوصی در جهنم دانسته اند.^(۱)

۱. در تفسیر المیزان آمده: که در این آیه تقدیری است و آن چنین است: بذلوا شکر نعمة الله کفرًا.

در حدیثی نیز از امام صادق (علیه السلام) آمده است که فرمود: «خداوند ویل را درباره هیچکس در قرآن نداده مگر اینکه او را کافر نامیده است می فرماید: **فویل للذین کفروا...** «ویل برای کافران است».^(۲)

در حدیثی نیز از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده که فرمود: «ویل، وادی مخصوصی است در دوزخ که کافران در آن سقوط می کنند».^(۳) از این تعبیرات استفاده می شود که کم فروشی در سر حد کفر است یا نوعی کفر محسوب می شود.

البته «ویل» در لغات معنای گسترده ای دارد و مفهوم آن با شر، غم و اندوه، هلاکت یا عذاب دردناک مساوی است و آنچه در بالا گفته شد می تواند مصداقی از آن باشد.

قابل توجه اینکه: الفاظ آیه گرچه مخصوص به کم فروشان و اجناسی که با پیمانانه و وزن قابل خرید و فروش است می باشد، ولی بعید نیست روح آیه وسعت بیشتری داشته باشد و تمام کسانی را که در انجام وظائف الهی و اجتماعی و اخلاقی خود کم و کسر می گذارند شامل گردد، چرا که هرکس از کار خود کم می گذارد و از انجام وظیفه می دزدد در واقع نوعی کم فروش است، و لذا از «عبدالله بن مسعود» صحابی معروف نقل شده که هرکس از

۱. قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۷۰۴۱.

۲. اصول کافی، جلد ۲، ص ۳۲، حدیث ۱.

۳. روح المعانی، جلد ۳۰، صفحه ۶۸.

نماز کم بگذارد، درباره او همان جاری می شود که خداوند درباره «مطففین» (کم فروشان) فرموده است.^(۱)

۲۱ - عیججویی و غیبت

این دو نیز از گناهان کبیره است، زیرا آبرو و حیثیت افراد با ایمان را بر باد می دهد، همان سرمایه ای که هم وزن خون انسان، و احياناً از آن بالاتر است، و لذا قرآن و عده عذاب دوزخ درباره آن داده و می فرماید: (وَيَلِّ لِكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٌ - الَّذِي جَمَعَ مَالًا وَعَدَّدَهُ - يُحْسَبُ أَنَّ مَالَهُ أَخْلَدَهُ - كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ): «وای بر هر عیججوی غیبت کننده ای، همان کس که اموالی را جمع آوری و شماره کرده (بی آنکه حلال و حرام آن را حساب کند) گمان می کند اموالش او را جاودانه می سازد، چنین نیست، بزودی در آتش خرد کننده پرتاب می شود» (هُمَزَةٌ - ۱ تا ۴).

در تفسیر معنای «هُمَزَةٌ» و «لُّمَزَةٌ» در میان مفسران گفتگو بسیار است، این دو واژه صیغه مبالغه است که از ماده هَمَزٌ و «لَمَزٌ» (بر وزن رمز) گرفته شده، بعضی هر دو را به يك معنا یعنی عیججویی و غیبت تفسیر کرده اند در حالی که بعضی اولی را به معنای عیججویی آشکار و دومی را به معنای

۱. مجمع البیان، جلد ۱۰، صفحه ۴۵۲.

عیجویی پنهان و با اشاره چشم و ابرو و مانند آن دانسته اند، و بعضی اولی را به معنای غیبت کردن و دوّمی به معنای عیجویی روبرو، دانسته اند.

به هر حال به نظر می رسد تمام کسانی که دیگران را به باد استهزاء می گیرند و با نیش زبان و حرکات چشم و ابرو در پشت سر، و پیش رو، در جستجوی عیب افراد یا پرده برداشتن از عیوب پنهانی و اشکار ساختن آنها هستند تا حیثیت اشخاص را بر باد دهند مشمول این آیه خواهند بود، و همان گونه که آنها شخصیت دیگران را در هم می شکنند در قیامت آتش دوزخ که «حُطْمَه» (در هم شکننده) است، تمام وجود آنها را در هم می کوبد و می شکند!.

این افراد در حقیقت شرورترین خلق خدا هستند چنان که در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آمده است فرمود: «شما را از شریرترین افرادتان خبر بدهم»؟! عرض کردند آری ای رسول خدا! فرمود: (الْمَشَانُونُ بِأَنَّمِيْمَةٍ، الْمُفْرَقُونَ بَيْنَ الْإِحْبَةِ، الْبَاغُونَ لِلْبُرْنَاءِ الْمَعَايِبِ) «آنها که بسیار سخن چینی می کنند و در میان دوستان جدایی می افکنند و در میان افراد پاک و بی گناه عیب جویی می کنند».^(۱)

* * *

۱. اصول کافی، جلد ۲ باب النمیمة، حدیث ۱، تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۷۲ و ۷۱.

۲۲ - اسراف و تبذیر

اسراف و تبذیر به معنای وسیع کلمه نیز از گناهان بزرگ است که قرآن با اهمیت زیاد از آنها یاد کرده است در مورد اسراف می فرماید: (وَإِنَّ الْمُسْرِفِينَ هُمْ أَصْحَابُ النَّارِ): «مصرفان اهل آشتند» (مؤمن - ۴۳).

گرچه این سخن در سوره مؤمن از زبان مؤمن آل فرعون نقل شده، ولی قرآن بر آن صحه نهاده است.

و در مورد تبذیر می فرماید: (إِنَّ الْمُبَذِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ): «تبذیر کنندگان همیشه برادران شیاطین بوده اند» (اسراء - ۲۷) روشن است سرنوشت شیاطین و برادرانشان جز گرفتار شدن در کانون - قهر و غضب اهلی یعنی دوزخ نیست. «اسراف» و «سرف» بر وزن (هدف) به گفته بعضی از ارباب لغت به معنای تجاوز از حد و مرز در هر کاری است، هرچند این واژه بیشتر در مورد تجاوز از حد در هزینه ها اطلاق می شود.^(۱)

به همین دلیل مشرکان و گناهکارانی که از حد و مرز الهی تجاوز کرده اند در آیات قرآن مسرف شمرده شده اند، و حتی کشتار افراد بی گناه نیز نوعی اسراف تلقی شده است.

۱. مفردات راغب کلمه سرف.

«تبذیر» از ماده «بذر» در اصل به معنای پراکنده ساختن است، و معمولاً در مواردی که اموال را بدون هدف پراکنده می سازند و به اصطلاح ریخت و پاش می کنند که نتیجه اش اتلاف و تضييع است اطلاق می شود.^(۱)

اگر دقیقاً در وضع دنیای امروز و اسراف تبذیری که بر آن حاکم است که نه تنها در مواد غذایی و امکانات مادی بلکه در همه چیز از حد و مرز تجاوز می شود بیندیشیم می بینیم این اسراف و تبذیرها قبل از آنکه جهنم آخرت را موجب گردد جهنم سوزانی در همین دنیا فراهم ساخته است که صغیر و کبیر در آتش آن می سوزند و فریادشان به جایی نمی رسد، آنگاه تصدیق خواهیم کرد که مجازات اسراف و تبذیر باید آتش دوزخ باشد.

* * *

۲۳ - جرم و گناه

در قرآن مجید تعبیرات کلی و جامعی نیز درباره اوصاف دوزخیان دیده می شود از جمله جرم و گناه است، می فرماید: (وَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَىٰ جَهَنَّمَ وِرْدًا): «روز قیامت مجرمان را (همچون شتران تشنه ای که به آبگاه می روند) به سوی جهنم می رانیم» (مریم: ۸۶).

۱. التحقيق في كلمات قرآن الکریم ماده بذر.

«مجرم» از ماده «جرم» در اصل به معنای قطع کردن است، لذا در مورد قطع کردن میوه از درختان یا قطع خود درختان به کار می رود و از آنجا که گنهکاران خود را با اعمال خویش، از خدا و از نجات و سعادت محروم می سازند این واژه در مورد آنها به کار رفته است.

آیا مفهوم آیه این است که هر گناهی الزاماً سبب ورود در دوزخ است، یا به نظر به مجرمان خاصی دارد؟ ظاهر آیه گرچه اطلاق دارد ولی از آیات دیگر ممکن است استفاده شود که منظور جرمی است که آمیخته با کفر و بی ایمانی باشد، در آیه ۷۴ زخرف می خوانیم: (إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ): «مجرمان در عذاب دوزخ جاودانه می مانند».

مسلم است که خلود در دوزخ مخصوص کفار است نه هر گنهکاری، و در آیه ۴۱ مدثر می خوانیم (يَسْأَلُونَ عَنِ الْمُجْرِمِينَ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرٍ): «بهشتیان از مجرمان می پرسند چه چیز سبب شد که شما دوزخی شوید؟» و آنها در پاسخ گناهایی را می شمردند از جمله تکذیب روز قیامت که مساوی با کفر است.

نظیر این معنا که سخن از جرم آمیخته با کفر است در آیات متعدد دیگری نیز آمده است^(۱) احتمال نیز وجود دارد که مراد از مجرمان در آیه مورد بحث

۱. به آیات اعراف ۴۰ و ۸۴ و ۱۳۳ و حجر - ۱۲ و ۵۸ و فرقان - ۳۱ و نمل - ۶۹ و غیر اینها که درباره اقوامی همچون قوم لوط، قوم فرعون، و دشمنان انبیاء است که همه کافر بودند، وارد شده، و کلمه «مجرم» در مورد آنان به کار رفته است.

گنهکارانی است که کاملاً در گناه فرو رفته اند به گونه ای که نه شایسته شفاعتند، و نه در خور عفو خدا، اینها عموماً وارد دوزخ می شوند.

* * *

۲۴ - تعدی از حدود الهی

این عنوان نیز یکی از عناوین کلیه ای است که در قرآن مجید و عده دوزخ درباره آن داده شده است، می فرماید: (وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَاراً خَالِداً فِيهَا وَلَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ): «و آنکس که نافرمانی خدا و پیامبر را کند، و از حدود الهی تجاوز نماید او را در آتشی وارد می کند که جاودانه در آن خواهد ماند و برای او مجازات خوار کننده ای است (نساء - ۱۴).

منظور از حدود الهی قوانین و احکام و مقررات اوست، گرچه ارباب لغت برای واژه «حدّ» سه معنای متفاوت نقل کرده اند: منع، انتهای هر چیزی، و شدت^(۱) می گردد چرا که انتهای چیزی مانع از آمیختن آن به اشیاء دیگر است، همان گونه که حدود خانه و زمین و کشورها، مانع از اشتباه با اراضی و کشورهای دیگر می شود، و از آنجا که در مفهوم «منع» نوعی شدت نفهته شده گاه به معنای شدت نیز آمده است:

۱. مقائیس اللغه و مفردات راغب و التحقيق في كلمات القرآن الكريم (ماده حدّ).

احکام الهی از این رو «حدود الهی» شمرده است که برای انسان «مناطق ممنوعه ای» ایجاد می کند که وارد آن نگردد، و مجازات های مخصوص شرعی را از این جهت حد گفته اند که در بسیاری از اوقات مانع از تکرار آن می گردد.

به هر حال تعبیر به «تلك حدود الله» در چندین مورد از آیات قرآن مجید آمده است که همه آنها بعد از بیان يك رشته از احکام الهی است.

در آیه مورد بحث بعد از بیان احکام ارث، و در آیات ۲۲۹ و ۲۳۰ بقره و آیه ۱ سوره طلاق بعد از بیان قسمتی از احکام طلاق، آمده و در آیه ۱۸۷ بقره بعد از بیان ممنوع بودن آمیزش جنسی در اعتکاف، و بعضی احکام روزه، و در آیه ۴ مجادله بعد از بیان کفارہ ظهار، و از مجموع اینها استفاده می شود که حدود الهی مفهوم گسترده ای دارد که همه این گونه احکام را شامل می شود.

از طرفی می دانیم که ارتکاب هر گناهی سبب خلود و جاودانگی در دوزخ نخواهد بود، بنابراین ممکن است منظور از آیه فوق کسانی باشند که حدود الهی را به خاطر طغیان و سرکشی و دشمنی و انکار آیات خدا در هم می شکنند، و یا کسانی است که تمام این حدود را نادیده می گیرند و چنان غرق گناهند که سرانجام بی ایمان از دنیا می روند، و گرنه می دانیم گروهی از معصیت کاران مشمول عفو الهی، و گروهی مشمول شفاعت می شوند، و

گروه دیگری که گناهان صغیره دارند بخشوده خواهند شد، و همچنین توبه کاران.^(۱)

گروهی از وعیدیه که معتقدند که مرتکبان کبیره، خلود در آتش دوزخ دارند به آیه فوق و امثال آن استدلال کرده اند ولی جواب آن از آنچه در بالا گفتیم روشن شد و شرح به خواست خدا در جای خود خواهد آمد.

* * *

نتیجه

این گروه های بیست و چهارگانه عمده ترین کسانی هستند که به گفته قرآن مجید راهیان دوزخند، بعضی جاودانه در آن می مانند، و بعضی برای مدتی محدود و معین، و از مجموع این آیات به خوبی روشن می شود که دیدگاه های اسلام در مسائل اجتماعی و حقوقی و انواع انحرافات اخلاقی چیست و برای چه اموری اهمیت فوق العاده قائل است.

این گونه آیات، پیام های تربیتی نیرومندی دارد و همه انسان ها را نسبت به عواقب و خطرات این گناهان بزرگ آگاه می سازد هشدار می دهد، و هدف نهایی همین است.

۱. مرحوم علامه مجلسی بحث مشروعی در بحار الأنوار در این زمینه که اهل ایمان خلود در دوزخ نخواهند داشت، آورده است، علاقه مندان می توانند به جلد هشتم بحار، صفحه ۳۵۱ به عبد (باب ۲۷ باب من یخلد فی النار و من یخرج منها) مراجعه نمایند.

۲ - ماهیت نوزخ

اشاره:

مسلم است که «جهنم» کانون قهر و غضب الهی است، و مطابق ظاهر یا صریح آیات قرآن مشتمل بر عذاب های جسمانی و روحانی می باشد، و آنها که اصرار دارند آن را تنها به مجازات های روحی و معنوی تفسیر کنند، باید بخش عظیمی از آیات قرآن را نادیده گرفته و انکار نمایند یا بدون دلیل بر معنایی مجازی عمل کنند.

اما در اینکه ماهیت «دوزخ» چیست؟ و عذاب ها و کیفرهای آن چگونه است؟ بهترین راه آن است که از نام ها و اوصافی که در آیات مختلف قرآن برای آن ذکر شده کمک بگیریم تا بتوان پرده از روی اسرار این کانون قهر و غضب برداشت، هرچند همان گونه که بارها گفته ایم شناخت و معرفت ما درباره مسائل مربوط به جهان دیگر هر قدر زیاد هم باشد محدود است، تنها شبحی از دور برای ما نمایان است، اما جزئیات و خصوصیات آن روشن نیست چرا که عالم آخرت به طور کلی جهانی است بالاتر از این عالم، درست مانند عالم جنین نسبت به زندگی بیرون شکم مادر.

بنابراین احاطه کامل بر اسرار آن برای مردم دنیا غیر ممکن است، ولی این امر هرگز مانع معرفت و شناخت اجمالی نخواهد بود.

به هر حال برای پی بردن به ماهیت دوزخ به سراغ نام ها و اوصاف و اشارات قرآن در این زمینه می روی و به آیات زیر که نمونه هایی از اسماء و اوصاف دوزخ را بیان می کند، گوش دل می سپاریم:

۱- (وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ

أَبْوَابٍ) (حجر ۴۳ - ۴۴).

۲- (سَأَصْلِيهِ سَقَرٌ - وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَقَرٌ - لَا تَبْقَى

وَ لَا تَدْرُ - لَوَاحَةٌ لِلْبَشَرِ) (مدثر ۲۶ - ۲۹).

۳- (فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ

أُعِدَّتْ لِلْكَافِرِينَ) (بقره - ۲۴).

۴- (فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ) (شوری

- ۷).

۵- (فَأَمَّا مَنْ طَغَى - وَ آثَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا - فَإِنَّ

الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَى) (نازعات ۳۷ - ۳۹).

۶- (كَلَّا لَيُنْبَذَنَّ فِي الْحُطَمَةِ - وَ مَا أَدْرَاكَ مَا

الْحُطَمَةُ - نَارُ اللَّهِ الْمَوْقَدَةُ الَّتِي تَطَّلِعُ عَلَى الْإِفْنِدَةِ)

(همزه ۴ - ۷).

۷- (وَ أَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُمَّهُ هَاوِيَةٌ - وَ مَا

أَدْرَاكَ مَا هِيَ - نَارٌ حَامِيَةٌ) (قارعه ۸ - ۱۱).

۸- كَلَّا إِنَّهَا لَأُظِي - نَزَاعَةٌ لِّلشَّوَى - تَدْعُوا مَنْ
أَدْبَرَ وَتَوَلَّى (معارج ۱۵ - ۱۷).

ترجمه:

- ۱- و جهنم میعادگاه همه آنهاست. هفت در دارد.
- ۲- (اما) به زودی او را وارد دوزخ می کنیم و تو نمی دانی دوزخ چیست؟ (آتشی است که) نه چیزی را باقی می گذارد، و نه چیزی را رها می سازد! پوست تن را به کلی دگرگون می کند!
- ۳- از آتشی بترسید که هیزم آن بدن های مردم (گنهار) و سنگ هاست! و برای کافران آماده شده است.
- ۴- گروهی در بهشتند و گروهی در سعیر (آتش).
- ۵- اما آن کسی که طغیان کرده، و زندگی دنیا را مقدم داشته مسلماً «جحیم» جایگاه اوست.
- ۶- چنین نیست که او می پندارد به زودی در «حطمه» پرتاب می شود و تو چه می دانی «حطمه» چیست؟ آتش برافروخته الهی است، آتشی که از دل ها سربر می زند!

۷- و اما کسی که ترازوهایش سبک است پناهگاهش
 «هاویه» و تو چه می دانی «هاویه» چیست؟ آتشی سوزان.
 ۸- اما هرگز چنین نیست (که آنها می پندارند) شعله های
 سوزان آتشی است که دست و پا و پوست سر را می کند و
 می برد، و کسانی را که به فرمان خدا پشت کردند صدا
 می زند!.

* * *

تفسیر و جمع بندی

تعبیرات مختلف قرآن درباره دوزخ

در نخستین آیه به یکی از معروفترین نام های دوزخ که ۷۷ بار در قرآن
 مجید تکرار شده - یعنی جهنم - برخورد می کنیم، این آیه اشاره به پیروان ابلیس
 کرده، می گوید: «جَهَنَّمَ و عده گاه همه آنهاست - و برای آن هفت در است!» (و)
 إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ - لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ).

در معنای واژه «جَهَنَّمَ» میان ارباب لغت و مفسران گفتگو بسیار است،
 بعضی آن را به معنای «آتش»، و بعضی آن را به معنای «عمیق و ژرف»
 دانسته اند، در لسان العرب آمده «جَهَنَّمَ» به معنای عمق زیاد است، و لذا «بئرٌ
 جَهَنَّمَ و جَهَنَّمَ» به معنی چاه عمیق آمده است.

در همان کتاب از بعضی نقل شده است که این واژه در اصل عبرانی است و «جهنّم» بوده است، و عربی آن به صورت جهنّم ذکر شده، (و به همین دلیل از الفاظ مالا ینصرف است، چرا که هم معرفه و هم عجمی است).

جمعی آن را در اصل واژه عبری «جهینون» دانسته اند^(۱) ینصرف بودن آن تأنیث و تعریف ذکر کرده اند.

بعضی نیز آن را از ریشه فارسی دانسته اند.

به تونل زیر زمینی که حرارت در آن می دمند و زمین حمام را گرم می کند نیز جهنّم می گویند.^(۲)

به هر حال ریشه آن هر چه بوده باشد (عربی، فارسی، و عبرانی) این واژه در قرآن مجید نامی است برای محلی که مملو از انواع عذاب هاست و کانون قهر و غضب الهی است، و دارای درکات و مراتب مختلف است. ضمناً در آیه آمده بود جهنم هفت در دارد که بعداً به خواست خدا درباره آن بحث خواهیم کرد.

* * *

در دومین آیه به یکی دیگر از نام های دوزخ برخورد می کنیم و آن «سقر» است، بعد از اشاره به داستان یکی از مشرکان لجوج و سرسخت (ولید به

۱. لغتنامه دهخدا ماده «جهنّم».

۲. لغتنامه دهخدا ماده جهنّم - التحقیق، لسان العرب - المنجد و اقرب الموارد.

مغیره) می فرماید به زودی او را وارد «سقر» می کنیم، و تو نمی دانی سقر چیست (آتشی است که) چیزی را (به حال خود) باقی نمی گذارد، و نه چیزی را رها می کند، پوست تن را به کلی دگرگون می سازد (سَأْصُلِيهِ سَقْرًا - وَ مَا أَدْرَاكَ مَا سَقْرٌ - لِاتَّبِقِي وَلَا تَدْرُ - لَوَاحَةٌ لِلْبَشَرِ).

به هر حال «سقر» یکی از نام های دوزخ است که در اصل از ماده «سقر» (بر وزن فقر) به معنای درگرگون شدن و ذوب شدن بر اثر تابش آفتاب گرفته شده.^(۱)

بعضی آن را نام یکی از طبقات وحشتناک دوزخ می دانند چنانکه در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: درّه ای است به نام سقر که جایگاه متکبران است و هرگاه نفس بکشد دوزخ را می سوزاند.^(۲)

در صحاح اللغه آمده است که «سقرات الشمس» به معنای شدت تابش آفتاب است، «يَوْمٌ مُسَقَّرٌ» به معنای روز داغ و سوزان است.

در التحقیق آمده که اصل این ماده به معنای حرارت شدیدی است که رنگ اشیاء یا صفات آنها را دگرگون می سازد.

ولی تدریجاً این واژه به و صورت نامی از نام های آتش دوزخ درآمده است، آتشی شدید و سوزان که همه چیز را دگرگون می سازد.

۱. مقایس اللغه و مفردات راغب.

۲. تفسیر صافی ذیل آیه ۴۸ سوره قمر.

اوصافی که در همین آیات آمده نیز شاهد این مدّعی است، چرا که از یکسو می‌گوید: پوست تن را به کلی دگرگون می‌کند، و از سوی دیگر می‌فرماید: چیزی را به حال خود باقی نمی‌گذارد.

* * *

دیگر از اسامی دوزخ که در قرآن مجید به طور گسترده به کار رفته است «نار» است این واژه ۱۴۵ بار در قرآن مجید آمده که در غالب موارد به معنای آتش دوزخ است، هرچند در مواردی نیز به معنای آتش دنیا آمده است، از جمله خطاب به معارضان قرآن کرده، می‌گوید: «اگر شما سوره ای همانند قرآن نمی‌آورید - و هرگز نخواهید توانست - از آتشی بپرهیزید که هیزم آن مردم (گنجهکار) و سنگ هاست که برای کافران آماده شده است.

واژه «نار» به معنای هرگونه «آتش» است، راغب در مفردات می‌گوید: «نار» به معنای شعله ای است که در برابر حسّ انسان ظاهر می‌شود، و به حرارت تنها نیز «نار» گفته می‌شود، بعضی معتقدند «نار» و «نور» از يك ریشه گرفته شده و هر دو باهم همراهند.

به هر حال کثرت استعمال این واژه در خصوص آتش دوزخ در آیات قرآن به حدّی است که به صورت نامی از نام های دوزخ در آمده.

قرآن مجید در آیه ۱۰ آل عمران، اشاره به گروهی از مجرمان کرده می‌گوید: **وَ أُولَئِكَ هُمُ وَقُودُ النَّارِ**: «آنها هیزم آتشند» یعنی هیزم دوزخند. تعبیر به «اصحاب النار» در آیات متعدد نیز در مورد دوزخیان به کار رفته است و لذا اصحاب النار در مقابل اصحاب الجنة قرار داده شده.^(۱)

ضمناً از اوصافی که در این آیه برای آتش دوزخ شمرده شده این است هیزم و آتشگیره آن خود انسان‌ها به اضافه سنگ‌ها (بت‌ها) هستند، بنابراین آتش دوزخ از این نظر هیچ شباهتی به آتش دنیا ندارد.

* * *

در چهارمین آیه به نام و توصیف درباره این کانون قهر الهی یعنی (سعیر) برخوردار می‌کنیم.

بعد از اشاره به هدف نزول قرآن که انداز مردم و بیم دادن آنها از روز قیامت است می‌فرماید: «در آن روز» گروهی در بهشتند و گروهی در سعیرند **(فَرِيقٌ فِي الْجَنَّةِ وَ فَرِيقٌ فِي السَّعِيرِ)**.

واژه «سعیر» شانزده بار، و جمع آن «سُعر» دو بار در قرآن مجید آمده است، این واژه در اصل از ماده «سَعَر» (بر وزن قعر) گرفته شده که به معنای بر افروختن آتش است، و به معنای شدت فروزندگی آن نیز آمده، لذا «سعیر» به

معنای آتشی است که بسیار سوزان و ملتهب و شعلهور باشد. و گاه به معنای «جنون» نیز آمده است، چرا که در این حالت شخص شعلهور می‌گردد و هیجان به او دست می‌دهد، به شتر دیوانه، ناقه مسعوره می‌گویند.^(۱)

از اینکه «سعیر» در آیه فوق در مقابل «جنت» قرار گرفته، چنین استفاده می‌شود که آن هم یکی از نام‌های دوزخ است، تعبیر به «اصحاب السعیر» در چند آیه از قرآن نیز قرینه دیگری بر این نامگذاری است.^(۲)

ولی نمی‌توان انکار کرد که در پاره ای از آیات قرآن به همان معنای وصفی به کار رفته، و اشاره به فروزندگی آتش دوزخ است.

* * *

پنجمین تعبیر که در بیست و پنج مورد در قرآن مجید آمده است همان جحیم است، در آیه مورد بحث می‌فرماید: «اما کسی که طغیان کند و زندگی دنیا را (بر آخرت) مقدم دارد جحیم جایگاه اوست» (فَأَمَّا مَنْ طَغَىٰ وَ آتَرَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا فإِنَّ الْجَحِيمَ هِيَ الْمَأْوَىٰ).

واژه «جحیم» که از تعبیرات قرآن استفاده می‌شود یکی از نام‌های دوزخ است، از ماده «جَحَم» به گفته مفردات به معنای «شدت بر فروختگی آتش» گرفته شده است.

۱. مقاییس، صحاح اللغه و التحقيق و مفردات راغب.

۲. ملك - ۱۰ و ۱۱ - فاطر - ۶.

در «مقایس اللغه» نیز بر همین معنا تأکید شده، ولی «صاح اللغه» آن را به معنی آتش عظیم تفسیر کرده که طبعاً با شدت حرارت و التهاب همراه است. ولی در يك مورد در قرآن مجید این واژه در مورد آتش های سوزان دنیا به کار رفته در آنجا که از قول مشرکان زمان ابراهیم (علیه السلام) نقل می کند: **قَالُوا ابْنُوا لَهُ بُيُوتًا فَأَلْفَوْهُ فِي الْجَحِيمِ** «گفتند بنای مرتفعی برای او (ابراهیم) بسازید و او را در جحیم (کانونی پر از آتش سوزان شعله‌ور) بیفکنید) (صافات - ۹۷).

اما این تعبیر مانع از آن نیست که واژه مزبور از نام های جهنم بوده باشد.

* * *

در ششمین تعبیر به واژه «حُطْمَة» مواجه می شویم که دوبار در سوره هُزْمَة» تکرار شده است، ضمن اشاره به وضع کسانی که عیجوبی و غیبت می کنند و حرص برای جمع آوری اموال دارند می فرماید: «چنین نیست که او می پندارد، به زودی در حطمه پرتاب می شود، تو چه می دانی حطمه چیست؟! آتش الهی برافروخته است که از دل ها سر می کشد»!.

(كَلَّا لَيُنْبَنَنَّ فِي الْحُطْمَةِ - وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْحُطْمَةُ - نَارُ اللَّهِ الْمُوقَدَةُ الَّتِي تَطَّلَعُ

عَلَى الْإِفْنِدَةِ).

واژه «حطمه» که به گفته «صاحح اللغه» و «مجمع البحرین» نامی از نام های دوزخ است، صیغه مبالغه از ماده «حطم» به معنای «درهم شکستن» است، و بعضی آن را به معنای «درهم شکستن اشیاء خشك» می دانند، لذا به سال های قحطی «حُطْمَة» (بر وزن لقمه) گفته می شود، زیرا همه چیز را درهم می شکند و انسان ها را متلاشی می سازد و «حطیم» به محلی از کعبه که میان حجر الاسود و در خانه کعبه واقع شده گفته می شود، زیرا مردم سخت در آنجا ازدحام می کنند گویی از شدت فشار می خواهد استخوان ها درهم بشکند.

بنابراین نامگذاری دوزخ به عنوان «حطمه» به خاطر آن است که آتش سوزانش همه چیز را در هم می شکند و متلاشی می سازد، و تفسیری که قرآن در آیات مورد بحث برای آن آورده (می گوید: آتش افروخته الهی است، که از دل ها سر می کشد) نیز شاهد بر این مدّعی است.

ولی از بعضی از روایات استفاده می شود: که هر يك از نام های «جهنم» از جمله حطمه اشاره به بخش خاصی از دوزخ می باشد.^(۱)

در هفتمین تعبیر سخن از «هاویه» است، که فقط یکبار در قرآن مجید دیده می شود، می فرماید: (وَأَمَّا مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ - فَأَمَّهُ هَاوِيَةٌ - وَمَا أَدْرَاكَ مَا هِيَةٌ - نَارٌ حَامِيَةٌ) «اما آن کس که ترازوهای (عمل) او سبک است پناهگاهش هاویه

۱. به تفسیر نورالثقلین، جلد ۳، صفحه ۱۷ و ۱۹ حدیث ۶۰ و ۶۴ مراجعه فرمائید.

است. و تو چه می دانی هاویه چیست؟ آتشی است داغ و سوزان». (قارعه - ۸ تا ۱۱).

«هاویه» به گفته ابن منظور در لسان العرب یکی از نام های «جهنم» است بنابراین «أمّه هاویه» مفهومش این است که مسکن و قرارگاه او دوزخ می باشد.^(۱)

در «مقایس اللغه» و «مفردات راغب» نیز اشاره به این نامگذاری شده است، این ماده در اصل از ماده «هُویّ» به معنای افتادن و سقوط کردن است، زیرا کافران و مجرمان در آن سقوط می کنند، ضمناً اشاره به عمق دوزخ نیز می باشد.

واژه «أمّ» در اینجا به معنای جایگاه و قرارگاه تفسیر شده و گاه به معنای مادر، یعنی همان گونه که مادر فرزند خویش را در آغوش می کشد دوزخ نیز افراد را در آغوش می گیرد!

بعضی نیز «أمّ» را در اینجا به معنای «مغز سر» تفسیر کرده اند، و می گویند «هاویه» توصیفی است برای دوزخیان زیرا با سر، در آن سقوط می کنند، ولی تفسیر اوّل صحیح تر به نظر می رسد.

* * *

۱. لسان العرب، ماده هوی.

در هشتمین و آخرین تعبیر به واژه (لظی) برخورد می‌کنیم، که آن نیز يك بار در قرآن آمده، در سوره معارج پس از اشاره به حال مجرمانی که در قیامت دوست دارند همسر و برادر و فرزندان خود را برای نجات خویش قربانی کنند می‌فرماید: **كَلَّا إِنَّهَا لَظِي - نَزَاعَةٌ لِّلشُّوٰی - تَدْعُوْا مِّنْ أَدْبَرَ وَ تَوَلٰی:** «آن گونه نیست که آنها می‌پندارند (بلکه) آن لظی (آتش سوزان) است - که دست و پا و پوست سر را می‌کند! - و کسانی را که به فرمان خدا پشت کرده اند فرا می‌خواند» (معارج ۱۵ - ۱۷).

«لظی» در اصل به معنا آتش یا شعله خالص آتش است، ولی به گفته «لسان العرب» و «مفردات راغب» این واژه نامی از نام های «جهنم» است (لذا به خاطر علم بودن و تأنیث غیر منصرف است).

«نَزَاعَه» به معنای چیزی است که پی در پی جدا می‌سازد، و «شَوٰی» به معنای دست و پا و اطراف بدن است (هر چند گاهی به معنای بریان کردن نیز آمده، ولی در اینجا مناسب همان معنای اول است چرا که وقتی چیزی را در آتش می‌افکند اول شاخ و برگ و اطراف آن می‌سوزد).

بعضی نیز «شوی» را به معنای پوست تن یا پوست سر معنی کرده اند. و از عجایب این آتش سوزان اینکه دوزخیان را به سوی خود فرا می‌خواند! آیا واقعاً دوزخ از نوعی حیات و درك و شعور برخوردار است و چنین

می‌کند؟ و یا جاذبه مرموزی در دوزخ است که مستحقان را به خود جذب می‌نماید؟.

هر دو احتمال امکان پذیر است، ولی ظاهر آیه همان معنای اول می‌باشد. این نکته قابل توجه است که در روایات اسلامی «نار» از نام های دوزخ ذکر نشده، بلکه هفت نام دیگر آمده، و هر کدام به عنوان یکی از طبقات دوزخ معرفی شده، نه اینکه این نام های هفتگانه هر کدام مجموعه دوزخ را شامل شود.

از جمله در حدیثی از امیرمؤمنان علی(علیه السلام) می‌خوانیم که فرمود: «جهنم هفت در دارد و این درها طبقاتی هستند که هر يك بالای دیگری است سپس حضرت يك دست خود را بر دیگری نهاد و فرمود: این چنین!... پائین ترین طبقه، «جهنم» است، و بالای آن «لظى» و بالاتر از آن «حطمه» و بالای آن «سقر»، و بالاتر از آن «جحیم»، و بالای آن «سعیر» و بالای آن «هاویه» است (ولی در بعضی از روایات آمده که پائین ترین نقطه آن «هاویه» و بالاترین نقطه آن «جهنم» است).^(۱)

مانعی ندارد که اسامی هفتگانه فوق، گاه بر تمام جهنم اطلاق گردد و گاه بر بخشی از دوزخ، همان گونه که در نام های دنیا نیز دیده می‌شود که گاه يك نام

۱. مجمع البیان، جلد ۵ و ۶، صفحه ۳۳۸ - نورالتقلین، جلد ۳، صفحه ۱۹ حدیث ۶۴ - در حدیث ۶۰ نیز در همین زمینه حدیث مبسوطی از امام باقر(علیه السلام) نقل شده است.

بر مجموعه يك استان و گاه بر خصوص شهری که بخشی از استان است
اطلاق می شود.

* * *

اوصاف جهنم

در مجموع، از آیات مربوط به دوزخ و نام ها و اوصاف آن استفاده می شود
که دوزخ يك كانون هولناك مجازات است، آتشی سوزان آن را پر کرده، و
دارای درها و طبقات گوناگون است، ولی نه آتشی همچون آتش دنیا، بلکه آتشی
با مشخصات زیر:

- ۱- هیزم و آتشگیره آن سنگ ها و انسان هاست!.
- ۲- آتشی است که از دل ها سر می زند و نخستین جرقه هایش در قلوب
ظاهر می گردد!.
- ۳- آتشی است در هم شکننده و در هم کوبنده.
- ۴- آتشی است دارای درك که گنهکاران را به سوی خود فرا می خواند!.
- ۵- هنگامی که این آتش مستحقان خود را از دور می بیند صدای وحشتناك و
خشم آلودش که با نفس زدن های شدید همراه است شنیده می شود (اذا رَأَوْهُمْ مِنْ
مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيظًا وَ زَفِيرًا) (فرقان - ۱۲).

۶- آتشی است متحرك چنانکه می فرماید: «در آن روز جهنم را حاضر می کنند، و آن روز انسان متذکر می شود، ولی این تذکر برای او سودی ندارد» (وَجِيءَ يَوْمَئِذٍ بِجَهَنَّمَ يَوْمَئِذٍ يَتَذَكَّرُ الْإِنْسَانُ وَ أَيْ لَهُ الذُّكْرَى) (فجر - ۲۳).

۷- این آتش سوزان هم اکنون کافران را احاطه کرده هر چند حجاب ها مانع از مشاهده آن است (وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ) (توبه - ۴۹).

شاید مجموع این جهان سبب شده که بعضی برای دوزخ تفسیر روحانی کنند، و آتش آن را آتش سوزان معنوی بدانند، ولی بی شك این تفسیر با ظاهر آیات قرآن هرگز سازگار نیست، و با روایاتی که در شرح آنها آمده نیز هماهنگی ندارد.

بنابراین باید گفت جهنم کانون آتش سوزانی است که با آتش های این جهان بسیار متفاوت است همان گونه که نعمت های بهستی نیز با مواهب این دنیا بسیار تفاوت دارد.

* * *

توضیحات

فلسفه وجود دوزخ

بسیاری سؤال می کنند اصلا وجود جهنم چه لزومی دارد؟ خداوند که انتقامجو نیست، وانگهی مجازات ها معمولا برای این است که افراد بار دیگر مرتکب خطا نشوند و یا درس عبرتی برای دیگران باشد در حالی که می دانیم بعد از این جهان بازگشتی به این عالم نخواهد بود، و در آنجا تکلیف و اطاعت و گناهی مطرح نیست، بنابراین مجازات سنگینی ، همچون دوزخ چه مفهومی خواهد داشت؟.

از سوی دیگر هدف از تمام برنامه های دینی، تعلیم و تربیت و تکامل انسان است، اگر کسانی نپذیرند مجازاتشان همین بس که از رسیدن به آن درجات عالی محروم می مانند.

بنابراین چه نیازی به وجود دوزخ و آن کانون مجازات و قهر و غضب می باشد؟

در برابر این سؤال باید به دو نکته توجه داشت:

۱- بارها گفته ایم که بسیاری از مجازات های الهی، چه در این جهان و چه در جهان دیگر در حقیقت نتیجه اعمال خود انسان هاست که به عنوان مسبب الاسباب بودن خداوند به او نسبت داده می شود بسیاری از مواهب بهشتی تجسم اعمال نیک آدمی، و بسیاری از عذاب های دوزخی تجسم اعمال سوء اوست و می دانیم نتیجه و آثار عمل چیزی نیست که بتوان بر آن خرده گرفت.

مثلا به کسی که سراغ موادّ مخدّر و مشروبات الکلی می رود تا به پندار خویش لحظاتی آسوده خاطر در پناه این دو ماده مخدر بگذراند و از لذّت بی خبری حاصل از این عوامل تخدیر بهره گیرد، هشدار داده می شود که این دو عامل فساد سرانجام وجود تو را به تباهی می کشد، الکل بیماری های قلب و عروق و اعصاب و کبد را به دنبال دارد، و مواد مخدّر تمام اعصاب بلکه تمام هستی تو را در هم می کوبد.

حال اگر کسی گوش به این هشدار نداد و به دنبال این امور رفت، به عذاب و کیفر و مجازاتش مبتلا خواهد شد، این چیزی نیست که نیاز به فلسفه و دلیلی جز قانون علیّت داشته باشد، نتیجه قهری عمل خود انسان است و از آن گریزی نیست!

گناهان غالباً چنین هستند و پیآمدهایی در این زندگی، و زندگی جهان دیگر دارند که به صورت عذاب های دوزخی نمایان می شوند.

لذا در بسیاری از آیات قرآن، این تعبیر دیده می شود که می فرماید: «جزای شما همان اعمال شما است!» در آیه ۹۰ سوره نمل می خوانیم: **وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**: «آنها که اعمال بد با خود بیاورند به رو در آتش افکنده می شوند، آیا جزایی جز آنچه عمل می کردید خواهید داشت؟» یعنی این همان اعمال شماست که دامنانتان را گرفته، نه غیر آن.

و در آیه ۷ تحریم می خوانیم: (یا ایُّهَا الدِّینَ کَفَرُوا لَا تَعْتَدِرُوا الْیَوْمَ اِنَّمَا تُجْرَوْنَ مَا کُنْتُمْ تَعْمَلُونَ): «ای کسانی که کافر شده اید امروز عذر خواهی نکنید چرا که جزای شما همان اعمالی است که انجام می دادید!».

عذر خواهی جایی سود می بخشد که مسأله علت و معلول و نتیجه طبیعی اعمال مطرح نباشد.

آیاتی که سخن از تجسّم اعمال می گوید، و مثلاً خوردن مال یتیم را به عنوان خوردن آتش معرفی می نماید همه گواه بر این معنا است و همچنین روایاتی که می گوید خلق و خوی حیوانی انسان ها، در قیامت از دورن به برون کشیده می شود، و چهره های اشخاص شبیه حیواناتی می گردد که به این خلق و خو معروفند!.

کوتاه سخن اینکه: این دنیا مزرعه است و سرای آخرت هنگام درو کردن است، اگر انسان تخم گل بکارد محصولش شاخه های با طراوت و زیبا و عطر آگین گل است، و اگر بذر خار بیفشاند چیزی جز خار درو نخواهد کرد.

در حدیثی می خوانیم: مردی خدمت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) آمد و از حضرتش تقاضا کرد نصیحتی به او بفرماید، فرمود: **إِحْفَظْ لِسَانَكَ**: «زبان‌ت را حفظ کن» او به این مسأله زیاد اهمیت نداد، باز تقاضای خود را تکرار کرد، در مرتبه دوّم و سوّم نیز همین پاسخ را از پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) شنید، سپس حضرت برای اینکه اهمیت این موضوع را به خوبی نشان دهد در

مرتبه سوم افزود: (وَيَحْكُ وَ هَلْ يَكْبُ النَّاسُ عَلَى مَنَآخِرِهِمْ فِي النَّارِ إِلَّا حَصَائِدُ السِّنِّيْتِهِمْ): «آیا جز این است که مردم را به صورت در آتش دوزخ می افکند آنچه محصول و درو شده زبان های آنهاست».^(۱)

۲- شك نیست که بشارت و انداز هر دو پشتوانه مهمی برای پیاده کردن برنامه های تربیتی محسوب می شوند، همان گونه که بشارت به آن پاداش های عظیم بهشتی تأثیر نیرومندی در دعوت به اطاعت خدا و ترك گناه دارد، تهدید به مجازات های دردناك دوزخی نیز از عامل نیرومندی است، بلکه تجربه نشان داده که مجازات ها تأثیر قوی تری دارند.

به همین دلیل تمام قوانین که از سوی مراکز قانون گذاری دنیا وضع می شود در کنار خود، مجازات هایی برای متخلفان دارد که در اصطلاح حقوق دانان از آن به ضمانت اجرایی تعبیر می شود، مسأله ضمانت اجرا به قدری مهم است که یکی از عناصر اصلی تشکیل دهنده قانون است، به گونه ای که اگر قانونی وضع شود و برای متخلفان هیچگونه مجازاتی (نه زندان نه شلاق نه جریمه مالی نه پاره ای از محرومیت های اجتماعی) در بر نداشته باشد نام قانون نمی توان بر آن نهاد.

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۱۱۵، حدیث ۱۴.

با این حال چگونه ممکن است قوانین الهی خالی از ضمانت اجرا باشد؟ زیرا در این صورت ارزش قانونی خود را از دست می‌دهد، و متخلفان دلیلی بر اطاعت نمی‌بینند، و طبعاً هدف قانون عقیم می‌ماند.

درست است که آثار وضعی و طبیعی تخلف از قوانین الهی می‌تواند عامل باز دارنده‌ای در برابر تخلف‌ها باشد، ولی مسلماً به تنهایی کافی نیست، و لذا خداوند علاوه بر این آثار، يك سلسله کیفرها و مجازات‌ها برای متخلفان قرار داده، و همان گونه که اقوامی را تهدید به مجازات‌های دنیا می‌کند (و نمونه‌های زیادی از آن نیز در خارج واقع شده که در شرح حال اقوام پیشین در قرآن مجید آمده است) کیفرهایی در جهان دیگر برای متخلفان مقرر فرموده است.

این نکته نیز روشن است که هر قدر تشویق و تهدیدی قوی‌تر و شدیدتر باشد تأثیر آن نیز بیشتر است.

این امر یکی از فلسفه‌های وجود بهشت و دوزخ را روشن می‌سازد. در اینجا ممکن است گفته شود تمام این آثار که گفته شد بر وعده کیفر و مجازات مترتب می‌شود، بنابراین چه مانعی دارد که این تهدیدها و اندازها از سوی خداوند مطرح شود ولی در قیامت تحقق نیابد، چون ضرورتی برای آن نیست، زیرا در آنجا نه عبرت دیگران مطرح است و نه عدم تکرار گناه از سوی گناهکاران.

ولی لازمه این سخن این است که خداوند حکیم مرتکب قبیح گردد، و العیاذ بالله سخن به دروغ بگوید، و تخلف از وعده خویش بنماید، سخن از کیفر بدکاران بگوید و حتی سوگند بر انجام آن یاد کند، ولی در عمل خبری نباشد، مسلماً این کار زشتی است که نه تنها لایق ذات پاک خداوند نیست بلکه هیچ فرد مهذب و حکیمی نمی تواند مرتکب آن گردد.

نتیجه اینکه: از یکسو تهدید و انذار به کیفرها به عنوان ضمانت اجرایی لازم است، و از سوی دیگر عمل به این وعده ها برای دفع هرگونه قبیح از ذات خداوند ضروری است.

این است فلسفه تحقق دوزخ و کیفرهایش.

و لذا در آیه ۴۷ سوره ابراهیم می خوانیم: **(فَلَا تَحْسَبَنَّ اللَّهَ مُخْلِفًا وَعْدِهِ رُسُلَهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ ذُوِ اِنْتِقَامٍ)**: «گمان مبر که خداوند وعده ای را که به پیامبرانش داده تخلف کند، چرا که خداوند قدرتمند و دارای مجازات است» (سپس به دنبال این آیه بخشی از عذاب های روز قیامت را شرح می دهد).

۳- درهای دوزخ و درکات آن

اشاره:

از آیات متعددی در قرآن مجید استفاده می‌شود که جهنم دارای درهای متعدد است و در يك آیه تصریح به هفت در شده است.

آیا این درها اشاره به اعمالی است که انسان را به دوزخ می‌کشاند و در حقیقت راه ورود انسان‌ها به جهنم است؟ همان‌گونه که درباره درهای بهشت گذشت.

یا اشاره به طبقات جهنم و درکات آن است، که در روایات متعددی به آن اشاره شده است؟ و یا هر دو معنا در مفهوم این آیات جمع است؟
بهتر این است نخست به سراغ تفسیر آیات مربوط به این قسمت برویم تا پاسخ سؤال بالا را در یابیم.

با این اشاره به قرآن باز می‌گردیم و به آیات ذیل گوش جان فرا می‌دهیم:

۱- (وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ - لَهَا سَبْعَةُ

أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَّفْسُومٌ) (حجر ۴۳ - ۴۴).

۲- (فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَبَسَ

مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ) (نحل - ۲۹).^(۱)

۱. شبیه همین معنا در آیات ۷۲ زمر و ۷۶ غافر آمده است.

- ۳- (وَسِيقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ زُمَرًا حَتَّىٰ إِذَا جَاءُوهَا فَفُتِحَتْ أَبْوَابُهَا) (زمر - ۷۱).
- ۴- (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَنْ تَجِدَهُمْ صٰٓبِرًا) (نساء - ۱۴۵).

ترجمه:

- ۱- و جهنم میعادگاه همه آنهاست، هفت در دارد، و برای هر دری گروه معینی از آنها تقسیم شده اند.
- ۲- اکنون از درهای جهنم وارد شوید در حالی که جاودانه در آن خواهید بود، چه جای بدی است جایگاه مستکبران؟!
- ۳- و کسانی که کافر شدند گروه گروه به سوی جهنم رانده می شوند، وقتی به دوزخ می رسند درهای آن گشوده می شود.
- ۴- منافقان در پائین ترین مرحله دوزخ قرار دارند و هرگز یابوری برای آنها نخواهی یافت.

تفسیر و جمع بندی

منظور از درهای جهنم چیست؟

در نخستین آیه، با اشاره به پیروان شیطان که در آیات قبل از آنها سخن گفته شده است، می فرماید: «جهنم و عده گاه همه آنهاست - هفت در دارد و برای هر دری گروهی از آنها تقسیم شده اند» (وَ إِنَّ جَهَنَّمَ لَمَوْعِدُهُمْ أَجْمَعِينَ لَهَا سَبْعَةُ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهُمْ جُزْءٌ مَقْسُومٌ).

در اینکه منظور از ابواب جهنم (درهای دوزخ) چیست؟ مفسران احتمالات گوناگونی ذکر کرده اند.

نخست اینکه: اشاره به درهای ورودی دوزخ است که همه به يك كانون منتهی می گردد همانند درهای متعدد ساختمان های معمولی این جهان، و در حقیقت اشاره به کثرت وارد شوندگان در این مرکز قهر الهی است.

این احتمال با توجه به روایات متعددی که در تفسیر این آیه آمده است بعید به نظر می رسد.

دیگر اینکه منظور طبقات مختلف دوزخ است که از نظر شدت عذاب با همدیگر متفاوت می باشند، بنابراین هر يك از این درهای هفتگانه در واقع به یکی از این طبقات گشوده می شود.

روایات متعددی که از طرق اهل بیت (علیهم السلام) و اهل سنت رسیده گواه این تفسیر است.

در حدیثی که در دُرِّ المنثور از علی (علیه السلام) آمده می خوانیم که فرمود:
أَتَدْرُونَ كَيْفَ أَبْوَابُ جَهَنَّمَ؟ قُلْنَا كَنَحْوِ هَذِهِ الْأَبْوَابِ! قَالَ: لَا وَلَكِنَّهَا هَكَذَا وَوَضَعَ يَدَهُ فَوْقَ يَدِهِ وَبَسَطَ يَدَهُ عَلَى يَدِهِ: «آیا می دانید درهای دوزخ چگونه است، گفتیم مانند همین درها، فرمود: نه، آنها این چنین است، سپس امام (علیه السلام) يك دست خود را بر دیگری گذارد و آن را گشود (اشاره به اینکه آنها طبقاتی روی همدیگر قرار دارد).^(۱)

در حدیث دیگری از همان حضرت (علیه السلام) آمده **سَبْعَةَ أَبْوَابِ النَّارِ مُتَطَابِقَاتٍ:** «هفت در در دوزخ است که روی یکدیگر قرار دارد».^(۲)
و نیز در حدیث دیگری از همان حضرت نقل شده که بعد از تفسیر درهای هفتگانه دوزخ به طبقاتی که بعضی بالای بعض دیگر قرار دارند، نام های این طبقات را چنین شمرد: از همه پائین تر «جهنم»، و بالای آن «لظى»، و بالای آن «حطمه»، و فوق آن «سقر»، و بالای آن «جحیم» و فوق آن «سعیر» و برتر از آن «هاویه» است (ولی در بعضی از روایات پائین ترین «هاویه» و بالاترین «جهنم» شمرده شده).^(۳)

سوّمین احتمال اینکه تعدد این درها به خاطر تعدد اقوام مختلفی است که از آنها وارد می شوند.

۱. الدّر المنثور، جلد ۴، صفحه ۹۹.

۲. نور الثقلین، جلد ۳، صفحه ۱۸، حدیث ۶۲.

۳. همان مدرک، صفحه ۱۹، حدیث ۶۴.

در تفسیر روح المعانی از پاره ای از منابع خبری نقل شده که: در اوّل ویژه مسلمانان موحد گنهکار است، و در دوّم از آن یهود، در سوّم از آن نصاری، و در چهارم مخصوص ستاره پرستان، و در پنجم از آن مجوس، و در ششم از آن مشرکان و آخرین در مخصوص منافقان است!^(۱)

چهارمین تفسیر اینکه: منظور از این درها همان اعمال و گناهایی است که سرچشمه ورود در دوزخ است.

شاهد این سخن اوّلاً مقابله ای است که با درهای بهشت وجود دارد، و در مورد درهای بهشت در بعضی از روایات صریحاً آمده بود که «جهاد» یکی از درهای بهشت است، و یا اینکه یکی از درهای بهشت به نام «باب المجاهدین» است^(۲) اعمال آدم همچون «صبر» و «شکر» و مانند آن دارد.

ثانیاً: روایاتی است که نشان می دهد که از بعضی از درهای جهنم فرعون و هامان و قارون، و از بعضی مشرکان، و از بعضی دشمنان خاندان پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) وارد می شوند^(۳) گناهان مختلف است.

ولی سه تفسیر اخیر قابل جمع با یکدیگر است، چرا که طبقات جهنم یکی از دیگری دردناک تر، و گروه هایی که وارد آنها می شوند یکی از دیگری گنهکارترند، و اعمالی که آنها انجام می داده اند یکی از دیگری بدتر است، و به

۱. روح المعانی، جلد ۱۴، صفحه ۴۸ - تفسیر قرطبی، جلد ۵، صفحه ۳۶۴۶.

۲. کافی، جلد ۵، صفحه حدیث ۲.

۳. بحار، جلد ۸، صفحه ۲۸۵، حدیث ۱۱.

این ترتیب هر سه تفسیر در يك مفهوم جمع می شود، و در نتیجه درهای جهنم در واقع پیام آور این حقیقت است که همان طور که اعمال آدمی با هم متفاوت و اصناف مجرمان و کفار با هم مختلفند، مجازات آنها نیز در جهان دیگر یکسان نیست و با یکدیگر فرق بسیار دارد.

* * *

در دومین آیه کفاری را که با انتخاب این راه غلط بر خود ظلم و ستم کردند مخاطب ساخته می فرماید «اکنون (در قیامت) از درهای جهنم وارد شوید، در حالی که همیشه در آن خواهید بود، و چه جای بدی است جایگاه متکبران؟! (فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَبئسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ).

قابل توجه اینکه در اینجا «ابواب جهنم» به صورت جمع ذکر شده، در حالی که هر گروهی از يك در وارد می شوند نه از درهای متعدد (دقت کنید). این تعبیر ممکن است به خاطر این باشد که مخاطب ها در این آیه جمعند، و طبعاً هنگامی که يك جماعت می خواهد وارد مکانی شود که درهای متعدد دارد هر گروهی از دری وارد می شوند، پس مجموعاً از درهای متعدد وارد شده اند.

یا اینکه هر گروه از آنان، تحت عنوان خاصی از یکی از درها، که ویژه آن گروه است وارد دوزخ می گردند.

این احتمال نیز وجود دارد که مخاطبین این آیه در طبقات پایین دوزخ قرار دارند و طبعاً باید از درها و طبقات متعددی بگذرند تا به آنجا برسند. به هر حال در این آیه فقط سخن از درهای دوزخ است، اما توضیحی درباره تعداد آنها نیست، به تعبیر دیگر دوزخ همانند بعضی از زندان های وحشتناک و تو در تو است که از بندهایی تشکیل شده، گروهی از گمراهان سرسخت که باید در «درک اسفل» یا «قعر جهنم» یا طبقات نزدیک به آن باشند طبعاً باید از همه این طبقات عبور کنند.

* * *

در سومین آیه همین موضوع با تعبیر دیگری عنوان شده است، می فرماید: «و کسانی که کافر شدند گروه گروه به سوی دوزخ رانده می شوند، هنگامی که به آن می رسند درهایش گشوده می شود» (وَيَسِقَ الَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ مُرَمَّاً حَتَّىٰ إِذَا جَانُوهَا فَتَحَتْ أَبْوَابُهَا).

این تعبیر گویا اشاره به این است که «جهنم» حضور آنها را درک می کند، هنگامی که آنان نزدیک می شوند ناگهان درها گشوده می شود، و این مشاهده ناگهانی وحشت بیشتری در آنها ایجاد می کند در حالی که همین معنا در مورد بهشتیان نیز آمده و آن سبب مزید سرور و خوشحالی آنهاست باز در اینجا به تعدد درها دوزخ برخورد می کنیم بی آنکه تعداد آنها بیان شده باشد، و باز در

اینجا سخن از گشوده شدن تمام درهاست در حالی که هر گروهی از دری وارد می شوند، انتخاب این تعبیر ممکن است به دلائلی باشد که در آیه قبل به آن اشاره شد.

* * *

در چهارمین آیه سخن از درها نیست، بلکه تنها سخن از طبقه پائین جهنم است که نشان می دهد جهنم دارای طبقات مختلفی است، می فرماید: «منافقان در طبقه پائین دوزخ قرار دارند، و هرگز یآوری برای آنها نخواهی یافت» (إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَكُنْ تُجِدُ لَهُمْ نَصِيرًا).

در لسان عرب به پله هایی که به طرف بالا می رود «درجه» و به پله هایی که سمت پایین می رود (مانند پله های سرداب) «درکه» می گویند.

این واژه از ماده «درک» (بر وزن مرگ) به معنای رسیدن به چیزی است، لذا به طناب هایی که به یکدیگر متصل می کنند تا به قعر چاه یا دریا برسد، «دَرَكَ» (بر وزن فلك) می گویند.

عمیق ترین نقطه دریا یا مکان های دیگر، «دَرَكَ» (بر وزن مرگ) نامیده می شود، بنابراین توصیف «الدرك» در آیه شریفه به «الأسفل» از قبیل تأکید و قید توضیحی است.

به هر حال این آیه تنها آیه ای است که اشاره به طبقات جهنم دارد، و می توان آیات سابق را که از درهای جهنم سخن می گفت با آن تطبیق کرد، و نتیجه آن همان چیزی است که از روایات سابق استفاده شد، که درهای جهنم در عرض هم نیست بلکه در طول هم است، بعضی بالای دیگری قرار دارد.

فخر رازی در تفسیر خود، بعد از آنکه «درک» را به معنای دورترین نقطه قعر چیزی تفسیر می کند، می گوید: «ظاهر این تعبیر قرآنی این است که جهنم دارای طبقاتی است، و ظاهر این است سخت ترین طبقات جهنم همان طبقه پائین است».^(۱)

قابل توجه اینکه در این آیه پائین ترین قعر دوزخ برای منافقان! ذکر شده، این به خوبی نشان می دهد که «نفاق» بدترین گناه و پست ترین نقطه دوزخ است، دلیل آن هم روشن است، خطری که از ناحیه منافقان دامان جامعه اسلامی را می گیرد به مراتب از خطر کفار و دشمنانی که با صراحت، کفر و عداوت خود را آشکار می سازند بیشتر است.

در حدیثی نیز درباره علمای فاسد می خوانیم: **إِنَّ مِنَ الْعُلَمَاءِ مَنْ يُحِبُّ أَنْ يَخْرُنَ عِلْمَهُ وَ لَا يُؤْخَذُ عَنْهُ، فَذَاكَ فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ:** «بعضی از دانشمندان هستند که دوست دارند علم خود را احتکار کنند و کسی از آنها بهره نگیرند، اینها در پایه اسفل از آتشند»!^(۲)

۱. تفسیر فخر رازی، جلد ۱۱، صفحه ۸۷.

۲. بحار، جلد ۸، صفحه ۳۱، حدیث ۷۶.

چنانکه گفتیم از بعضی روایات نیز استفاده می‌شود که برای هر يك از درهای هفتگانه دوزخ اصحاب خاص است، مثلاً از يك در فرعون و هامان و قارون وارد می‌شوند، و از در دیگری بنی امیه، و از در دیگری مشرکان، و همینطور.^(۱)

بدیهی است ورود فرعون و هامان و قارون، یا بنی امیه، از این درها، به خاطر اعمال و عقائد آنها است و به همین دلیل کسانی که در خط آنها و پیرو مکتب عقیدتی و علمی آنان باشند قاعدتاً از همان درها وارد می‌شوند، و بنابراین رابطه میان «درها» و «اعمال و عقائد» انسان‌ها روشن می‌شود.

۱. بحار، جلد ۸، صفحه ۲۸۵، حدیث ۱۱.

۴ - عذاب های جسمانی دوزخیان

اشاره:

همان گونه که پاداش های الهی و مواهب بهشتی در قیامت دو گونه است «روحانی» و «جسمانی» که شرح مبسوط آن گذشت، عذاب های دوزخی نیز بر دو گونه است: روحانی و جسمانی، زیرا می دانیم معاد دو جنبه دارد و هر کدام مجازات و پاداش مناسب خود را می طلبد.

به علاوه اعمال انسان در این جهان نیز دو گونه است «اعمال قلبی و روحی» و «اعمال جسمی و مادی» بنابراین ممکن نیست در آنجا تنها يك نوع پاداش یا کیفر وجود داشته باشد.

آیات مختلف قرآن و روایات اسلامی نیز گواه روشنی بر این مدعاست. با این اشاره نخست به سراغ مجازات های جسمانی دوزخیان می رویم، و به آیاتی که در این زمینه وارد شده گوش جان فرا می دهیم، و آنها را تحت عناوین زیر مطالعه می کنیم.

الف- شدت فوق العاده عذاب های دوزخیان.

ب- غذای دوزخیان.

ج- نوشیدنی های آنها.

د- لباس دوزخیان.

هـ- سایر عذاب های جسمانی آنان.

الف شدت عذاب در دوزخ.

- ۱- (يَوْمَ الْمُجْرِمُ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ بِنَبِيهِ - وَصَاحِبِيَّتِهِ وَآخِيهِ وَفَصِيلَتِهِ الَّتِي تُؤْوِيهِ - وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ) (معارج ۱۱ - ۱۴).
- ۲- (فَيَوْمِئِذٍ لَا يُعَذِّبُ عَذَابَهُ أَحَدٌ - وَلَا يُوثِقُ وَثَاقَهُ أَحَدٌ) (فجر ۲۵ - ۲۶).
- ۳- (فَيُعَذِّبُهُ اللَّهُ الْعَذَابَ الْأَكْبَرَ) (غاشية ۲۴).
- ۴- (إِطْلِقُوا إِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ - لَا ظِلِيلَ وَلَا يُغْنِي مِنَ الْهَبِّ - إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرِّرٍ كَالْقَصْرِ - كَأَنَّهُ جَمَالَةٌ صُفْرٌ) (مرسلات ۳۰ - ۳۳).
- ۵- (وَيَتَجَنَّبُهَا الْأَشْقَى - الَّذِي يَصْلَى النَّارَ الْكُبْرَى - ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى) (اعلى ۱۱ - ۱۳).

ترجمه:

- ۱- گنهگار دوست می دارد فرزندان خود را در برابر عذاب آن روز فدا کند، و همسر و برادرش را، و قبیله اش را

که همیشه از او حمایت می کردند و تمام مردم روی زمین را،
تا مایه نجاتش شود.

۲- در آن روز هیچ کس عذابی همانند عذاب او نمی کند و
هیچ کس همچون او کسی را به بند نمی کشد.

۳- خداوند او را به عذاب بزرگ مجازات می کند.

۴- بروید به سوی سایه سه شاخه! (از دودهای خفقان بار
آتش!) سایه ای که نه آرام بخش است و نه از شعله ها
جلوگیری می کند، جرقه هایی از خود پرتاب می کند مانند
یک کاخ! گویی (در سرعت و کثرت) همچون شتران زرد
رنگی هستند (که به هر سو پراکنده می شوند).

۵- اما بدبخت ترین افراد از آن (تذکر الهی) دوری
می گزیند، همان کسی که در آتش بزرگ وارد می شود،
سپس در آن آتش نه می میرد و نه زنده می شود!.

تفسیر و جمع بندی

شدت عذاب دوزخ در قیامت به اندازه ای است که قرآن در نخستین آیات
مورد بحث می فرماید: «شخص گنهکار دوست می دارد که فرزندان خود را
در برابر عذاب آن روز فدا کند - (حتی) همسر و برادرش، و قبیله اش را که

همیشه از او حمایت می کردند» و تمام مردم روی زمین را تا سبب نجاتش شود
**(يَوْمَ الْمُجْرِمِ لَوْ يَفْتَدِي مِنْ عَذَابِ يَوْمِنَا بَنِيهِ وَ صَاحِبَتَهُ وَ أَخِيهِ وَ فَصِيلَتَهُ الَّتِي
 تُؤْوِيهِ - وَ مَنْ فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا ثُمَّ يُنْجِيهِ).**^(۱)

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که عذاب الهی در آن روز به قدری هولناک
 است که مجرم حاضر می شود تمام سرمایه های خود، و همه عزیزانش، بلکه
 تمام مردم جهان را برای نجات خودش فدا کند، (و تعبیری از این گویاتر و
 رساتر نیست) اما چه سود که هیچ يك از اینها از او پذیرفته نمی شود او گرفتار
 اعمال خویش و عواقب دردناک آن است.

* * *

همین معنا در سومین آیه با تعبیر دیگری منعکس شده است، اشاره به
 کافرانی که به حق پشت می کنند نموده، می فرماید: «خداوند او را به عذاب
 اکبر مجازات می کند» **(فِي عَذَابِ اللَّهِ الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ).**
 عذاب اکبر (سخت ترین عذاب ها) اشاره به عذاب روز قیامت است در
 برابر مجازات های دنیا که از آن تعبیر به «عذاب ادنی» شده چنانکه در آیه ۲۱
 سوره الم سجده می خوانیم **(وَلَنُذِيقَنَّهُمْ مِنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَى دُونَ عَذَابِ الْأَكْبَرِ):**
 «ما به آنها از عذاب ادنی (عذاب دنیا) پیش از عذاب اکبر می چشانیم».

۱. «فصیله» از ماده «فصل» به معنای جدا شدن است، و در اینجا به معنای عشیره و قبیله ای
 است که انسان از آن به وجود آمده است.

قابل توجه اینکه گاهی عذاب های الهی در دنیا نسبت به اقوام گنهکار - مانند قوم لوط چنان شدید بوده که تمام شهر و آبادی ها و زندگی و اجساد آنها را در هم کوبیده است، ولی باز هم اینها در برابر عذاب قیامت عذاب اصغر است و این امر از شدت فوق العاده مجازات های قیامت خبر می دهد.

* * *

در چهارمین آیه گوشه ای از عذاب شدید دوزخیان در عبارات دیگری بیان شده، به منکران قیامت و دادگاه عدل الهی گفته می شود: بروید به سوی همان چیزی که پیوسته آن را انکار می کردید «بروید به سوی سایه سه شاخه (از دودهای خفقان بار آتش دوزخ) سایه ای که نه آرام بخش است و نه جلو شعله های آتش را می گیرد (بلکه بر آثار مرگبار آن می افزاید) جرقه هایی از خود به بیرون پرتاب می کند مانند يك کاخ! گویی همچون شتران زرد رنگی هستند» (که با سرعت به هر سو پراکنده می شوند) (اَنْطَلِفُوا اِلَى ظِلِّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ - لَا ظِلِّيلَ وَلَا يُغْنِي مِنَ الْهَبِّ - اِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ - كَانَتْ جَمَالَةً صُفْرًا).

در این آیات نکته های عجیبی پیرامون شدت آتش دوزخ بیان شده: نخست اینکه به منکران این دادگاه بزرگ و آلوده گان به انواع گناه گفته می شود بروید به سوی سایه، اما کدام سایه؟! سایه ناشی از دودهای خفقان باری که سه شاخه

دارد. شاخه ای بر فراز سر و شاخه ای از سمت راست و چپ، خلاصه سایه مرگباری که از هر سوی آنها را احاطه می کند، سایه ای نه همچون سایه های آرامبخش درختان با طراوت بهشتی با سایه سقف ها و قصرها سایه ای داغ و سوزان!

دیگر اینکه سایه چند شاخه ای که پر از جرقه های آتشین است، جرقه هایی عظیم همچون کاخ ها! یا همچون شترانی زرد رنگ که با سرعت به هر سو می دوند!

جائی که سایه اش چنین باشد آتشش چگونه است؟!.

چه تعبیرات حساب شده و تکان دهنده ای؟ مردم همیشه برای نجات از گرما به سراغ سایه ها می روند، در حالی که در اینجا سایه ای جز سایه دودهای آتش را چیز دیگری نیست، که اگر در زمان نزول آیات تصور آن مشکل بود امروز میدان های جنگ های جنایت بار که بمب ها چند تنی بر آن فرو می ریزند و همه چیز در دود و آتش فرو می رود می تواند تصویر کوچکی از آن عذاب بزرگ داشته باشد، با آن جرقه های عظیم و ترکش های آتشین که تا شعاع وسیعی اطراف خود را پر از شراره می کند تازه این سایه آن آتش است.^(۱)

۱. بعضی معتقدند ضمیر «آنها» به آتش (النار) باز می گردد که مؤنث مجازی است گرچه «نار» در آیه ذکر نشده، اما به قرینه سایه دودها می توان آن را استفاده کرد، ولی بهتر این است که ضمیر به شاخه های سه گانه این سایه خفقان بار باز گردد، چون هدف آن است که آثار مرگبار این سایه معلوم شود تا موضوع آتش به طریق اولی روشن گردد.

تعبیر به «قصر» ممکن است اشاره ای به کاخ های ستمگران باشد، و تشبیه جرقه های آتش دوزخ به این کاخ ها که همیشه قلوب محرومان را آتش زده بسیار پرمعناست، همچنین تشبیه به شتران زرد رنگ یکدست، که از نشانه ثروت بی حساب مستکبران بوده، تعبیر پر معنا دیگری در این زمینه است. ممکن است بعضی چنین پندارند که تشبیه این شراره ها گاهی به قصر و گاهی به شتران زرد رنگ با هم سازگار نیست، چون یکی بسیار بزرگ و دیگری به نسبت کوچک است.

ولی باید توجه داشت که هر يك از این دو تشبیه ناظر به جنبه های خاصی است، تشبیه اول برای عظمت این شراره هاست و تشبیه دوم برای کثرت و سرعت و پراکنده شدن به هر سو، همچون پراکنده شدن شتران در بیابان هاست، یا اشاره به تفاوت این جرقه هاست، جرقه های بزرگ آن همچون کاخ های ستمگران است، و جرقه های کوچک آن همچون شتران زرد رنگ آنها!..

«جمالة» جمع «جَمَلٌ» به معنای «شتر» است، مانند حجر و حجاره، و «صُفْرٌ» بر وزن «قُفْلٌ» جمع «اصفر» به معنی شیء زرد رنگ است، و گاه به رنگ های تیره مایل به سیاه نیز اطلاق شده، ولی در اینجا مناسب معنای اول است.

در پنجمین و آخرین آیات، تعبیر دیگری دیده می شود که حکایت از شدت عذاب های دزوحی می کند، می فرماید: «بدبختترین مردم از آن (تذکرات بیدار کننده الهی) دوری می کنند - همان کسی که در آن آتش بزرگ وارد می شود - سپس در آن می میرد و نه زنده می شود» (وَيَجْجَبُهَا الْأَشْقَى - الَّذِي يَصَلَّى النَّارَ الْكُبْرَى - ثُمَّ لَا يَمُوتُ فِيهَا وَلَا يَحْيَى).

این ترسیمی است از شدت عذاب دوزخ، که دوزخیان همیشه در حالتی بین موت و حیات گرفتارند، نه می میرند که چیزی درك نکنند، و آسوده شوند، و نه آن حالت را می توان زندگی نام نهاد همان گونه که در عذاب های شدید دنیاست که انسان حالتی بین مرگ و حیات و به این ترتیب دائماً میان مرگ و زندگی دست و پا می زنند.

تعبیر به «النار الکبری» (آتش بزرگ) در برابر آتش کوچک است که اشاره به عذاب های این دنیا می باشد.

در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم: (إِنَّ نَارَكُمْ هَذِهِ جُزْءٌ مِنْ سَبْعِينَ جِزْأً مِنْ نَارِ جَهَنَّمَ، وَقَدْ أَطْفِنَتْ سَبْعِينَ مَرَّةً بِالْمَاءِ ثُمَّ التَّهَبَتْ! وَ لَوْلَا ذَلِكَ مَا اسْتَطَاعَ آدَمِيُّ أَنْ يُطِيقَهَا!)^(۱) جزء از آتش دوزخ است که هفتاد مرتبه با آب

۱. تفسیر امام حسن عسکری (علیه السلام) طبق نقل بحار الأنوار، جلد ۸، صفحه ۲۸۸، حدیث ۲۱.

خاموش شده باز شعله ور گردیده، و اگر چنین نبود هیچ انسانی قدرت تحمل آن را نداشت یعنی نمی توانست در کنار آن قرار گیرد».

همین معنا از علی(علیه السلام) از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله وسلم) نیز نقل شده است.

بعضی از مفسران احتمال داده اند که «نار کبری» اشاره به قسمتی از دوزخ است که عذابش شدیدتر است (یعنی پایین ترین طبقات دوزخ).^(۱)

ولی تفسیر اول مناسب تر به نظر می رسد.

این بود گوشه ای از ابعاد وسیع و گسترده آتش دوزخ و شدت عذاب دردناک آن.

* * *

۲ - غذاها و نوشیدنی های مرگبار دوزخیان

اشاره

بارها گفته ایم معاد جنبه جسمانی و روحانی هر دو دارد، به همین دلیل کیفرها و پاداش ها نیز دو گانه است، و در این میان از جمله اموری که می تواند مایه لذت جسم و یا سبب عذاب آن باشد، مسأله غذاها و نوشیدنی هاست، يك غذای نامناسب و گلوگیر و ناگوار و بدبو و بد طعم و داغ

۱. المیزان، جلد ۲۰ ذیل آیه مورد بحث.

و سوزان، عذاب دردناکی است، و در مقابل، يك نوشیدنی یا غذای لذیذ و گوارا، مایه لذت جسم و راحت تن است، حتی در روح انسان تأثیر می گذارد، به او نشاط و انبساط می بخشد، به عکس غذاها و نوشیدنی های ناگوار که هم عذاب جسم است، و هم سبب ناراحتی جان.

قرآن مجید برای اینکه بار تربیتی دوزخ را مضاعف سازد، به مجرمان و بدکاران شدیداً هشدار دهد، و آنها را از اعمال زشتشان بر حذر دارد، پرده از روی کیفیت غذاها و نوشیدنی های دوزخیان برداشته و گوشه ای از آن را به نمایش گذارده است.

تعبیراتی که در این زمینه وارد شده به قدری هولناک و تکان دهنده است که می تواند هر انسانی را تحت تأثیر قرار دهد.

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و به آیات زیر گوش دل می سپاریم:

۱- (إِنَّ شَجَرَةَ الزَّقُّومِ - طَعَامُ الْأَثِيمِ - كَالْمُهْلِ يَغْلِي

فِي الْبُطُونِ - كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ) (دخان ۴۳ - ۴۶).

۲- (أَذَلِكَ خَيْرٌ نُزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ إِنَّهَا شَجَرَةٌ

تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ - طَلَعُهَا كَأَنَّهُ رُؤْسُ الشَّيَاطِينِ

- فَإِنَّهُمْ لَا يَكُلُونَ مِنْهَا فَمَا لَيْسُوا مِنْهَا الْبُطُونَ) (صافات

۶۲ - ۶۶).

- ۳- (فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هُنَا حَمِيمٌ - وَ لَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسَلِينٍ - لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ) (حاقه ۳۵ - ۳۷).
- ۴- (تَصَلَّى نَاراً حَامِيَةً - تُسْقَى مِنْ عَيْنِ آيَةٍ - لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيحٍ - لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ) (غاشیه ۴ - ۷).
- ۵- (إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَاراً أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِينُوا يُلْغَوْنَ بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ - يَشْوِي الْوُجُوهُ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَفَقًا) (کهف - ۲۹).
- ۶- (إِنَّ جَهَنَّمَ كَانَتْ مِرْصَاداً - لِلطَّاغِينَ مَاباً - لَا يَبِثْنَ فِيهَا أَحْقَاباً - لَا يَذُوقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَاباً - إِلَّا حَمِيمًا وَعَسَاقًا) (نبا ۲۱ - ۲۵).
- ۷- (وَ خَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ - مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمٌ وَيُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ - يَنْجَرُّعُهُ وَلَا يُكَادُ يُسْبِغُهُ وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ) (ابراهیم ۱۵ - ۱۷).^(۱)

۱. در آیات متعدّد دیگری تعبیراتی شبیه آیات فوق به چشم می خورد، از جمله در آیه ۱۳ مزمل، ۷۰ انعام، ۴ یونس، ۵۷، ص، ۴۶ محمد (صلی الله علیه و آله وسلم) و ۵۲ تا ۵۷ واقعه.

ترجمه:

- ۱- درخت زقوم - غذای گنهکاران است همانند فلز گداخته در شکم‌ها می‌جوشد - جوششی همچون آب سوزان.
- ۲- آیا این (نعمت‌های جاویدان بهشت) بهتر است یا درخت (نفرت انگیز) زقوم - ما آن را مایه درد و رنج ظالمان قرار دادیم - درختی است که از قعر جهنم می‌روید شکوفه آن مانند کله‌های شیاطین است! - آنها (مجرمان) از آن می‌خورند و شکم خود را از آن پر می‌کنند!.
- ۳- امروز در اینجا یار مهربانی ندارد - و نه طعامی جز از خونابه! - غذایی که جز خطا کاران آن را نمی‌خورند.
- ۴- و در آتش سوزان وارد می‌گردند - از چشمه‌ای فوق العاده داغ به آنها می‌نوشانند - طعامی جز از ضریع (خارخسک تلخ و بدبو) ندارند - غذایی که نه آنها را فربه می‌کند و نه گرسنگی را فرو می‌نشانند!.
- ۵- ما برای ستمگران آتشی آماده کرده‌ایم که سراپرده‌اش آنها را از هر سو احاطه کرده است، و اگر تقاضای آب کنند آبی برای آنها می‌آورند همچون فلز گداخته

که صورت ها را بریان می کند، چه بد نوشیدنی است، و چه بد محل اجتماعی؟.

۶- جهنم کمینگاهی است بزرگ! و محل بازگشتی برای طغیانگران! مدت های طولانی در آن می مانند - در آنجا نه چیز خنکی می چشند و نه نوشیدنی گوارایی - جز آبی سوزان و مایعی از خونابه!.

۷- آنها (از خدا) تقاضای فتح و پیروی کردند، و هر گردنکش منحرفی نومید و نابود شد - و به دنبال او جهنم خواهد بود و از آب بدبوی متعفی نوشانده می شود - به زحمت جرعه جرعه آن را سر می کشد و هرگز به میل خود حاضر نیست آن را بیاشامد و مرگ از هر مکانی به سراغ او می آید، ولی با اینهمه نمی میرد! و به دنبال آن عذاب شدیدی است.

تفسیر و جمع بندی

زقوم - حمیم - غسلین - ضریع - غساق - صدید

در نخستین آیه با نخستین تعبیر درباره غذای دوزخیان روبه رو می شویم و آن درخت زقوم است، می فرماید: مسلماً درخت زقوم طعام گنهکار است که

همانند فلز گداخته در شکم‌ها می‌جوشد، جوششی همچون آب سوزان (انَّ شَجَرَةَ الزَّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ - كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ - كَغَلِيِّ الْحَمِيمِ).

مفسران و ارباب لغت درباره واژه «زقوم» و معنای آن که سه بار در قرآن مجید آمده^(۱) دارند، بعضی آن را واژه عربی از ماده «زقم» به معنای بلعیدن می‌دانند، و بعضی گفته‌اند این واژه در عربی وجود نداشته و از نقاط آفریقایی (حبشه) به محیط عرب آمده است.

جمعی از مفسران و اهل لغت آن را نام گیاهی تلخ و بدبو می‌دانند که دارای برگ‌های کوچکی است، و در سرزمین تهامه از جزیره عرب می‌روئیده، و مشرکان با آن آشنا بوده‌اند، گیاهی که شیره‌اش بسیار تلخ و تند است، به گونه‌ای که وقتی به بدن اصابت کند متورم می‌شود.^(۲)

راغب در مفردات معتقد است که «زقوم» به معنای هرگونه غذای تنفرآمیز دوزخیان است.

بعضی از مفسران گفته‌اند: هنگامی که این واژه در قرآن مجید نازل شد، جمعی از کفار قریش گفتند: ما گیاهی به نام «زقوم» در اراضی خود سراغ نداریم!، مردی از سرزمین آفریقا بر آنها وارد شد، از او سؤال کردند: آیا زقوم را می‌شناسی؟ او گفت: این لغت نزد ما به معنای کره و خرما است! (آیا او به عنوان سخریه این سخن را گفت، و یا واقعاً این واژه در میان آنها چنین مفهومی

۱. آیات ۶۲، صافات و ۴۳ دخان و ۵۲ واقعه.

۲. تفسیرهای مجمع البیان، روح المبیان و روح المعانی.

داشت، معلوم نیست به هر حال مسلماً در قرآن به عنوان يك درخت یا يك گیاه معرفی شده).

هنگامی که این معنی به ابو جهل رسید از روی استهزا به کنیز خود گفت: زقمینا!: «زقوم برای ما بیاور!» و منظورش کره و خرما بود، و به یارانش می گفت: شما هم زقوم بخورید! این همان چیزی است که محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) ما را به آن تهدید می کند، گمان می برد آتش درخت می رویاند در حالی که آتش سوزاننده درخت است!^(۱)

این معنا سبب شده که بعضی از ارباب لغت و مفسران به گمان اینکه تفسیر مزبور يك تفسیر جدی و واقعی است، یکی از معانی زقوم را همین معنا بدانند، چنانکه در لسان العرب از جوهری نقل شده: (الزقوم اسم طعام لهم فیه تمر و زبد): «زقوم اسم غذایی است برای عرب ها که در آن خرما و کره باشد».

* * *

دومین آیات توضیح بیشتری درباره اوصاف «زقوم»، این غذای ناگوار دوزخی بیان می دارد، می فرماید: «آیا آن (نعمت های جاویدان بهشت) برای پذیرایی بهتر است یا درخت (نفرت انگیز) «زقوم»... آن درختی است که از قعر جهنم می روید! - شکوفه هایش همچون سرهای شیاطین است! - آنها

۱. تفسیر قرطبی، جلد ۸، صفحه ۵۵۲۹ (ذیل آیه ۶۲ صافات).

(مجرمان) از آن می خوردند و شکم خود را پر می کنند» (أَذَلِكْ خَيْرٌ نُّزُلًا أَمْ شَجَرَةُ الزَّقُّومِ... إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ - طَلَعَهَا كَأَنَّه رُؤْسُ الشَّيَاطِينِ - فَإِنَّهُمْ لَا كَلُونَ مِنْهَا فَمَا لئُونَ مِنْهَا الْبُطُونَ).

در اینجا نخست به اشکال «ابو جهل» برخورد می کنیم که او از روی سخریه می گفت مگر درخت در آتش می روید؟ آتش دشمن درخت است، آن را می سوزاند؟

ولی این مغروران ظالم و تبهکار از این نکته غافل بودند که اصول حاکم بر زندگی جهان دیگر با اصول حاکم بر این جهان تفاوت بسیار دارد، گیاه یا درختی که از قعر جهنم می روید به رنگ جهنم است، و در شرائط دوزخی پرورش می یابد، نه همچون گیاهی که در باغ های ما می روید، حتی در زندگی دنیا نیز عجائبی از این قبیل دیده می شود که موجودات زنده ای در لابلای طبقات یخ و برف پرورش می یابند که نشان می دهد شرائط حیات موجودات زنده لازم نیست همیشه همانند موجودات زنده اطراف ما باشد، اصولاً مگر زنده ماندن انسان دوزخی در دوزخ عجیب نیست، چه تفاوتی میان انسان و گیاه است؟!.

اما تشبیه شکوفه های این درخت به سرهای «شیاطین» با اینکه هیچکدام از مخاطبین این آیات، نه شیطان را دیده بود، و نه کله شیاطین را، شاید از این نظر باشد که هر چیز زشت و وحشتناکی را به «شیطان» تشبیه می کنند،

همان گونه که هر موجود زیبایی را به «فرشته» تشبیه می نمایند با اینکه هیچ کس «فرشته» را نیز ندیده است، زنان مصر درباره قیافه یوسف گفتند: «صورتش درست مانند فرشته»! (إِنَّ هَذَا إِلَّا مَلَكٌ كَرِيمٌ) (یوسف - ۳۱).

و در استعمالات روز مره می گوئیم فلان شخص قیافه «دیو» دارد، با اینکه کسی دیو را ندیده، بلکه اصولاً دیو يك موجود موهوم است.

اینها همه تشبیهاتی است که براساس ذهنیتی که ما از مفهوم کلمه «فرشته» و «شیطان» داریم آمده است، و عموماً تشبیهاتی است رسا و گویا و زیبا. به این ترتیب «زقوم» نه تنها ناگوار و بد طعم و بدبو است، بلکه از نظر ظاهر نیز بسیار بد منظر است، به خلاف بسیاری از گیاهان سمّی دنیا که ظاهر زیبایی دارند!.

بعضی از مفسران نیز گفته اند یکی از معانی شیطان نوعی مار بدقیافه است که شکوفه زقوم به آن تشبیه شده است، ولی این تفسیر بعید به نظر می رسد، چرا که استعمال شیطان در چنین مفهومی بسیار نادر است.

* * *

در سوّمین بخش از آیات، از طعام دیگری به نام «غسلین» برای دوزخیان نام می برد، می گوید: (به خاطر اعمالشان) امروز در اینجا یار مهربانی ندارند

و نه طعامی جز از غسلین - غذایی که جز خطاکاران آن را نمی خورند (فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ هُنَا حَمِيمٌ - وَ لَا طَعَامٌ إِلَّا مِنْ غَسْلِينَ - لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ).

«غسلین» که تنها يك بار در قرآن مجید آمده از ماده «غسل» (بر وزن نسل) به معنای شستشو است، راغب در مفردات می گوید: «غسلین» آبی است که از شستشوی بدن کفار در دوزخ می ریزد، ولی معروف در میان مفسران و ارباب لغت این است خونابه ای است که از بدن دوزخیان فرو می ریزد، و چون شبیه آبی است که انسان با آن شستشو می کند «غسلین» نامیده شده، و شاید منظور راغب در مفردات نیز همین معنا باشد، ولی بعضی «زقوم» و «غسلین» را به يك معنا دانسته اند، و چنانکه گفتیم گیاه بد طعم و بدبوئی است که غذای اهل دوزخ است، اما مشهور همان معنای اول است.

در چهارمین آیه باز به تعبیر دیگری در مورد طعام دوزخیان به نام «ضریع» مواجه می شویم اشاره به گروهی از مجرمان کرده می فرماید: «آنها وارد آتش داغ و سوزان می شوند - و از چشمه بسیار سوزانی به آنها می نوشاند - طعامی جز از «ضریع» ندارند - طعامی که نه فربه می کند و نه گرسنگی را فرو می نشاند (تَصَلَّى نَارًا حَامِيَةً - تُسْقَى مِنْ عَيْنِ آبِيَّةٍ - لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ، إِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ - لَا يُسْمِنُ وَلَا يُغْنِي مِنْ جُوعٍ).

درباره «ضریع» تعبیرات گوناگون و تفسیرهای مختلفی ذکر شده است، که قریب المعنا است: بعضی گفته اند گیاه سبز بدبویی است که از دریا بیرون می افتد.^(۱)

بعضی دیگر می گویند: ضریع نوعی خار است که به زمین می چسبد، هنگامی که تر است قریش آن را «شیرق» می نامیدند، و هنگامی که خشک می شود آن را «ضریع» می گفتند، گیاهی سمّی که هیچ حیوان و چهارپایی به آن نزدیک نمی شود.^(۲)

بعضی نیز آن را از ماده «ضرع» که به معنای «ضعف و ذلت» است می دانند و می گویند: طعمی است ذلت بار که دوزخیان برای رهایی از آن به درگاه پروردگار تضرع می کنند.^(۳)

در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) چنین آمده است: (الضریعُ شَیْءٌ یَكُونُ مِنَ النَّارِ یُشْبِهُ الشَّوْكَ، أَشَدُّ مِرَارَةً مِنَ الصَّبْرِ، وَ أَتَنُّ مِنَ الْجِیقَةِ، وَ أَحَرُّ مِنَ النَّارِ، سَمَاءُ اللَّهِ ضَرِیعًا): «ضریع چیزی است در آتش دوزخ می روید، شبیه خار، تلخ تر از صبر (صبر گیاهی است که دارای گل زرد رنگ بسیار تلخی است) و بد بوتر از مردار و سوزانتر از آتش، که خداوند آن را «ضریع» نام نهاده است».^(۴)

۱. خلیل بن احمد در کتاب العین.

۲. تفسیر قرطبی، جلد ۱۰، صفحه ۷۱۱۹.

۳. همان مدرک، صفحه ۷۱۲.

۴. مجمع البیان، جلد ۹ و ۱۰، صفحه ۴۷۹ ذیل آیه مورد بحث.

از جمله «لایسمن و لا یعنی من جوع»، به خوبی استفاده می شود که چنین غذایی نه موجب تقویت جسم است و نه آرامبخش در برابر گرسنگی، غذایی است گلوگیر که خود نوعی عذاب محسوب می شود، چنان که در آیه ۱۳ مزمل می خوانیم: (وَطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَابًا أَلِيمًا): «نزد ما غذاهایی است گلوگیر و عذابی دردناک».

البته نباید تعجب کرد که چگونه این عذاب های شدید و دردناک در انتظار گروهی از مجرمان است، آنها که در این جهان شکم های خود را از انواع غذاهای لذیذ و چرب و شیرین که از تجاوز به حقوق دیگران، و انواع مظالم و ستم ها پُر می کردند، در حالی که در اطراف آنها شکم های گرسنه ای بود که حتی در عمر يك و عده غذای سیر نخورده بود، هر سال میلیون ها انسان از گرسنگی در اطراف آنها یا کشور های دیگر می مردند ولی آنها غذاهای اضافی خود را به زباله دان ها می ریختند، آنها باید در آن جهان چنین غذاهایی داشته باشند که مایه درد و رنج و عذابشان گردد.

باز لازم می دانیم در اینجا سخنی را که بارها گفته ایم تکرار کنیم که این تعبیرات همه اشاراتی است به عذاب های دردناک جهان دیگر، و الا نه نعمت های بهشتی و نه عذاب های دوزخی برای ما محبوسان زندان دنیا به طور دقیق قابل درك نیست، تنها شبی از دور مشاهده می کنیم!.

در اینجا اشکال معروفی است و آن اینکه از آیه ۶ سوره غاشیه استفاده می شود که طعام دوزخیان فقط «ضریع» است (لَيْسَ لَهُمْ طَعَامٌ إِلَّا مِنْ ضَرِيْعٍ) در حالی که در آیات بالا دو چیز دیگر به عنوان طعام دوزخی معرفی شده «زقوم» و «غسلین» حتی در مورد غسلین در آیه ۳۶ حاقه نیز به صورت طعام منحصر به فرد ذکر شده.

در پاسخ این سؤال جواب های گوناگونی داده شده، که عمدتاً سه جواب زیر است:

۱- کلمات «ضریع» و «زقوم» و «غسلین» هر سه به يك معناست، و آن گیاه خشن و ناگوار و بد بو و بد طعمی است که در جهنم می روید (ولی این تفسیر با آنچه درباره غسلین در بسیاری از کتب تفسیر و لغت آمده سازگار نیست).

۲- بعضی «زقوم» و «ضریع» را به يك معنا می دانند که در بالا اشاره شد و آن غذای دوزخیان است، اما «غسلین» نوشیدنی آنها می باشد و تعبیر به طعام در مورد نوشیدنی ها بی سابقه نیست.

۳- طعام های سه گانه فوق هر کدام مخصوص گروهی از دوزخیان است که در يك طبقه از جهنم قرار دارند، و این پاسخ از همه مناسب تر است.

* * *

در پنجمین آیه باز، سخن از نوشابه ناگوار اهل جهنم است، می فرماید: «ما برای ستمگران آتشی آماده ساخته ایم که سرا پرده اش آنها را از هر سو احاطه کرده است، و اگر تقاضای آب کنند، آبی برای آنها می آورند همچون فلز گداخته که صورت ها را بریان می کند، چه بد نوشیدنی است؟ و چه بد محل اجتماعی؟» (إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَعِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَسَاءَتْ مُرْتَقَقًا).

قابل توجه اینکه این مجازات دردناک برای ظالمین در نظر گرفته شده است، آنها که در این جهان در سرا پرده های پر زرق و برق اشرافی، مشغول به باده گساری و نوشیدن انواع مشروبات رنگارنگ و مختلف بوده اند، و ساقیان ماه رو بزم آنها را رونق می دادند، اما در دوزخ در سرا پرده های آتشین قرار دارند و هنگامی که تقاضای آب می کنند، ساقی دوزخی آبی همچون فلز گداخته، آبی به داغی اشک سوزان یتیمان، و آه آتشین مستمندان، برای آنها می آورد، زیرا آنچه در آنجاست تجسمی از آنچه در اینجا است!

آبی که حرارتش صورت را بریان می کند آیا قابل نوشیدن است؟ این نشان می دهد که ساختمان وجودی انسان در آنجا با اینجا تفاوت بسیار دارد و چنان است که می تواند این گونه امور را تحمل کند، درد و رنج عذابش را بچشد بی آنکه نابود گردد، یا آنکه اشاره به این است که وقتی چنین آبی را مشاهده می کنند از نوشیدنش چشم می پوشند و همچنان در آتش عطش می سوزند.

«مُهْل» (بر وزن قفل) به گفته جمعی از مفسران و ارباب لغت به معنای دردی است که در ظرف روغن ته نشین شده، که معمولاً کثیف و بد طعم است. مرحوم «طبرسی» در «مجمع البیان»، آن را به معنای «فلز ذوب شده» تفسیر کرده، در حالی که بعضی آن را به «مس ذوب شده» اختصاص داده اند، و بعضی گفته اند به معنای آب سیاه رنگی است، چون جهنم خودش سیاه است و حتی آب و درخت و اهلش نیز همه سیاهند.^(۱)

بعضی نیز آن را به نوعی قیر، یا يك ماده سمی تفسیر کرده اند.^(۲) گرچه این معانی متفاوت است، ولی نتیجه آنها که درد و رنج فوق العاده و بی نظیر دوزخیان است یکسان می باشد.

* * *

در ششمین بخش از آیات دو تعبیر دیگر درباره نوشابه های آنها دیده می شود «حمیم» و «غساق» که در کنار یکدیگر قرار گرفته اند، می فرماید: «آنها در آنجا نه چیز خنکی می چشند و نه نوشیدنی گوارایی - جز «حمیم» و «غساق»! (لَا يَذُقُونَ فِيهَا بَرْدًا وَلَا شَرَابًا إِلَّا حَمِيمًا وَ غَسَاقًا).

«حمیم» را غالب مفسران و ارباب لغت به معنای آب داغ سوزان تفسیر کرده اند، از ماده «حَمَّ» که به معنای حرارت است، و «غَسَاق» از ماده

۱. مجمع البیان، جلد ۵، صفحه ۴۶۶ و تفسیر قرطبی، جلد ۶، صفحه ۴۰۱۱.

۲. قرطبی، ج ۶، ص ۴۰۱۱.

«غَسَقٌ» که گاه به معنای تاریکی و گاه به معنای سیلان و روانی آمده است گرفته شده، و در اینجا غالباً آن را به خونابه ای که از تن دوزخیان روان است تفسیر کرده اند.

ناگفته پیداست کسی که در کنار آتش یا درون آتش باشد شدیداً تشنه می شود، حتی در هوای گرم تابستانی چنان عطش غلبه می کند که چیزی جز يك نوشابه بسیار خنك نمی تواند آن را فرو نشانند، اما دوزخیان نوشابه خنك ندارند، بلکه به عکس نوشابه آنان نیز آتشین است، و بر شدت عطش آنها می افزاید.

آیا مفهوم این سخن آن است که آنها با مشاهده چنین نوشابه ای به کلی از نوشیدن چشم می پوشند، و در آتش عطش می سوزند؟ یا اینکه به اجبار می نوشند و پیش از پیش گرفتار عطش می شوند؟

تعبیر به «ذوق» (چشیدن) مناسب تفسیر دوم است.

گرچه بعضی مایلند تمام این تعبیرها و تهدیدها را در مورد دوزخیان به عذاب های معنوی و روحانی تفسیر کنند که نتیجه دوری از خدا و نزدیکی به افق شیاطین است، ولی چنانکه بارها گفته ایم ما حق نداریم الفاظ را بدون قرینه روشنی حمل بر معانی خلاف ظاهر کنیم.

* * *

در هفتیمین و آخرین بخش از این آیات بار دیگر به نوشابه دوزخیان با تعبیر دیگری اشاره کرده، می فرماید: «هر گردن کش گمراهی که از حق روی گردان است نومید شد - و به دنبال او دوزخ است و از «صدید» به او نوشانده می شود - آنرا به زحمت جرعه جرعه سر می کشد، او حاضر نیست آنرا بنوشد (به اجبار به او می نوشانند) و مرگ از هر سو به سراغ او می آید و با این همه نمی میرد، و به دنبال او عذاب شدیدی است» (وَخَابَ كُلُّ جَبَّارٍ عَنِيدٍ - مِنْ وَرَائِهِ جَهَنَّمُ وَ يُسْقَى مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ - يَتَجَرَّعُهُ وَ لَا يَكَادُ يُسِيغُهُ - وَ يَأْتِيهِ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ وَ مَا هُوَ بِمَيِّتٍ وَ مِنْ وَرَائِهِ عَذَابٌ غَلِيظٌ).

«صدید» از ماده «صدّ» در اصل به معنای اعراض و عدول و انصراف از چیزی است، سپس به چرك ها و خونابه ای که میان پوست و گوش بدن به هنگام جراحت جمع می شود اطلاق شده، شاید به این دلیل که نشانه انحراف مزاج و عدول آن از سلامت به بیماری است، راغب در مفردات می گوید: این تعبیر به عنوان مثالی برای نوشابه دوزخیان (که سخت ناگوار و بد طعم و بد بو است) ذکر شده است.

گواه این ناگواری آن است که دوزخیان هرگز با میل خود آن را نمی نوشند، بلکه به اجبار و اکراه، جرعه جرعه سر می کشند، وضع آنها به قدری دردناک است که گویی مرگ از هر سو به سراغشان می آید: اما چنان آفریده شده اند که نمی میرند تا به مجازات خویش برسند!

جالب اینکه: این عذاب های دردناک در آیه مورد بحث و آیات متعدد دیگر برای ظالمان و ستمگران و جباران و طاغیان ذکر شده (گاه تعبیر به «طاغین» و گاه «جبار» و گاه «ظالمین» و چنین است عاقبت ظلم و جور و بیدادگری و در واقع تجسّمی است از شکنجه هایی که در این دنیا نسبت به بیگناهان داشتند، گاه در زندان های خود، آنها را با بدترین غذا و ناگوارترین آب، سالیان دراز نگه می داشتند و شکنجه می کردند، به گونه ای که بعد از مدّتی قیافه های زندانیان چنان دگرگون می شد که حتّی مادر نمی توانست فرزند خود را بشناسد (همان گونه که در داستان های وحشتناک زندانیان حجّاج آمده است، و در عصر خود نیز نمونه هایی از آن را در مورد زندانیان طاغیان عصر دیده یا شنیده ایم).

آیا چنین کسانی مستحق چنان عذابی نیستند؟!.

* * *

از مجموع آنچه در این آیات آمد به خوبی روشن می شود که یکی از بدترین مجازات های دوزخیان غذا و آب نوشیدنی آنهاست، یعنی درست همان چیزی که انسان باید از آن لذّت ببرد مایه درد و رنج شدید او می شود، در مورد غذاها گاه تعبیر به «زقوم» و گاه «ضریع» و گاه «غسلین» شده، و در مورد نوشابه ها گاه «حمیم» و گاه «مهل» و گاه «صدید»، و گاه «غساق» که عموماً

اشاره به غذاها و نوشیدنی های داغ و سوزان ناگوار، بدبو، بد طعم و تنفرآمیز است، و هرگاه اعمال این تبه کاران را در دنیا در نظر بگیریم که با مظلومان دنیا چه کردند، از این مجازات های شدید تعجب نخواهیم کرد. خداوند همه ما را به لطف و کرمش از آلوده شدن به گناهی که چنین عواقبی را به دنبال دارد حفظ فرماید.

* * *

د - لباس دوزخیان

اشاره:

در دوزخ همه چیز رنگ عذاب و کیفر دارد، حتی «لباس» که معمولاً پوششی است در برابر سرما و گرما، و مانعی است در برابر انواع آسیب هایی که ممکن است به تن برسد، و وسیله ای است برای زینت و زیبایی، آری آن نیز در آنجا یکی از اسباب درد و رنج و کیفر و عذاب است.

با این اشاره به قرآن باز می گردیم و به دو آیه زیر گوش جان می سپاریم:

۱- (فَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ يُصَبُّ

مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ - يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَ

الْجُلُودُ - وَ لَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ

يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ - أَعِيدُوا فِيهَا وَ دُوقُوا عَذَابَ

الْحَرِيقِ (سوره حج ۱۹ - ۲۲).

۲- (وَتَرَى الْمُجْرِمِينَ يَوْمَئِذٍ فِي الْأَصْفَادِ -

سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرِانٍ وَ تَغْشَى وُجُوهُهُمُ النَّارُ)

(ابراهيم ۴۹ - ۵۰).

ترجمه:

۱- کسانی که کافر شدند لباس هایی از آتش برای آنها

بریده می شود، و مایع سوزان و جوشان بر سر آنها فرو

می ریزند - آنچنان که هم درونشان را ذوب می کند و هم

برونشان را! - و بر آنها گرزهایی از آهن است - هرگاه

بخواهند از غم و اندوه های دوزخ خارج شوند آنها را به آن

باز می گردانند و (به آنها گفته می شود) بجشید عذاب سوزان

را!!

۲- و در آن روز مجرمان را همراه هم در غل و زنجیر

می بینی (غل و زنجیری که دست ها و گردنهایشان را بهم

بسته) لباسشان از قطران (ماده چسبنده بدبوی قابل اشتعال)

است، و صورتهایشان را آتش می پوشاند!.

تفسیر و جمع بندی

در نخستین آیه به گروهی از کفار که پیوسته درباره پروردگار به مخاصمه و جدال مشغولند اشاره کرده، می گوید: «کسانی که کافر شدند لباس هایی از آتش برای آنها بریده می شود» (وَالَّذِينَ كَفَرُوا قُطِعَتْ لَهُمْ ثِيَابٌ مِنْ نَارٍ). آیا مفهوم این سخن آن است که آتش از هر سوی آنها را مانند لباس احاطه می کند؟ یا اینکه به راستی قطعاتی از آتش به صورت لباس برای آنها بریده و دوخته می شود، ظاهر آیه معنای دوّم است.

و از آن دردناکتر اینکه «مایع سوزان و جوشان بر سر آنها می ریزند» (يُصَبُّ مِنْ فَوْقِ رُؤُسِهِمُ الْحَمِيمُ).

سپس می افزاید: «این آب سوزان در درون آنها چنان اثر می کند که «هم درونشان را ذوب می کند و هم برونشان را!» (يُصْهَرُ بِهِ مَا فِي بُطُونِهِمْ وَالْجُلُودُ).

«یصهر» از ماده «صَهَر» (بر وزن قَهَر) به معنای آب کردن پیه و مانند آن است، و نیز هر چیزی که با تابش آفتاب، داغ و دگرگون شود، اطلاق می گردد.

سپس از مجازات دیگر آنها خبر می دهد و می گوید: «برای آنها تازیانه ها یا گرازهایی (آتشین) است» (وَلَهُمْ مَقَامِعٌ مِنْ حَدِيدٍ).

«مقامع» جمع «مَمَعٌ» (بر وزن منبر) گاه به معنای تازیانه، و گاه به معنای عمودی که بر کسی می کوبند، تفسیر شده.

و در پایان وضع کلی فوق العاده دردناک آنها را چنین ترسیم می کند: «هر زمان بخواهند از دوزخ و غم و اندوه های آن خارج شوند، بلافاصله به آن باز گردانده می شوند، و به آنها می گویند بچشید عذاب سوزان را!» (كَلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَ دُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ).

بدون شك این گونه مجازات های دردناک و حتی کمتر از آن در دنیا باعث مرگ انسان می شود، ولی ساختار وجود مجرمان در آنجا چنان است که این مجازات ها آنها را از پای در نمی آورد، تا کیفر سنگین اعمالشان را ببینند، اینها نشان می دهد که قوانین حاکم بر زندگی آن جهان با این جهان بسیار متفاوت است (دقت کنید).

* * *

در دومین آیه تعبیر تازه ای درباره لباس های دوزخیان شده، می فرماید: «لباس های آنها از «قطران» است، و صورت هایشان را آتش می پوشاند!» (سَرَابِيلُهُمْ مِنْ قَطْرِانٍ وَ تَعْسَىٰ وَجُوهُهُمُ النَّارُ).

«سرابیل» جمع «سربال» (بر وزن مثقال) به گفته راغب در «مفردات» به معنای پیراهن است از هر جنسی که باشد.

همین معنا در «لسان العرب» و «صحاح اللغه» نیز آمده است، بعضی نیز آن را به معنای هرگونه لباس تفسیر کرده اند.

در کتاب التحقیق آمده است که سربال به معنای لباسی است که قسمت بالای بدن را می پوشاند و «سروال» به معنای چیزی است که قسمت پایین بدن با آن پوشانده می شود، این واژه (سربال) به پارچه ندوخته ای که بر بدن می افکنند و زره که در جنگ می پوشند، نیز اطلاق شده است.

اما «قطران» (در لغت گاه قطران و قطران نیز تلفظ می شود) به معنای ماده سیاه رنگ قابل اشتعال بدبویی است که از درخت بنام «أبهل» می گرفتند و می جوشانیدند تا سفت شود، و برای درمان بیماری «جرب» به بدن شتر می مالیدند، و معتقد بودند این ماده سوزنده، بیماری جرب را از بین می برد.^(۱) این «قطران گیاهی» است، نوعی قطران دیگر نیز داریم که به هنگام تقطیر زغال سنگ برای تهیه گاز حاصل می شود.

از بعضی نوشته ها استفاده می شود که قطران را که مایع روغنی شکل و چسبنده ای است از چوب های صمغ دهنده درختان دیگر نیز می گیرند، از این ماده برای ضد عفونی کردن در دامپزشکی استفاده می کنند.^(۲)

به هر حال از آیه فوق استفاده می شود که به جای لباس، بدن های دوزخیان را با نوعی ماده سیاه رنگ قابل اشتعال می پوشانند که همه چیزش بر ضد

۱. تفسیر فخر رازی، جلد ۱۹، صفحه ۱۴۸.

۲. فرهنگ معین ماده قطران.

انتظاری است که انسان از لباس دارد، لباس زینت است، و از گرما و سرما و خطرات انسان را حفظ می‌کند، ولی این لباس دوزخی هم زشت و بد منظر است، هم بدبو است و هم ماده‌ای است که در آتش دوزخ شعلهور می‌گردد! این است سزای کسانی که در برابر کودکان یتیم و مستضعفان برهنه از انواع تجملات و لباس‌های زینتی و زر بفت بهره می‌گرفتند و بر آنها فخر فروشی می‌کردند، قلب آنها را می‌سوزاندند این است سهم ظالمان و مجرمان، از لباس در قیامت.

* * *

سایر عذاب‌های جسمانی دوزخی

اشاره:

اصولا دوزخ کانون قهر و غضب الهی است و همه چیز در آنجا رنگ عذاب و کیفر دارد و الوان و اشکال گوناگون، چه در تصور بگنجد یا ننگنجد، برای ظالمان و ستمکاران و مجرمان پیش بینی شده است.

قرآن مجید در جای جای آیات خود به گوشه‌ای از این مجازات‌ها (سوی آنچه گفته شد) اشاره کرده که نمونه‌هایی از آن را در آیات زیر با هم می‌خوانیم:

- ۱- (وَ أَصْحَابُ الشَّمَالِ مَا أَصْحَابُ الشَّمَالِ - فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ - وَ ظِلٌّ مِنْ يَحْمُومٍ - لَابَارِدٍ وَ لَا كَرِيمٍ) (واقعه - ۴۱ تا ۴۴).
- ۲- (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَارًا كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزًا حَكِيمًا) (نساء - ۵۶).
- ۳- (وَ الَّذِينَ يَكْنِزُونَ الذَّهَبَ وَ الْفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ - يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ هَذَا مَا كُنْتُمْ لَا تُفْسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنِزُونَ). (توبه - ۳۴ - ۳۵).
- ۴- (وَ إِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضَيِّقًا مُقَرَّنِينَ دَعَا هُنَالِكَ تَبُورًا - لَاتَدْعُوا الْيَوْمَ تَبُورًا وَاحِدًا وَ ادْعُوا تَبُورًا كَثِيرًا) (فرقان - ۱۳ - ۱۴).
- ۵- (تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ وَ هُمْ فِيهَا كَالْحِوَانِ) (مؤمنون - ۱۰۴).

۶- إِذِ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ يُسْحَبُونَ
 فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ فِي النَّارِ يُسْجَرُونَ (مؤمن - ۷۱ -
 ۷۲).

۷- (وَ قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ
 يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِّنَ الْعَذَابِ - قَالُوا أَوْلَمْ تَكُنْ تَأْتِيكُمْ
 رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَ مَا دُعَاءُ
 الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ) (مؤمن - ۴۹ - ۵۰).

ترجمه:

۱- و اصحاب شمال چه اصحاب شمالی؟ (که نامه
 اعمالشان به نشانه جرمشان به دست چپ آنها داده می شود).
 آنها در میان بادهای کُشنده و آب سوزان قرار دارند - و در
 سایه رودهای متراکم و آتش ز! سایه ای خنک است و نه مفید.
 ۲- کسانی که به آیات ما کافر شدند به زودی آنها را در
 آتشی وارد می کنیم که هرگاه پوست های تن آنها (در آن)
 عریان گردد پوست های دیگری به جای آن قرار می دهیم تا
 کیفر را بچشند! خداوند توانا و حکیم است (و روی حساب،
 کیفر می دهد).

۳- ای کسانی که ایمان آورده اید بسیاری از علمای (اهل کتاب) و رهبانان اموال مردم را به باطل می خوردند و (آنان را) از راه خدا باز می دارند، آنان که طلا و نقره را گنجینه (و ذخیره و پنهان) می سازند و در راه خدا انفاق نمی کنند به مجازات دردناک بشارت ده. در آن روز که آن را در آتش جهنم گرم و سوزان کرده و با آن صورت ها و پهلوها و پشت هایشان را داغ می کنند (و به آنها می گویند) که این همان چیزی است که برای خود گنجینه ساختید پس بجشید چیزی را که برای خود اندوختید!

۴- و هنگامی که در مکان تنگ و محدودی از آن دوزخ افکنده می شوند درحالی که در غل و زنجیرند فریاد و اوایلی آنها بلند می شود! - امروز یکبار و اوایل نگوئید بلکه بسیار و اوایل سر دهید.

۵- شعله های سوزان آتش همچون شمشیر به صورت هایشان نواخته می شود و در دوزخ چهره ای درهم کشیده دارند.

۶- در آن هنگام که غل ها و زنجبیرها بر گردن آنها قرار گرفته و آنها را می کشند، و در آبی سوزان وارد می کنند سپس در آتش دوزخ افروخته می شوند! ...

۷- و آنها که در آتشند به خازنان جهنم می گویند: از پروردگارتان بخواهید يك روز عذاب ما را تخفیف دهد، آنها می گویند آیا پیامبران شما با دلایل روشن به سراغتان نیامدند؟ می گویند: آری، آنها می گویند: پس هرچه می خواهید دعا کنید، ولی دعای کافران به جایی نمی رسد.

تفسیر و جمع بندی

بادهای کشنده و سایه های سوزان!

در نخستین بخش از این آیات، بعد از آنکه مردم را در قیامت به سه گروه تقسیم می کند: «مقربان» و «أَصْحَابُ الْيَمِينِ» و «أَصْحَابُ الشَّمَالِ»، درباره اصحاب الشمال (کسانی که نامه اعمالشان به نشانه مجرم بودن به دست چپشان داده شده) چنین می گوید: «آنها در میان بادهای کشنده و آب سوزان قرار دارند» (فِي سَمُومٍ وَ حَمِيمٍ).

«و در سایه دودهای متراکم آتش زا» (وَ ظَلٍّ مِنْ يَحْمُومٍ).

«سایه ای که نه خنک است و نه برطرف کننده ناراحتی» (لَا بَارِدٌ وَلَا كَرِيمٍ).

در حقیقت دوزخ نیز مانند بهشت دارای آب و هوا و نسیم و سایه ای است، اما چه نسیمی، نسیمی که قرآن آن را «سَمُومٌ» نام نهاده است.

سموم از ماده سم به معنای باد سوزانی است که در «مسام» (روزنه های بسیار کوچک بدن) وارد می شود و او را هلاک می کند (اصولا اسم «سَمَّ» را به این جهت «سم» گفته اند که در تمام روزنه های و ذرات بدن نفوذ می کند، زیرا سَمَّ و سُمَّ به گفته راغب به معنای هر سوراخ ریز مانند سوراخ سوزن و سوراخ بینی و گوش است).^(۱)

آب دارند اما سوزان و کشنده، و سایه دارند، اما از دود غلیظ سیاه و داغ!.

در این جهان هنگامی که انسان گرفتار گرما می شود، گاه تن خویش را به نسیم می سپارد، گاهی درون آب می رود، و گاه به سایه پناه می برد، و این هر سه در آنجا داغ و سوزان و کشنده است، به عکس بهشت که هر يك از دیگری خنك تر و روحپرورتر است.

* * *

۱. در «قاموس اللغه» آمده است که «سَمُومٌ» به بادهای داغی گفته می شود که در روز می وزد، در مقابل «حرور» که باد داغ شبانه را گویند - در تفسیر فخر رازی آمده است که «سموم» هوای متعنی است که وقتی انسان آن را استنشاق کند، قلب را متعفن ساخته و انسان را هلاک می کند (تفسیر کبیر، جلد ۲۹، صفحه ۱۹۸).

در دوّمین آیه به یکی دیگر از مجازات های دردناک کافران اشاره کرده، می گوید: «کسانی که به آیات ما کافر شدند به زودی آنها را در آتش (هولناکی) وارد می کنیم (إِنَّ الدِّينَ كَفَرُوا بِآيَاتِنَا سَوْفَ نُصَلِّيهِمْ نَاراً).^(۱)

سپس می افزاید: «هر زمان که پوست های آنها بریان گردد (و بسوزد) آن را به پوست های دیگری تبدیل می کنیم تا عذاب (الهی) را بچشند، خداوند توانا و حکیم است (بر همه این امور قدرت دارد و در عین حال روی حساب کیفر می دهد) (كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَزِيزاً حَكِيماً).

جمله اخیر در حقیقت پاسخی است به این سؤال، آیا چنین عذابی امکان دارد؟ و اگر امکان دارد آیا عادلانه است؟! قرآن می گوید: این کار در برابر قدرت خداوند آسان است، و هم با حکمتش سازگار می باشد.

در اینجا سؤال معروفی در میان مفسران پیدا شده، و آن اینکه اگر آن پوست ها به پوست های دیگری تبدیل شود، گناه پوست های تازه چیست که آنها بسوزند؟.

مفسران بزرگ پاسخ های متعددی از این سؤال داده اند که از همه بهتر پاسخی است که عیناً در حدیث امام صادق (علیه السلام) در جواب «ابن ابی

۱. نکره بودن ناراً در اینجا ظاهراً برای بیان عظمت آن آتش است.

العوجاء مادی» که پس از تلاوت آیه فوق سؤال کرد «ما ذنب الغیر» گناه آن پوست های دیگر چیست؟» آمده است:

امام در پاسخی کوتاه و پر معنا فرمود: «هی هی و هی غیرها»: «پوست های نو همان سابق است و در عین حال غیر آن است»!.

ابن العوجاء چون نتوانست به عمق این سخن برسد تقاضای توضیح بیشتری با ذکر مثال کرد، امام فرمود: «این مانند آن است که کسی خستی را بشکند و دو مرتبه آن را در قالب بریزد و به صورت خشت تازه ای در آورد، این خشت دوم همان خشت اول است و در عین حال خشت تازه ای است»!^(۱) طبق این روایت، پوست های جدید از همان مواد پوست های گذشته تشکیل می شود که در عین تازه بودن صورت، وحدت ماده محفوظ است.

جمعی نیز گفته اند: اگر صورت و ماده نیز غیر از صورت و ماده پوست های پیشین باشد مشکلی ایجاد نمی شود، چرا که عذاب را در قیامت روح انسان می چشد نه پوست های تن تعبیر به *لِيَذُوقُوا الْعَذَابَ* (تا آنها یعنی کفار عذاب را بچشند) نیز گواه این مدعا دانسته اند، به همین دلیل بسیار می شود که انسان گناهی را با عضوی انجام می دهد و مجازات بر عضو دیگر واقع می شود، مثلاً شراب می نوشد، و هشتاد ضربه تازیانه بر پشت او

۱. نور الثقلین، جلد اول، صفحه ۴۹۴، حدیث ۳۱۴.

می زنند، این به خاطر آن است که آزار دادن جسم، وسیله ای است برای آزار روح.

* * *

در سومین آیه اشاره به کیفر دیگری درباره گروهی از بدکاران می کند که درهم و دینار و طلا و نقره را به صورت گنج در می آورند و حق آن را ادا نمی کنند، می فرماید: «آنها که طلا و نقره را گنجینه (ذخیره و پنهان) می سازند و در راه خدا انفاق نمی کنند به مجازات دردناک بشارت ده) (وَ الدَّيْنِ يَكْنُزُونَ الذَّهَبَ وَ الفِضَّةَ وَ لَا يُنْفِقُونَهَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَبَشِّرْهُمْ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ»

سپس به گوشه ای از این «عذاب الیم» اشاره کرده، می فرماید: «در آن روز که آن سکه طلا و نقره را در آتش جهنم داغ و سوزان کرده و با آن صورت ها و پهلوها و پشتهايشان را داغ می کنند» (يَوْمَ يُحْمَى عَلَيْهَا فِي نَارِ جَهَنَّمَ فَتُكْوَى بِهَا جِبَاهُهُمْ وَ جُنُوبُهُمْ وَ ظُهُورُهُمْ).

و به آنها گفته می شود: «این همان چیزی است که برای خود گنجینه ساختید پس بچشید چیزی را که برای خود اندوختید!» (هَذَا مَا كَنْزْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ فَذُوقُوا مَا كُنْتُمْ تَكْنُزُونَ).

این تعبیر به سؤال مهمی که در زمینه تمام آیات مربوط به عذاب شدید الهی در قیامت است پاسخ می دهد.

و آن اینکه این مجازات ها محصول اعمال مردم و نتیجه کارهای خود آنهاست که در آن روز به این صورت مجسم می شود، و در حقیقت اعمال خویش را می چشند، درست مثل اینکه کسی به خاطر چند روزی افراط در نوشیدن شراب گرفتار بیماری های دردناک و شدیدی شود و يك عمر از آنها رنج ببرد.

چون درباره آیه فوق قبلاً شرح کافی داده ایم از تکرار آن خودداری می شود.

* * *

زندان های انفرادی دوزخ

در چهارمین آیه باز به نمونه دیگری از عذاب های گوناگون دوزخیان برخورد می کنیم می فرماید: «هنگامی که در مکان تنگ و محدودی از جهنم افکنده می شوند در حالی که در غل و زنجیرند، اوایلای آنها بلند می شود» (وَ إِذَا أُلْقُوا مِنْهَا مَكَانًا ضِيقًا مُّقْرَّنِينَ دَعَوْا هُنَالِكَ ثُبُورًا).

در این حال به آنها گفته می شود این داد و فریادها بیهوده است، و هیچ مشکلی را حل نمی کند «امروز نه يك بار اوایلا بگویند، بسیار اوایلا سر دهید» که مصائب شما زیاد است و در خور اوایلاها! (لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ ثُبُورًا وَاحِدًا وَ ادْعُوا ثُبُورًا كَثِيرًا).

از این تعبیر به خوبی روشن می شود که آنها در دوزخ نیز آزاد نیستند، محلی همچون سلول های انفرادی دارند، و در آن نیز در بند و زنجیرند، آنچنان که فریادشان بلند می شود، فریادی که هیچ مشکلی را حل نمی کند.

«مقرّین» از ماده «قَرَنَ» (بر وزن قدر) به گفته راغب در مفردات در اصل به معنای اجتماع دو یا چند چیز در جهتی از جهات است، و به همین دلیل طنابی را که اشیاء را با آن می بندند «قَرَنَ» (بر وزن نظر) می گویند، و «قَرَنَ» به قوم و جمعیتی می گویند که در زمان واحدی زندگی می کنند، و گاه به خود آن زمان نیز اطلاق می شود، و هنگامی که این واژه به باب تفعیل برده شود دلالت بر کثرت و شدت دارد.

لذا «مقرّین» در آیه مورد بحث، گاه به این تفسیر شده که دست و پای دوزخیان را بهم می بندند، بعضی نیز گفته اند: دوزخیان را در آن روز گروه گروه با غل و زنجیرها در يك سلسله طولانی به هم می بندند، و این تجسمی از پیوند فکری و عملی گنهکاران است که در این جهان دست به دست یکدیگر می دادند و به ظلم و فساد و تجاوز بر حقوق مظلومان می پرداختند، و توطئه می کردند.

ولی با توجه به تعبیر «مکاناً ضیقاً»، تفسیر اوّل از همه مناسب تر است. این نیز تجسمی است از اعمال آنها که در این جهان بیگناهان را به سلول های انفرادی می فرستادند، و به زنجیر می کشیدند، و یا در زندگی

اجتماعی چنان محدودیتی برای آنها ایجاد می کردند که مانند افراد زندانی و در بند قدرت حرکت از آنها سلب می شد.

«تُبُور» در اصل به معنای هلاکت است هر چند «مقاییس اللغه» سه معنای اصلی برای آن ذکر کرده: هلاکت، مراقبت، و سهولت، لذا زمین نرمی را که خاک های آن مانند آهک روی هم ریخته «ثبيرة» می گویند.

ولی ممکن است همه این معانی به همان معنای هلاکت باز گردد، زیرا پیمودن چنین زمین ها خالی از خطر نیست، و از آنجا که در موارد خطرناک انسان کاملاً از خود و اموال خود مواظبت می کند این واژه به معنای مواظبت نیز به کار رفته، و به هر حال عرب هنگامی که با چیز خطرناکی روبرو می شد فریاد «واثبورا!» بلند می کرد یعنی ای وای که هلاک شدم، و این حکایت از شدت ناراحتی و احساس درد و رنج می کند.

تعبیر به «لَا تَدْعُوا الْيَوْمَ تُبُوراً وَاحِداً وَادْعُوا تُبُوراً كَثِيراً» ممکن است اشاره به عوامل متعدد هلاکت و یا شدت یا طول مدت این عوامل در دوزخ بوده باشد، و به هر حال این نیز تجسمی است از اعمال آنها که در این جهان به انواع گناهان روی آوردند و انواع گرفتاری ها و بلاها را بر خلق فرو ریختند، و درهای هلاکت را از هر سو به روی آنها گشودند.

* * *

در پنجمین آیه چهره دیگری از این عذاب های دردناک دیده می شود، می فرماید: «ضربه های شعله سوزان آتش بر صورت هایشان نواخته می شود» (تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ النَّارُ).

به همین دلیل «آنها در دوزخ چهره هایشان در هم کشیده است»! (وَهُمْ فِيهَا كَالْحُونَ).

«تلفح» از ماده «لَفَح» (بر وزن فتح) به گفته بسیاری از ارباب لغت و تفسیر در اصل به معنای تأثیر گرمی آفتاب و آتش و بادهای سموم بر صورت و دگرگون ساختن آن است، و گاه به ضربه شمشیر هم اطلاق می شود که همانند ضربه تابش آفتاب و شعله آتش و بادهای سموم است.

گاه نیز به جای «لَفَح» «نَفَح» گفته می شود، ولی به عقیده بعضی «لَفَح» به مرحله شدیدتر و «نَفَح» به مرحله خفیف تر اطلاق می گردد.

«کالحو» از ماده «کلوح» (بر وزن کلوخ) به گفته بسیاری از اهل لغت و ارباب تفسیر به معنای عبوس شدن و در هم کشیدن صورت است، به طوری که لب ها از هم باز ماند، و این حالتی است که در دوزخیان به خاطر شدت تابش شعله های آتش بر صورت هایشان پیدا می شود، و در مجموع ترسیمی است از تأثیر ضربات شعله های آتش بر چهره های آنها که بسیار دردناک است، همان چهره هایی که در این جهان در برابر مستضعفان در هم کشیده می شد، و لب هایی که برای تمسخر و نیشخند نسبت به آنها از یکدیگر باز می ماند، این

اعمال زشت و رنج آور سرانجام در قیامت به آن عذاب های دردناک برای خودشان مبدل می شود.

* * *

در ششمین بخش از این آیات باز به شکل دیگری از مجازات های دردناک آنان برخورد می کنیم، می فرماید: به زودی از نتیجه اعمال خود با خبر می شوند: «در آن هنگام که غل و زنجیرها بر گردنشان افکنده شده» (إِذِ الْأَعْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَالسَّلَاسِلُ).

سپس می افزاید: «آنها را در آب جوشان می کشند، سپس در آتش دوزخ به آتش کشیده می شوند»! (يُسْحَبُونَ فِي الْحَمِيمِ ثُمَّ النَّارُ يُسْجَرُونَ).

«اعلال» جمع «غل»، و «سلاسل» «جمع سلسله» است، و تفاوت آنها در این است که غل طوقی است که بر گردن یا دست و پای زندانیان می نهادند، و سلسله زنجیری است که آنها را با آن می بستند، و یا مستقیماً بر دست و پا و گردن می نهادند.

«يُسْحَبُونَ» از ماده «سحب» (بر وزن سهل) به معنای کشیدن است، و ابرها را از این جهت «سحاب» می گویند که به طور گسترده به صفحه آسمان کشیده می شوند.^(۱)

۱. مقایس اللغه و مصباح اللغه و مفردات راغب.

بعضی نیز این واژه را به معنای کشیدن بر زمین تفسیر کرده اند^(۱) سازگار است، و نه با بعضی از مشتقات این واژه مانند سحاب.

«يُسْجَرُونَ» از ماده «سَجَر» (بر وزن زجر) در مقابیس اللغه برای آن سه معنا ذکر شده: پر کردن، آمیختن، و بر افروختن، ولی بعضی این اصول سه گانه را به يك اصل باز گردانده و گفته اند معنای اصلی، هیجان و ریزش از شدت امتلاء است، لذا به آتش بر افروخته و دریای مملو و مواج و دوستان نزدیک پر از هیجان و محبت «مسجور» و «سجیر» اطلاق شده است.

بنابراین نخست آنها را در غل و زنجیر می کنند، سپس در آب سوزان وارد می سازند و بعد آتش می سوزانند و معلوم است که ورود آنها در آتش بعد از آب داغ و سوزان دردناکتر خواهد بود.

این تجسمی است از اعمال آنها که در این جهان با افراد بی گناه داشتند و آنها را با انواع شکنجه ها آزار می دادند، آزادی را از آنها سلب کرده و به غل و زنجیرشان می کشیدند!

* * *

۱. التحقیق فی کلمات القرآن الکریم و المیزان ذیل آیه مورد بحث.

از مجموع این آیات به وضوح این نکته به دست می آید که مجازات ها و کیفرهای دوزخیان نه آنچنان است که به وصف بگنجد، یا برای نیرومندترین افراد قابل تحمل باشد، مجازات هایی است بسیار دردناک و شدید.

* * *

توضیحات

چرا عذاب الهی این قدر شدید است؟

شدت و تنوع و طول مدت این مجازات های دردناک، برای بسیاری از افراد، این سؤال را مطرح می کند که این عذاب های شدید از يك سو چگونه با لطف الهی سازگار است؟ و از سوی دیگر چگونه با اعمال دوزخیان تناسب دارد؟ و شاید عدم توانایی بر حلّ این مشکل سبب شده که گروهی آنها را بر معانی مجازی یا مجازات های روحانی حمل کنند.

ولی با توجه به نکته ای که کلید حلّ این گونه مشکلات است و بارها بر آن توجه داده شد این معما گشوده می شود، و آن اینکه: این عذاب ها غالباً تجسمی است از اعمال انسان ها و محصول و نتیجه آن است، و نمونه های آن را در این جهان می بینیم.

افرادی هستند که برای يك لذت خیالی چند روزه گرفتار اعتیادهای خطرناکی می شوند و این اعتیادها تمام قوای آنها را تحلیل می برد و به زودی

به صورت موجوداتی ناتوان با انواع بیماری های جانکاه که يك عمر در میان آن دست و پا می زنند در می آیند.

یا اینکه بر اثر انحرافات جنسی به بیماری های غیر قابل علاجی همچون بیماری «ایدز» مبتلا می شوند، همان بیماری که وقتی انسان مبتلایان به آن را می بیند راستی به حال آنها رقت می کند و سخت تأسّف می خورد.

آیا می توان گفت چرا محصول آن اعتیاد با این انحراف این قدر شدید و دردناک و طولانی است، و میان آنها تناسب منطقی وجود ندارد؟!.

اگر کسی چنین سخنی بگوید فوراً به او می گویند این خاصیت عمل آنهاست و قبلاً نیز به آنان اخطار شده است.

همین معنا در عذاب های دوزخیان نیز صدق می کند.

بسیار دیده شده که افرادی به خاطر سهل انگاری در امر رانندگی در يك حادثه خطرناک دست و پا یا ستون فقراتشان شکسته، و يك عمر از آن رنج می برند، در حالی که می توانستند با مراقبت صحیح از مقررات از آن نجات یابند. هنگامی که سخن به آثار طبیعی عمل می رسد، دیگر جایی برای سوالات فوق باقی نمی ماند! اضافه بر این در میان دوزخیان افرادی هستند که دیگران را به این گونه شکنجه ها مبتلا ساختند، اگر انسان اخباری را که در مورد شکنجه ها حتی در دنیای امروز تا چه رسد به تاریخ گذشته ثبت شده بررسی کند، باور می کند که واقعاً افرادی مستحق این کیفرهای شدید هستند، بلکه گاهی

ظلم ظالمان آن قدر بالا می‌گیرد و آن قدر جنایت‌های رنگارنگ و بی‌حساب از آنها سر می‌زند که انسان فکر می‌کند، هیچ‌گونه مجازاتی جوابگوی جنایات آنها نیست.

۵ - عذاب های روحانی

اشاره:

همان گونه که در مورد بهشت، نعمت های فوق العاده لذت بخش جسمی و روحی هر دو وجود دارد و اصولاً این دو مکمل یکدیگرند و به دلیل توأم بودن معاد جسمانی و روحانی نمی توانند از هم جدا شوند، درباره دوزخ نیز مجازات هایی از هر دو قسم دیده می شود، و آیات قرآن در این زمینه نیز گواه این مطلب است.

به آیات زیر گوش جان فرا می دهیم:

۱- (وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاُولَٰئِكَ لَهُم

عَذَابٌ مُّهِينٌ) (حج ۵۷).

۲- (رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلِ النَّارَ فَقَدْ أَخْرَيْتَهُ وَ مَا

لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ) (آل عمران ۱۹۲).

۳- (كَلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا

فِيهَا وَ دُوفُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ) (حج ۲۲).

۴- (رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ - قَالَ

أَحْسِنُوا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُونَ) (مؤمنون ۱۰۷ و ۱۰۸).

۵- (وَ قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِحَزَنَةٍ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ

يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ - قَالُوا أَوَلَمْ تَكُ تَأْتِيكُمْ

رُسُلَكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا فَادْعُوا وَا مِمَّا دُعَاءِ
الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (مؤمن ۴۹ - ۵۰).

۶- (إِذَا رَأَوْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا وَ
زَفِيرًا) (فرقان ۱۲).

۷- (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا
وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَظٌ شِدَادٌ
لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ)
(تحریم ۶).^(۱)

۸- (وَ نَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ
وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ
حَقًّا قَالُوا نَعَمْ فَاذَنْ مُؤَدِّنَ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى
الظَّالِمِينَ) (اعراف ۴۴).

ترجمه:

۱- و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند
عذاب خوار کننده ای برای آنها است.

۱. آیات دیگری نیز همین مضامین را تعقیب می کند مانند مجادله ۵، سجده ۲۰، اعراف
۵۰، حاقه ۳۵.

- ۲- پروردگارا! هر که را تو (به خاطر اعمالش) به آتش افکنی او را خوار و رسوا ساخته ای و این چنین افراد ستمگر یآوری ندارند.
- ۳- هرگاه بخواهند از غم و اندوه های دوزخ خارج شوند آنها را به آن باز می گردانند و (به آنها گفته می شود) بچشید عذاب سوزان!.
- ۴- پروردگارا! ما را از آن بیرون بر، اگر بار دیگر تکرار کردیم قطعاً ستمگریم (و مستحق عذاب) می گوید دور شوید در دوزخ، و با من سخن مگویید!.
- ۵- و آنها که در آتش اند به خازنان جهنم می گویند: از پروردگارتان بخواهید يك روز عذاب را از ما بردارد. آنها می گویند: آیا پیامبران شما با دلایل روشن به سراغتان نیامدند؟ می گویند: آری، آنها می گویند: پس هرچه می خواهید دعا کنید ولی دعای کافران (به جایی نمی رسد).
- ۶- هنگامی که آتش آنها را از دور می بیند صدای وحشتناک و خشم آلود او را که با نفس زدن شدید همراه است می شنوند!.

۷- ای کسانی که ایمان آورده اید! خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ هاست نگهدارید، آتشی که فرشتگانی بر آن گمارده شده که خشن و سختگیرند، هرگز مخالفت فرمان خدا نمی کنند و دستورات او را دقیقاً اجرا می نمایند!

۸- و بهشتیان، دوزخیان را صدا می زنند که آنچه را پروردگارتان به ما وعده داده بود همه را حق یافتیم، آیا شما هم آنچه را پروردگارتان به شما وعده داده بود حق یافتید؟! آری در این هنگام ندا دهنده ای در میان آنها ندا می دهد که لعنت خدا بر ستمگران باد!.

تفسیر و جمع بندی

غم و اندوه جانکاه و حسرت بی پایان

منظور از آلام و کیفرهای روحانی مجموعه اموری است که روح و جان انسان را در فشار قرار می دهد، هرچند تأثیری در جسم او ظاهراً نداشته باشد، و یا آنکه تأثیر دوگانه دارد هم جسم را مستقیماً آزار می دهد و هم روح را.

در نخستین آیه به نمونه ای از قسم دوم برخورد می کنیم، می فرماید:
 «کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، عذابی خوار کننده برای آنها
 خواهد بود» (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ).

قرآن اینجا در این باره توضیحی نمی دهد که چگونه این عذاب، دوزخیان
 را به ذلت و خواری می کشد، همین اندازه اشاره ای کلی به آن نموده است و
 بسیاری از جنبه های تحقیرآمیز عذاب های دوزخ را شامل می شود که
 مستکبران گردنکش و خودبین را به پایین ترین مرحله ذات می کشاند.

بعضی از مفسران مانند «قرطبی» احتمال داده است که این عذاب خوار
 کننده اشاره به سرنوشتی باشد که مشرکان در میدان جنگ بدر با آن مواجه
 شدند ولی با توجه به آیه قبل از آن که سخن از «جنات نعیم» برای مؤمنان
 می گوید روشن است که این آیه اشاره به عذاب خوار کننده دوزخ دارد.

به هر حال این تعبیر که در آیات متعددی از قرآن مجید آمده نشان می دهد
 که عذاب های دوزخی آمیخته با انواع اهانت هاست که مایه آزار روح و جان
 نیز می شود، و این تجسّمی است از تحقیرها و اهانت هایی که آنان نسبت به
 انبیاء الهی و مؤمنان پاکدل و مستضعفان پاکدل و و مستضعفان با ایمان داشتند
 و باید در آن روز نتیجه کار خود را به این صورت ببینند.

* * *

در دوّمین آیه سخن از رسوایی دوزخیان است که آن نیز يك عذاب دردناك معنوی است، این سخن را از زبان اندیشمندان با ایمان (اولوا الألباب) نقل می‌کند می‌فرماید: آنها می‌گویند: «پروردگارا! هر که را تو (به سبب اعمالش) به آتش افکنی، او را رسوا ساخته ای و برای ظالمان یآوری نیست» (رَبَّنَا إِنَّكَ مَنْ تُدْخِلُ النَّارَ فَقَدْ أَخْزَيْتَهُ وَ مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ).

«اخزیته» از ماده «خزى» در کتب لغت، معانی مختلف برای آن ذکر شده است، مانند، بد حالی، دور شدن، ذلت، رسوایی، و تحقیر، همین معانی نیز در کلمات مفسران آمده است.^(۱)

لحن این آیه نشان می‌دهد که مجازات های روحانی قیامت، دردناکتر است، چرا که «اولوا الألباب» به پیشگاه خداوند عرضه می‌دارند کسانی را که در دوزخ وارد کنی رسوایشان کرده ای، اشاره به اینکه از آتش دوزخ بالاتر همان رسوایی است، درست مثل اینکه بعضی از رفتن به زندان، زیاد ناراحت نیستند، بلکه اصرار دارند این مسأله فاش نشود، زیرا فاش شدنش، مایه رسوایی آنها در سطح جامعه می‌گردد، و آن دردناکتر از خود زندان است.

جمله جمله «وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنْصَارٍ»، اشاره لطیفی به این حقیقت است که آنها آنچه می‌کشند به خاطر ظلم و ستمشان است، و طبیعی است که آنها در آنجا

۱. مقایس اللغه، مصباح اللغه، صحاح اللغه لسان العرب، و التحقیق فی کلمات القرآن الحکیم- در تفسیر مجمع البیان، دو معنای دیگر نیز برای خزی نقل کرده و آن هلاکت و قرار گرفتن در محل شرم آور است.

رسوا شوند و یار و یآوری نداشته باشند) (البته این تعبیر منافاتی با مسأله شفاعت در مورد کسانی که لایق آنند ندارد، چرا که منظور، نفی یاروانی است که با زور و قدرت خود، ظالمان را یاری کنند، نه از طریق استمداد از قدرت الهی).

* * *

در سوّمین آیه سخن از غم و اندوه دامنه دار دوزخیان است که از آلام روحی آنها حکایت می‌کند، می‌فرماید: «هر زمان اراده کنند از غم و اندوه های دوزخ خارج شوند آنها را به آن باز می‌گردانند و (به آنها گفته می‌شود) بچشیده عذاب سوزان را!»! (كُلَّمَا أَرَادُوا أَنْ يَخْرُجُوا مِنْهَا مِنْ غَمٍّ أُعِيدُوا فِيهَا وَ دُوفُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ).

بسیاری از مفسران گفته اند هنگامی که آنها می‌خواهند از این غم و اندوه جانکاه رهایی یابند و به اطراف دوزخ نزدیک می‌شوند مأموران دوزخی با تازیانه‌ها یا گرزهای آتشین آنها را باز می‌گردانند، زیرا در آیه قبل از آن جمله (وَلَهُمْ مَقَامٌ مِنْ حَدِيدٍ) اشاره به این معناست.

جمله «**وَقُوفُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ**» (بچشید عذاب سوزان را) که به عنوان سرزنش و تحقیر به آنها گفته می شود نیز نمونه دیگری از این عذاب روحانی است.^(۱)

* * *

تحقیر و سرزنش فراوان

در چهارمین آیه به تعبیر تازه ای در مورد تحقیر و اهانت به دوزخیان که نوعی عذاب الیم روحی است برخورد می کنیم، آنجا که می فرماید: «دوزخیان می گویند) پروردگارا ما را از دوزخ بیرون بر اگر به اعمال گذشته بازگشتیم قطعاً ستمگریم (و مستحق عذاب)» **(رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا فَإِنَّا ظَالِمُونَ)**. ولی از سوی پروردگار به آنها گفته می شود «دور شوید در دوزخ! و با من سخن مگویید!» **(قَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَ لَا تُكَلِّمُون)**.

تقریباً همه ارباب لغت و مفسران تصریح کرده اند که تعبیر به «اخصأ» تعبیری است که در موقع دور ساختن سگ به کار می رود و به کارگیری آن در اینجا برای تحقیر این ظالمان گنهکار و مستکبر است.

۱. «حریق» گرچه اسم مصدر است، ولی در اینجا معنای فاعلی دارد اما به گفته بعضی دیگری صیغه مبالغه (یا صفت مشبیه) است، و به گفته مفردات «حریق» به معنای آتش است، این تفسیر با توجه به اضافه عذاب به حریق در اینجا مناسب تر به نظر می رسد.

بلکه می توان جمله لا تُكَلِّمُون (با من سخن نگویند) از آن دردناکتر و غم انگیزتر است که مولای کریم و رحیم بنده ای را از خود براند و به او بگوید هرگز با من سخن مگو! این همان چیزی است که در تعبیر بسیار لطیفی در دعای کمیل به آن اشاره شده: (فَهَبْنِي يَا إِلَهِي وَ سَيِّدِي وَ مَوْلَايَ وَ رَبِّي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ): «گیرم ای خدا و آقا و مولا و پروردگار من، بر عذاب تو صبر کنم، چگونه می توانم بر فراق و دوریت شکیبا باشم؟! چرا آنها به چنین عذاب دردناک روحی در آنجا مبتلا می شوند آیات بعد از آن پرده از روی این مسأله برداشته، می گویند: «این به خاطر آن است که گروهی از بندگان من می گفتند: پروردگارا ما ایمان آورده ایم، ما را ببخش و بر ما رحم کن، و تو بهترین رحم کنندگانی، اما شما آنها را به باد مسخره گرفتید تا شما را از یاد من غافل کردند، و پیوسته به آنها می خندید!» (إِنَّهُ كَانَ فَرِيقٌ مِنْ عِبَادِي يَقُولُونَ رَبَّنَا آمَنَّا فَاغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الرَّاحِمِينَ - فَاتَّخَذْتُمُوهُمْ سِخْرِيًّا حَتَّى أَنْسَوْكُمْ ذِكْرِي وَ كُنْتُمْ مِنْهُمْ تَضْحَكُونَ).^(۱)

نتیجه آن سخریه و استهزاء و خندیدن به افراد با ایمان این است که امروز مورد تحقیر قرار گیرید و این در حقیقت تجسمی است از اعمال خودتان!.

* * *

در پنجمین آیه به چهره دیگری از ملامت و سرزنش و تحقیر دوزخیان از سوی خازان دوزخ و مأموران عذاب و کیفر برخورد می‌کنیم می‌فرماید: «کسانی که در آتش دوزخند به خازنان جهنم می‌گویند از پروردگارتان بخواهید (لا اقل) يك روز عذاب را از ما بردارند - آنها می‌گویند: آیا پیامبرانتان با دلایل روشن به سراغ شما نیامدند؟! می‌گویند: بلی (آمدند) می‌گویند: پس هر چه می‌خواهید دعا کنید ولی (بدانید) دعای کافران جز در ضلالت نیست (و هرگز به اجابت نمی‌رسد) (وَ قَالَ الَّذِينَ فِي النَّارِ لِخَزَنَةِ جَهَنَّمَ ادْعُوا رَبَّكُمْ يُخَفِّفْ عَنَّا يَوْمًا مِنَ الْعَذَابِ - قَالُوا اَوْ لِمَ تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنَاتِ قَالُوا بَلَى قَالُوا بَلَى فادْعُوا وَا مَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ اِلَّا فِي ضَلَالٍ).

این تعبیرات همچون شلاقی بر روح آنها نواخته می‌شود، و آنها را شکنجه می‌دهد، آنها فقط تقاضای یکروز نجات از عذاب کردند اما پذیرفته نشد، آنها از خازان تقاضای دعا کردند، ولی خازنان در پاسخ گفته اند: خودتان دعا کنید، به خاطر اینکه آنها لایق دعا نبودند که این خود نوعی تحقیر استع و یا دعا کردن برای آنها باید به اذن خدا باشد و خدا هرگز چنین اذنی نداده، و یا اینکه چون این دعا به اجابت نمی‌رسد بیهوده است، لذا حتی از دعا کردن نیز مضایقه می‌کنند، و می‌گویند خودتان دعا کنید (و بدانید به جایی نمی‌رسد) و این نیز تعبیر دردآور دیگری است.

در ششمین آیه، گوشه دیگری از عذاب روحی دوزخیان نشان داده، می گوید: «هنگامی که دوزخ، آنها را از دور می بیند، صدای وحشتناک و خشم آلود او را که با نفس زدن شدید همراه است می شنوند» (إِذَا رَأَتْهُمْ مِنْ مَكَانٍ بَعِيدٍ سَمِعُوا لَهَا تَغِيْظًا وَ زَفِيرًا).

در اینجا برای دوزخ تمام اوصاف يك حیوان درنده وحشتناک بیان شده که وقتی طعمه خود را می بیند، صدای وحشتناک و خشم آلودش را که با تنفس شدید همراه است بلند می کند، صحنه ای که تمام وجود او را در وحشت فرو می برد و از پای در می آورد.

تغیظ از ماده «غیظ» به گفته راغب در مفردات به معنای «شدت غضب» است، و «تغیظ» به معنای اظهار آن است، گرچه حالت خشم شنیدنی نیست، ولی اوصافی همراه دارد مانند صداهای وحشتناک که قابل شنیدن است.

«زفیر» به معنای رفت و آمد نفس در شش هاست به گونه ای که سینه بالا آید و غالباً با صدای وحشتناکی همراه است که قابل شنیدن می باشد.

بعضی از مفسران که نتوانسته اند باور کنند جهنم يك موجود زنده است، می بیند و درك می کند، و مجرمان را می شناسد!، ناچار شده اند که چیزی در تقدیر بگیرند و بگویند: منظور، دیدن خازنان دوزخ است! در حالی که می دانیم «تقدیر» خلاف قاعده است و در اینجا نیاز به آن نیست، چه مانعی دارد که

بهشت و دوزخ دارای روح باشند، و حوادثی را که در آنها واقع می شود، درك کنند؟ حتی از بعضی از روایات استفاده می شود که جهنم چشم و گوش و زبان دارد، و مجرمان را به خوبی می شناسد و بر می گیرد، بهتر از شناخت پرندگان نسبت به دانه های غذایی!^(۱)

ما امروز شاهد نمونه های کوچکی از این مسأله در دنیا هستیم که چشم و گوش های الکترونیکی با کمک کامپیوترها که در ساختمان های مختلف به کار می گذارند بسیاری از مسائل را می بینند و می شنوند و عکس العمل مناسب نشان می دهند، هرچند ساختمان درك ندارد، ممکن است عکس العمل جهنم در برابر مجرمان از همین گونه یا بالاتر از آن یعنی توأم با درك باشد.

* * *

در هفتمین آیه چهره دیگری از آلام روحی دوزخیان را مشاهده می کنیم، در این آیه مؤمنان را مخاطب ساخته، می فرماید: «ای کسانی که ایمان آورده اید خود و خانواده خویش را از آتشی که هیزم آن انسان ها و سنگ هاست نگاه دارید» (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ).

۱. تفسیر قرطبی و روح المعانی ذیل آیه مورد بحث.

این تعبیر نشان می‌دهد که آتش دوزخ با آتش این جهان بسیار متفاوت است، خواه منظور از «حجاره» بت‌های سنگی باشد، و یا اعم از آن، و خواه منظور آتشی باشد که از درون اتم‌های این سنگ‌ها بیرون می‌آید و یا چیز دیگر، هرچه هست آتشی است که بخشی از آن از درون وجود خود انسان‌ها شعله می‌گیرد، از اعتقادات و نیت‌های باطنی آنها و از اعضای آلوده به گناه آنها، یا سنگ‌هایی که معبود آنها یا وسیله افتخار و مباهات آنها در ساختن کاخ‌ها و مانند آن بوده است.

سپس می‌افزاید: «بر این آتش فرشتگانی خشن و سختگیر گمارده شده‌اند که هرگز فرمان الهی را مخالفت نمی‌کنند و دستورات او را (دقیقاً) اجرا می‌نمایند» (عَلَيْهَا مَلَائِكَةٌ غِلَاظٌ شِدَادٌ لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَ يَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ).

وجود این فرشتگان خشن و سختگیر، بر آلام روحی آنها می‌افزاید، و راه‌های نجات را از هر سو بر آنان می‌بندد.

اینها کسانی بودند که در زندگی خود، پیوسته با زیردستان خشونت داشتند ماموران خشن آنها مردم را به سختی می‌رانند و سختگیری و بیرحمی و عدم شفقت، جزء برنامه زندگی آنان بود، اکنون خودشان به چنین سرنوشتی گرفتار می‌شوند.

جالب اینکه در آیه بعد از آن خطاب به کافران می گوید: «امروز عذر خواهی نکنید، جزای شما همان اعمال شماست!»! (لَا تَعْتَذِرُوا الْيَوْمَ إِنَّمَا تُجْرُونَ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ).

بعضی از مفسران که نتوانسته اند بیرون آمدن آتش را از درون سنگ تصور کنند، گفته اند منظور از این سنگ ها همان سنگ های گوگردی است که هنگام بر خوردن با آهن جرقه می دهد!، در حالی که امروز می دانیم: نیروی اتم نهفته شده درون هر موجود مادی می تواند، شعله های عظیم آتش را ظاهر کند.

«غلاظ» جمع «غلیظ» و «شداد» جمع «شدید» هر دو دارای يك معناست و ممکن است ذکر این دو با هم برای تأکید باشد، ولی بعضی گفته اند «غلاظ» اشاره به خشونت در قول است و «شداد» اشاره به خشونت در عمل، یا اولی اشاره به خشونت خلقی است و دومی خشونت خلقی، به هر حال آن فرشتگان سر بر فرمان خدا دارند و از اوامر او منحرف نمی شوند.

گاه گفته اند که اصولاً انسان را به منزله هیزم و همدیف سنگ ها قرار

دادن خود نوعی تحقیر و مجازات روحی و معنوی برای آنهاست.^(۱)

* * *

۱. فی ظلال القرآن، جلد ۸، صفحه ۱۶۸.

در هشتمین و آخرین تعبیر به گفتگوهای دلخراش و جانکاهی برخورد می‌کنیم که میان بهشتیان و دوزخیان رد و بدل می‌شود، و روح دوزخیان را سخت آزار می‌دهد، می‌فرماید: «بهشتیان دوزخیان را صدا می‌زنند (و به عنوان سرزنش) می‌گویند: ما آنچه را پروردگارمان وعده داده بود حق یافتیم، آیا شما هم آنچه را پروردگارتان وعده داده بود حق یافتیم، آیا شما هم آنچه را پروردگارتان وعده داده بود حق یافتید؟! (وَنَادَى أَصْحَابُ الْجَنَّةِ أَصْحَابَ النَّارِ أَنْ قَدْ وَجَدْنَا مَا وَعَدَنَا رَبُّنَا حَقًّا فَهَلْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا).

و آنها با يك دنیا شرمندگی و سرافکنندگی جواب می‌دهند: «آری» (همه حق بود، افسوس که که ما گرفتار غرور و غفلت بودیم)! (قَالُوا نَعَمْ).

«در این هنگام ندا دهنده ای در میان آنها ندا می‌دهد که لعنت خدا بر ظالمان باد» (فَأَذَانَ مُؤَدِّنٌ بَيْنَهُمْ أَنْ لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ).

این سخن همچون نمک بر جراحات دل دوزخیان می‌نشیند و شعله‌های آتش درون آنها را افروخته‌تر می‌کند.

آری آنها (همان‌گونه که در آیه بعد از این آیه آمده) کسانی بودند که مردم را از راه خدا دور می‌کردند لذا آن روز از رحمت خدا دورند (لعنت همان دوری از رحمت است).

در اینکه این مؤدِّنٌ (ندا دهنده) کیست که سیطره بر بهشت و دوزخ دارد، و همگان صدای او را می‌شنوند، و از سوی خدا سخن می‌گویند؟ در بسیاری از

روایات که شیعه و اهل سنت نقل کرده اند آمده است که او امیرالمؤمنین علی(علیه السلام) است که در تمام طول عمرش با ظالمان و ستمگران مبارزه کرد.

عجب این است که بعضی از متعصبان کوشیده اند که این فضیلت را کمرنگ کنند و گفته اند معلوم نیست این کار برای علی(علیه السلام) فضیلتی باشد!

در حالی که روشن است این مؤذن الهی که بر بهشت و دوزخ سلطه دارد و پیام خدا را در آن روز به همگان می رساند باید مقامی بسیار والا و بالا داشته باشد.

* * *

خلاصه انسان ترکیبی از جسم و روح است، و معاد نیز در دو جنبه تحقق می یابد و طبعاً کیفرها و پاداش ها نیز دو گانه است، بنابراین دوزخیان نه تنها آلام جسمانی آنها را رنج می دهد، بلکه شاید آلام و عذاب های روحی و معنوی برای آنها جانکاه تر و دردناک تر باشد، غم و اندوه بی پایان، رسوایی بزرگ، تأسف و ندامت بر گذشته، مقایسه حال خویش با بهشتیان، مأموران خشن و سختگیر، و بالاخره انواع سرزنش ها و تحقیرها و توبیخ ها، همه از اموری هستند که روح آنها را سخت می فشارد و در عذاب الیم فرو می برد.

مسئلاً این مجازات‌ها هماهنگ با اعمال آنها در این دنیا است که مظلومان را با انواع کیفرها و شکنجه‌ها در فشار قرار می‌دادند، چقدر آیات الهی را به سخریه گرفتند و بندگان خدا را استهزاء کردند و مؤمنان را تحقیر نمودند و بر دیگران کبر و غرور فروختند؟

چه جای تعجب که تجسم اعمال خویش را در آنجا ببیند و به نتایج آن گرفتار شوند، و محصولی را که در مزرعه دنیا کشتند در قیامت و دوزخ درو کنند.

۶ - جاودانگی کیفرها

اشاره:

بی شك میان «جرم» و «جریمه» همیشه تناسبی برقرار است، هر قدر جرم سنگین تر باشد مجازات و جریمه سنگین تر است، این در مجازات های قراردادی است. ولی در آثار وضعی و طبیعی اعمال انسان، مسأله طور دیگری است، گاه انسان بر اثر يك لحظه سهل انگاری و ندانم کاری گرفتار عارضه ای می شود که قابل درمان و جبران نیست، زیرا ضربه جهل و سهل انگاری آنچنان سخت و سنگین است که مثلا عضوی را برای همیشه ناقص و فلج می کند، و تا پایان عمر باید کفاره آن را بدهد و جریمه اش را تحمل کند، در حالی که فقط يك لحظه مرتکب خطا شده است.

از آیات قرآن به خوبی استفاده می شود که گروهی در عذاب جاودانی خواهند بود یا به تعبیر دیگر در دوزخ مخلدند، و این مسأله (خلود) سوالات گوناگونی را برانگیخته، و تفسیرهای گوناگونی را برای آن کرده اند که شرح آن به خواست خدا خواهد آمد.

نخست به سراغ قرآن می رویم و به آیات زیر که هر کدام تعبیر تازه ای از مسأله جاودانگی عذاب را در بر دارد گوش فرا دهیم:

۱ - (وَ الَّذِينَ كَفَرُوا وَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ

النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ) (بقره ۳۹).

- ۲- (يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرِجُوا مِنَ النَّارِ وَمَا هُمْ
 بخارجين منها ولهم عذاب مُقيمٌ) (مائده ۳۷).
- ۳- (فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُّوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ
 شَهِيقٌ - خالدين فيها ما دامت السموات والأرض إلا
 ما شاء ربك إن ربك فعال لما يريد) (هود ۱۰۶ -
 ۱۰۷).
- ۴- (ونادوا يا مالِك ليقض علينا ربك قال انكم
 ماكثون) (زخرف ۷۷).
- ۵- (وَقَالَ الَّذِينَ اتَّبَعُوا لَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَتَبَرَّأَ مِنْهُمْ
 كَمَا تَبَرَّأُوا مِنَّا كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ
 عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخارجين مِنَ النَّارِ) (بقره ۱۶۷).

ترجمه:

- ۱- و کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند اهل
 دوزخند و همیشه در آن خواهند بود.
- ۲- آنها پیوسته می خواهند از آتش خارج شوند ولی
 نمی توانند خارج شوند، و برای آنها مجازات پایداری است.

۳- اما آنها که شقاوتمند شدند در آتشند و برای آنها زفیر و شهیق (ناله های طولانی دم و باز دم) است - جاودانه در آن خواهند ماند تا آسمان ها و زمین برپاست، مگر آنچه پروردگارت بخواهد که پروردگارت هر چه را اراده کند انجام می دهد.

۴- آنها فریاد می شکند ای مالک دوزخ! آرزو داریم پروردگارت ما را به میراند (تا آسوده شویم!) می گوید: شما در اینجا ماندنی هستید!

۵- و (در این موقع) پیروان می گویند کاش بار دیگر ما به دنیا بر می گشتیم تا از این پیشوایان گمراه بیزاری جوییم آنچنان که آنها (امروز) از ما بیزاری جستند (آری) این چنین خداوند اعمال آنها را به صورت حسرت زایی به آنها نشان می دهد و هرگز از آتش (دوزخ) خارج نخواهند شد.

تفسیر و جمع بندی

عذاب خلد یا (عذاب جاویدان)

در نخستین آیه به تعبیر معروف «خلود» (جاودانگی) برخورد می‌کنیم، می‌فرماید: کسانی که کافر شدند و آیات ما را تکذیب کردند، اهل آتشند و در آن خلود دارند (وَالَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا أُولَٰئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ). این در حالی است که در بعضی از آیات قرآن به دنبال واژه «خلود» تعبیر به «ابدیت» شده که تأکید مجددی برای آن محسوب می‌شود، از جمله می‌فرماید: «کسی که نافرمانی خدا و رسولش کند آتش دوزخ از آن اوست، جاودانه تا ابد در آن خواهند ماند» (وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا) (جن - ۲۳).

همین معنا در آیه ۴۵ سوره احزاب نیز آمده که در آنجا نیز «خلود» با ابدیت آمیخته و توأم شده است.

تعبیر به خلود در مورد آتش دوزخ در آیات زیادی از قرآن مجید آمده گاه به صورت وصفی (خَالِدُونَ، خَالِدِينَ) و گاه به صورت فعلی و مانند ۶۹ فرقان درباره مشرکان و قاتلان و زناکاران، بعد از اشاره به عذاب مضاعف آنها در قیامت، می‌فرماید: وَيَخْلُدُ فِيهِ مُهَانًا «همیشه با خواری در آن خواهد ماند».

و گاه این عنوان به صورت قیدی برای عذاب بیان شده، چنان که در آیه ۵۲ یونس می‌خوانیم: (ثُمَّ قِيلَ لِلَّذِينَ ظَلَمُوا ذُوقُوا عَذَابَ الْخُلْدِ): «سپس به ظالمان گفته می‌شود بچشید عذاب خلد را».

تعبیر «خلود» در اشکال مختلف آن (فعلی، وصفی و مصدری) در مورد عذاب دوزخ بیش از سی بار در آیات قرآن مجید دیده می‌شود، و تأکید قرآن بر این عنوان، مفهوم خاصی دارد که دلایل در بحث‌های آینده به خواست خدا روشن خواهد شد.

البته این واژه در مورد نعمت‌های بهشتی نیز در آیات فراوانی از قرآن مجید آمده است که در بحث نعمت‌های بهشتی به آن اشاره شد.

اکنون ببینیم «خلود» در لغت و کلمات مفسران به چه معناست:

در لسان العرب، «خُلِدَ» به معنای دوام بقای در سرایی که انسان از آن خارج نمی‌شود تفسیر شده است، اضافه می‌کند اینکه آخرت را «دار الخُلْد» گفته‌اند به خاطر آن است که مردم همیشه در آن می‌مانند.

در «مقایس اللغه» معنای واحدی برای ریشه آن ذکر شده، و آن ثبات و بقاء و ملازمت است.

همین معنا در «صاحح اللغه» و کتب دیگر نیز آمده.

ولی راغب در «مفردات» معنای اصلی آن را دور ماندن چیزی از فساد و باقی ماندن بر حالت اصلی می‌داند، و می‌گوید: «هر چیزی به زودی تغییر نکند و فاسد نشود، عرب آن را به «خلود» توصیف می‌کند، و لذا به معنای طول عمر و بقاء مدّت طولانی نیز آمده است.

«راغب» در جای دیگر از کلماتش می گوید: رَجُلٌ مُخَلَّدٌ (مرد جاودانه) به معنای کسی است که دیر پیر می شود).

به هر حال از مجموع کلمات اهل لغت دو نظر مختلف به دست می آید: نخست اینکه معنای اصلی آن همان جاودانگی و همیشگی و ابدیت است، و اگر به طول عمر اطلاق می شود از باب تشبیه است، دوم اینکه معنای اصلی آن طول عمر است و اگر به جاودانگی و ابدیت گفته می شود از باب بیان مصداق واضح و روشن می باشد.

«مفسران» نیز در این زمینه تعبیرات متفاوتی دارند:

بعضی از مفسران تصریح کرده اند که «خلود» در اینجا به معنای دوام است و هرگز انتهای ندارد.^(۱)

بعضی دیگر گفته اند که معنای اصلی آن دوام، و معنی مجازی آن مدت طولانی است و هنگامی که در قرآن به کار می رود همان معنای اول یعنی دوام را دارد.^(۲)

بعضی همین معنا را به تعبیر دیگری ذکر کرده اند و آن اینکه خلود در لغت به معنای مکث طویل است، همان گونه که در مورد زندان های طویل المدّه

۱. طبرسی در مجمع البیان.
۲. تفسیر قرطبی، جلد اول، صفحه ۲۰۷.

گفته می شود **خُلِدَ فُلَانٌ فِي السَّجْنِ**، ولی در لسان شرع به معنای دوام و ابدیت است.^(۱)

در المنار آمده است که بعضی از مدعیان استقلال فکری در عصر ما با بهره گیری از تأویلاتی که در مورد خلود در پاره ای از کلمات پیشینیان آمده جرئت پیدا کرده بگویند: معنای خلود کافران در عذاب این است که مدت طولانی در آن می مانند، زیرا خداوند رحمان رحیم، که رحمتش بر غضبش پیشی گرفته هرگز کسی از بندگان خود را عذاب بی نهایت نمی کند.^(۲)

بعضی نیز می گویند: گرچه کافران و گردنکشان طاغی و باغی که گناه سراسر وجودشان را قرار گرفته همیشه در دوزخ می مانند ولی دوزخ همیشه به يك حال باقی نمی ماند، زمانی فرا می رسد که آتش آن خاموش می گردد و دوزخیان آرامش می یابند!

این احتمال نیز داده شده که با گذشت زمان طولانی و تحمل مجازات های فراوان سر انجام يك نوع سازش با محیط در دوزخیان به وجود می آید، کم کم به آتش خو می کنند و در این حال احساس ناراحتی ندارد!

البته اینگونه احتمالات از سوی علمای اسلام و مفسران قرآن مردود شناخته شده، چرا که بر خلاف صریح آیات قرآن است، زیرا همان گونه که در آیات مورد بحث می خوانیم تنها تعبیر به خلود نشده است که قابل اینگونه تفسیرها

۱. تفسیر مراغی، جلد ۱، صفحه ۶۹.

۲. المنار، جلد ۱، صفحه ۳۶۴.

باشد تعبیرات دیگری در این زمینه در قرآن مجید آمده که قابل این توجیهاست نیست (دقت کنید).

خلاصه چنین به نظر می‌رسد که عجز و ناتوانی بعضی در برابر حل مشکل خلود و جاودانه بودن عذاب سبب گرایش به این گونه توجیهاست نادرست شده، وگرنه دلالت آیات قرآن و روایات اسلامی در مورد جاودانگی عذاب درباره گروهی از مجرمان قابل گفتگو نیست.

* * *

در دوّمین تعبیر به واژه «اقامت» برخورد می‌کنیم می‌فرماید: «کافران می‌خواهند از آتش خارج شوند ولی هرگز نمی‌توانند و برای آنها عذاب «مقیم» و پایدار است (يُرِيدُونَ أَنْ يُخْرَجُوا مِنَ النَّارِ وَ مَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنْهَا وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ).

توصیف عذاب به «مقیم» به خوبی نشان می‌دهد که این مجازات در مورد آنها پایدار و برقرار است.

* * *

ابدیت عذاب ها

در سومین آیه مسأله ابدیت عذاب دوزخ برای گروهی از دوزخیان با تعبیر دیگری که توأم با صراحت بیشتری است منعکس شده است می فرماید: «اما آنها که شقاوتمند شدند در آتش (دوزخند) و برای آنها زفیر و شهیق (ناله های طولانی) است - همیشه در آن خواهند ماند تا آسمان و زمین برپاست» (فَأَمَّا الَّذِينَ شَقُوا فِي النَّارِ لَهُمْ فِيهَا زَفِيرٌ وَ شَهِيقٌ - خَالِدِينَ فِيهَا مَا دَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَ الْأَرْضُ).

و در پایان آیه می افزاید «مگر آنچه پروردگارت بخواهد، مسلماً پروردگارت هرچه را بخواهد انجام می دهد» (إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ إِنَّ رَبَّكَ فَعَّالٌ لِّمَا يُرِيدُ).

(مسلماً در آن روز آسمان و زمینی وجود دارد، و آن آسمان و زمینی است که طبق آیات قرآن بعد از ویران شدن آسمان و زمین دنیا برپا شده است، و این آسمان و زمین جاودانه و ابدی است).

بعضی نیز گفته اند که این تعبیر در لسان عرب کنایه از ابدیت است، زیرا در ادبیات عرب تعبیرات زیادی داریم که به معنای ابدیت به کار می رود مثل «ملاح گوگب» (مادام که شب و روز پی در پی فرا می رسد) و مانند آنچه در کلام امیرمؤمنان علی (علیه السلام) آمده است که وقتی خرده گیران ناآگاه رعایت مساوات در تقسیم بیت المال را بر امام (علیه السلام) خرده گرفتند و انتظار داشتند همانند زمان خلیفه سوم در میان افراد تبعیضی قائل شود تا

پایه های حکومت خود را از این طریق به گمان آنها محکم تر سازد امام فرمود:
 أَتَأْمُرُنِي أَنْ أَطْلُبَ النَّصْرَ بِالْجَوْرِ فِيمَنْ وُلِّيْتُ عَلَيْهِ، وَ اللَّهُ لَا أَطُورُ بِهِ مَا سَمَرَ
 سَمِيرٌ وَ مَا أَمَّ نَجْمٌ فِي السَّمَاءِ!^(۱) حکومت منند بزنم، به خدا سراغ این کار
 نمی روم مادام که مردم شب ها به بحث می نشینند، و ستارگان آسمان یکی بعد
 از دیگری طلوع و غروب دارند».

در ابیات سایر زبان ها نیز تعبیراتی شبیه آن دیده می شود که هم کنایه از
 دوام و استمرار و ابدیت است.

تنها سؤالی که در اینجا باقی می ماند این است که اگر آیه فوق اشاره به
 ابدیت مجازات دارد استثنائی که در پایان آیه آمده چه مفهومی می تواند داشته
 باشد؟ «إِلَّا مَا شَاءَ رَبُّكَ» (مگر آنچه پروردگارت بخواهد) زیرا ظاهر این
 استثناء لا اقل عدم ابدیت عذاب در مورد گروهی از آنان است، بلکه احتمال دارد
 شامل همه آنان بشود و در این صورت نتیجه معکوس می دهد.

بعضی از مفسران مانند مفسر بزرگ مرحوم طبرسی در مجمع البیان در
 تفسیر این استثناء ده وجه از علمای تفسیر نقل کرده که چون بسیاری از آنها
 سست و بی اعتبار است از نقل آنها چشم می پوشیم (مرحوم طبرسی نیز ظاهراً
 برای ذکر تمام اقوال به سراغ آنها رفته نه به عنوان پذیرش) و تنها قناعت به
 ذکر آنچه قابل توجه است می کنیم:

۱. نهج البلاغه، خطبه ۱۲۶.

نخست اینکه هدف از ذکر این استثناء بیان حاکمیت و قدرت مطلقه و مشیت کامله خداوند است که گمان نکنید این خلود و ابدیت بدون اراده او صورت گرفته، اگر بخواهد می تواند همه چیز را دگرگون سازد، ولی اراده کرده که این گروه از دوزخیان تا ابد بمانند.

لذا همین تعبیر در مورد بهشتیان در آیات قبل از آن آمده، در عین حال به دنبال آن می فرماید: **عَطَاءً غَيْرَ مَجْذُوذٍ** (این عطائی است که هرگز قطع نمی شود).

این جمله به خوبی نشان می دهد که منظور از استثناء قطع عذاب یا نعمت نیست بلکه صرفاً برای بیان قدرت خداست.

دیگر اینکه منظور استثناء کسانی است که استحقاق جاودانگی عذاب را ندارند مانند مؤمنان گنهکار که مدتی در دوزخ می مانند و پاک می شوند، سپس به بهشت می روند، و جمله **الا ما شاء الله** در اینجا فقط ناظر به این گروه است، اما کافران بی ایمان همچنان در دوزخ خواهند ماند (و به اصطلاح آنها جزء مستثنی منه هستند نه مستثنی).

نظیر همین معنا درباره بهشتیان گفته می شود که آنها جاودانه در بهشتند مگر مؤمنان خطاکار که قبلاً به دوزخ می روند و بعد به بهشت. به هر حال این استثناء مشکلی در دلالت آیه بر ابدیت عذاب ایجاد نمی کند.

* * *

در چهارمین آیه بعد از تصریح به مسأله خلود و عدم تخفیف در عذاب مجرمان و تصریح به اینکه خدا بر آنها ظلم و ستمی روانداشته، بلکه آنها خود بر خویشتن ستم کرده اند، می فرماید: «آنها فریاد می زنند ای مالک (دوزخ) ای کاش پروردگار تو ما را مرگ می داد (تا راحت شویم) ولی او می گوید شما در اینجا مکث و درنگ خواهید کرد» (وَنَادُوا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ).

تعبیر به مکث به طور مطلق و نامحدود دلیل دیگری بر جاودانگی عذاب آنهاست.^(۱)

و لذا مرحوم طبرسی در مجمع البیان تصریح می کند که «ماکثون» در اینجا به معنای «دائمون» است.

گرچه در آیه فوق بیان نشده که مالک دوزخ این سخن را بلافاصله می گوید، یا بعد از مدتی، ولی جمعی از مفسران گفته اند که این پاسخ با مدتی تأخیر به عنوان تحقیر و بی اعتنائی گفته می شود، بعضی بعد از چهل سال و بعضی

۱. «مکث» به معنای باقی ماندند توأم با انتظار است (همان گونه که راغب در مفردات گفته) البته به توقف های موقف نیز مکث گفته می شود، اما هنگامی که به طور مطلق و بی قید و شرط ذکر شود به معنای توقف دائمی است.

یکصد سال، و از ابن عباس نقل شده که بعد از هزار سال این جواب منفی را به آنها می گویند،^(۱)

این آیه به خوبی نشان می دهد که در آنجا مرگ و میری نیست، بلکه دائماً زنده و در رنج و عذاب است.

* * *

بالاخره در پنجمین و آخرین تعبیر به مسأله «عدم خروج از دوزخ» به طور مطلق برخورد می کنیم که آن نیز تعبیر دیگری از جاودانگی است، در این آیه بعد از اشاره به بیزاری «رهبران اغواگر» از «پیروان گمراه» و تصمیم آنها بر بیزاری متقابل در صورت بازگشت به دنیا، می فرماید: «این چنین خداوند اعمالشان را به صورت حسرت باری به آنها نشان می دهد و هرگز از آتش خارج نخواهند شد» (كَذَلِكَ يُرِيهِمُ اللَّهُ أَعْمَالَهُمْ حَسَرَاتٍ عَلَيْهِمْ وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ).

آری از آنها کاری جز حسرت و اندوه برگزیده ساخته نیست، حسرت بر تقلید کورکورانه و پیروی چشم و گوش بسته از پیشوایان گمراه، و حسرت بر عمری که بیهوده تلف کردند، و اموالی که از حرام اندوختند و برای دیگران

۱. تفسیر فخر رازی، جلد ۲۷، صفحه ۲۲۷، و تفسیر قرطبی، جلد ۹، صفحه ۵۹۳۷ - در تفسیر مجمع البیان نیز مسأله چهل سال و هزار سال نقل شده است.

گزاردند، و فرصت هایی که برای توبه و بازگشت از دست دادند، حسرتی بیهوده و بی فائده چرا که راهی برای بازگشت و جبران نیست.

مرحوم علامه طباطبایی بعد از ذکر این آیه در المیزان می گوید این دلیلی است بر ضد کسانی که معتقد به انقطاع عذاب دوزخند.

نتیجه:

از مجموع تعبیرهای پنجگانه بالا به خوبی می توان نتیجه گرفت که عذاب دوزخ جاودانه است، همان گونه که نعمت های بهشتی جاودانی می باشد، و آنها که با پیشداوری های خود عذاب را منقطع می دانند راهی جز گام برداشتن بر ضدّ این آیات (و امثال آن) و پیمودن طریقه «تفسیر به رأی» ندارند.

درست است که اعتقاد به جاودانگی عذاب - هر چند در مورد گروه خاصی از دوزخیان است - مشکلات و پیچیدگی هایی دارد ولی با توجه به صراحت یا ظهور آیات قرآنی در این زمینه باید پیچیدگی ها را از طریق منطق و استدلال حل کرد، نه اینکه اصل موضوع را نادیده گرفت و انکار نمود.

* * *

توضیحات:

۱ - چه کسانی در دوزخ مخلدند؟

در آیات قرآن مجید افراد یا اقوام مختلفی بالخصوص به عنوان افراد مخلد در آتش نام برده شده اند، از جمله:

۱ - کافران: اعم از منکران مبدء و معاد یا مشرکان یا تکذیب کنندگان آیات الهی و یا دشمنان خدا و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) یا مرتدان که در آیات مختلف به عنوان کسانی که در دوزخ جاودانه می مانند ذکر شده اند، از جمله در آیه ۱۱۶ آل عمران می خوانیم:

إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا لَنْ نُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا أَوْلَادَهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا وَلَا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ: «کسانی که کافر شدند هرگز اموال و اولادشان آنها را از خدا بی نیاز نمی کند، آنها اصحاب آتشدن و جاودانه در آن خواهند ماند».^(۱)

۲ - منافقان: هرچند ظاهراً در سلك اهل ایمان و در زمره مؤمنان بوده باشند، آنها نیز مخلد در آتش دوزخند، چنانکه در آیه ۱۷ مجادله پس از اشاره به بعضی از اعمال و رفتار آنها می فرماید: لَنْ نُغْنِي عَنْهُمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا أَوْلَادَهُمْ

۱. آیات فراوان دیگری نیز در قرآن همین معنا را دنبال می کند، مانند اعراف ۳۶، که سخن از تکذیب کنندگان آیات الهی می گوید، و بینه ۶ که مشرکان و اهل کتاب را مخلد می شمرد، و توبه ۱۷ که در آن سخن از خود مشرکان است، و بقره ۲۱۷ و آل عمران ۸۸ که از خصوص مرتدان سخن می گوید، و فصلت ۲۸ که اشاره به خلود اعداء الله در آتش دوزخ می کند.

شَيْنًا وَّ أَوْلِيكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ: «اموال و اولاد آنها به هیچوجه آنان را از عذاب الهی حفظ نمی کند آنها اصحاب دوزخند و جاودانه در آن می مانند».

در آیه ۱۴۰ سوره نساء می گوید: (إِنَّ اللَّهَ جَامِعُ الْمُنَافِقِينَ وَالْكَافِرِينَ فِي جَهَنَّمَ جَمِيعًا): «خداوند منافقان و کافران را همگی در جهنم جمع می کند».

۳- آنها که غرق گناهند: در آیه ۸۱ بقره تعبیری درباره گروهی از گنهکاران دیده می شود که بسیار پرمعناست، می فرماید: (بَلَىٰ مَنْ كَسَبَتْ سَيِّئَةً وَ أَحَاطَتْ بِهِ خَاطِبُهُ فَأَوْلِيكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ: «آری کسانی که تحصیل گناه کنند، و آثار گناه سراسر وجودشان را احاطه نماید، آنها اهل آتشند و جاودانه در آن خواهند ماند».

قریب به همین معنا در آیه ۲۷ یونس آمده است که می فرماید: وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرَهَوْهُمْ ذَلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ عَاصِمٍ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أَوْلِيكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ: «کسانی که مرتکب گناهان شدند کیفر را به مقدار آن دارند، و ذلت و خواری آنها را فرا می گیرد، و هیچ چیز نمی تواند آنها را از (مجازات) الهی ننگه دارد، گویی صورتهایشان را پاره هایی از شب ظلمانی پوشانیده، آنها اصحاب آتشند و جاودانه در آن خواهند ماند».

در اینکه آیا افراد با ایمان به خاطر گناهان کبیره ممکن است عذاب جاودانه داشته باشند یا نه بحث مشروحی داریم که به خواست خدا بعد از تفسیر این آیات مطرح خواهد شد.

۴ - قاتلان و جانپان:

از آیات قرآن استفاده می شود که مرتکبان قتل عمد نیز عذاب جاودانه دارند، چنانکه در آیه ۹۴ نساء می خوانیم: (وَمَنْ يَقْتُلْ مُؤْمِنًا مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءُهُ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا وَغَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِ وَلَعْنَةُ وَالْعَنَةُ وَ أَعَدَّ لَهُ عَذَابًا عَظِيمًا): «هرکس فرد با ایمانی را از روی عمد به قتل برساند کیفر او دوزخ است، جاودانه در آن می ماند، و خداوند بر او غضب می کند، و او را از رحمتش دور می سازد، و عذاب عظیمی برای او آماده ساخته است».

در اینجا چهار کیفر برای قاتلان عمد بیان شده است:

خلود در جهنم، غضب الهی، لعن و دور ساختن از رحمت پروردگار و آماده کردن عذاب عظیم برای آنان.

آیا این کیفرها تنها در صورتی است که در مقام توبه و جبران بر نیایند یا به هر حال دامان آنها را می گیرد، احتمال دوم بسیار بعید به نظر می رسد چرا که حتی شرک که بالاترین گناهان است با توبه برطرف می شود، و مشرکان بپذیرش اسلام بخشوده خواهند شد چگونه می توان باور کرد که قتل نفس از آن

هم بالاتر باشد، بعلاوه در تاریخ اسلام آمده است که پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) از قاتل حمزه بن عبد المطلب که نامش «وحشی» بود گذشت نمود، و توبه او را پذیرفت بسیاری دیگر از مسلمانان نیز قاتلان پدران و فرزندان و برادران خود را بعد از اسلام آوردن و توبه کردن پذیرفتند البته مسلم است که توبه از چنین گناه عظیمی کار ساده ای نیست، و تنها با گفتن استغفار مسأله تمام نمی شود بلکه یا تسلیم قصاص شود و یا اولیاء مقتول را به وسیله دیه و غیر آن راضی کند، و با اعمال آینده، گذشته را جبران نماید.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) می خوانیم که فرمود:
 لَزَوَالِ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا أَهْوَنُ عَلَى اللَّهِ مِنْ قَتْلِ مُؤْمِنٍ وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ سَمَوَاتِهِ وَ أَهْلَ
 أَرْضِهِ اشْتَرَكُوا فِي دَمِ مُؤْمِنٍ لَادْخَلَهُمُ اللَّهُ تَعَالَى النَّارَ: «نابودی دنیا و آنچه در
 آن است نزد خدا آسان تر است از کشتن مؤمنی، و اگر اهل آسمان ها و اهل
 زمین در ریختن خون فرد با ایمانی شرکت داشته باشند خداوند همه را در آتش
 داخل می کند».^(۱)

در اینکه چگونه ممکن است قاتل عمد، خلود در آتش دوزخ داشته باشد با
 اینکه طبق بحثی که در آینده خواهیم داشت تنها کافراند که مخد در آتشند،
 مفسران پاسخ های گوناگونی گفته اند.

۱. تفسیر روح المعانی، جلد ۵، صفحه ۱۰۴.

گاه گفته شده چنین افرادی موفق به توبه نمی شوند، یا کمتر موفق به توبه می شوند، آنها در آخر عمر بی ایمان از دنیا می روند و به همین جهت مستحق خلود در دوزخ می شوند.

و گاه گفته اند این کیفر کسانی است که قتل عمد را از روی انکار تحریم آن انجام دهند، خود این امر موجب کفر است.

و گاه گفته شده که خلود در اینجا به معنای مدّت طولانی است نه جاودانگی عذاب.

تفسیر اوّل و دوم مناسب تر به نظر می رسد.

۵ - رباخواران:

رباخواران نیز در آیات قرآن تهدید به عذاب جاودانی شده اند آنجا که می فرماید: **فَمَنْ جَاءَهُ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّهِ فَانْتَهَى فَلَهُ مَا سَلَفَ وَأَمْرُهُ إِلَى اللَّهِ وَمَنْ عَادَ فَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ**: «آن کس که اندرز الهی به او برسد و (از رباخواری) خودداری کند، سودهایی را که قبلا (قبل از نزول حکم تحریم) به دست آورده از آن اوست و کار او به خدا واگذار می شود، اما کسانی که برگردند و مرتکب این گناه شوند، اهل آتشند و همیشه در آن خواهند بود» (بقره - ۲۷۵).

باز در اینجا این سؤال مطرح شده که چگونه این گروه مخلد در آتشند، در حالی که گناه کبیره به تنهایی موجب عذاب جاودانه نیست.

پاسخ این سؤال در اینجا آسان تر است چرا که در متن آیه (در جمله های قبل) سخن از منکران تحریم ربا به میان آمده، کسانی که می گفتند: «چه تفاوتی میان بیع و رباست؟ و چگونه خداوند یکی را حلال و دیگری را حرام کرده است؟! در حالی که فرق میان این دو روشن بود، خرید و فروش و تجارت و کارهای مشابه آن به سود جامعه و از فعالیت های سالم اقتصادی است، ولی رباخوری جز به زیان جامعه نیست که این شرح مبسوطی دارد و در جای خود از آن سخن گفته ایم.

۶ - ظالمان و ستمکاران:

گروه دیگری که قرآن مجید آنها را از مستحقان عذاب جاویدان شمرده، ظالمان و ستمکارانند چنانکه در آیه ۴۵ سوره شوری می خوانیم: (وَقَالَ الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَلَا إِنَّ الظَّالِمِينَ فِي عَذَابٍ مُّقِيمٍ): کسانی که ایمان آورده بودند گفتند: زیانکاران واقعی آنها هستند که خود و خانواده خویش را روز قیامت، از دست داده اند آگاه باشید که ظالمان در عذاب دائمند!

این تعبیر نشان می دهد که سرانجام ظلم و ستم، خلود در آتش دوزخ است.

در آیات قبل از آن نیز مکرر، روی عذاب الیم ظالمان (شوری - ۴۲) و پیشیمانی دردناک آنها در آتش دوزخ (شوری - ۴۴) تکیه شده است. آیا منظور از ظلم و ستم در اینجا ظلم و ستم بر بندگان خدا و مستضعفان است، یا ظلم بر خویشتن و گرایش به شرک، چرا که شرک طبق آیه ۱۳ سوره لقمان «ظَلَمَ عَظِيمٌ» است، و در آیه ۲۵۴ سوره بقره نیز آمده: **وَ الْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ**: «کافران همان ظالمانند».

جمعی از مفسران معنای دوّم را ترجیح داده اند و شاید جمله **قَالَ الدِّينَ آمَنُوا** نیز گواه بر این معنا باشد که مؤمنان مظلوم که از دست کفار ظالم ستم های فراوان دیده اند چنین سخنی را در قیامت می گویند.

در آیه ۱۷ سوره حشر نیز بعد از اشاره به خلود شیطان اتباعش در دوزخ می فرماید: **وَ ذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ**: «این است کیفر ستمکاران».

اما با توجه به اینکه سخن از شیطان و پیروان کفار اوست و در آیه قبل از آن این معنا به روشنی آمده است (**كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ اكْفُرْ فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ اني بريء منك**): «کار آنها همچون شیطان است که به انسان گفت کافر شو (تا مشکلاتت را حل کند) اما هنگامی که کافر شد گفت از تو بیزارم» می توان گفت که منظور از ظلم در این آیه نیز مصداق اتم آن یعنی کفر است.

۷ - سبک اعمالان:

از بعضی از آیات قرآن استفاده می شود که سنگینی میزان عمل در قیامت نشانه رستگاری و نجات است، و سبک بودن میزان عمل که به معنای بی ارزش بودن اعمال است سبب خلود در آتش دوزخ می شود، در آیه ۱۰۲ و ۱۰۳ سوره مؤمنون می خوانیم: **فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ - وَ مَنْ خَفَّتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ فِي جَهَنَّمَ خَالِدُونَ**: «کسانی که ترازوهای (سنجش اعمال) آنها سنگین است آنان رستگارانند، و آنها که ترازوی عملشان سبک می باشد کسانی هستند که سرمایه وجود خود را از دست داده در جهنم خالدند».

تعبیر به «**خَسِرُوا أَنفُسَهُمْ**» (سرمایه وجود خود را زیارت کرده اند) اشاره لطیفی به این حقیقت است که بزرگترین سرمایه انسان، هستی او، عمر و حیات اوست، و این گروه در بازار تجارت دنیا آن را از دست داده اند، بی آنکه در برابر آن چیز ارزشمندی به دست آورده باشند.

این تعبیر نیز ممکن است اشاره به کافران باشد، زیرا اگر کسی ایمان داشته باشد هر چند مرتکب گناهان فراوانی گردد باز در میزان عمل او چیزی وجود دارد، و کاملاً سبک نیست، چرا که ایمان و عقائد حق به تنهایی دارای وزن قابل ملاحظه ای است، بنابراین سبکی میزان اعمال این گروه و خالی بودن آن از هر حسنه ای دلیل بر کفر آنهاست، همان گونه که در آیه ۱۰۵ سوره کهف می خوانیم: **(أُولَئِكَ الَّذِينَ كَفَرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ وَ لِقَائِهِ فَحَبَطَتْ أَعْمَالُهُمْ فَلَا نُقِيمُ**

لَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَزُنًا): «آنها کسانی هستند که به آیات پروردگارشان و لقای او کافر شدند، به همین جهت اعمالشان حبط و نابود شد، لذا روز قیامت میزانی برای آنها برپا نخواهیم کرد».

۱- گنهکاران به طور عام:

از پاره ای از آیات نیز برمی آید که گنهکار به طور مطلق، خلود در دوزخ دارند، چنانکه در آیه ۲۳ سوره جن می خوانیم: **وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَأَنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا:** «هرکس نافرمانی خدا و رسولش کند، آتش دوزخ مسلماً برای اوست، جاودانه در آن می ماند».

همین معنا با اضافه ای در آیه ۱۴ نساء نیز آمده است: **وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَيَتَعَدَّ حُدُودَهُ يُدْخِلْهُ نَارًا خَالِدًا فِيهَا وَ لَهُ عَذَابٌ مُهِينٌ:** «کسی که معصیت خدا و پیامبرش کند و از حدود مرزهای قانون الهی تجاوز نماید او را در آتشی داخل می کند که جاودانه در آن می ماند، و برای او عذاب خوار کننده ای است».

شبهه همین تعبیر در آیه ۷۴ زخرف نیز آمده است، آنجا که می فرماید: **إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي عَذَابٍ جَهَنَّمَ خَالِدُونَ** «مجرمان در عذاب جهنم مغلند».

ولی با توجه به اینکه در آیات قبل (آیه ۲۰ سوره جن) سخن از دعوت پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) به توحید و مبارزه شرک در میان آمده و آیه

بعد از آن (آیه ۲۴ سوره جن) سخنان مشرکان مگه که پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) را به خاطر نداشتن یار و یاور توانمند سرزنش می کردند نقل می کند، به نظر می رسد که مراد از «عصیان» در اینجا ترك دعوت به توحید و گرایش به شرك و کفر است، بنابراین دلالتی بر خلود همه گنهکاران در آتش دوزخ ندارد.

در ذیل آیه ۷۴ زخرف نیز قرینه ای بر این معنا دیده می شود چرا که سخن از کسانی است که با حق دشمنی داشتند و گمان می کردند خداوند از سر و نجوای آنها آگاهی ندارد، و این خود از نشانه های کفر است (دقت کنید).

لذا بسیاری از مفسران در تفسیر آیه مورد بحث، تصریح کرده اند منظور، عصیان در توحید است.^(۱)

اما این احتمال که منظور از خلود در اینجا عذاب طولانی باشد بسیار بعید به نظر می رسد، زیرا تأکید «خلود» با «ابدأ» دلیل بر این است که منظور جاودانگی عذاب الهی است.

* * *

۱. به تفسیر مجمع البیان، جلد ۹ و ۱۰، صفحه ۳۷۳ و المیزان، جلد ۲۰، صفحه ۵۲ و روح البیان، جلد ۱۰، صفحه ۲۰۰ و روح المعانی، جلد ۲۹، صفحه ۹۴ مراجعه گردد.

نتیجه:

از مجموع موارد هشتگانه فوق نظر قرآن را درباره خالدین در آتش دوزخ دانستیم، ولی با يك نگاه اجمالی در آیات فوق نیز این نکته معلوم می شود که آنچه مسلم است خلود کفار و افراد بی ایمان در دوزخ می باشد، اما درباره هم معصیت کاران این معنا مسلم نیست، مگر اینکه عصیان و گناه آنچنان عظیم یا گسترده باشد که انسان را به کفر و ترك ایمان بکشاند، یا بی ایمان از دنیا برود. شرح بیشتر به زودی از نظرتان خواهد گذشت.

* * *

سؤال: آیا اصحاب کبائر در دوزخ مکلند؟

گروهی از مسلمانان که به نام «وعیدیه» معروفند (وعیدیه گروهی از خوارجند) هرگناه کبیره را موجب کفر می دانند و معتقدند گناه کبیره باعث خلود در آتش است و نقطه مقابل آنها «مرجنه» هستند که می گویند با داشتن ایمان هیچ معصیتی زینانی به انسان نمی رساند (یکی در افراط و دیگری در تفریط!).

مرحوم «علامه حلی» در «شرح تجرید» بعد از آنکه اجماع و اتفاق مسلمان ها را بر عذاب ابدی کفار نقل کرده، می گوید: تدر مورد مرتکبان گناه کبیره از مسلمانان اختلاف است، وعیدیه آنها را همچون کفار می دانند، ولی

امامیه و گروه کثیری از معتزله و اشاعره معتقدند که عذاب آنها سرانجام پایان می‌گیرد، سپس دلالتی بر این معنا اقامه می‌کند.

شیخ مفید در «اوائل المقالات» می‌فرماید: «تمام علمای امامیه اتفاق نظر دارند که تهدید به خلود در آتش مخصوص کفار است، و کسانی را که دارای ایمان به خدا و اقرار به فرائض او دارند از اهل نماز، هرگاه مرتکب گناهی بشوند شامل نمی‌شود و تمام طایفه «مرجئه» و محدثان بر این امر متفقند، در حالی معتزله اتفاق برخلاف این قول کرده اند، و چنین می‌پندارند که تهدید به خلود در آتش همه کفار و همه فاسقان را شامل می‌شود».^(۱)

این گروه برای اثبات مقصود خود به بعضی از آیات فوق استدلال کرده اند، مخصوصاً به آنانی که در مورد خلود مرتکبان قتل عمد و رباخواران و مانند آن آمده، و از همه اینها گسترده تر آیه ۲۳ سوره جن است که قبلاً تفسیر شد: (وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ خَالِدًا فِيهَا أَبَدًا): «کسانی که معصیت خدا و رسولش کنند آتش دوزخ از آن آنها خواهد بود جاودانه تا ابد در آن می‌مانند».

ولی قرائن فراوانی در خود این آیات و سایر آیات قرآن وجود دارد که نشان می‌دهد این آیات ناظر به کسانی است که گناهانشان منتهی به کفر و انکار مبدأ یا معاد یا نبوت یا ضروریات دین می‌شود، از جمله اینکه: **جمله كَانَمَا أُعْشِيَتْ**

۱. اوائل المقالات، صفحه ۵۳، چاپ مطبوعاتی داوری.

وَجُوهُهُمْ قُطَعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلَمًا: «گویی صورت های آنها با پاره هایی از شب تاریک پوشانده شده (در آیه ۲۷ سوره یونس) با توجه به اینکه این وصف در قرآن مجید برای کافران ذکر شده است، آنجا که می فرماید: **وَجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ - تَرْهَقُهَا قَتَرَةٌ - أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرَةُ الْفَجَرَةُ:** «صورت هایی در آن روز غبار آلود است، دود و تاریکی آن را پوشانده، آنها همان کافران فاجرند» (عبس - ۴۰ تا ۴۲) این تعبیر شاهد بر این است که در آیه مورد بحث نیز مقصود کافراند.

لذا در روایتی از امام باقر (علیه السلام) می خوانیم که «آیه اشاره به اهل بدعت و شبهات و شهوات است که خداوند در قیامت روی آنها را سیاه کرده لباس ذلت و حقارت بر آنها می پوشاند، لذا درباره آنها می فرماید آنها اصحاب آتشنند و جاودانه در آن می مانند».^(۱)

دیگر اینکه تعبیر به **أَحَاطَتْ بِرَهْرِ حَطِيئَتُهُ:** «کسی که گناهی انجام دهد و آثار گناه تمام وجود او را بپوشاند» که در آیه ۸۱ بقره آمده، نشان می دهد که ارتکاب گناه کبیره به تنهایی موجب خلود در آتش نیست، بلکه احاطه گناه به تمام وجود انسان که او را به سوی کفر سوق می دهد، سبب چنین مطلبی است، زیرا همان گونه که از روایات استفاده می شود ایمان به صورت نقطه روشنی در درون قلب انسان ظاهر می شود، هر قدر اعمال خیر انجام دهد، گسترش پیدا

۱. تفسیر علی بن ابراهیم، جلد ۱، صفحه ۳۱۱.

می کند تا تمام قلب را احاطه کند، و هرگاه اعمال بدوگناه انجام دهد تاریکی قلب او را فرا می گیرد تا زمانی که تمام قلب را فرا گرفته و آن را تاریک می کند (و فروغ ایمان خاموش می شود) مخصوصاً در پاره ای از این روایات استدلال به آیه **كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ** (چنین نیست که آنها می پندارند بلکه اعمالشان چون زنگاری (سیاه) بر دل هایشان نشانده (مطففین ۱۴).^(۱)) بعضی از این آیات نیز تعبیر به تعمّد بر گناه دارد (مانند آیه قتل) که ممکن است مراد از آن تعمّد در مخالفت فرمان خدا و عناد و لجاج در برابر حق باشد که این از واضح ترین مصداق های کفر است.

شاهد دیگر مطلبی است که در آیه ۱۰ سوره روم آمده است که می فرماید: **ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةَ الَّذِينَ أَسَاؤُا السُّؤُاىَ اَنْ كَذَّبُوا بِآيَاتِ اللّٰهِ وَ كَانُوا بِهَا يَسْتَهْزِؤْنَ:** «سپس سرانجام کسانی که مرتکب اعمال سوء شدند این شد که آیات خدا را تکذیب کردند و آن را به سخریه گرفتند».

این تعبیر نشان می دهد که اصرار در گناه و ادامه آن گاه منجر به کفر و تکذیب آیات الهی (و سبب خلود) می شود.

اضافه بر همه اینها آیه **اِنَّ اللّٰهَ لَا يَغْفِرُ اَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَ يَغْفِرُ مَا دُوْنَ ذٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ:** «خداوند گناه شرك را نمی آمرزند ولی کمتر از آن را برای هرکس بخواهد می آمرزد» که دوبار در سوره نساء (آیه ۴۸ و ۱۱۶) آمده است، دلیل

۱. اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۲۷۳، باب الذنوب، حدیث ۲۰.

روشنی بر این حقیقت است که تنها مشرکان (انواع کفر نیز ملحق به شرك است) قابل بخشش نیستند و طبعاً در جهنم خلود دارند، اما گنهکاران دیگر قابل بخشش و آمرزش اند این نشان می دهد که حساب آنها از کفار جداست، و همه را نمی توان در يك صف قرار داد.

اشتباه نشود این آیه چراغ سبز به گنهکاران نمی دهد، زیرا وعده قطعی عفو به آنها داده نشده بلکه تنها وعده احتمالی می دهد، زیرا منوط به مشیت الهی شده و از آنجا که مشیت و خواست خدا آمیخته با حکمت اوست و حکمتش ایجاب می کند که شایستگی ها معیار این عفو و بخشش باشد، سبب می شود که گنهکاران تمام پیوندهای خود را با خداوند و اولیاء الله قطع نکنند، و پل های پشت سرشان را ویران ننمایند.

در روایات اسلامی آمده است که این آیه امید بخش ترین آیات قرآن مجید است، چنانکه از امیرمؤمنان علی (علیه السلام) می خوانیم: **مَا فِي الْقُرْآنِ آيَةٌ أَرْجِي عِنْدِي مِنْ هَذِهِ الْآيَةِ** «در قرآن آیه ای امید بخش ترین از این آیه نیست».^(۱)

برای توضیح بیشتر باید به این نکته توجه داشت که آیه فوق مسلماً ناظر به ارتکاب گناه صغیره نیست، چرا که در آیات قرآن به کسانی که از گناهان کبیره اجتناب کنند و عده عفو از گناهان صغیر داده شده است، و نیز ناظر به گناهان

۱. برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه، جلد ۳، صفحه ۴۰۹ مراجعه فرمایید.

کبیره بعد از توبه نمی باشد چرا که توبه سبب بخشودگی گناهان حتی گناه شرك است، بنابراین تنها مفهومی که برای آیه باقی می ماند این است که میان شرك و ارتکاب گناه کبیره (بدون توبه) فرق گذاشته است، اولی غیر قابل بخشش است، چرا که با وجود شرك هیچگونه شایستگی برای عفو نیست اما دومی قابل بخشش می باشد، ولی نه بی قید و شرط، بلکه با شرائطی که در جمله **لِمَنْ يَشَاءُ** «برای هرکس که بخواهد» به آن اشاره شده.

شاهد دیگر بر این مدعی آیات متعددی از قرآن مجید است که می گوید: هرکس کار نیکی انجام دهد و دارای ایمان باشد نتیجه آن را خواهد گرفت، اگر ارتکاب گناه کبیره سبب دخول در آتش دوزخ گردد اعمال صالح نتیجه ای برای آنها نخواهد داشت.^(۱)

باز دلیل دیگر آیات شفاعت است، زیرا گناهان صغیره در پرتو اجتناب از کبائر بخشوده می شود، و گناهان کبیره نیز با توبه بخشیده خواهد شد، بنابراین شفاعت تنها برای مرتکبان گناه کبیره است که توبه نکرده اند آنها هستند که اگر شایستگی شفاعت داشته باشند بخشوده می شوند.

با این حال چگونه ممکن است مرتکبین کبیره را همطراز کفار و مشرکان بدانیم، و آنها را مخلد در آتش بشمریم؟!

۱. سوره مؤمن، آیه ۴۴، و زلزال آیه ۷.

چگونه ممکن است در حکمت خداوند کسی که يك عمر ایمان داشته و تمام اعمال صالح را انجام داده، فقط يك گناه کبیره کرده و در يك روز از عمر خود مثلا يك دروغ گفته است، چنین کسی مخلص در آتش دوزخ باشد، نمی گوئیم کیفر يك دروغ را نمی بیند، بلکه می گوئیم عذاب جاودان درباره چنین کسی معنا ندارد.

روایات زیادی نیز از معصومین (علیهم السلام) رسیده است که ادعای «وعیدیه» را در مورد خلود صاحبان گناه کبیره در دوزخ نفی می کند.^(۱)

حقیقت این است که این گروه از افراطیون خوارج به واسطه تعصب و لجاجت شدید و عدم احاطه به آیات قرآن و اخبار پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و معصومین (علیهم السلام) و عدم توجه به دلایل روشن عقلی در این درّه هولناک سقوط کرده اند، اصولا خوارج همگی گرفتار عواقب سوء نادانی و تعصب خود بوده اند و سرگذشت آنها در تاریخ اسلام بهترین گواه این مدعی است.^(۲)

* * *

۱. برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد ۸ بحار الأنوار، صفحه ۳۵۱ تا ۳۷۶ (باب ۲۷) و تفسیر فخر رازی، جلد ۳، صفحه ۱۴۴ به بعد.

۲. برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد ۸ بحار الأنوار، صفحه ۳۵۱ تا ۳۷۶ (باب ۲۷) و تفسیر فخر رازی، جلد ۳، صفحه ۱۴۴ به بعد.

توضیحات:

ایرادات مربوط به جاودانگی عذاب.

در مورد مجازات ابدی برای گروه خاصی از مجرمان، سؤالات مختلفی مطرح شده که باعث درباره آنها در اینجا ضروری به نظر می رسد:

۱ - ماده فناپذیر است.

ماده نمی تواند جاودان باشد تا پاداش ابدی را پذیرا گردد، و به تعبیر دیگر جاودانگی پاداش و عذاب با فانی بودن ماده جسمانی سازگار نیست.

پاسخ این سؤال پیچیده نیست، هیچ چیز در عالم جز ذات پاك خدا ابدی با لذات نمی باشد، بلکه همه در ذات خود - جز خداوند سبحان - فانی اند، و بقاء تنها سزاوار ذات پاك اوست، ولی این مانع از آن نخواهد بود که موجودات امکانی، ابدی بالغیر باشند، یعنی خداوند دائماً به آنها امداد هستی برساند و هر زمان فرسودگی یابند آنها را بازسازی و نوسازی کند، و به تعبیر فلسفی «امکان بالذات» منافاتی با «وجوب بالغیر» ندارد (دقت کنید).

بنابراین همان گونه که خداوند به بهشت و دوزخ مرتباً امداد وجود می رساند و آنها را باقی و برقرار می دارد، جسم بهشتیان و دوزخیان نیز مشمول این قانون است، آنها نیز به قدرت امدادهای الهی همیشه باقی می مانند تا پاداش و کیفر ابدی خود را ببینند، خلاصه فنا در صورتی است که امدادی از برون نرسد و نوسازی نشود.

* * *

۲ - آیا امور عرضی می تواند دائم باشد؟

در کلمات بعضی از فلاسفه دیده می شود که: «اصول شناخته شده در فلسفه دلالت بر این دارد که امور قسری (اموری که برخلاف طبیعت چیزی است) نمی تواند دوام داشته باشد، و هر موجودی از موجودات طبیعی، غایت و هدفی دارد که خیر او در آن است و باید به آن منتهی شود از طرفی خداوند متعال همه موجودات را آنچنان آفریده است که به طبیعت ذات خود خیر موجود خود را حفظ کرده و کمال مفقود خود را طلب کنند، مگر اینکه مانعی از آن جلوگیری نماید، این را نیز می دانیم که موانع همیشگی نیست، و الا نظام آفرینش در هم می ریخت، از مجموع این مقدمات روشن می شود که همه اشیاء ذاتاً طالب و مشتاق لقای او هستند، و مخالفت با حق جنبه عارضی دارد، و هرکس لقاء الله را ذاتاً دوست دارد، خداوند لقای او را دوست می دارد، و هرکس لقاء الله را بالعرض به خاطر مرضی کراهت دارد خدا نیز لقای او را موقتاً کراهت دارد، و لذا مدتی او را مجازات می کند تا از بیماریش بیهودی یابد و به فطرت نخستین باز گردد.^(۱)

۱. «اسفار»، جلد ۹، صفحه ۲۴۶ (با تلخیص) البته صدرالمآلهین این مطلب را به عنوان يك نظر نقل کرده، و تعبیراتش نشان می دهد که به طور قطع مورد پذیرش او باشد.

پاسخ این گفتار نیز چندان مشکل نیست، زیرا گاه خطاها و انحراف‌ها آنچنان در وجود انسان نفوذ می‌کند که به صورت طبیعت ثانوی در می‌آید، همان‌گونه که در این دنیا گروهی از جنایتکاران به مرحله‌ای از انحراف می‌رسند که حتی از جنایات خود لذت می‌برند، و اموری که انسان به حسب فطرت و طبیعت از آن متنفر است مورد علاقه آنها قرار می‌گیرد، همان‌گونه که در حالت بعضی از افراد معتاد به اعمال زشت و شنیع و تنفرآمیز دیده می‌شود.

هرگاه انسان به چنین مرحله‌ای از طبیعت ثانوی برسد بازگشتی برای او نیست، این همان چیزی است که در آیات گذشته از آن تعبیر به «احاطه خطیئه» (فراگیری گناه) شده است که موجب انقلاب طبیعت می‌گردد.

* * *

۳ - آیا دوزخیان با عذاب سازش پیدا نمی‌کنند!؟

گاه گفته شده: که دوزخیان بعد از ورود در آتش دوزخ به اندازه مدتی که در شَرک در دنیا گذراندند معذب می‌شوند، اما بعد از پایان این مدت عذاب‌های دوزخ برای آنها به صورت نعمت در می‌آید! چرا که با طبیعت آنان هماهنگ می‌شود، به گونه‌ای که اگر آنها را وارد بهشت کنند ناراحت می‌شوند! چرا که با طبیعت آنان سازگار نیست!.

آنان از آتش دوزخ و نیش مارها و عقربها چنان لذتی می برند که بهشتیان از سایه درختان بهشتیان و حور و قصور و طوبی و کوثر متلذذ می شوند، در این دنیا نیز می بینیم اگر بلبل از بوی گل مست می شود بعضی از حشرات کثیف از بوی گند زباله ها سرمست می گردند!»^(۱)

این پندار که نقطه مقابل پندار سابق و کاملاً متضاد با آن نیز با هیچ يك از آیات خلود و جاودانگی عذاب سازگار نیست، مخصوصاً در بعضی از آنها تصریح شده است که هر زمان پوست های تن آنها از میان برود خداوند آن را به پوست نوینی تبدیل می کند تا عذاب الهی را بچشند! و اصولاً تهدید به خلود در آتش، تهدید به عذاب دائم است، و اگر مبدل به نعمت جاودانی گردد تهدیدآمیز نیست.

این گونه تفسیرها درباره خلود دلیل بر این است که گویندگانش بررسی دقیق و حتی بررسی اجمالی روی آیات قرآن نداشته اند، و اگر آیات گذشته را بار دیگر بخوانیم تضاد آنها را با اینگونه سخنان زشت و زننده و بی مأخذ روشن می شود.

به علاوه باید توجه داشت که عادت کردن انسان به ناراحتی ها حدود مرزی دارد، پاره ای از ناراحتی ها ناراحتی های جزئی است که انسان با گذشت زمان به آن خو می گیرد، ولی مثلاً هرگاه آب بدن انسان کم شود از تشنگی رنج

۱. این سخن که با کمی تلخیص در بالا آوردیم در اسفار از «محي الدين عربی» در «فتوحات» نقل شده است (اسفار، جلد ۹، صفحه ۳۴۹).

می برد و محال است کسی چنان عادت کند که بدن او نیاز به آب نداشته باشد و هرگز تشنه نشود.

* * *

۴ - آیا خلود نوعی است یا شخصی؟

در پاره ای از تعبیرات نیز دیده می شود که بعضی خلود را «خلود نوعی» دانسته اند نه شخصی، به این معنا که نوع «انسان کافر» تا ابد در دوزخ می ماند، ولی اشخاص عوض می شوند، به این ترتیب که هر يك از آنها مدت معینی در دوزخ می ماند اما چون جای خود را به دیگری می دهند بقای نوع انسان در دوزخ ابدی خواهد بود!

مفهوم این سخن آن است که در آینده نیز خلق دیگری در دنیا می آید، باز هم گروهی مسیر انحراف را می پیمایند، و باز هم طعمه آتش دوزخ می شوند، و دخول آنها در دوزخ هنگامی خواهد بود که خلق پیشین از آن نجات می یابند!^(۱)

این سخن نیز با آیات خلود و جاودانگی عذاب کفار سازگار نیست و مختصر دقتی در آیات گذشته برای پی بردن به این ناسازگاری کافی می باشد، چرا که ظهور یا صریح این آیات خلود شخصی است، و این گونه توجیهاات به خاطر

۱. این تفسیر در پاورقی اسفار، جلد ۹، صفحه ۳۴۸ آمده است.

همان است که قبلاً اشاره شد، یعنی چون نتوانسته اند مشکلات بحث خلود را حل کنند، پناه به این گونه توجیهاات برده اند (چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند).

* * *

۵ - آیا خلود با عدل الهی سازگار است؟!*

مهمترین اشکالی که در مسأله خلود مطرح می شود - و در حقیقت اشکال اصلی است مسأله عدم تناسب «گناه» و «کیفر» است، گفته می شود چگونه می توان پذیرفت که انسانی تمام عمر خود را که حداکثر صد سال بوده است، کار بد کرده، و در کفر و گناه غوطهور بوده، ولی در برابر یکصد سال گناه هزاران میلیون سال کیفر ببیند؟!*

البته این مسأله در مورد نعمت های جاودان بهشتی مشکلی ایجاد نمی کند، چرا که تفضّل و پاداش بیشتر از بخشنده مهربانی که رحمتش عالم هستی را فرا گرفته جای تعجّب نیست، ولی در مجازات و کیفر، تناسب جرم و جنایت حتماً لازم است، و اگر این تعادل به هم خورد، با عدل الهی سازگار نخواهد بود، خلاصه یکصد سال کفر و گناه در خورد يك صد سال مجازات است، نه بیشتر.

پیچیدگی این اشکال سبب شده که گروه‌هایی به فکر توجیه آیات خلود بیفتند و آن را به معنای مدت طولانی یا خلود نوعی و نه شخصی، یا پیدا شدن نوعی سازش با محیط، و امثال آن که در بالا گذشته توجیه کنند، ولی همان گونه که گفته شد این توجیهات بسیار ضعیف و غیر قابل قبول است، و هرگز با آیات خلود سازگار نیست.

پاسخ:

آنها که این ایراد را مطرح می‌کنند از يك نکته اساسی غافلند و آن فرق میان مجازات‌های قراردادی و مجازات‌های تکوینی است که نتیجه طبیعی اعمال و یا زندگی کردن در کنار خود اعمال است.

توضیح اینکه: گاهی قانونگذار قانونی وضع می‌کند که هرکس مرتکب فلان خلاف شود باید فلان مقدار جریمه مالی بدهد، تا فلان مدت در زندان بماند، مسلماً در چنین جایی باید تناسب «جرم» و «جریمه» در نظر گرفته شود، هرگز برای يك کار کوچک مجازات اعدام یا حبس ابد نمی‌توان قرار داد، و به عکس برای کار مهمی همچون قتل نفس يك روز زندان بی‌معناست، حکمت و عدالت ایجاب می‌کند که این دو با هم کاملاً متناسب باشد.

ولی کیفی‌هایی که در حقیقت اثر طبیعی عمل است و خاصیت تکوینی آن محسوب می‌شود، و یا نتیجه حضور خود عمل در برابر انسان است این

گفتگوها را نمی پذیرد، خواه در مورد آثار عمل در این جهان باشد یا در جهان دیگر.

مثلاً اگر گفته شود کسی که از مقررات رانندگی تخلف کند و با سرعت غیر مجاز و سبقت بی دلیل و عبور از مناطق ممنوع رانندگی کند ممکن است به خاطر همین چند لحظه تخلف چنان تصادفی کند که دست و پای او بشکند و يك عمر زمینگیر شود، در اینجا کسی نمی گوید، این نتیجه تلخ برای آن تخلف كوچك عادلانه نیست، زیرا مسلم است که این از قبیل جریمه های قراردادی اداره راهنمایی نیست که در آن مسأله تناسب و هماهنگی جرم و جریمه در نظر گرفته شود، این اثر طبیعی عمل است که انسان آگاهانه به سراغ آن رفته، و خود را گرفتار آن کرده است.

همچنین اگر گفته شود سراغ مشروبات الکلی یا مواد مخدر نروید، چرا که در مدت کوتاهی قلب و معده و مغز و اعصاب شما را تباه می کند، حال اگر کسی رفت و گرفتار ضعف شدید اعصاب، و بیماری قلب و عروق و زخم معده شده، در برابر چند روز هوسبازی تا پایان عمرش در عذاب الیم و رنج شدید بود، هیچکس ایراد عدم تناسب جرم و جریمه را در اینجا مطرح نمی کند.

حال فرض کنید چنین انسانی به جای یکصد سال، هزار سال عمر کند و یا يك میلیون سال در دنیا بماند، مسلماً باید تحمل آن رنج و عذاب را در این مدت طولانی به خاطر مثلاً چند روزی هوسبازی بنماید.

در مورد عذاب ها و کیفرهای اخروی مسأله از این فراتر است، آثار تکوینی اعمال و نتایج مرگبار آن ممکن است برای همیشه دامن انسان را بگیرد، بلکه خود اعمال (چنانکه در بحث تجسم عمل) گفتیم، در برابر انسان مجسم می شود، و چون آن جهان جاویدان است اعمال نیک و بد جاودانه با انسان خواهند بود، و او را نوازش یا کیفر می دهد.

سابقاً گفتیم که مجازات ها و کیفرهای رستاخیز بیشتر جنبه اثر تکوینی و خاصیت عمل دارد، همان گونه که قرآن مجید می گوید: **وَ بَدَالَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ**: «اعمال بدشان در برابر آنان آشکار می شود و آنچه را به باد مسخره می گرفتند بر آنها وارد می گردد!» (جائیه ۳۳).

و در آیه ۵۴ سوره یس می خوانیم: **وَ لَا تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ**: «جز اعمال خود شما جزایی برای شما نیست».

همین مضمون با تفاوت مختصری در آیات متعدد دیگر نیز آمده است. با این حال، جایی برای این سؤال باقی نمی ماند که چرا تناسب میان «جریمه» و «جرم» در نظر گرفته نشده است؟

انسان باید با دو بال «ایمان» و «عمل صالح»، بر فراز آسمان سعادت پرواز کند و از نعمت های ابدی بهشت و لذت قرب خدا بهره مند شود، حال اگر بر اثر هوسبازی در يك لحظه با يك عمر صد ساله دو بال خود را در هم بشکند

باید برای همیشه در ذلت و بدبختی بماند، اینجا مسأله زمان و مکان و مقدار جرم مطرح نیست، بلکه مسأله علت و معلول و آثار کوتاه مدت و دراز مدت آن مطرح است، يك كبریت کوچک ممکن است شهری را به آتش بکشد، و يك گرم بذر خار مغیلاں ممکن است بعد از مدتی يك صحرای وسیع خار به وجود آورد که دائماً مزاحم انسان باشد، همان گونه که چند گرم بذر گل ممکن است با گذشتن چند سال، صحرای از زیباترین و معطرترین گلها به وجود آورد که عطر آن مشام جان را معطر و دیده و دل را نوازش دهد.

حال اگر کسی بگوید يك كبریت چه تناسبی با آتش گرفتن يك شهر دارد و چند بذر کوچک چه تناسبی با يك صحرای خار یا گل می تواند داشته باشد؟ آیا این سؤال منطقی است؟ مسلماً نه.

اعمال نیک و بد ما نیز همین گونه هستند و ممکن است آثار جاودانی بسیار گسترده ای از خود به یادگار بگذارند (دقت کنید).

مسأله مهم اینجاست که رهبران الهی و پیامبران بزرگ و اوصیای آنها این هشدار را پی در پی به ما دادند که نتیجه چنان گناہانی، عذاب جاودان است، و نتیجه چنین اعمال صالحی، نعمت مخلد و ابدی است، درست مثل اینکه باغبان آگاه و بیداری اثر وسیع آن بذر خار و گل را برای ما قبلاً بیان کرده باشد، و ما آگاهانه راه خودمان را در این مسیر انتخاب کنیم.

در اینجا به چه کسی می توانیم ایراد کنیم، و بر چه چیز خرده بگیریم و به کدام قانون اعتراض نماییم، جز به خودمان!.

و در اینجا بحث پاداش و کیفر و جوانب مختلف آن پایان می یابد.

«قرآن و مسئله مهم شفاعت»

اشاره:

بدون شك مجازات های الهی در قیامت خواه زودگذر باشد یا طولانی و ابدی، خواه جنبه جسمانی داشته باشد یا روحانی، خواه آنها را اثر طبیعی اعمال بدانیم یا قرار دادی، به هر حال جنبه انتقامی ندارد، و همه آنها در مسیر تربیت انسان و ضامن اجرای قوانین الهی است که برای ترقی کمال انسان ها تعیین شده است.

به همین دلیل در عین اینکه عذاب های قیامت در قرآن مجید بسیار شدید توصیف گردیده، راه های نجات از هر سو به روی انسان گشوده شده، و به گنهکاران فرصت داده می شود که از راه خطا باز گردند و خویش را اصلاح کنند و به سوی خود راه یابند.

شفاعت یکی از این راه هاست، زیرا شفاعت به مفهوم صحیح کلمه به افراد آلوده هشدار می دهد که تمام پله های پشت سر خود را ویران نکنند، و تمام خطوط ارتباطی را با اولیاء الله قطع ننمایند، و اگر آلوده گناهای شدند مأیوس نشوند، و در هر جا هستند بازگشت را شروع کنند و به استقبال رحمت واسعه الهی بشتابند.

بحث شفاعت با تمام ریزه کاری ها و نکات جالب تربیتی آن که در آیات فراوانی از قرآن مجید مطرح شده در همین راستاست.

بهتر این است به همین اشاره بسنده کرده و برای درک حقیقت و مفهوم شفاعت و پاسخ به تمام مسائل مربوط به آن به خود قرآن باز گردیم و به آیات زیر که به چند گروه تقسیم می شود گوش جان فرا دهیم:

۱- (فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ) (مدثر ۴۸).

۲- (وَاتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ

لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَلَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَلَا هُمْ

يُنصَرُونَ) (بقره ۴۸).^(۱)

* * *

۳- (مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ) (سجده

۴).^(۲)

۴- (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ

الْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ) (زمر ۴۴).

* * *

۵- (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ) (بقره ۲۵۵).

۶- (يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ

وَرَضِيَ لَهُ قَوْلًا) (طه ۱۰۹).^(۳)

۱. همین مضمون با تفاوت مختصری در آیه ۲۵۴ بقره آمده است.

۲. همین معنا در آیات ۵۱ و ۷۰ سوره انعام نیز آمده است.

۳. همین معنا با کمی تفاوت در آیه ۲۲ سوره سبأ آمده است.

۷- (ما مِنْ شَفِيعٍ إِلَّا مِنْ بَعْدِ إِذْنِهِ) (یونس ۳).

۸- (وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ

شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَ يَرْضَى)

(نجم ۲۶).

* * *

۹- (وَلَا يَمْلِكُ الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ إِلَّا

مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ) (زخرف ۸۶).

۱۰- (وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ ارْتَضَى) (انبیاء ۲۸).

۱۱- (لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَنِ

عَهْداً) (مریم ۸۷).

* * *

۱۲- (مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَ لَا شَفِيعٍ يُطَاعُ)

(مؤمن ۱۸).

ترجمه:

۱- شفاعت شفاعت کنندگان به حال آنها سودی نمی بخشد.

- ۲- و از آن روز بترسید که کسی به جای دیگری مجازات نمی شود، و نه شفاعت پذیرفته می شود، و نه غرامت و بدل قبول می گردد و نه یاری می شوند.
- ۳- هیچ ولی و شفاعت کننده ای برای شما جز او نیست.
- ۴- بگو تمام شفاعت از آن خداست، حاکمیت آسمان ها و زمین از آن اوست، و سپس همه به سوی او باز می گردید.
- ۵- کیست که در نزد او جز به فرمان او شفاعت کند؟
- ۶- در آن روز شفاعت (هیچ کس) سودی نمی بخشد، جز کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده و از گفتار او راضی باشد.
- ۷- هیچ شفاعت کننده ای جز به اذن او وجود ندارد.
- ۸- و چه بسیار فرشتگانی که در آسمان ها هستند و شفاعت آنها سودی نمی بخشد، مگر بعد از آنکه خدا برای هرکس بخواهد و راضی باشد اجازه (شفاعت) دهد.
- ۹- آنها را که غیر از او می خوانید قادر بر شفاعت نیستند، مگر کسانی که شهادت به حق داده اند و به خوبی آگاهند.

- ۱۰- و آنها جز برای کسی که خدا از او خشنود است (و اجازه شفاعتش را داده) شفاعت نمی کنند.
- ۱۱- آنها هرگز مالک شفاعت نیستند مگر کسی که نزد خداوند رحمان عهد و پیمان دارد.
- ۱۲- برای ستمکاران دوستی وجود ندارد و نه شفاعت کننده ای که شفاعتش پذیرفته شود.

تفسیر و جمع بندی

گروه های پنجگانه آیات شفاعت

دوازده آیه فوق به اضافه چهار آیه مشابه آنها که در پاورقی به آن اشاره شده، هرگاه در کنار هم چیده و تفسیر شوند تمام مشکلات بحث شفاعت، به روشنی حل می شود، و به هر سؤال در این زمینه پاسخ داده خواهد شد.

ولی عدم توجه به تفسیر موضوعی این آیات و نظر افکندن به بعضی از آنها و کنار گذاشتن بقیه در مطالعات کلی بحث شفاعت، اشکالات زیادی را بر انگیزته است، و گاه به گمراه شدن و گمراه ساختن دیگران انجامیده است، و این تقصیر کسانی است که آگاهانه یا ناآگاهانه به تفسیر موضوعی پشت کرده و خواسته اند چنین بحث هایی را که جز از این طریق قابل حل نیست، با تکیه فقط

بر يك یا چند آیه حل کنند، یا راستی در این انتخاب کردن بعضی از آیات برای اثبات مقصود خود سوء نیست داشته اند.

به هر حال آیات فوق در حقیقت به پنج گروه مشخص که هر کدام هدفی را تعقیب می کند تقسیم می شود.

«گروه اول» آیاتی است که شفاعت را به کلی نفی می کند مانند آیه اول و دوم. در نخستین آیه بعد از ذکر قسمتی از حالات مجرمان بی ایمان در دوزخ و گفتگوی بهشتیان با آنان می فرماید: «شفاعت شفاعت کنندگان» به حال آنها سودی نمی بخشد» (فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشَّافِعِينَ).

این آیه گرچه هرگونه شفاعت را در مورد این گروه به طور کلی نفی می کند (اعم از شفاعت انبیاء و اوصیاء و فرشتگان و صدیقین و شهداء و صالحین) ولی تعبیر به «شافعین» که ظهور در فعلیت دارد نشان می دهد در آن روز شفاعت کنندگان و شفاعت شونده گانی هستند، ولی شفاعت آنها شامل حال این گروه که پیوسته روز قیامت را تکذیب می کردند و نماز و اطعام مسکین را به کلی ترك کرده بودند، نمی شود.

تعبیر به «فَمَا تَنْفَعُهُمْ» (بنابر این، شفاعت سودی به حال آنها ندارد..). نیز نشان می دهد که وضع حال و اعمال و عقائد آنها چنین محرومیتی را به دنبال آورده است.

روی این حساب اگرچه این آیه جزء آیات نفی شفاعت است، ولی در متن آن و به طور ضمنی اثبات شفاعت به صورت سر بسته آمده است.

در آیه دوّم نیز شفاعت، نفی شده است، و می فرماید: «از آن روز بترسید که هیچ کس مجازات دیگری را نمی پذیرد، و شفاعت نیز از او پذیرفته نخواهد شد، و غرامتی (برای آزاد کردن از عذاب) از او نمی گیرند و کسی به یاریش بر نمی خیزد» (وَأَتَّقُوا يَوْمًا لَا تَجْزِي نَفْسٌ عَنْ نَفْسٍ شَيْئًا وَ لَا يُقْبَلُ مِنْهَا شَفَاعَةٌ وَ لَا يُؤْخَذُ مِنْهَا عَدْلٌ وَ لَا هُمْ يُنصَرُونَ).

گرچه مخاطب در این آیه - به قرینه آیه سابق بر آن - قوم یهودند، ولی حکم آیه جنبه عمومیت دارد و تمام راه های نجات را به روی خلافکاران می بندد، و از میان آنها به چهار طریق مهم که در این دنیا وسیله نجات بسیاری از مجرمان می گردد اشاره شده است:

نخست اینکه کسی جریمه دیگری را بر عهده گیرد، دوّم شخص آبرومندی برای او شفاعت کند، سوّم غرامت از مجازات عفو شود، چهارم گروهی به یاریش برخیزند، و او را در چنگال مجازات رهایی بخشند، در قیامت هیچ یکی از اینها مفهومی نخواهد داشت.

سخن در این است که در اینجا شفاعت به طور کلی نفی شده است، ولی آیا این مخصوص به قوم یهود است که راه کفر و عناد و دشمنی با حق را پیش گرفته بودند، و حتی انبیاء الهی را به قتل می رساندند، بنابراین منافاتی با آیات

شفاعت و روایات متواتری که می گوید پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) و سایر معصومین برای گنهکاران این امت شفاعت می کنند ندارد. با این که آیه ناظر به پندار یهود است که گمان می کردند پدرانشان برای آنها در قیامت شفاعت می کنند، آیه خط بطلان بر این پندار می کشد و آنها را مأیوس می سازد، یا اینکه ظاهر آیه، اطلاق دارد و هر نوع شفاعتی را درباره هرکس نفی می کند.

ولی آیات دیگری که در ذیل خواهد آمد به ضمیمه روایات متواتره و اجماع امت، آیه را مخصوص کفار و افرادی که بر اثر گناهان سنگین از شفاعت محرومند می نماید، بنابراین آیه فوق به منزله عموم است و آیات دیگر جنبه خصوصی دارند و آن را تخصیص می زنند و هرگونه ابهامی را در این زمینه برطرف می سازند.

شرح این سخن به زودی خواهد آمد.

* * *

«گروه دوم» آیاتی است که «شفاعت را مخصوص خدا می شمرد». از جمله سومین آیه مورد بحث است، که بعد از اشاره به خلقت آسمان ها و زمین و حاکمیت خدا بر همه چیز می فرماید: «هیچ ولی و شفاعت کننده ای برای شما جز او وجود ندارد» (خالق اوست، مدبّر عالم نیز ذات پاک اوست،

بنابراین مقام ولایت و شفاعت نیز مخصوص ذات مقدس او می باشد) (مَا لَكُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا شَفِيعٍ).

به این ترتیب شفیع علی الأطلاق و بالذات خالق و مدبّر عالم هستی است زیرا شفاعت نیز نوعی تدبیر و ربوبیت و تربیت است، بنابراین نباید دست به دامان بت ها ززند، و به غیر ذات پاک او پناه برند، و اگر کسی از انبیاء و اولیاء مقام شفاعت را پیدا کنند حتماً از ناحیه اوست، همان گونه که مقام حاکمیت و هدایت و مربی بودن آنها نیز از سوی خدا اعطا می شود.

همین معنا در چهارمین آیه مورد بحث به شکل دیگری آمده، آنجا که در پاسخ بت پرستانی که بت ها را به عنوان شفیعان خود برگزیده بودند، می فرماید: «به آنها بگو تمام شفاعت از آن خداست» (قُلْ لِلَّهِ الشَّفَاعَةُ جَمِيعًا). سپس دلیل آن را چنین ذکر می کند: «مالکیت و حاکمیت آسمان ها و زمین از آن اوست، سپس همه شما به سوی او باز می گردید» (لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ).

بدیهی است کسی حق بخشش و عفو از گنهکاران دارد و کسی می تواند شفاعت کند یا شفاعت را پذیرا گردد که خالق و مالک همه موجودات است، در آغاز از سوی او به وجود آمدند و سرانجام به سوی او باز می گردند.

به این ترتیب در اصل صاحب شفاعت خداست، و هیچ کس همتای او نیست، بلکه دیگران مشروعیت شفاعت خود را از او می گیرند، روشن است

انحصار شفاعت ذاتاً و به طور استقلال در وجود خداوند، هیچ گونه منافاتی با مشروعیت شفاعت دیگران به اذن خدا ندارد، همان گونه که مالکیت و حاکمیت ذاتاً از آن اوست، ولی دیگران می توانند به اذن و فرمان او در محدوده خاصی مالک و حاکم گردند.

جالب اینکه در آیه قبل از آن هنگامی که نفی شفاعت بت ها را می کند می فرماید: «بگو چگونه از آنها شفاعت می طلبند در حالی که آنها مالک چیزی نیستند و عقل و شعوری ندارند»؟ (قُلْ أُولُو كَأَنُوبِ لَا يَمْلِكُونَ شَيْئاً وَ لَا يَعْقِلُونَ). این تعبیر دلیل روشنی است بر اینکه شفاعت از شئون مالکیت و حاکمیت است و اختصاص آن به خدا نیز از همین رهگذر می باشد چرا که مالک و حاکم اصلی در عالم هستی اوست و دیگران ریزه خواران خوان نعمت او هستند.

* * *

«گروه سوم» آیاتی است که «شفاعت را منوط به اذن خداوند می کند» و در حقیقت مکمل آیات گروه دوم است، لذا در پنجمین آیه مورد بحث با يك استفهام انکاری می فرماید: «چه کسی می تواند نزد خدا شفاعت کند جز به اذن او»؟ (مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ).

بنابر این پیامبران و اولیاء الله و شافعان روز جزا همگی مشروعیت شفاعت خود را از خدا می گیرند، و تنها به اذن او شفاعت می کنند، و مسلم است که

اذن او نیز از حکمت او سرچشمه می‌گیرد، یعنی روی حساب و کتابی است، و تا کسی شایسته شفاعت نباشد، اذن برای شفاعت او داده نمی‌شود (این سخن را در نظر داشته باشید تا شرح بیشتر درباره آن به موقع داده شود).

قابل توجه اینکه در آیه فوق (آیه الكرسي) این جمله بعد از آن گفته شده که مقام قیومیت و مالکیت را نسبت به تمام آنچه در آسمان ها و زمین است برای خدا تثبیت می‌کند، بنابراین شفاعت، از مالکیت و حاکمیت و قیومیت او سرچشمه می‌گیرد.

و به این ترتیب خط بطلان بر عقائد بت پرستان می‌کشد که پرستش بت ها را به بهانه شفاعت آنها در درگاه خدا می‌دانستند.

همین معنا در ششمین آیه به صورت دیگری آمده است، می‌فرماید: «در آن روز (روز قیامت) شفاعت سودی نمی‌بخشد، جز کسی که خداوند رحمان اجازه برای او داده و از گفتار او راضی است» «يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ رَضِيَ لَهُ قَوْلًا».

در اینکه منظور از «من اذن له الرحمن» کیست؟ دو احتمال وجود دارد: نخست اینکه منظور شفاعت کنندگان است که به اذن خدا عهده دار این مقام می‌شوند، و دیگر اینکه شفاعت شوندگان است که به اذن خداوند مشمول شفاعت می‌گردند.

ولی احتمال اول صحیح تر به نظر می رسد، چرا که هماهنگ با آیه گذشته (آیه الكرسي) است، در آنجا نیز سخن از اذن برای شفیعان بود آیه ای که بعد می آید نیز شاهد دیگری بر این مدعاست، و لذا در اینجا بسیاری از مفسران همین معنا را برگزیده اند.

جمله «وَرَضِي لَهُ قَوْلًا» نیز تاب دو معنا دارد نخست اینکه به شفیعان بر گردد یعنی شفاعت کسانی پذیرفته می شود که خداوند از گفتار و شفاعت آنها راضی است، و به این ترتیب هر دو جمله مؤکد یکدیگرند.

دیگر اینکه منظور شفاعت شونددگانی که خداوند از قول آنها راضی است، و به تعبیر دیگر دارای سخن یا اعتقاد یا عمل صالحی بوده اند که جلب رضای خدا را برای اذن شفاعت کرده اند، ولی با توجه به اینکه جمله اول ناظر به کار شفیعان است مناسب این است که جمله دوم نیز اشاره به همان باشد تا مرجع ضمیرها یکسان و یکنواخت گردد.

در هر صورت آیه دلیل روشنی است بر وجود شفاعت با اذن پروردگار نسبت به گروهی از خطاکاران.

در هتفمین آیه نیز همین معنا به صورت دیگر بیان شده، می فرماید: «هیچ شفاعت کننده ای جز به اذن او وجود ندارد» (ما من شفیع الا من بعد اذنه).

«بنابراین چرا برای شفاعت به سراغ عبادت بت ها می روید؟ فقط پروردگارتان را عبادت کنید، نه غیر او را، چرا متذکر نمی شوید؟! (ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ فَاعْبُدُوهُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ).

همین معنا در هشتمین آیه در مورد شفاعت فرشتگان آمده است که تأکید می کند شفاعت آنها نیز به اذن خدا است، می فرماید: «چه بسیار فرشتگان آسمانی که شفاعت آنها سودی نمی بخشید مگر بعد از آنکه خدا برای هر کس بخواهد و راضی باشد اجازه دهد» (وَكَمْ مِنْ مَلَكٍ فِي السَّمَاوَاتِ لَا تُغْنِي شَفَاعَتُهُمْ شَيْئاً إِلَّا مِنْ بَعْدِ أَنْ يَأْذَنَ اللَّهُ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَرْضَى).

جایی که فرشتگان آسمان با آنهمه عظمت، قادر بر شفاعت نیستند جز به اذن و رضای پروردگار، چه انتظاری از بت های بی شعور و فاقد هرگونه ارزش می توان داشت؟ آیا شرم آور نیست که بگویند ما بت ها را از این جهت می پرستیم که شفیعان ما در درگاه خدا باشند؟!

جالب اینکه برای بیان اهمیت مطلب، تعبیر به «کم» شده است که معمولاً به معنای کثرت است و در اینجا معنای عموم دارد، و نیز تعبیر به *فِي السَّمَاوَاتِ* (در آسمان ها) شده که آن نیز دلیل بر علو مقام آنها است، و نیز تعبیر به *شَفَاعَتُهُمْ* (شفاعت آنان) به صورت جمعی آمده تا معلوم شود شفاعت همه آنها نیز بدون اذن و رضای خداوند اثری ندارد.

تکیه بر روی فرشتگان از میان تمام شفاعت کنندگان، ممکن است به خاطر این باشد که گروهی از بت پرستان عرب، آنها را می پرستیدند، یا از این نظر که وقتی شفاعت آنها بدون فرمان خدا مفید نباشد هرگز انتظاری از بت بی شعور نمی توان داشت.

تفاوت میان «اذن» و «رضا» از این نظر است که اذن در جایی گفته می شود که شخص اعلام رضایت کند ولی رضایت مربوط به باطن است و از آنجا که گاه اعلام رضایت ممکن است تحمیلی باشد و رضای باطنی در آن نباشد این دو در اینجا با هم آمده است تا تأکیدی بر مقصود باشد، هرچند در مورد خداوند تحمیلی تصور نمی شود و اذن و رضای او هماهنگ است (دقت کنید). آیا این اذن مربوط به شفاعت «شفاعت کنندگان» است، یا «شفاعت» شونندگان؟ آیه مورد بحث تاب هر دو معنا را دارد، هرچند در مجموع مناسب تر آن است که ناظر به «شفاعت کنندگان» باشد، یعنی خداوند اجازه شفاعت به آنها بدهد و از شفاعتشان راضی باشد.

* * *

«چهارمین گروه» آیه‌ای است که «برای شفاعت کننده، یا شفاعت شونده، شرایطی ذکر می کند» از جمله در نهمین آیه مورد بحث ضمن نفی شفاعت

بت ها می فرماید: «کسانی را که غیر از او (خدا) می خوانند، قادر بر شفاعت نیستند» (وَلَا يَمْلِكُ الدِّينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ الشَّفَاعَةَ).

سپس گروهی را استثناء کرده، می فرماید: «مگر کسانی که شهادت به حق داده اند و به خوبی آگاهند» (و می دانند برای چه کسی اجازه شفاعت دارند) (إِلَّا مَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ).

ظاهر این است که این وصف برای «شفیعان» است و منظور از شهادت به حق که وصف اوّل آنها است، این است که موحد و یکتاپرست باشد، یعنی جز در سایه توحید و نفی بت ها و استمرار از عنایات الهی شفاعت ممکن نیست. بعضی از مفسران نیز گفته اند این توصیف برای «شفاعت شوندگان» است، یعنی شفاعت تنها شامل حال کسانی می شود که شهادت به حقانیت خداوند و یکتایی او داده اند، و مشرکان هرگز مشمول شفاعت نخواهند شد. ولی ظاهر آیه همان تفسیر اوّل است، زیرا تفسیر دوم نیاز به تقدیر دارد^(۱) است.

در مورد توصیف دوم (وَهُمْ يَعْلَمُونَ) نیز همین دو تفسیر آمده است، اگر وصف برای «شفاعت کنندگان» باشد، مفهومی آن است که آنها کسانی هستند که شهادت به حق را از روی علم و آگاهی می دهند، و یا منظور این است که

۱. تقدیر آیه باید چنین باشد: «إِلَّا لِمَنْ شَهِدَ بِالْحَقِّ».

«شفاعت» شوندگان» را به خوبی می شناسد و می دانند درباره چه کسی حق شفاعت دارند.

و اگر وصف برای شفاعت شوندگان باشد، مفهومی این است کسانی مشمول شفاعت می شوند که شفاعت به حق و کلمه توحید را از روی علم و آگاهی بگویند و با دلیل و برهان باشد نه تنها با زبان!

همین معنا در دهمین آیه مورد بحث به صورت دیگری آمده است، بعد از اشاره به نفی گفتار بت پرستان درباره فرشتگان که آنها را فرزندان خدا می پنداشتند می فرماید: آنها بندگان شایسته او هستند، «و آنها جز برای کسی که خداوند از وی راضی است شفاعت نمی کنند» (وَ لَا يَشْفَعُونَ إِلَّا لِمَنْ أَرَادَ).

(و آنها از ترس او بیمناکند) (وَهُمْ مِنْ خَشْيَتِهِ مُشْفَعُونَ).

بنابراین پرستش فرشتگانی به خاطر شفاعت (آنچنان که عقیده مشرکان بود) بیهوده است، آنها سر بر فرمان خدا دارند، و تنها برای کسانی شفاعت می کنند که مورد پذیرش خدایند، یعنی تنها برای موحدان مخلص.

بنابراین جمله لِمَنْ أَرَادَ (برای کسی که خدا از آنها راضی باشد) یا اشاره به راضی بودن از دین و ایمان و توحید آنهاست، و یا راضی بودن از شفاعت برای آنان، و هر دو به يك معنی باز می گردد.

به این ترتیب شفاعت از سوی غیر خداوند تنها به اجازه اوست، و اجازه او مخصوص کسانی است که مؤمن و موحد باشند.

در نهمین آیه با تعبیر تازه ای در همین زمینه برخورد می‌کنیم که بعد از اشاره به رانده شدن مجرمان در قیامت به سوی جهنم، می‌فرماید: «أَنهَا مَالِكٌ وَصَاحِبُ اخْتِيَارِ الشَّفَاعَةِ نَيْسَتُنْدُ مَكْرُ كَسِيْ كَه نَزْدُ خَدَاوْنْدُ رَحْمَانِ عَهْدِ وَ پِيْمَانِي دَارْدُ» (لَا يَمْلِكُونَ الشَّفَاعَةَ إِلَّا مَنْ اتَّخَذَ عِنْدَ الرَّحْمَانِ عَهْدًا).

این توصیفی است برای شفاعت شوندهگان (به قرینه آیه قبل از آن که درباره مجرمان است) و مسلماً منظور از عهد و پیمان در اینجا چیزی جز ایمان به خدا، و اقرار به یگانگی او، و تصدیق پیامبران، و قبول ولایت اوصیاء، نیست، و بعضی عمل صالح را نیز به آن افزوده اند.

هر چند مفسران ظاهراً در اینجا احتمالات متعددی در تفسیر «عهد» داده اند، زیرا با دقت در کلمات آنها روشن می‌شود که تقریباً همه به قدر جامعی بر می‌گردند که در بالا به آن اشاره شد.

بعضی از مفسران بزرگ احتمال داده اند که این وصفی است برای شفاعت کنندگان و منظور از «عهد» در اینجا همان است که در آیه ۸۶ زخرف آمده یعنی «شهادت بالحق»^(۱)

۱. المیزان، جلد ۱۴، ذیل آیه ۸۶ مریم.

ولی با توجه به اینکه ضمیر در «لایملکون» باید به مرجعی که در آیه قبل است باز گردد، و در آنجا سخن از «مجرمان» به میان آمده، این احتمال بعید به نظر می رسد، و ظاهر این است که وصفی است برای «شفاعت شوندهگان» به این ترتیب باید میان «شفاعت شونده» و «شفاعت کننده» رابطه ای بوده باشد از ایمان و عمل صالح، چرا که شفاعت در آنجا روی حساب است و هرگز به معنای پارتی بازی درباره افراد ناشایسته نیست.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم: **مَنْ أَدْخَلَ عَلَى مُؤْمِنٍ سُرُورًا فَقَدْ سَرَّنِي وَ مَنْ سَرَّنِي فَقَدْ اتَّخَذَ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدًا:** «کسی که سرور و شادی در دل مؤمنی ایجاد کند مرا مسرور کرده، و هرکس مرا مسرور کند عهدی نزد خدا (برای شفاعت) دارد».^(۱)

مسلماً کسی که مؤمنی را به خاطر ایمانش شاد کند دارای ایمان و نوعی عمل صالح است که رابطه او را با خدا برای شفاعت محکم می کند.

* * *

«گروه پنجم» (آخرین آیات مورد بحث) ناظر به آن است که بعضی از افراد به خاطر اعمالی که مرتکب شده اند شایسته شفاعت نیستند، و مفهوم آن این است شفاعت، گروه های دیگری را شامل می شود، می فرماید: «برای ظالمان

۱. دُرِّ الْمُنْتَوَرِ (مطابق نقل تفسیر المیزان، ذیل آیه مورد بحث، صفحه ۱۱۴).

در آن روز سخت، روز قیامت) دوستی وجود ندارد و نه شفاعت کننده ای که شفاعتش پذیرفته شود» (مَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ حَمِيمٍ وَلَا شَفِيعٍ يُطَاعُ).

پس غیر ظالمان اجمالا شایسته شفاعتند.

در اینکه منظور از «ظالمان» کیست؟ بعضی مانند محقق طبرسی در مجمع البیان آن را به معنای مشرکان و منافقان دانسته اند چرا که برترین ظلم و بالاترین ستم همان شرك و نفاق است.^(۱)

فخر رازی نیز تصریح می کند که منظور از «ظالمان» در اینجا کفار است.^(۲)

آیاتی که قبل از آن وارد شده، و آغاز همین آیه که آنها را از روز قیامت بیم می دهد و همچنین آیاتی که بعد از آن آمده، و سرنوشت کفار پیشین را که معدب به عذاب الهی شدند به عنوان درس عبرتی برای آنان ذکر می کند نیز شاهد و گواه این معناست.

در تفسیر روح البیان و روح المعانی و مراغی نیز این تفسیر انتخاب شده است.

به هر حال نفی شفاعت با تکیه بر گروه ظالمان (به هر معنا که آن را تفسیر کنیم) دلیل بر اثبات شفاعت درباره اقوام دیگری است، این همان چیزی است که تا به حال بارها گفته ایم که شفاعت بی حساب نیست و نیاز به نوعی

۱. مجمع البیان، جلد ۷ و ۸، صفحه ۵۱۹.

۲. تفسیر فخر رازی، جلد ۲۷، صفحه ۵۰.

شایستگی و قابلیت دارد، یعنی گنهکاران دو گروهند: گروه شایسته شفاعت و گروه غیر شایسته.

* * *

نتیجه

با توجه به تنوع آیات فوق و گروه های پنجگانه ای که هر کدام ناظر به بخشی از مسأله شفاعت است، و با توجه به جمع بندی این آیات و تفسیر آنها به كمك يكديگر که در بالا اشاره شد هم حقیقت مفهوم شفاعت روشن می شود، و هم فلسفه و شرائط و ارزش و نقش سازنده آن، و هم پاسخ به اشکالات گوناگونی که ناآگهان به خاطر عدم احاطه به مجموعه آیات مربوط به شفاعت در این زمینه کرده اند، بعضی از آیات قرآن پاسخگوی همه سؤالات است.

ولی اهمیت مسأله ایجاب می کند که هر يك از این مباحث به طور جداگانه در توضیحات عنوان گردد، تا به كمك آیات قرآن و تحلیل منطقی هرگونه زنگاری از این آئینه زدوده شود، و گرد و غبار از چهره آن بر طرف گردد، این شمال و این توضیحاتی که در زمینه مسائل مهم شفاعت است.

توضیحات

۱ - مفهوم شفاعت

هرگاه در معنای لغوی شفاعت درست بیندیشیم مفهوم اسلامی آن را نیز می‌توان به دست آورد، زیرا شفاعت از ماده شفع به معنای ضمیمه کردن چیزی به همانند اوست (ضَمُّ الشَّيْءِ إِلَى مِثْلِهِ) و از اینجا روشن می‌شود که باید نوعی شباهت و همانندی در میان آن دو بوده باشد، هر چند تفاوت‌هایی نیز در میان آنها دیده شود.

و به همین دلیل شفاعت به مفهوم قرآنیش این است که شخص گنهکار به خاطر پاره‌ای از جنبه‌های مثبت (مانند ایمان یا انجام بعضی از اعمال صالح) شباهتی با اولیاء الله پیدا کند و آنها با عنایات و کمک‌های خود او را به سوی کمال سوق دهند و از پیشگاه خدا تقاضای عفو کنند.

و به تعبیر دیگر حقیقت شفاعت، قرار گرفتن موجودی قوی‌تر و برتر، در کنار موجود ضعیف‌تر، کمک کردن به او برای پیمودن مراتب کمال است.

شفاعت در مورد افراد خطاکار همیشه در جوامع انسانی وجود داشته است، و شاید هزاران سال قبل از نزول قرآن افراد صاحب نفوذ برای خطاکاران نزد ارباب قدرت شفاعت می‌کردند، منتها شفاعت رائج در میان مردم، با شفاعت در منطق قرآن و ادیان آسمانی يك فرق بسیار مهم و واضح دارد و آن اینکه:

شفاعت در جوامع انسانی غالباً از این نظر بوده است که شفاعت‌کننده دارای نوعی نفوذ اجتماعی بوده، و شخصی که نزد او شفاعت می‌شد از جهتی

به او نیاز داشته، لذا شفاعت او را در مورد خطا کار می پذیرفته تا به موقع از نفوذ شفاعت کننده برای پیشرفت مقاصد خود کمک بگیرد!

مثلا شاهان شفاعت اطرافیان خود و رجال دولت را در مواردی می پذیرفتند، تا به آنها عظمت دهند و برای آنها ارزش قائل شوند و به موقع از وجودشان در کارهای خود کمک گیرند.

شفاعت کنندگان نیز روابط شخصی را با شفاعت شونده در نظر می گرفتند و نه شایستگی های افراد را.

ولی از آنجا که خداوند غنی بالذات، و بی نیاز علی الأطلاق است، شفاعت در پیشگاهش شکل دیگری پیدا می کند، و آن اینکه شفیعان در کاهش نگاه می کنند ببینند که در میان خطا کاران چه کسانی پیدا می شوند که بر اثر پاره ای از نقاط مثبت مانند ایمان و بعضی از اعمال صالح مورد رضای پروردگارند و به خاطر همین زمینه های مثبت نزد خدا برای آنها شفاعت می کنند، و این تفاوت مهم شفاعت معمول میان مردم را از شفاعت اولیاء الله در درگاه خدا جدا می سازد که اولی بر اساس «رابطه ها» است و دومی بر اساس «ضابطه ها»!

و از اینجا پاسخ بعضی از خرده گیرهای ناآگاهان که شفاعت را به نوعی پارتی بازی یا چراغ سبز دادن به گنهکاران تفسیر کرده، و آن را با شفاعت اطرافیان سلاطین جبار مقایسه نموده اند روشن می شود، زیرا عوامل زیر

بنایی شفاعت در مفهوم شرعیش عواملی است سازنده، و بر اساس لیاقتهاست در حالی که شفاعت رائج در میان مردم در بسیاری از موارد از نیازهای طرفینی و رابطه های شخصی و خصوصی و غیر منطقی سرچشمه می گیرد. شفاعت الهی تربیت کننده است، و شفاعت های معمولی گاه سبب جرأت بر گناه است.

آیاتی که در بالا آورده ایم نیز گواه زنده ای بر این معناست زیرا برای شفاعت شوندهگان اوصافی ذکر می کنند که همگی ناظر به جنبه های مثبت و لیاقت و شایستگی است، هرچند این شایستگی بر اثر بعضی از اعمال صالح باشد.

* * *

۲ - انواع شفاعت (شفاعت تکوینی و تشریحی).

با يك نظر وسیع می بینیم شفاعت از نظر مصداق های خارجی آنقدر گسترده است که تمام عالم هستی و جهان اسباب را در بر می گیرد، زیرا کمک موجودات قوی تر به پرورش و نجات موجودات ضعیف تر در جای جای جهان تکوین به چشم می خورد.

هنگامی که بذر گیاه شکافته می شود، و جوانه ضعیف و ناتوان از آن سر بر می آورد، زمین مواد غذایی خود را در اختیار آن گذارده، آفتاب با حرارت و

گرمی و نیروی مرموز خود بر آن می‌تابد، و ابرهای پر بار دانه‌های حیات بخش خود را پی در پی بر آن فرو می‌ریزند تا این موجود ضعیف و ناتوان قدرت گیرد و از لابلای موانع بگذرد و سرانجام به درختی تنومند که شاخه‌های پر از میوه است مبدل گردد، این يك صحنه روشن از شفاعت تکوینی است.

قرار گرفتن پدر و مادر نیرومند در کنار نوزاد ضعیف، باغبان در کنار نهال‌ها، معلم دانشمند در کنار طفل ابجد خوان، صحنه‌های دیگری از شفاعت تکوینی می‌باشد، و به این ترتیب تمام عالم اسباب و علت و معلول را می‌توان صحنه‌های گوناگونی از این شفاعت شمرد.

مسلماً آفتاب و باد و باران و زمین هرگز به یاری چوب خشك نمی‌شتابند، آن هیزم است و سرنوشتی جز سوختن ندارد، بلکه به كمك جوانه‌های نوخاسته، نهال‌های ضعیف، و خلاصه موجوداتی که نوعی شایستگی را برای کمال در خود حفظ کرده‌اند، می‌شتابند.

هرگاه این الگوی روشن را از جهان تکوین به عالم تشریح یعنی شفاعت‌های انبیاء و اولیاء برای گنهکاران ببریم، هم مفهوم واقعی شفاعت قرآنی روشن خواهد شد و هم به تمام ایرادهای ناآگاهان پاسخ داده می‌شود، و در این حال شفاعت مفهوم تربیتی خود را کاملاً نشان می‌دهد.

جالب اینکه امیرمؤمنان علی(علیه السلام) در نهج البلاغه در کلمات قصارش جمله ای دارد که این معنا را با تعبیر بسیار زیبایی منعکس ساخته است، می فرماید: الشَّفِيعُ جَنَاحُ الطَّالِبِ: «شفاعت کننده بال و پر طلب کننده است»!^(۱)

همان گونه که پرندگان کوچک و نوزاد که قادر بر پرواز نیستند به کمک پدر و مادر خویش به پرواز در می آیند، و آنها به حکم بال و پر او هستند، و به او کمک می کنند تا به صورت يك پرنده کامل در آید، شفاعت کنندگان الهی نیز شفاعت شونده های ضعیف را کمک می کنند تا در آسمان سعادت و کمال به پرواز در آیند! (دقت کنید).

* * *

۳ - فلسفه شفاعت

از آنچه در تفسیر مفهوم شفاعت گفته شد، و نیز اشارات متعددی که در تفسیر آیات آورديم، فلسفه شفاعت کاملا روشن می شود.

شفاعت نه تشویق به گناه است و نه چراغ سبز برای معاصی، نه عامل عقب افتادگی و نه چیزی شبیه پارتی بازی در جامعه های دنیا امروز، بلکه يك مسأله مهم تربیتی است که از جهات گوناگون آثار مثبت و سازنده دارد، از جمله:

۱. نهج البلاغه، کلمات قصار، کلمه ۶۳.

الف: ایجاد امید و مبارزه با روح یأس - بسیار می شود که غلبه های هوای نفس سبب ارتکاب گناهان مهمی می شود و به دنبال آن روح یأس بر کسانی که مرتکب آن گناهان شده اند غلبه می کند، و این یأس آنها را به آلودگی بیشتر، و غوطهور شدن در گناهان سوق می دهد، زیرا آنها فکر می کنند آب از سرشان گذشته، بنابراین چه يك قامت چه صد قامت!

ولی امید به شفاعت اولیاء الله به آنها نوید می دهد که اگر همین جا متوقف شوند، و خود را اصلاح کنند، ممکن است گذشته آنها از طریق شفاعت نیکان و پاکان جبران گردد، بنابراین امید شفاعت به متوقف شدن گناه و بازگشت به سوی صلاح و تقوی کمک می کند.

ب- ایجاد رابطه ای معنوی با اولیاء الله - با توجه به آنچه در تفسیر مفهوم شفاعت در بالا گفته شد گرفتن این نتیجه آسان است که شفاعت منوط به وجود نوعی رابطه در میان «شفیع» و «شفاعت شونده» است، رابطه معنوی از نظر ایمان، و بعضی از صفات فاضله، و انجام حسنات.

مسئلاً کسی که امید به شفاعت دارد سعی می کند به نوعی این رابطه را برقرار سازد، و کاری که موجب رضای آنهاست انجام دهد، پل های پشت سر را خراب نکند، پیوندهای محبت دوستی را تا به آخر نگسلند.

مجموعه این امور عامل مؤثری برای تربیت او خواهد بود، و سبب می شود که تدریجاً از صف آلودگان درآید، یا لاقلاً در کنار پاره ای از

آلودگی‌ها به اعمال نیک روی آورد، و از سقوط بیشتر در دامان شیطان رهایی یابد.

ج: تحصیل شرائط شفاعت - در آیاتی که تفسیر آن را در بالا خواندیم شرائط مختلفی درباره شفاعت ذکر شده بود که از همه مهم‌تر اذن و اجازه پروردگار بود، مسلماً کسی که امید و انتظار شفاعت دارد، باید این اذن و اجازه را به نحوی فراهم سازد، یعنی کاری انجام دهد که محبوب و مطلوب خدا است. در بعضی از آیات گذشته آمده بود که در قیامت شفاعت تنها برای کسانی مفید خواهد بود که خداوند رحمان اجازه برای شفاعت او داده و از گفتار او راضی است (طه ۱۰۹).

در آیه ۲۸ انبیاء آمده بود تنها کسانی مشمول بخشودگی از طریق شفاعت می‌شدند که به مقام ارتضاء (خشنودی خدا) برسند، و طبق آیه ۸۷ مریم دارای عهد الهی هستند، و چنانکه گفتیم همه این مقامات در سایه ایمان به خدا و دادگاه عدل او و اعتراف به حسنات و سیئات (نیکی اعمال نیک و بدی اعمال بد) و گواهی به صحت تمام مقرراتی که از سوی خدا نازل شده است پیدا می‌شود. بعلاوه در بعضی از آیات فوق آمده بود که شفاعت شامل ظالمان نمی‌شود، به این ترتیب امیدواران شفاعت باید از صف ظالمان (ظلم به هر معنا که تفسیر شود) خارج گردند.

مجموعه این جهات سبب می شود که امیدواران شفاعت در اعمال گذشته خویش تجدید نظر کنند و نسبت به آینده تصمیم های بهتری بگیرند، این خود نیز يك نقطه مثبت و عامل مؤثر تربیت است.

د: توجه به سلسله شافعان - توجه به اشاراتی که درباره شفیعان در آیات قرآن آمده، و همچنین تصریحاتی که در روایات اسلامی شده است، دلیل دیگری بر جنبه های تربیتی مسأله شفاعت است.

در حدیثی از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم: **الشُّفَعَاءُ خَمْسَةُ الْقُرْآنِ وَالرَّحْمِ، وَالْأَمَانَةِ، وَنَبِيِّكُمْ، وَ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكُمْ:** «شفیعان در قیامت پنج اند: قرآن، صلّه رحم، امانت، و پیغمبر شما و اهل بیت پیغمبرتان.^(۱) در حدیث دیگری که در مسند احمد از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) آمده است، می خوانیم: **تَعَلَّمُوا الْقُرْآنَ فَإِنَّهُ شَافِعٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ:** «قرآن را فرا گیرید که شفاعت کننده روز قیامت است.»^(۲)

همین معنا در نهج البلاغه در کلام مولای متقیان امیرالمؤمنین علی (علیه السلام) آمده است: **فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ:** «قرآن شفاعت کننده ای است که شفاعتش پذیرفته می شود.»^(۳)

۱. میزان الحکمه، جلد ۵، صفحه ۱۲۲.

۲. مسند احمد، جلد ۵، صفحه ۲۵۱ (چاپ بیروت دار صادر).

۳. نهج البلاغه، خطبه ۱۷۶.

از روایات متعددی نیز استفاده می شود که بهترین شفاعت کننده «توبه» است علی (علیه السلام) می فرماید: **لَا شَفِيعَ أَجْحُ مِنَ التَّوْبَةِ**: «شفاعت کننده ای موفق تر از توبه نیست».^(۱)

در بعضی از احادیث نیز تصریح به شفاعت انبیاء و اوصیاء و مؤمنین و ملائکه شده است، مانند حدیثی از پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) که می فرماید: **(الشَّفَاعَةُ لِلْأَنْبِيَاءِ وَ الْأَوْصِيَاءِ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمَلَائِكَةِ، وَ فِي الْمُؤْمِنِينَ مَنْ يَشْفَعُ مِثْلَ رَبِيعَةَ وَ مُضَرَ! وَ أَقَلُّ الْمُؤْمِنِينَ شَفَاعَةَ مَنْ يَشْفَعُ ثَلَاثِينَ إِنْسَانًا)!**: «شفاعت برای انبیاء و اوصیاء و مؤمنین و فرشتگان است، و در میان مؤمنین کسانی هستند که به اندازه قبیله «ربیع» و «مُضَر» را شفاعت می کنند! و کمترین شفاعت مؤمن آن است که درباره سی نفر شفاعت کند»!^(۲)

در حدیث دیگری از امام صادق (علیه السلام) آمده است که روز قیامت خداوند «عالم» و «عابد» را مبعوث می کند، هنگامی که در برابر دادگاه عدل الهی قرار گیرند **قِيلَ لِلْعَابِدِ أَنْطَلِقْ إِلَى الْجَنَّةِ، وَ قِيلَ لِلْعَالِمِ قِفْ تَشْفَعُ لِلنَّاسِ بِحُسْنِ تَأْدِيبِكَ لَهُمْ!** «به عابد گفته می شود: حرکت کن به سوی بهشت، و به عالم گفته می شود: بایست و برای مردم شفاعت کن به خاطر تربیت خوبت نسبت به آنها»!^(۳)

۱. نهج البلاغه کلمات قصار، کلمه ۳۷۱.

۲. بحار الأنوار، جلد ۸، صفحه ۵۸، حدیث ۷۵.

۳. همان مدرک، صفحه ۵۶، حدیث ۶۶.

ضمناً این تعبیرات مخصوصاً تعبیری که در روایت اخیر آمده به خوبی نشان می‌دهد که شفاعت مولود نوعی پیوند معنوی با نیکان و پاکان و مؤمنان و دانشمندان است.

درباره شهیدان نیز از پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) نقل شده که فرمود: «وَيَشْفَعُ الرَّجُلُ مِنْهُمْ فِي سَبْعِينَ أَلْفًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ وَجِيرَانِهِ:» «یک نفر از آنها درباره هفتاد هزار نفر از خانواده و همسایگان (و غیر آنها) شفاعت می‌کند»!^(۱)

حتی از روایاتی استفاده می‌شود که «شفیع انسان اطاعت خداوند و عمل به حق است» (شَافِعُ الْخَلْقِ: الْعَمَلُ بِالْحَقِّ وَ لُزُومُ الصِّدْقِ).^(۲)

کوتاه سخن اینکه از مجموع این روایات و روایات فراوان دیگری که در منابع اسلامی وارد شده یک نتیجه روشن گرفته می‌شود که شفاعت از مهمترین مسائل تربیتی در اسلام است که ارزش‌های والای اسلامی را با توجه به نوع شفاعت کنندگان نشان می‌دهد، و همه مسلمانان را به سوی این ارزشها و صفات شفاعت کنندگان و ایجاد رابطه با آنها ترغیب و تشویق می‌نماید، هرگونه تفسیر نادرست و تحریف باطل را از مسأله شفاعت می‌زداید.^(۳)

۱. مجمع البیان، جلد ۲، صفحه ۵۳۸ (ذیل آیه ۱۷۱ آل عمران).

۲. غرر الحکم.

۳. درالمیزان بعد از آنکه شفاعت را به معنای تأثیر اسباب در مسببات، تفسیر می‌کند، شافعان را به دو دسته در عالم تکوین و تشریح تقسیم می‌نماید و از جمله شافعان تشریحی، توبه و ایمان و عمل صالح و قرآن و انبیاء و فرشتگان و مؤمنان را می‌شمارد و در این زمینه به آیاتی که دلالت بر تأثیر این امور یا این اشخاص در آمرزش گناهان دارند استدلال

* * *

۴ - شفاعت در چه زمانی است؟

بی شك از جمله زمان هایی که شفاعت در آن صورت می گیرد روز قیامت است، چرا که بسیاری از آیات شفاعت ناظر به آن روز می باشد، ولی آیا در جهان برزخ و یا حتی در عالم دنیا نیز شفاعت صورت می گیرد و در آخرت قبل از پایان حساب شفاعتی هست یا نه؟ جای گفتگو است.

مرحوم علامه طباطبایی در اینجا بحث مشروعی دارد، و در پایان چنین نتیجه می گیرد که مسأله شفاعت در آخرین موقف از مواقف روز قیامت انجام می گیرد، در اینجا است که شفاعت کننده تقاضای مغفرت شفاعت شونده را می کند تا بدین وسیله وارد دوزخ نشود، و یا به کمک شفاعت او بعضی از کسانی را که در دوزخند خارج شوند.

وی در بعضی دیگر از کلماتش اشاره به عالم برزخ کرده، و روایاتی را که بر حضور پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) و ائمه (علیهم السلام) به هنگام مرگ و سؤال قبر و کمک به مؤمنان دلالت دارد مورد توجه قرار داده،

می نماید (هرچند عنوان شفاعت در آنها نیست) مانند ۵۴ زمر و ۲۸ حدید و ۹ مائده و ۱۶ مائده و ۶۴ نساء و ۷ مؤمن و ۲۸۶ بقره.

می افزاید: اینها از قبیل شفاعت نیست، بلکه از قبیل تصرف و حکومت الهیه ای است که خدا به آنها بخشیده.^(۱)

عجب اینکه ایشان هنگامی که سخن از حقیقت شفاعت می گویند، آن را چنان توسعه داده که هرگونه تأثیر اسباب را در عالم تکوین و تشریح مشمول شفاعت می شمرد، ولی در اینجا کمک و اعانت اولیاء الله را به گروهی از مؤمنان برای نجات آنها از مشکلات برزخ و قبر، مصداق شفاعت نمی دانند.

به هر حال آنچه از مجموعه آیات و روایات به دست می آید این است که «شفاعت» به معنای وسیع کلمه - در هر سه عالم (دنیا، برزخ و آخرت) صورت می پذیرد، هرچند محل اصلی شفاعت و آثار مهم آن در قیامت و برای نجات از عذاب دوزخ است.

در آیه ۶۴ نساء می خوانیم: (وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاؤُكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ، لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا): «اگر آنها هنگامی که به خود ستم می کردند (و مرتکب گناه می شدند) به نزد تو می آمدند و از خدا طلب آمرزش می کردند و پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز برای آنها استغفار می کرد خدا را توبه پذیر و مهربان می یافتند».

آیا تقاضای مغفرت از سوی پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) برای مؤمنان خطا کار چیزی جز شفاعت می تواند باشد؟!.

۱. تفسیر المیزان، جلد ۱، صفحه ۷۴، ذیل آیه ۴۸ سوره بقره.

همین معنا در داستان یعقوب و فرزندان او نیز در قرآن آمده است که آنها از پدر خواستند در پیشگاه خدا برای آنان استغفار کند او هم پذیرفت (یوسف - ۹۷).

و نیز بسیار شده است که در همین جهان افراد یا اقوامی به خاطر شفاعت پیامبران و اولیاء الله از عذاب دنیا نجات یافته اند و این چیزی جز شفاعت نیست.

در جهان برزخ نیز روایات بسیاری داریم که اعمال نیک آدمی همچون نماز و روزه و ولایت و امثال آن یا حضور اولیاء الله سبب تخفیف آلام و مجازات ها می گردد، و یا دفن انسان صالح و پاکدامنی که دارای حسنات مهمی بوده است در يك مقبره سبب تخفیف مجازات گنهکاران آن گورستان می شود.

اینها همه نیز اشاراتی است به شفاعت در عالم برزخ.

حتی نماز میت و تقاضای مغفرتی که در ضمن آن برای مردگان می شود مسلماً بی تأثیر نیست، این نیز نوعی شفاعت است.

بنابراین شفاعت محدود به عالم خاصی نیست، بلکه همه عوالم سه گانه را در بر می گیرد، منتها جایگاه اصل و مهم شفاعت همان قیامت و در آستانه قرار گرفتن در برابر کانون عذاب الهی است.

سؤال

ممکن است گفته شود در روایات متعددی این مضمون از امامان معصوم (علیه السلام) روایت شده است که در مورد برزخ درباره شما بیمناکیم، چنانکه از امام صادق (علیه السلام) نقل شده است: **(وَاللَّهِ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ إِلَّا الْبَرْزَخَ، فَإِذَا صَارَ الْأَمْرُ إِلَيْنَا فَنَحْنُ أَوْلَىٰ بِكُمْ)**: «به خدا سوگند تنها از برزخ بر شما می ترسم، ولی هنگامی که کار به دست ما آید (اشاره به قیامت است) ما به شما سزاوارتریم!»^(۱)

در حدیث دیگری از همان امام (علیه السلام) می خوانیم که ضمن وعده شفاعت به مؤمنان خطا کار، فرمود: **(وَلِكُنِّي وَاللَّهِ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكُمْ فِي الْبَرْزَخِ)**: «ولی من به خدا در برزخ درباره شما بیمناکم!».

راوی می گوید: عرض کردم **وَ مَا الْبَرْزَخُ؟** «برزخ چیست؟» امام فرمود: **«الْقَبْرِ مُنْذُ حَيِّنَ مَوْتِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ»**: «برزخ همان قبر است از زمان مرگ تا روز قیامت».^(۲)

ولی ممکن است این روایات ناظر به مرحله خاصی از برزخ باشد یا اینکه اگر راه نجاتی برای بعضی در سایه مجاورت با اولیاء الله و مانند آن صورت گیرد جنبه استثنایی و محدود خواهد داشت و شامل همه کسانی که لایق شفاعتند نمی شود.

۱. بحار الأنوار، جلد ۶، صفحه ۲۱۴، حدیث ۲.

۲. همان مدرک، صفحه ۲۶۷، حدیث ۱۱۶.

۵ - ایرادهای عمده ای که به مسئله شفاعت شده.

همان گونه که در تحلیل معنا شفاعت از دیدگاه قرآن و اسلام گفتیم شفاعت در اسلام مفهومی کاملا متفاوت با آنچه در میان توده مردم است دارد، و اشتباه این دو با یکدیگر سرچشمه اصلی بسیاری از اشکالات و اشتباهاتی است که در این مسأله رخ داده، و در حقیقت پاسخ غالب این اشکالات در همان تحلیل مفهوم واقعی شفاعت اسلامی نهفته شده است، با این اشاره اجمالی به شرح این ایرادات و پاسخ آنها باز می گردیم:

الف: آیا شفاعت تشویق به گناه نیست؟!

آیا امید به شفاعت و تکیه بر آن سبب نمی شود که گروهی از مردم آن را چراغ سبز برای ارتکاب گناهان تلقی کنند، و به این امید که شافعان روز جزا آنها را از عذاب الهی رهایی می بخشند، تن به انواع گناهان کبیره دهند، و خیال خود را از تهدیدات الهی به عذاب راحت سازند؟ یا به تعبیر دیگر: مجازات های قیامت ضمانت اجرایی برای ترك تخلف از قوانین الهی است، آیا شفاعت این ضمانت اجرایی را در هم نمی شکند؟

پاسخ:

همان گونه که قبلاً گفته شد شفاعت به مفهوم قرآنی نه تنها تشویق به گناه نمی کند، بلکه يك عامل بازدارنده قوی است، زیرا سبب می شود که افراد آلوده در هر مرحله ای که هستند متوقف شوند و در مسیر گناه پیشروی نکنند، بلکه تدریجاً بازگردند.

و به تعبیر دیگر شفاعت اسلامی مولود نوعی رابطه میان شفاعت کننده (اولیاء الله یا قرآن یا مانند آن) و شفاعت شونده است، و منوط به اذن الهی است که آن هم نیاز به زمینه های الهی دارد، بنابراین امید شفاعت به انسان می گوید: باید رابطه خود را با اولیاء الله از نظر ایمان و عمل برقرار سازی و در زمینه رضای الهی را فراهم کنی تا در آن روز سخن آبرویی برای شفاعت نزد آنان داشته باشی.

لذا امید شفاعت هم يك عامل بازدارنده از گناه است و هم عاملی برای دعوت به تجدید نظر در گذشته تاريك.

این نکته نیز گفتنی است که هیچکس تضمینی درباره شفاعت از هیچيك از اولیاء الله نگرفته است، و هیچ گنهکاری نمی تواند مطمئن به شفاعت باشد، بلکه این مسأله فقط به صورت يك امید و يك احتمال است، آن هم با شرائطی که در بالا گفته شد، بنابراین هرگز باعث بر تجربی بر گناه نخواهد شد.

ب- شفاعت برای کیست؟

آیا برای افراد نادم و پشیمان از گناه است، آنها که نیاز به شفاعت ندارند، زیرا توبه همان ندامت است و مایه نجات آنهاست، و با وجود توبه چه نیازی به شفاعت؟ و اگر در باره کسانی است که از گناه پشیمان نیستند بلکه در مقابل آن جسور و بی پروا هستند، چنین کسانی لایق شفاعت نیستند، و مصداق «من ارتضی» در آیه ۲۸ انبیاء نخواهند بود.

پاسخ: «اولاً» توبه شرایطی دارد چه بسا انسان موفق به انجام شرائط آن نشود، زیرا در چندین آیه از قرآن مجید شرط توبه اصلاح گذشته بیان شده، یعنی کسی که سالیان دراز مرتکب گناهی شود و بعد نادم گردد و از در توبه درآید باید خطاهای گذشته را هر چند حق الله بوده با اعمال نیک خود جبران کند، و اگر حق الناس بوده همه را تا آخر بپردازد، بنابراین «توبه» برخلاف آنچه تصور می شود تنها ندامت نیست.

چه بسا خطاکارانی که موفق به این جبران و اصلاح نمی شود، در حالی که ندامت و پشیمانی سراسر وجود آنها را فرا گرفته، اگر به شفاعت دل نبندند از آمرزش الهی مأیوس شده، و این یأس آنها را غرق گناه بیشتر می کند.

«ثانیاً» ممکن است کسی به گناهی آلوده باشد، و هنوز توفیق توبه و ندامت برای او حاصل نشده باشد، اگر احساس کند که امکان دارد در قیامت شفیعان دست او را بگیرند، به شرط اینکه گناهان دیگر را ترك کند و یا کارهای خیر و

مثبتی انجام دهد همین معنا لافل سبب تشویق او به ترك گناهان دیگر و انجام اعمال خیر خواهد شد.

ج: - آیا شفاعت با عدل الهی سازگار است؟

چگونه ممکن است عده ای گنهکار شبیه با هم وجود داشته باشند، جمعی در پرتو شفاعت از مجازات الهی رهایی یابند، و گروهی گرفتار مجازات شوند؟ آیا این تبعیض مخالف با عدالت پروردگار نیست؟

گاه این مطلب به صورت دیگری مطرح می گردد و گفته می شود اگر مجازات الهی نسبت به گنهکاران عدالت است، پس تقاضای شفاعت از سوی اولیاء الله، تقاضای متوقف ساختن اجرای عدالت می باشد؟ و اگر موافق با اصل عدالت نیست که از آغاز نباید چنین مجازاتی صورت گیرد.

پاسخ:

جواب این سؤال نیز از لابلای بحث های پیشین روشن می شود، زیرا «اولاً» شفاعت بدون زمینه مناسب انجام نمی گیرد، هرکس لایق آن باشد، مشمول شفاعت می شود، و هرکس نباشد از آن بر کنار خواهد بود، بنابراین هیچ گونه تبعیض انجام نمی گیرد.

«ثانیاً»: مجازات گنهکار عین عدالت است، اما پذیرش شفاعت نوعی تفضل می باشد، تفضلی که از يك سو به خاطر زمینه های مناسب «شفاعت شونده»، و از سوی دیگر به خاطر آبرو و احترام و اعمال صالح شفاعت کننده است.

د: آیا شفاعت با خواست خدا متضاد نیست؟

گاه تصوّر می شود که شفاعت کننده در حقیقت جلو اراده حاکم عادل را می گیرد، و کسی را که او اراده کرده مجازات کند، از مجازات می رهند، و این در مورد خداوند نمی تواند قابل قبول باشد.

ولی این اشتباه نیز از آنجا ناشی می شود که شفاعت مورد بحث قرآن را با شفاعت معمول در برابر جبّاران و حکام ستمگر یکسان دانسته اند، در آنها صاحبان نفوذ سعی می کنند گنهکارانی که با آنها رابطه دارند، برخلاف ضوابط، از مجازات مصون دارند، پادشاه و سلطان و امیر نیز به خاطر نیازی که به صاحبان نفوذ دارد، ناچار می شود، شفاعت آنها را بپذیرد و گاه بر خلاف میل خود از مجازات گناهکار چشم بپوشد.

ولی این مسائل در مورد خداوند و شفاعت در پیشگاه او - همان گونه که قبلاً شرح داده شد - صادق نیست، در اینجا شفاعت رنگ دیگری به خود می گیرد، اولیاء الله به اجازه و اذن خداوند بر کسانی که گناهانشان زیاد سنگین نیست، و در مقابل آن گناهان، اعمال شایسته ای نیز دارند، به شفاعت بر می خیزند

اعلام این مطلب در واقع برنامه ای است برای تربیت نفوس و پاك ساختن دل ها.

هـ - مجازات های قیامت اثر تکوینی اعمال است، چگونه با شفاعت قابل دفع است؟

این نیز یکی دیگر از اشکالاتی است که در این بحث به نظر می رسد که شفاعت تنها در مورد مجازات های قراردادی و تشریعی به درد می خورد و «شفاعت کننده» سبب شود که اجرای حکم در مورد «شفاعت شونده» متوقف گردد، ولی وقتی قبول کنیم مجازات های قیامت غالباً اثر وضعی و طبیعی اعمال است مانند تأثیر سم در کشتن انسان، این اثر چیزی نیست که با شفاعت قابل تغییر باشد.

پاسخ: - با توجه به آنچه در سابق گفتیم که شفاعت دوگونه است تکوینی و تشریعی، جواب این سؤال نیز به خوبی روشن می شود، زیرا اگر مجازات ها جنبه تکوینی داشته باشد اولیاء الله به عنوان يك وجود قوی و برتر در کنار «شفاعت شوند» قرار گرفته، و استعداد ناقص او را با امدادهای معنوی خود به تکامل می رسانند، و در نتیجه بر اثر تکوینی گناه غلبه می کنند همان گونه که خورشید گیاهان لایق را پرورش می دهد و از آفات می رهند، و اگر قراردادی باشد با تقاضای شفاعت از پیشگاه خداوند برای افرادی که لیاقت آن را دارند

آمزش و مغفرت می طلبند، و در هر دو صورت مقامات معنوی آنها سبب می شود که این شفاعت ها به فرمان خدا مؤثر گردد.

همین سخن را در مورد تجسم اعمال نیز می توان تکرار کرد چرا که آن هم شبیه آثار وضعی و تکوینی عمل است (دقت کنید).

و - آیا اعتقاد به شفاعت عامل عقب افتادگی نیست؟

این توهم نیز برای بعضی پیدا شده است که اعتقاد به شفاعت سبب می شود که افراد بر عمل خود تکیه نکنند، و لیاقت و استعداد خویش را به مرحله ظهور و بروز نرسانند.

پاسخ - این تعبیر نیز نشان می دهد که ذهنیت ایراد کنندگان همان ذهنیتی است که افراد عادی درباره شفاعت و مفهوم دنیوی آن دارند، در حالی که در آغاز این بحث این مطلب به طور مستدل بیان شد که شفاعت به مفهوم قرآنی و اسلامی نه تنها عامل عقب افتادگی نیست، بلکه دعوت مؤثری برای اصلاح و ترك گناه، و جبران گذشته، و امید به آینده، و حرکت به سوی نیکی ها و پاکی هاست، و چون قبلاً این موضوع مشروحاً بیان شده نیازی به تکرار نمی بینیم.

* * *

ز- آیا «توحید» با «شفاعت» تضاد دارد؟!*

پندار تضاد شفاعت با توحید یکی از اشکالات معروف است که به خاطر تبلیغات زیاد وهابیان و سرمایه‌گذاری آنها روی این مسأله باید دقیقاً مورد توجه قرار گیرد.

عقائد وهابیان عمدتاً روی چند محور دور می‌زند که از همه واضح‌تر همان مسأله توحید افعالی و توحید عبادت است، آنها این شاخه‌های توحید را چنان تفسیر می‌کنند که با مسأله شفاعت و توسل و استمداد از ارواح اولیاء و انبیاء، و شفاعت آنها در پیشگاه خداوند، تضاد دارد، و به همین دلیل تمام فرق مسلمین را (غیر از وهابیون) که معتقد به این امورند مشرک دانسته! و اگر تعجب نکنید جان و مال و ناموس آنها را همچون مشرکان جاهلیت عرب مباح می‌شمرند!.

آنها به خاطر همین عقیده خون‌های گروه زیادی از مسلمین حجاز و عراق را ریختند و اموالشان را غارت کردند و جنایاتی مرتکب شدند که در تاریخ اسلام بی سابقه بود.

محمد بن عبدالوهاب بنیانگذار این فرقه (متوفای ۱۲۰۶) در کتابی که بنام «رساله اربع قواعد» معروف است سخنی در این زمینه دارد که خلاصه‌اش چنین است:

رهایی از شرک تنها با شناخت «چهار قاعده» ممکن است:

۱- مشرکانی که پیامبر با آنها نبرد کرد اقرار داشتند که خداوند خالق و رازق و تدبیر کننده جهان هستی است، چنانکه قرآن در آیه ۳۱ یونس می فرماید:

(قُلْ مَنْ يَرْزُقُكُمْ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ أَمْ مَنْ يَمْلِكُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ مَنْ يُخْرِجُ الْحَيَّ مِنَ الْمَيِّتِ وَ يُخْرِجُ الْمَيِّتَ مِنَ الْحَيِّ وَ مَنْ يُدَبِّرُ الْأُمْرَ فَسَيَقُولُونَ اللَّهُ فَقُلْ أَفَلَا تَتَّقُونَ):

«بگو چه کسی شما را از آسمان و زمین روزی می دهد؟ و یا چه کسی مالک (و خالق) گوش و چشم ها است؟ چه کسی زنده را از مرده خارج می سازد؟ و چه کسی امر و (جهان) را تدبیر می کند؟ به زودی (در پاسخ تو) می گویند: خدا! بگو پس چرا تقوی پیشه نمی کنید؟ (و از خدا نمی ترسید).

به این ترتیب آنها معتقد به توحید رازقیت و خالقیت و مالکیت و تدبیر بودند.

۲- مشکل کار مشرکان این بود که می گفتند: توجه و عبادت ما نسبت به بت ها به خاطر این است که می خواهید برای ما نزد خدا شفاعت کنند، و ما را مقرب سازند! (وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هُوَ لَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ): «آنها جز خدا موجوداتی را می پرستیدند که نه زیان به آنها می رساند و نه سودی به آنها می بخشد، و می گویند: اینها شفیعان ما نزد خدا هستند»! (یونس ۱۸).

۳- پیغمبر اکرم (صلی الله علیه وآله وسلم) با تمام کسانی که عبادت غیر خدا می کردند پیکار کرد، اعم از آنها که اشجار و احجار و خورشید و ماه را می پرستیدند یا آنها که فرشتگان و انبیاء و صالحین را عبادت می نمودند، و پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) هیچ تفاوتی میان آنها نگذاشت.

۴- مشرکان عصر ما (منظور تمام فرق مسلمین غیر از واهبیان است) از مشرکان عصر جاهلیت بدترند! زیرا آنها به هنگام آرامش خاطر بت ها را عبادت می کردند ولی در شدائد و سختی ها فقط خدا را می خواندند، چنانکه در آیه ۶۵ عنکبوت آمده: (فَإِذَا رَكِبُوا فِي الْفُلْكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ): «هنگامی که سوار بر کشتی می شدند خدا را با اخلاص می خواندند (و غیر او را فراموش می کردند) اما هنگامی که خدا آنها را به خشکی می رساند و نجات می دهد باز مشرک می شوند».^(۱)

عجب اینکه آنها به قدری به این گفتار خود که در حقیقت سفسطه و مغالطه ای بیش نیست پایبندند که به سادگی جان و مال مخالفان را مباح می شمردند، و قتل آنها را مجاز می دانند، چنانکه شیخ «سلیمان» از سران این فرقه گمراه در کتاب «الهدية السنيّة» می گوید: کتاب و سنت بر این معنا گواهی می دهند که هر کس فرشتگان و انبیای یا (مثلاً) ابن عباس و ابوطالب و امثال آنان را واسطه میان خود و خدا قرار دهد، تا برای او به خاطر قربشان در

۱. «رساله اربع قواعد» (نوشته محمد بن عبد الوهاب پیشوای وهابیان) صفحه ۲۴ تا ۲۷ بنا به نقل کشف الأرتیاب، صفحه ۱۶۳.

درگاه خدا شفاعت کنند، همان گونه که مقربان سلاطین نزد آنها شفاعت می کنند، چنین کسانی کافر و مشر کند و خون و مال آنها مباح است، هر چند شهادتین بگویند و نماز بخوانند و روزه بگیرند»!^(۱)

آنها پایبند بودن خود را به این حکم زشت و شرم آور یعنی مباح شمردن خون و مال مسلمین در حوادث مختلف تاریخی از جمله در قتل عام معروف مردم طائف در حجاز (در صفر اسل ۱۳۴۳) و قتل عام معروف مردم کربلا در عراق (در ۱۸ ذی الحجة سال ۱۲۱۶) به ثبوت رساندند که در بسیاری از تواریخ آمده است.

* * *

نقاط انحرافی این استدلال.

۱- در آیات دوازده گانه ای که در آغاز این بحث درباره شفاعت آوردیم و تفسیر شد، این حقیقت به خوبی روشن گردید که شفاعت يك اصل مسلم قرآنی و اسلامی است، منتها شرایطی برای «شفاعت کننده» و «شفاعت شونده» در آن آمده است، بنابراین ممکن نیست کسی دم از اسلام و قرآن بزند و این اصل را با این همه مدارك روشن انکار نماید، و ما تعجب می کنیم چگونه اینها خود را مسلمان می دانند و این اصل را که از ضروریات اسلام و قرآن است انکار

۱. الهدية السنیة، صفحه ۶۶.

می‌کنند؟ مگر ممکن است مسلمان منکر ضروریات اسلام، و حقایق قرآن باشد؟!.

۲- شفاعتی که قرآن ذکر کرده و از آن دفاع می‌کند شفاعتی است که خط اصلی آن به «اذن خدا» بر می‌گردد، و تا او اجازه شفاعت ندهد کسی حق شفاعت را ندارد، و به تعبیر دیگر شفاعتی است از بالا و به اذن پروردگار، نه شفاعتی همچون شفاعت اطرافیان سلاطین جور شفاعتی از سوی پائین و بر اساس روابط شخصی.

اینگونه شفاعت تأکیدی است بر مسأله توحید، چرا که خط اصلیش از ناحیه خدا گرفته می‌شود، توحیدی خالی از هرگونه شرک، ولی و هابیان که شفاعت قرآن را با شفاعت های شیطانی اطرافیان سلاطین اشتباه کرده اند، آن را انکار کرده، و با اصل توحید در تضاد می‌دانند در حقیقت آنها به پندارهای خود در این مسأله ایراد کرده اند نه به مسأله شفاعت قرآنی.

۳- شفاعت در حقیقت یکنوع سببیت برای نجات است، همان گونه که اعتقاد به وجود اسباب در عالم آفرینش و تکوین (مانند تأثیر تابش آفتاب و بارش باران در پرورش گیاهان) با اصل توحید هرگز منافات ندارند، زیرا تأثیر این اسباب همه به فرمان و اذن خداست و در حقیقت کار آنها یکنوع شفاعت تکوینی است، همچنین در عالم شریعت نیز وجود چنین اسبابی برای مغفرت و آمرزش و

نجات آن هم به اذن الله نه تنها منافات با توحید ندارد بلکه تأکیدی بر آن است، و این همان چیزی است که آن را شفاعت تشریحی می‌نامیم.

۴- شفاعتی را که قرآن درباره بت‌ها نفی می‌کند از يك سو به خاطر آن است که بت پرستان موجوداتی را که از هر جهت بی‌خاصیت بوده، شفیعان خود در درگاه خدا قرار می‌دادند، و لذا در آغاز آیه ۱۸ سوره یونس که مخصوصاً مورد استناد آنهاست صریحاً می‌گویند: (وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ يَقُولُونَ هَؤُلَاءِ شُفَعَاؤُنَا عِنْدَ اللَّهِ): «آنها غیر از خدا معبودهایی را می‌پرستند که نه زیانی به آنها می‌رساند و نه سودی، و می‌گویند اینها شفعیان ما نزد خدا هستند!»!

مسئلاً این ربطی به شفاعت انبیاء و اولیاء ندارد، این مخصوص بت‌هاست همان سنگ‌ها و فلزات بی‌عقل و شعور.

از سوی دیگر، قرآن شفاعتی را مذمت می‌کند که بر اساس اعتقاد به استقلال شفاعت‌کننده، و تأثیر او در سر نوشت انسان‌ها بدون اذن خدا باشد و لذا در آیه ۳ سوره زمر که مخصوصاً مورد استناد آنهاست، می‌خوانیم: (وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ أَوْلِيَاءَ مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفًا إِنَّ اللَّهَ يَحْكُمُ بَيْنَهُمْ فِيمَا هُمْ فِيهِ يَخْتَلِفُونَ): «کسانی که غیر از خدا را اولیاء خود قرار دادند و می‌گفتند: اینها را عبادت نمی‌کنیم مگر به خاطر اینکه ما را به خداوند نزدیک کند، خداوند روز قیامت میان آنها در آنچه اختلاف داشتند داوری خواهد کرد.»

مطابق این آیه آنها معبودان خود را ولی و سرپرست و حامی و حافظ خویش می پنداشتند و آنها را پرستش می کردند، و ای هر دو کار غلط و ناروا بود (آنها را ولیّ خود شمردن و آنها را عبادت کردن).

اما اگر کسی اولیاء الله و انبیاء و فرشتگان را هرگز پرستش نکند، بلکه آنها را گرامی و عزیز بشمرد و شفیعان بر درگاه خدا، باذن الله بداند هرگز مشمول این آیات نخواهد بود.

وهابیان به خاطر عدم احاطه بر آیات قرآنی در مورد شفاعت و مسأله کفر و ایمان و شرائطی که خداوند برای شفاعت کننده و شفاعت شونده ذکر کرده، این مسأله را با آنچه بت پرستان درباره بت ها اعتقاد داشته اند اشتباه کرده اند و به این ترتیب «چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند».

۵- اینکه وهابی ها می گویند بت پرستان عرب همه چیز را اعم از خالقیت مالکیت و رازقیت را مخصوص خدا می دانستند و مشکل کار آنها فقط در مسأله وساطت و شفاعت بت ها بود، یکی دیگر از اشتباهات آنهاست که از کمی بضاعت علمی و عدم احاطه آنها به آیات قرآنی سرچشمه می گیرد، زیرا از آیات متعددی استفاده می شود که آنها بعضی از این صفات را برای بت ها قائل بودند از جمله در آیه ۶۵ عنکبوت می خوانیم: (فَإِذَا رَكِبُوا الْفَلَکَ دَعَوْا اللّٰهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّینَ فَلَمَّا نَجَّاهُمْ إِلَى الْبَرِّ إِذَا هُمْ يُشْرِكُونَ): «هنگامی که سوار بر کشتی می شوند خدا را با اخلاص می خوانند (و تنها حل مشکلات را از او

می طلبند، اما هنگامی که آنها را نجات می دهد و به خشکی می رساند مشرک می شوند» (یعنی حل مشکلات خود را از غیر خدا می خواهند).

این تعبیر به خوبی نشان می دهد که آنها برای حل مشکلات خود در حال عادی به سراغ بت ها می رفتند هر چند در شدائد سخت تنها دست به دامن لطف خدا می زدند.

در آیه ۴۹ رد به پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) دستور می دهد: (قُلْ أَرَأَيْتُمْ شُرَكَائِكُمُ الَّذِينَ تَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَرُونِي مَاذَا خَلَقُوا مِنَ الْأَرْضِ أَمْ لَهُمْ شِرْكٌ فِي السَّمَاوَاتِ): «بگو به من خبر دهید کسانی را که جز خدا می پرستید و همتای خدا می دانید، چه چیزی از زمین را آفریده اند؟ آیا آنها شریک در آفرینش آسمان ها هستند؟!»!

اگر مشرکان خالق را منحصر به خدا می دانستند و بت ها را به چشم شفیعان می نگریستند، این سؤال معنا نداشت، چرا که آنها در جواب می گفتند: ما آنها را خالق نمی دانیم و تنها واسطه ای میان خالق و مخلوق می شناسیم، مرگ واسطه باید خالق یا شریک در خلقت باشد؟

این نشان می دهد که آنها نوعی شرکت در خلقت را برای آنها قائل بودند، و پیغمبر (صلی الله علیه وآله وسلم) مأمور می شود برای روشن ساختن کذب آنها سؤال کند چه چیزی را آنها خلقت کرده اند؟!!

آیه ۱۱۱ سوره اسراء نیز نشان می دهد که آنها بت ها را همتای خداوند در مالکیت و حاکمیت بر جهان می پنداشتند و حتی معتقد بودند که بت ها خدا را در مشکلات یاری می کنند! : (وَقُلْ الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَمْ يَتَّخِذْ وَلَدًا وَلَمْ يَكُنْ لَهُ شَرِيكٌ فِي الْمُلْكِ وَلَمْ يَكُنْ لَهُ وَلِيٌّ مِنَ الذُّلِّ وَ كَبَّرَهُ تَكْبِيرًا): «و بگو حمد برای خداوند است که نه فرزندی برای خود انتخاب کرده، و نه شریکی در حکومت دارد، و نه ولی و حمایت کننده ای در برابر ضعف و ذلت، و او را بسیار بزرگ بشمر.»

این جمله های سه گانه هر کدام برای نفی یکی از اعتقادات بت پرستان است که «ملائکه را دختران خدا می دانستند» (توجه داشته باشید ولد به پسر و دختر هر دو گفته می شود)^(۱) خلقت، و آنها را یاور حق می شمردند! روشن است اگر چنین اعتقاداتی در آن محیط وجود نداشت این تعبیرات قرآنی مفهومی نمی توانست داشته باشد.

قابل توجه این که قرآن همه جا بت پرستان را به عنوان «مشرکان» و عمل آنها را به عنوان «شرك» معرفی می کند، اگر آنها هیچ گونه شرکتی میان «خدا» و «بت ها» قائل نبودند، و تنها آنها را شفیعان درگاه خدا می پنداشتند، این تعبیر صحیح نبود محتوای واژه «شرك و مشرك» این است که آنها بت ها را شريك خداوند در ربوبیت و حل مشکلات یا خلقت و مانند آن می دانستند

۱. ولد به معنای مولود است که به صغیر و کبیر و پسر و دختر و مفرد و جمع اطلاق می شود (به مفردات راغب رجوع کنید).

(البته بت های سنگی و چوبی در نظر آنها سمبل و مظهری بود از صالحان و فرشتگان).

به تعبیر دیگر آنها برای بت ها نوعی استقلال در تدبیر امور جهان فانی بودند، و به اصطلاح آنها را همتای خدا می دانستند، نه فقط وسائل بر درگاه او. مخصوصاً تعبیرات گوناگونی در آیات مختلف قرآن آمده که این مطلب را کاملاً روشن می سازد، مثلاً در آیه ۲۲ عنکبوت می خوانیم: (وَمَا لَكُمْ مِنْ دُونِ اللَّهِ مِنْ وَلِيٍّ وَلَا نَصِيرٍ): «برای شما جز خدا ولی و یاور نیست».

این اشاره به اعتقاد بت پرستان است که بت ها را ولی و یاور خود (جز خدا) می دانستند، چنانکه در آیه ۱۰ جاثیه می خوانیم: (وَلَا يُعْنِي عَنْهُمْ مَا كَسَبُوا شَيْئاً وَلَا مَا اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ): «هرگز آنچه را (مشرکان) به دست آورده اند، آنان را از عذاب الهی رهایی نمی بخشد، و نه اولیایی که غیر از خدا برای خود برگزیدند» (دقت کنید).

تعبیر «مِنْ دُونِ اللَّهِ» که به طور مکرر در آیات قرآن درباره مشرکان آمده نشان می دهد که آنها موجوداتی را جدای از خداوند مورد توجه قرار می دادند تا ولی و نصیر و حامی آنها باشد این همان شرك در ربوبیت است، نه مسأله شفاعت.

* * *

کوتاه سخن اینکه قرآن در آیات مختلفی دو ایراد عمده بر مشرکان می‌گیرد: نخست اینکه آنها موجوداتی بی‌شعور و فاقد سمع و بصر را مبدء اثر می‌دانستند، و دیگر اینکه برای آنها در کنار تدبیر الهی، ربوبیتی قائل بودند. البته بت پرستان عصر جاهلیت، کلمات ضد و نقیضی هم داشتند، چنان نیست که مانند يك انسان منطقی و آگاه، سخنان خود را بی‌هیچ تناقض و تفاوتی بیان کنند، لذا در عین اینکه بت‌ها را شريك خدا در حلّ مشکلات می‌پنداشتند و آنها را «من دون الله» و جدای از خداوند، ولیّ و حامی خود معرفی می‌نمودند گاه مسأله شفاعت در پیشگاه خدا را نیز عنوان می‌کردند، و این هرگز دلیل بر عدم اعتقاد به شرك در افعال نبود.

این چیزی است که از مطالعه مجموع آیات، و مجموع حالات، آنها به دست می‌آید، و تازه آنها هرگز شفاعت را منوط به اذن و اجازه خدا نمی‌دانستند. بنابراین به خوبی نتیجه می‌گیریم که اگر انسان فقط به سراغ اولیاء الله برود. (نه بت‌هایی از سنگ و چوب!) و فقط آن‌ها را شفیع در درگاه خدا بداند (نه شريك در ولایت و حمایت و تدبیر) و شفاعت آنها را نیز به اذن الله و اجازه او می‌دانستند (نه مستقلّ از او) در این صورت هیچ ایرادی بر او وارد نیست، ایراد وقتی پیدا می‌شود، که انسان یکی از این اصول سه‌گانه و یا هر سه اصل را نادیده بگیرد و راه خطا بپیماید.

اعراف کجاست، و اعرافیان کیستند؟

اشاره:

در قرآن مجید سوره ای به نام «اعراف» داریم که چهار آیه از آن مربوط به مسأله «اعراف» است، از این آیات اجمالا استفاده می شود که اعراف جایی است در میان بهشت و دوزخ، و گروهی از مردان الهی که بهشتیان و دوزخیان را به خوبی می شناسند در آنجا قرار دارند.

اما مأموریت این مردان الهی چیست؟ و چه هدفی را تعقیب می کنند؟ و اصولا اعراف دارای چه موقعیتی در صحنه قیامت است؟ و آیا غیر از آن رجال الهی که مأموریت خاصی بر اعراف دارند افراد دیگری نیز از ضعفای مؤمنین و مانند آنها در آنجا هستند یا نه؟

اینها مسائلی است که باید در پرتو تفسیر آیات چهارگانه سوره اعراف، و همچنین روایاتی که در شرح آنها در منابع مهم اسلامی رسیده است روشن گردد.

با این اشاره به سراغ قرآن می رویم و به آیات زیر گوش جان می سپاریم:

۱- (وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ

يَعْرِفُونَ كُلًا بِسِيمَاهُمْ وَنَادَوْا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلِّمُوا

عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَهُمْ يَطْمَعُونَ).

- ۲- (وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تِلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ
 قَالُوا رَبَّنَا لِاتَجَعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).
- ۳- (وَنَادَى أَصْحَابُ الْأَعْرَافِ رَجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ
 بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ
 تَسْتَكْبِرُونَ).
- ۴- (أَهْوَلَاءِ الَّذِينَ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ
 ادْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَ لَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ).
- (اعراف ۴۶ - ۴۹).

ترجمه:

- ۱- و در میان آن دو (بهشتیان و دوزخیان) حجابی قرار
 دارد و بر «اعراف» مردانی هستند که هریک از آن دو را از
 سیمایشان می شناسند، و به بهشتیان صدا می زنند که درود بر
 شما باد، اما داخل بهشت نمی شوند در حال یکه امید آن را
 دارند.
- ۲- و هنگامی که چشمشان به دوزخیان می افتد می گویند:
 پروردگار! ما را با جمعیت ستمگران قرار مده!

۳- و اصحاب اعراف مردانی (از دوزخیان را) که از سیمایشان آنها را می شناسند صدا می زنند و می گویند: دیدید که گردآوری شما (از مال و ثروت و زن و فرزند) و تکبرهای شما به حالتان سودی نداد؟!.

۴- آیا اینها (این واماندگانی که بر اعراف هستند) همان ها نیستند که سوگند یاد کردید رحمت خدا هرگز شامل حالشان نخواهد شد؟ (ولی به خاطر ایمان و پاره ای از اعمال خیر، خداوند آنها را مشمول رحمت خود ساخت هم اکنون به آنها گفته می شود) داخل بهشت شوید که نه ترسی دارید و نه غمناک می شوید.

تفسیر و جمع بندی

جایگاهی میان بهشت و دوزخ

در آیه نخست ضمن اشاره به آیاتی که قبل از آن است و سخن از بهشت و دوزخیان و بهشتیان و دوزخیان می گوید، می فرماید: «و در میان آن دو (اهل بهشت و دوزخ حجابی قرار دارد) «وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ».

این حجاب مانع می شود از اینکه این دو گروه به یکدیگر برسند، ولی مانع از آن نیست که صدا و آواز یکدیگر را بشنوند، زیرا در آیات قبل نیز سخن از

گفتگوی بهشتیان و دوزخیان با یکدیگر گوید که بهشتیان دوزخیان را صدا می‌زنند و می‌گویند: «ما آنچه را پروردگاران ما وعده داده بود به حق یافتیم، آیا شما هم وعده‌های پروردگار را حق یافتید، آنها می‌گویند آری».

این جای تعجب نیست، چرا که بسیار دیده شده که همسایگان مجاور یکدیگر از پشت دیوار با هم سخن می‌گویند و حال یکدیگر را جویا می‌شوند در حالی که یکدیگر را نمی‌بینند یا راه رسیدن ندارند، شبیه همین معنا در سوره حدید آمده است که در قیامت در حالی که منافقان به مؤمنان می‌گویند: به ما مهلت دهید (با به ما نگاه کنید) تا از نور شما بهره‌گیریم، آنها در جواب می‌گویند به عقب برگردید (به عالم دنیا) و کسب نور کنید، «در این هنگام دیواری در میان آنها زده می‌شود که دری دارد، درونش رحمت است و برونش عذاب، منافقان صدا می‌زنند مگر ما با شما نبودیم؟ مؤمنان می‌گویند: ولی شما خود را به هلاکت افکندید» (فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ سُورًا لَّهُ بِابِّ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ - يُنَادُوهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَلَكِنَّهُمْ فَتَنُوا أَنفُسَهُمْ) (حدید ۱۳ - ۱۴).

آیا این دیوار بلند (و به تعبیر قرآن «سور») همان «اعراف» است یا چیز دیگر؟ پاسخ این سؤال را بعداً خواهیم یافت.

به هر حال سپس می‌افزاید «و بر اعراف مردانی قرار دارند که هر يك از بهشتیان و دوزخیان را (از جایگاه خود می‌بینند و آنها را) از چهره هایشان می‌شناسند» (وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ يَعْرِفُونَ كُلًّا بِسِيمَاهُمْ).

با توجه به اینکه «اعراف» در لغت به معنای محلّ مرتفع است معلوم می‌شود که این رجال، مردان با شخصیتی هستند که از آن مقام بالا به هر دو گروه اشراف دارند، و هر دو را می‌بینند و از چهره‌ها و سیمایشان آنها را می‌شناسند.

این شناسایی برای چیست؟

از مجموع قرآنی که در آیات مورد بحث وجود دارد، و در خلال مباحث آینده شرح بیشتری برای آن خواهد آمد، و همچنین روایات فراوانی که در زمینه اعراف در منابع اسلامی آمده استفاده می‌شود که در اعراف، دو گروه وجود دارند: گروهی از مردان الهی و شخصیت‌های بزرگ و مقرب درگاه خداوند، و گروهی از مستضعفان و کسانی که اعمال صالح و ناصالح را به هم آمیخته‌اند، بعضی حسناتشان بر سیئات آنها پیشی گرفته، و بعضی سیئاتشان بر حسنات آنها، و در حقیقت در میان بهشت و دوزخ سرگردانند.

اینجاست که آن رجال الهی تمام این گروه را از سیمایشان می شناسند، به آنهایی که شایستگی شفاعت و مغفرت دارند، و از گوهر ولایت اولیاء الله بهره مندند، می گویند: به بهشت بروید، بقیه را راهی دوزخ می سازند.

این مناسب ترین توجیه و تفسیری است که مجموع آیات مربوط به اعراف، و همچنین آیات قبل و بعد آن را روشن می سازد، و ما را از هرگونه پراکنده گویی رهایی می بخشد، و می تواند وجه جمع و حلقه اتصالی میان بسیاری از اقوال و تفاسیر مفسران در اینجا بوده باشد.

فی المثل مرحوم علامه طباطبایی دوازده قول درباره کسانی که بر اعرافند، نقل فرموده است (بعضی تنها ده قول یا هفت قول نقل کرده اند، مانند تفسیر قرطبی و تفسیر اثنی عشری) به این ترتیب:

۱- آنها بزرگان و شخصیت های ممتازند.

۲- آنها گروهی هستند که حسنات سیئاتشان یکسان است و هیچ يك بر دیگری پیشی نگرفته است.

۳- آنها اهل فترت هستند (کسانی که در میان بعثت دو پیامبر قرار گرفته اند و حجت کافی به آنها نرسیده است).

۴- آنها مؤمنان جن هستند.

۵- آنها اولاد نا بالغ کفارند.

۶- آنها فرزندان نامشروعند.

۷- آنها خود برتر بینانند.

۸- آنها فرشتگانند (و تعبیر به رجال درباره آنها به خاطر این است که به شکل مردانی از انسان در می آیند).

۹- آنها پیامبرانند.

۱۰- آنها مردان عادل از امت ها هستند که برای شهادت و گواهی نسبت به افراد امت در آنجا ایستاده اند.

۱۱- آنها گروهی صالح و آگاه و عالمند.

۱۲- آنها علی(علیه السلام) و عباس و حمزه و جعفر(علیه السلام) هستند.^(۱) در بسیاری از روایاتی که در منابع اهل بیت(علیهم السلام) آمده است: این رجال تفسیر به محمد و آل محمد(صلی الله علیه وآله وسلم) شده است و این قولی است اضافه بر آن اقوال.^(۲)

ولی در حقیقت تمام این اقوال دوازده گانه یا سیزده گانه در آن تفسیری که در بالا آوردیم جمع است و آن وجود دو گروه در اعراف است، جمعی از نیکان و پاکان و اولیای الله که در طلیعه آنها «محمد و آل محمد»(علیهم السلام) قرار دارند، و سپس انبیاء و فرشتگان و جمعی از صالحان و علماء و بزرگان، و گروهی از مستضعفان و کسانی هم نقاط مثبت داشتند و هم نقاط منفی، و یا فاقد

۱. المیزان جلد ۸، صفحه ۱۲۶ ذیل آیات مورد بحث.

۲. مرحو علامه مجلسی این روایات را در جلد ۸، بحار، صفحه ۳۳۶ و ۳۳۷ آورده و مرحوم کلینی در اصول کافی، جلد ۲، صفحه ۴۰۸ نقل کرده است.

نقاط مثبت و منفی بوده اند (مانند فرزندان نابالغ کفار و جاهلان قاصر و اهل فترت).

روایاتی که در بالا به آن اشاره شد نیز با صراحت وجود این دو گروه را در اعراف تأیید می کند.

لذا در ادامه آیه اوّل، اشاره به گروه دوم کرده می فرماید:

(گروه مستضعفان) «بهشتیان را صدا می زنند که درود بر شما، اما داخل بهشت نمی شوند در حالی که امید آن را دارند» (وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ).

به این ترتیب صدر و ذیل آیه اشاره به آن دو گروه مختلفی دارد که در بالا گفته شد.

* * *

در دومین آیه می افزاید: «و هنگامی که چشمشان به دوزخیان می افتد می گویند: «پروردگار! ما را با جمعیت ستمگران قرار مده» (وَ إِذَا صُرِفَتْ أَبْصَارُهُمْ تَلْقَاءَ أَصْحَابِ النَّارِ قَالُوا رَبَّنَا لَا تَجْعَلْنَا مَعَ الْقَوْمِ الظَّالِمِينَ).

ضمیرهایی که در این آیه (ضمیر «ابصارهم» و «قالوا») مانند ذیل آیه قبل است به گروه دوم باز می گردد، در حالی که در آغاز آیه اوّل سخن از گروه اوّل است.

این تنها خلاف ظاهری است که ما در تفسیر این آیات، قائل می شویم یعنی مرجع این ضمائز را از هم جدا می کنیم ولی قرائن متعددی برای این خلاف ظاهر، هم در آیه اول و هم در آیات بعد است، زیرا رجالی که بر اعراف قرار دارند و همه را از سیمایشان می شناسند، و در آنجا امر و نهی می کنند، و دوزخیان را مورد ملامت و سرزنش قرار می دهند، و کسانی را که به فضل خدا شایسته بهشتند به بهشت می فرستند از افرادی نیستند که جمله **لَمْ يَدْخُلُوها وَ هُمْ يَطْمَعُونَ** (داخل بهشت نمی شوند در حالی که طمع ورود در آن را دارند) شامل حال آنها بشود (دقت کنید).

کوتاه سخن اینکه: در این آیات تعبیراتی وجود دارد که نشان می دهد رجال والا مقامی بر اعراف قرار دارند که دارای امر و نهی، و مقام والای معرفت در شناخت بهشتیان و دوزخیان (حتی قبل از ورود به بهشت و دوزخ) هستند و نیز تعبیراتی در این آیات وجود دارد که نشان می دهد گروهی وامانده بر اعرافند که از سرنوشت خود سخت در وحشت و اضطرابند، طمع بهشت دارند و ترس از دوزخ، و مجموع این قرائن، خیر از وجود این دو گروه بر اعراف می دهد، و در پرتو این تقسیم تمام مشکلات تفسیر این آیات قابل حل است.

* * *

در آیه سوّم بار دیگری به گروه اوّل باز می‌گردد و می‌فرماید: «اصحاب اعراف مردانی (از دوزخیان) که از سیمایشان می‌شناسند صدا می‌زنند، و می‌گویند آنچه از مال و ثروت و زن و فرزند) گردآوری کردید، و آنچه را مایه برتری جویی بر دیگران قرار می‌دادید شما را بی‌نیاز نساخت (و در عذاب الهی گرفتار شدید) (وَ نَادَى اصْحَابُ الْأَعْرَافِ رَجَالًا يَعْرِفُونَهُمْ بِسِيمَاهُمْ قَالُوا مَا أَغْنَىٰ عَنْكُمْ جَمْعُكُمْ وَ مَا كُنْتُمْ تَسْتَكْبِرُونَ).

این ملامت سرزنش شدید از سوی اصحاب اعراف به جمعی از دوزخیان یکی از نشانه‌های روشن مقام والای آنهاست که همچون فرشتگان الهی آنها را با این شلاق‌های ملامت و سرزنش مجازات می‌کنند.

* * *

در چهارمین و آخرین آیه باز همین والا مقامان ساکن اعراف در حالی که از يك سو اشاره به جمعی از ضعفای مؤمنان که بر اعراف قرار دارند می‌کنند، و از سوی دیگر مستکبران دوزخی را مخاطب ساخته و با زبان ملامت به آنها می‌گویند: «آیا اینها همان کسانی نیستند که شما سوگند یاد کردید هرگز مشمول رحمت الهی نمی‌شوند»؟! (أَهْوَاءِ الدِّينِ أَقْسَمْتُمْ لَا يَنَالُهُمُ اللَّهُ بِرَحْمَةٍ).

سپس در همین حال رو به ضعفای مؤمنین کرده اظهار می‌دارند: بروید و وارد بهشت شوید، نه ترسی بر شماست و نه غمی خواهید داشت (أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ لَا خَوْفٌ عَلَيْكُمْ وَلَا أَنْتُمْ تَحْزَنُونَ).

این تعبیر نیز به خوبی نشان می‌دهد که در آنجا دو گروهند گروه والا مقامان، و گروه واماندگان از ضعفای مؤمنین، که سرانجام مشمول رحمت الهی می‌شوند، و به امر رجال با شخصیت اصحاب اعراف به سوی بهشت روانه می‌گردند.

* * *

توضیحات:

۱ - اعراف در لغت و تفسیر

«اعراف» جمع «عُرْف» (بر وزن قفل) به معنای مکان بلند و مرتفع است، و در اصل از «عرف الفرس» و «عرف الدبک» که به معنای بال‌های اسب و تاج خروس است گرفته شده، و گاه گفته می‌شود که از همان ریشه معرفت و عرفان که به معنی آگاهی نسبت به اشیاء و اطلاع بر خصوصیات آنهاست گرفته شده، زیرا زمین‌های مرتفع از زمین‌های پست و منخفض شناخته شده‌ترند (و از فراز آنها همه جا را می‌توان شناخت).

و گاه گفته می شود که اعراف مقامات افراد والا مقام و بلند مرتبه است.^(۱) در اینکه «اعراف» کجا است؟ و چگونه است؟ اقوال متعددی وجود دارد که در المیزان شش قول از میان آنها بیان شده است:

- ۱- محلی است که مشرف به بهشتیان و دوزخیان است.
- ۲- دیواری است که تاج مخصوصی همچون تاج خروس دارد!
- ۳- تلی است میان بهشت و دوزخ.
- ۴- همان دیواری است که در قرآن به آن اشاره شده که در میان مؤمنان و منافقین قرار می گیرد، و در آیه ۱۳ سوره حدید درباره آن می فرماید: (فَضْرِبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ): «در میان مؤمنان و منافقان، دیواری زده می شود که درونش رحمت است و بیرونش عذاب».
- ۵- اعراف به معنای صراط و پلی است که به روی دوزخ کشیده شده.
- ۶- اعراف به معنای آگاهی بر حال مردم می باشد.

ولی به اعتقاد ما هرگاه در آیات چهارگانه بالا که سخن از اعراف می گوید دقت شود ابهامی در معنا «اعراف» باقی نمی ماند، و از آنها به خوبی استفاده می شود که: اعراف محلی است که مشرف است بر بهشت و دوزخ، گروهی والا مقام از اولیاء الله در آنجا قرار دارند و گروهی وامانده و ضعیف الایمان، و این در زمانی است که مؤمنان خالص بهشت رفته اند و گنهکاران بی ایمان به

۱. التحقیق و مجمع البیان و لغات و تفاسیر دیگر.

دوزخ، اما گروهی که اعمال نیک و بدی با هم داشته اند، و از جهتی دارای نقاط مثبت و از جهتی دارای نقاط منفی بوده اند بر اعراف مانده، و در انتظار این هستند که مردان الهی اعراف درباره آنها چگونه عمل کنند؟.

درباره این دو گروه که بر اعراف قرار دارند، و اینکه هر کدام کیانند قبلاً ضمن بیان تفسیر آیات به طور مشروع سخن گفته شد.

و از اینجا روشن می شود که رسالت مردان الهی اعراف در حقیقت یکنوع شفاعت برای کسانی است که «خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَ آخَرَ سَيِّئًا» (اعمال نیک و بد را به هم آمیخته اند) و پیوسته در حال اضطراب و نگرانی هستند، هنگامی که از نقطه اعراف به بهشتیان می نگرند آرزو می کنند در کنار آنها باشند، و هنگامی که چشمشان به دوزخیان می افتد مضطرب می شوند و آرزو می کنند هرگز در کنار آنها قرار نگیرند.

و از اینجا ضمناً فلسفه وجود اعراف روشن می شود که هدف نشان دادن مقامات بلند اولیاء الله، و دستگیری آنها نسبت به واماندگان، و نیز ارائه سرنوشت گروهی از گنهکاران است که سرانجام مشمول شفاعت آن بزرگ مردان خواهند شد.

* * *

۲ - اعراف از نظر منطق عقل.

معلوم است که هیچ دلیل عقلی برای اثبات وجود اعراف نداریم، زیرا عقل تنها کلیات مربوط به حساب و کتاب و پاداش و کیفر را اثبات می کند، چرا که اگر اینها نباشد با عدالت و حکمت خدا سازگار نخواهد بود.

اما مواقف قیامت، و مراحل پاداش و کیفر، چگونگی ورود بهشتیان در بهشت، و دوزخیان در دوزخ و صراط و اعراف و مانند آن از جزئیات قیامت مسائلی نیست که جز از طریق دلیل نقلی قابل اثبات باشد.

ولی با توجه به اینکه شفاعت نیز از حکمت خداوند سرچشمه می گیرد، (آن گونه که در بحث شفاعت آمد) و طبعاً شفیعان باید افراد و الا مقام و بلند مرتبه ای باشند که از ضعیفان دستگیری کنند، يك اشاره کمرنگ در اعماق حکم عقل به مسأله اعراف می توان یافت (دقت کنید).

۳ - اعراف در روایات اسلامی.

در منابع اسلامی، اعم از منابع شیعه و اهل سنت، روایات زیادی درباره اعراف و اعرافیان وارد شده است که هرگاه آنها را دقیقاً در کنار هم قرار دهیم نتیجه همان چیزی خواهد شد که در تفسیر آیات فوق آوردیم.

این اخبار، بسیار فراوان است و بعضی آن را بالغ بر ۲۸ حدیث می دانند.^(۱)

۱. تفسیر اثنی عشری، جلد ۴، صفحه ۷۵.

بعضی از این احادیث ناظر به خود «اعراف» است، و بعضی ناظر به «مردان الهی» است که بر اعراف قرار دارند، و بعضی نظر به «گروه واماندگان و ضعیف الایمان» دارد که در آنجا هستند، و ما به چند نمونه قابل توجه در اینجا قناعت می کنیم:

۱- در حدیثی از امام صادق (علیه السلام) می خوانیم که در پاسخ سؤال از آیه شریفه (وَبَيْنَهُمَا حِجَابٌ وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ) فرمود: (سُورٌ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ): «اعراف، دیواری است میان بهشت و دوزخ».^(۱)

همین معنا در تفسیر طبری از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است.^(۲)

۲- در حدیث دیگری از امام باقر (علیه السلام) در تفسیر (وَعَلَى الْأَعْرَافِ رِجَالٌ) آمده است که فرمود: «نَزَلَتْ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ وَالرِّجَالُ هُمُ الْأَيْمَةُ مِنْ آلِ مُحَمَّدٍ (صلی الله علیه وآله وسلم)، قُلْتُ: فَأَلْأَعْرَافُ؟ قَالَ: صِرَاطٌ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ، فَمَنْ شَفَعَ لَهُ الْأَمَامُ مِثًّا مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْمُدْبِئِينَ نَجَا، وَمَنْ لَمْ يَشْفَعْ لَهُ هَوَى:» «این آیه درباره این امت نازل شده، و رجال امامان از آل محمد (صلی الله علیه وآله وسلم) هستند» راوی می گوید: سؤال کردم پس اعراف چیست؟ فرمود: «راهی است در میان بهشت و دوزخ، هرکس از مؤمنان گنهکار امامی

۱. تفسیر برهان جلد ۲، صفحه ۱۸، حدیث ۱۰.

۲. تفسیر طبری، جلد ۸، صفحه ۱۳۷ چاپ بیروت.

از ما شفاعت او کند، رهایی می یابد و هرکس برای او شفاعت نکند سقوط می کند»^(۱).

در این حدیث هم معنای اعراف بیان شده و هم دو گروهی که بر آن هستند.

۳- در حدیث دیگری که مرحوم طبرسی در مجمع البیان از امام صادق(علیه السلام) نقل کرده است می خوانیم: (الأعراف کُتبانٌ بَیْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ، فِیْقِفُ عَلَیْهَا كُلُّ نَبِیٍّ وَ كُلُّ خَلِیْفَةِ نَبِیٍّ، مَعَ الْمَدْبِیِّیْنَ مِنْ أَهْلِ الزَّمَانِ كَمَا یَقِفُ صَاحِبُ الْجَیْشِ مَعَ الضُّعَفَاءِ مِنْ جُنْدِهِ)!: «اعراف، تلی است در میان بهشت و دوزخ که هر پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و هر جانشین پیامبر با گنهکاران زمانش (با افراد ضعیف) در آنجا می ایستند، همان گونه که فرمانده لشکر با افراد ضعیف لشکر (در گذرگاه های صعب العبور) توقف می کند»^(۲).

در ذیل همین حدیث کاملاً توضیح داده شده که نیکوکاران قبلاً به بهشت می روند و مردان الهی به گنهکارانی که در کنار آنها هستند می گویند: نگاه به برادران نیکوکاران کنید، بر شما پیشی گرفتید و به بهشت رفتند، در اینجا گنهکاران نگاه می کنند و به آنها درود می فرستند، و این همان است که قرآن می گوید: «وَنَادُوا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ أَنْ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ لَمْ يَدْخُلُوهَا وَ هُمْ يَطْمَعُونَ» این گنهکاران داخل بهشت نشده و امید دارند به برکت شفاعت پیامبر(صلی الله علیه وآله وسلم) و امام(علیه السلام) وارد بهشت شوند... سپس بقیه آیات را به

۱. تفسیر برهان، جلد ۲، صفحه ۱۸، حدیث ۸.

۲. مجمع البیان، جلد ۳ و ۴، صفحه ۴۲۳.

همین ترتیب تفسیر می فرماید به گونه ای که هیچ ابهامی در معنای اعراف و دو گروهی که بر آن هستند باقی نمی ماند، و دقیقاً تفسیر را که در بالا درباره آیات چهارگانه اعراف و ارتباط آیات با یکدیگر بیان کردیم در آن منعکس است.^(۱)

۴- در حدیث دیگری که در درالمنثور از رسول خدا (صلی الله علیه وآله وسلم) می خوانیم: (يُجْمَعُ النَّاسُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَيُؤَمَّرُ بِأَهْلِ الْجَنَّةِ إِلَى الْجَنَّةِ وَ يُؤَمَّرُ بِأَهْلِ النَّارِ إِلَى النَّارِ، ثُمَّ يُقَالُ لِأَصْحَابِ الْأَعْرَافِ: مَا تَنْتَظِرُونَ؟ قَالُوا: نَنْتَظِرُ أَمْرَكَ، فَيُقَالُ لَهُمْ: إِنَّ حَسَنَاتِكُمْ تَجَاوَزَتْ بِكُمْ النَّارَ أَنْ تَدْخُلُوهَا، وَ حَالَتُ بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ الْجَنَّةِ خَطَايَاكُمْ، فَادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَغْفِرَتِي وَ رَحْمَتِي): «خداوند روز قیامت همه مردم را جمع می کند به بهشتیان گفته می شود به سوی بهشت بروید، و به دوزخیان گفته می شود به سوی جهنم! سپس به اصحاب اعراف گفته می شود انتظار چه چیز می کشید؟ عرض می کنند: انتظار فرمان تو را (ای پروردگار) به آنها گفته می شود: حسناتتان شما را از ورود در دوزخ رهایی بخشیده، ولی گناهانتان مانع ورود در بهشت شده، اکنون وارد بهشت شوید به مغفرت و رحمت من!»^(۲)

البته سبب ورود در بهشت در اینجا همان شفاعت شفیعان و رجال الهی اعراف به فرمان خدا می باشد.

۱. مجمع البیان، جلد ۳ و ۴، صفحه ۴۲۳.

۲. درالمنثور، جلد ۳، صفحه ۸۷.

۵- در حدیث دیگری در درالمنثور از ابو سعید خدری نقل شد که از رسول خدا درباره اصحاب الأعراف سؤال کردند، فرمود: (هُمُ رَجَالٌ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ هُمْ عَصَاةٌ لِأَبَائِهِمْ، فَمَنَعَتْهُمْ الشَّهَادَةَ أَنْ يَدْخُلُوا النَّارَ، وَ مَنَعَتْهُمْ الْمَعْصِيَةَ أَنْ يَدْخُلُوا الْجَنَّةَ، وَ هُمْ عَلَى سُورٍ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ... فَإِذَا فَرَغَ مِنْ حِسَابِ خَلْقِهِ فَلَمْ يَبْقَ غَيْرُهُمْ تَعَمَّدَهُمْ مِنْهُ بِرَحْمَةٍ، فَأَدْخَلَهُمُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَتِهِ): «آنها مردانی هستند که در راه خدا شهید شدند، در حالی که نافرمانی پدرانشان کرده بودند، شهادت مانع از آن شده که داخل در دوزخ شوند، و نافرمانی پدران مانع از آن گردیده که داخل بهشت شوند، آنها بر دیواری میان بهشت و دوزخند... هنگامی که خداوند از حساب خلقتش فارغ می شود و کسی جز آنان باقی نمی ماند، آنها را مشمول رحمت خویش می سازد و به رحمتش وارد بهشت می کند».^(۱)

همان گونه که قبلاً نیز گفتیم هیچ مانعی ندارد که مشمول رحمت الهی نسبت به آنان در پرتو شفاعت انبیاء و اولیاء باشد.

* * *

پایان بحث معاد

در اینجا با پایان یافتن مسأله شفاعت و اعراف، به پایان بحث های معاد

می رسیم.

۱. همان مدرک، صفحه ۸۸.

و همان گونه که قبلا اشاره شد در نظر بود تمام بحث های معاد در يك مجلد باشد ولی گستردگی بحث های قرآنی در این زمینه سبب شد که آنها را در دو جلد عرضه کنیم، تازه اینها امّات مسائل معاد و مباحث بنیادین است، وگرنه در گوشه و کنار این مباحث مسائل گوناگون دیگری نیز وجود دارد که برای پرهیز از طول مباحث فعلا از آن صرف نظر کردیم تا در فرصت دیگری توفیقی نصیب گردد.

* * *

خداوندا! ما را در این سفر پرخوف و خطر و در عین حال پر از رحمت و برکت تنها مگذار، دست ما را بگیر و از مواقع خطر، و مواضع عذاب، بگذران، و به جوار رحمتت برسان!

بارالها! دست ما خالی، اعمال ما ناچیز، گناهانمان بسیار، نامه اعمالمان سبک، پشت ما از بار مسئولیت ها سنگین، و در این حال چشم امیدمان به تو دوخته شده است.

پروردگارا! رحمتت گسترده الطافت بیکران، کرمت بی انتها و لطف و محبّت فراگیر، تو را به اولیاء گرامت سوگند می دهیم که در آن روز ما را

مشمول عنایاتت قرار دهی و از باده لقاییت سر مست، و از عشق دیدارت
بهره مند گردانی.

پایان بحث معاد در قرآن

و پایان جلد ششم.

آمین یا ربّ العالمین

تاریخ ۱۳۷۰/۳/۲۱ شمسی مطابق ۲۷ ذیقعدہ ۱۴۱۱ هـ ق